هو

۱۲۱

ترجمه کتاب مستطاب:

احسن القصص

جامع العلوم و المعارف و مجمع الکرامات و المکاشف العالم العالی حضرت

شیخ احمد غزالی طوسی طاب ثراه

ترجمه: افشین ساجدی

فهرست

شرح حال مختصر

جامعُ العُلوم و المَعارف و مَجمَعُ الکَرامات و المَکاشِف، العالِمُ العالی، حضرت شیخ احمد غزالی. کنیهٔ وی ابوالفتوح و نام شریفش احمد و فرزندِ محمدبن احمد الطوسی الغزالی (غزّال قریه‌ای از قراء طوس است). وی برادرکوچک حجّة الاسلام ابی حامد محمّد غزالی مشهور است. جنابش از فقهاء بزرگ و در ابتدای جوانی به نیابت برادرش ابی حامد در مدرسهٔ نظامیه بغداد درس می‌گفت: تا وی را با شیخ ابوبکر نسّاج اتفاق ملاقات افتاد. دل سپردهٔ وی شد و بر دست او توبه و تلقین یافته و تحت تربیت وی به‌کمال رسید تا به خلیفة الخلفائی و جانشینی مرشد خویش نائل آمد. جنابش را تألیفات و تحقیقات معتبره و رسائل بی‌نظیری است، من جمله: رسالهٔ سوانح و لُباب الاِحیاء و الذّخیره فی علم البصیرة و غیره. وی در علوم ظاهری وکمالات باطنی و جمال صوری و سلاست بیان در عصر خود منفرد بود. پس از جناب شیخ ابوبکر نسّاج مدت سی سال اریکه ارشاد به وجود او مزین بوده است و بزرگانی چون شیخ ابوالفضل بغدادی و عین القضاة همدانی و شیخ ابونجیب الدّین سهروردی و شیخ احمد بلخی و شمس الائمه رضی تربیت فرموده و اجازه ارشاد به آنان داده است. جنابش چنانکه گذشت سی سال در مسند ارشاد متمکّن بود و در سنه پانصد و هفده خرقه تهی فرمود و امر ارشاد و هدایت خلق را به خلیفة الخلفاء و جانشین خود شیخ ابوالفضل بغدادی واگذار نموده است. مدفن حضرتش در قزوین و زیارتگاه اهل دل می‌باشد.

معاصرین وی از عرفا و مشایخ

۱ - شیخ مجدودبن آدم مشهور به حکیم سنائی؛
۲ - ابوالقاسم هبة الله بن عبدالوارث الشیرازی؛
۳ - احمد بن علی معروف به ابن زهرالصوفی؛
٤ - شیخ احمد جامی.

از علماء و فقهاء

۱ - ابوحامد محمّد حجّة الاسلام برادر وی؛
۲ - جارالله زمخشری؛
۳ - جمال الدین ابواسحق الشیرازی؛
٤ - حسین بن نصربن محمدبن حسین بن قاسم بن خمیس مشهور به ابن خمیس.

از خلفاء

۱- المستظهر بالله
۲- المسترشد بالله عباسی
۳- المستعلی بالله
٤- الآمر باحکام الله فاطمی اسمعیلی.

از سلاطین و امراء

۱ - رکن الدین برکیارق بن ملکشاه؛
۲ - ابوشجاع محمدبن ملکشاه سلجوقی؛
۳ - مسعودبن ابراهیم غزنوی؛
٤ - ارسلان شاه بن مسعود غزنوی.

شمّه‌ای از فرمایشات وی

در یکی از فصول رسالهٔ سوانح می‌فرمایدکه معشوق در همه حال معشوق است پس استغناء صفت اوست، و عاشق در هر حال عاشق است و افتقار صفت اوست و عاشق را همیشه معشوق دریابد پس افتقار همیشه صفت اوست، و معشوق را هیچ چیز در نمی‌یابدکه خود را دارد و لاجرم صفت او استغناء باشد. و نیز در سوانح فرماید: عاشق را در ابتدا بانگ و خروش و زاری‌ها باشدکه سوزِ عشق ولایت تام نگرفته است، چون کار به‌کمال رسید ولایت بگیرد، حدیث زاری در باقی شودکه آلودگی به پالودگی بدل یافته. و نیزگفته است که اگر چه عاشق دوست او را دوست گیرد و دشمن او را دشمن، چون کار به‌کمال رسید عکس شود از غیرت، دوست او را دشمن گیرد و دشمن او را دوست، بر نامش او را غیرت بود فضلاً منه.

شطری ازکرامات وی

روزی یکی از وی حال برادرش حجة الاسلام را پرسید: فرمود: وی در خون است. سائل در طلب حجة الاسلام بیرون آمده، وی را در مسجد یافت. ازگفته شیخ احمد در تعجب ماند. قضیه را با حجة الاسلام در میان نهادکه برادرت سراغ شما را در خون داد. حجة الاسلام گفت: شیخ درست گفته که من در مسئله‌ای از مسائل استحاضه فکر می‌کردم و همه وجود من مستغرق خون بود، برادرم به نور ولایت آن را مشاهده نموده است. و هم گویند برادرش حجّة الاسلام غزالی وقتی به طریق عتاب به آن جناب گفت: اصناف عباد از اقصی بلاد برای درک نمازی در خلف دعاگو به این دیار می‌آیند و آن را ذخیره اخروی می‌شمارند، چون است که تو با وجود سِمت برادری و قرب جوار، نمازی در پشت سر من نمی‌گزاری، این رفتار از اهل سلوک بعید است، شیخ گفت: اگر شما به امامت جماعت که قیام می‌نمائید در اقامهٔ صلوة بذل جهدکنید، من هرگز روی از متابعت و اقتدا نپیچم. آنگاه در خدمت حجة الاسلام به مسجد رفت تا هنگام نماز رسید و حجة الاسلام به امامت جماعت مشغول شد. شیخ نیز اقتدا به وی نمود ولی در بین نماز مسجد را ترک گفته بیرون آمده و با اصحاب خود نماز را اعاده کرد. چون حجة الاسلام از نماز فارغ و از مسجد خارج شد، شیخ را ملاقات کرده عتاب آغازیدکه چرا نماز را شکستی و از مسجد خارج شدی؟ شیخ گفت: ما به مقتضای شرط خود عمل کردیم، تا حضرت حجة الاسلام در نماز بودند شرایط اقتدا به جای آوردیم وقتی که رفتند اَستر خود را آب دهند ما بی‌امام ماندیم و نتوانستیم نماز تمام کنیم! حجة الاسلام را وقت خوشی دست داد وگفت: سبحان الله، خداوند را بندگانی باشدکه جواسیس قلوبند، برادرم راست می‌گویدکه در اثنای نماز به خاطرم گذشت که امروز آیا استرم را آب داده‌اند. گویند پس از آن حجة الاسلام را رغبت سلوک پیدا شد.

نقل از رهبران طریقت‌وعرفان، حاج میرزا محمّدباقر سلطانی گنابادی، انتشارات حقیقت؛ تهران، ۱۳۸۳.

آفرین جان آفرین پاک را   که جان بخشید و ایمان خاک را

مقدمه مترجم

بـا عشـق روان شـد ز عـدم مرکـب مـا   روشـن ز شـراب وصـل دایـم شـب مـا
زان شراب که نیست حرام در مذهب ما   تـا روز عـدم خشـک نیـابی لـب مـا

سرگذشت یوسف علیه السلام بی شک یکی از زیباترین داستهانهای تاریخ بشر است. کاربرد کلمه داستان نه به معنی غیرواقعی بودن آن، که گویای اسطورهای بودن آن است این داستان یکی از داستانهای مشترک دو فرهنگ شرق و غرب است با روایتی تقریبا مشابه. در قرآن مجید از بیان داستان یوسف علیه السلام بعنوان "احسن القصص" یاد شده که به معنی بهترین شیوه قصهگویی است و بطریقی که حضرت شیخ احمد غزالی طوسی در این کتاب نشان دادهاند شیوه بیان این سرگذشت در قرآن خود زیباترین شیوه قصهگویی است ولی چرا؟

چون آنکه قصه را گفته- خدایتعالی- بهترین است و آنکه قصه را شنیده -پیامبر اسلام (ص)- بهترین است و آنکه قصه شده -یوسف علیه السلام- بهترین است. چون سرگذشت یوسف علیه السلام تنها داستانی است که از ابتدا تا انجام یک سوره کامل بدان اختصاص یافته است. چون جز در سوره یوسف در هیچ جای قرآن اشارهای به سرگذشت یوسف علیه السلام نشده است. چون سوره یوسف تنها سوره قران است که فاقد احکام تشریعی و امر و نهی است. چون سوره یوسف قصه محبت است: مانند محبت یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام و محبت متقابل یوسف علیه السلام به پدر و محبت دیوانهوار زلیخابه یوسف علیه السلام و محبت صاحب خانه به یوسف علیه السلام و محبت یوسف علیه السلام به برادران به ویژه بن یامین و ... چون سوره یوسف سوره خوابها و نیز تعبیر خوابها است: خواب یوسف علیه السلام؛خواب یعقوب علیه السلام؛ خواب خواهر یوسف علیه السلام؛ خواب زلیخا؛ خواب دو زندانی هم بند یوسف علیه السلام و خواب پادشاه. چون یوسف علیه السلام بر خلاف دیگر پیامبران آنچه که ستم دید نه از بیگانگان که از برادران بود. چون سوره یوسف سوره بشارت است: بشارت به یوسف علیه السلام؛بشارت به یعقوب علیه السلام؛بشارت برادران و بسیاری بشارتهای دیگر ...

زبان کتاب به تبع خود داستان، بسیار رمزگونه و هرمنوتیک است تا مفاهیمی را که در زبان روزمره زندگانی برایشان عبارات وکلماتی نیست بیان کنند و رمزگشایی از این زبان ممکن نیست مگر بتوسط حداقل آشنایی با اصول تصوف که زیربنای بنیادین فرهنگ این سرزمین است.

یوسف بواسطه نافرمانی پیر خود یعقوب به چاه دنیا سقوط میکند و از کنعان وصل بعنوان بردهای به

مصر تن برده می‌شود. ولی بزرگی خلقت او و انتسابش به پیرش یعقوب و حمایتهای معنوی او موجب می‌شود که از مقام بردگی به مقام صدارت برسد. آنهنگام که فرعون که بمثابه عقل مصر وجود است انگشتری سلطنت مصر را در دست یوسف قلب می‌کند و اختیار عقل را یکباره به قلب می‌سپارد آنگاه شرایط فراهم می‌شود تا بجای آنکه یوسف به کنعان بازگردد، پیرش و مرادش یعقوب به دیدار او به مصر بیاید چه اکنون مصر یوسف نیز چون کنعان یعقوب شده است ......

هنگامی که در سال ۱۳۷٦ یک نسخه چاپ سنگی کتاب احسن القصص منسوب به شیخ احمد غزالی طوسی توسط یکی از دوستان که در قم طلبه‌ای بود برای اولین به دست حقیر رسید به هیچ وجه متوجه ارزش معنوی و فرهنگی کتاب نبودم. بخت با حقیر یار بود که تصادفاً موضوع را با استاد عزیزم جناب آقای کاشانی در میان گذاشته و ایشان ارزش معنوی کتاب را به حقیر یادآوری کردند تا اینکه چند سال بعد علیرغم اینکه حقیر فاقد بضاعت لازم از دانش زبان عربی بودم جسورانه علاقمند شدم تا کتاب را به زبان فارسی برگردانم. ایشان در کمال سعه صدر تشویق کردند. متأسفانه بعلت کوتاهی همت و گرفتاری‌های زندگی که این دوره گریبانگیر عموم مردم است کار ترجمه به درازا کشید تا اینکه در سال ۱۳۸٤ تمامی کتاب به فارسی برگردانده شد و اینجانب خوشحال از اینکه خدمت کوچکی انجام شده ترجمه را نزد جناب آقای کاشانی بردم. ایشان ضمن تشویقی که موجب دلگرمی حقیر شد متذکر شدند که بهتر است نکات توضیحی از منابع اسلامی و غیر اسلامی در موارد لازم به کتاب اضافه شود. لذا تلاش شد تا نکاتی توضیحی بعنوان پانوشت به متن اصلی اضافه کنم که در این خصوص توضیح نکات ذیل ضروری است:

۱- پانوشتها عموماً ارجاعات قرآنی هستندکه حضرت شیخ احمد غزالی طوسی بعنوان گواه از قرآن استخراج فرموده‌اند و حقیر صرفاً تمامی آیه را درج و ترجمه کردم.
۲- ترجمه آیات از حقیر است لذا به نسخه بخصوصی از ترجمه قرآن اشاره نرفته است.
۳- در مواردی ناچار از بیان تطبیقی توضیحات از منابع اسلامی و غیر اسلامی بوده‌ام که گاهی موجب اطناب کلام گردیده است.
٤- کلیه پانوشتها به انتهاء کتاب منتقل شدند.
۵- متأسفانه چون حقیر فاقد طبع شعر هستم نتوانستم اشعار عربی را به شعر فارسی درآورم و آنها را صرفاً به نثرفارسی برگرداندم حال آنکه شاید یک ترجمه موزون از اشعار بسیار دلنشین تر می‌بود.
٦- اصل کتاب فاقد فصل‌بندی و بصورت یک روایت واحد است فصل‌بندی از مترجم است تا بر جذابیت کتاب بیفزاید.
۷- می‌دانم که ترجمه کتاب مملو از اشکال است خواهشمند است منت گذارده و اشکالات احتمالی را اعلام فرمایید تا در نسخه‌های بعدی اصلاح شود.

۸- لازم است توجه شود که مخاطب اصلی کتاب سالکین الی الله هستند همآنانی که سر و دل خود را به دوست سپرده‌اند و نیز اشارات کتاب بنحوی است که بیشتر پای در راه‌گذاردگان را خوش آید. با اینحال جذابیت کتاب برای همگان غیر قابل انکار است.

در خاتمه این ناقابل ترجمه را پیشکش کنم به آستان پربرکت حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه قطب سلسله صوفیه نعمت اللهی سلطانعلیشاهی گنابادی و امید دارم مقبول درگاه افتد.

افشین ساجدی

afshinsajedi@hotmail.com

بیاد محبوب دلها.....

پیشگفتار

ستایش خداوندی راکه قلبهای ما را به نور محبت و دوستی روشن، ودلهایمان را به روشنایی حقیقت استوار فرمود تا به اسرار آیاتش دست یابیم و احکام کتابش را دریابیم وتفاسیرکلامش را از محکم و متشابه ونیزگوناگونی روشهایش را از حقیقت و مجاز وکوتاهی وبلندی اش بفهمیم وصلوات وسلام بر حقیقت نورش و هیکل ظهورش وحبیبش که از میان نیکانش برانگیخت و محبت خود را عین محبت او و مودت خود را تنها درگرو دوستی با او نهاد.

هم اوکه به محبتش بهترین قصه‌ها و حکایات را بیان داشت وبدیع ترین آیات وروشن ترین بینات را بر وی نازل فرمود.

اما بعد:

بدان‌که خدایتعالی محبت را علت ظهور ممکنات و مودت را سبب بروز موجودات قرار داد آنجا که درکلمات قدسیه فرمود:

"کُنْتُ کِنْزاً مَخْفیاً فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعرَفْ فَخَلَقْتُ الْخَلقْ لِکَیْ اُعْرَف"[1]

ترجمه: گنجی نهان بودم پس دوست داشتم تا شناخته شوم پس آفریدگان را آفریدم تا شناخته‌گردم.

عزیزترین چیزها نزد او محبت است و از اسماء او یکی نیز "المحبوب" است. لذا پیامبر وفرستاده خود وبهترین خلق و نیز عزیزترین آنان نزد خود را "حبیب" خود توصیف نموده در شب معراج به او فرمود:

"بِنَعْلَیْکَ یا مُحَمَّدُ شَرَفَ حَضْرَتی"[2]

ترجمه: به‌کفشهای تو ای محمد بارگاه من شرف می‌یابد.

وتو حبیب منی از میان همه خلق

واز شدت محبت وکثرت مودت خدایتعالی به پیامبر خود، سوره مبارکه یوسف را بر وی نازل فرمودکه در آن رموز محبت واسرار مودت را بیان فرموده وبدین لحاظ از آن به احسن القصص یعنی بهترین داستانها تعبییر فرمود.[3]

لذا مؤلف فقیر دوست دارد تا این سوره مبارکه را با همه رموز و اشارتهایش شرح‌کرده وبر آن تفسیری رقم زند و در این راه امید به توفیق الهی دارد.

فصل اول: خواب حضرت یوسف علیه السلام

آیه: "**بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم الر**"

ترجمه: بنام خداونده بخشنده بخشاینده "ا" "ل" "ر"
دانش حروف مقطعه (ا ل ر) نزد خدا ورسولش می‌باشد و بعضی ازمفسرین آن را به "ای محمد" تعبییر کرده‌اند[٤]
آیه: "**تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِين**"

ترجمه: این آیه‌های روشن کتاب است.
ضمیر تلك اشاره به آیات این سوره دارد. الکتاب نیز قرآن عظیم می‌باشد.
المبین: شاید منظور این است که این آیات روشنگر از نزد خدایتعالی برای کسی است که در آنها تدبر نماید.
در روایت است که بزرگان یهود مشرکان را گفتند از محمد (ص) سبب انتقال آل یعقوب را به مصر جویا شوید و نیز از سرگذشت یوسف علیه السلام پرسش کنید. پس آیات فوق بر پیامبر عظیم الشان نازل گردید.
آیه: "**نَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**"

ترجمه: ما آن را قرآنی عربی برای شما نازل کردیم باشدکه تدبرنمایید
منظور آن است که ما تمامی آن را به زبانی برای شما نازل کردیم تا بفهمید وبر معانی آن احاطه یابید.
آیه: "**نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ**"

ترجمه: ما با فروفرستادن این قرآن برتوبهترین قصه‌ها را برایت قصه کردیم.
احسن القصص بودن این سرگذشت یا ازجهت شیوه‌های بدیع قصه گویی است ویا از جهت شمول قصه بر عجایب و حکمتها وشاید نیز از جهت بیان چگونگی محبت وکیفیت اسرار عشق ومودت باشد وقصه یوسف علیه السلام زیباترین قصه هاست چنانکه خود وی نیز زیباترین مردم بود.
بلکه قصه حضرت یوسف علیه السلام اتم قصه هاست چراکه زیبایی هرچیز درکمال و تمامیت آن است[٥]
آیه: "**وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ** "

ترجمه: و پیش از آن تو در غفلت بودی
در معنی ومفهوم غفلت دراین آیه بین مفسران اختلاف نظر وجود دارد.
از ابن عباس[٦] رضی الله عنهما منقول است که منظور از "قبل" در این آیه پیش از اینکه تورا از این قصه خبر دهیم می‌باشد. چنانکه خدایتعالی در جای دیگر می‌فرماید:
" **مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَاالْإِيمَانُ** "[٧]

ترجمه: پیش از این تونمی دانستی کتاب چیست و ایمان را نمی‌شناختی.
و نیز یوسف علیه السلام ویعقوب علیه السلام وفرزندانش را تا پیش از برطرف شدن حجابها نمی‌شناختی.

و بعضی از حکما فرموده‌اندکه غفلتها حجابند وازحجابهایی که موجب طرد می‌شوند یکی هم غفلت است و نیز فرموده‌اند دل زمین مملو از حشرات است و دل انسان مملو از غفلتها و نمی‌دانم که غفلت زندگان بیشتر است یاحسرت مردگان؟

شعر:

ذهب العمر والذنوب کماهی   انت فی غفلت وقلبك لاهی

ترجمه:

عمر می‌گذرد وگناهان همچنان باقی است و تو در غفلتی و قلبت سرگرم بازی است

ذالنون مصری علیه الرحمه [8]می‌فرماید: شخصی را دیدم که خودرا به پرده کعبه آویخته وسخت می‌گریست ومی‌گفت از من درگذر وبر ایام غفلتم حسرتم مرا بس. پس هاتف ندا دردادکه ما بنده را به آنچه‌که در غفلت می‌کند نمی‌گیریم.

و حلاج[9] علیه الرحمه در مناجات عرض کرد خداوندا ما تو را ذکر نکردیم مگر به غفلت. چراکه بنده هنگام حضور مستغرق است و استغراق مانع از ذکراست پس ذکر برای غافلان است نه برای ذاکران.

ویکی از بزرگان می‌فرماید هرگز خدا را ذکر نکردم مگر اینکه اول او مرا ذکرکرد.

و از ابوبکر منقول است که می‌گفت: ای آنکه تنها خود، خود را ذکر می‌کنی وتنها خود، خود را می‌شناسی ذکرکن مرا آن هنگام‌که همگان فراموشم می‌کنند.

شعر:

ذکرتك لا انی نسیتك لحظه   واهون ما فی الذکر ذکر لســـان

فلما رایت الوجدانك حاضر   وجدتك موجودا بکل مکان

فخاطبت موجودا بغیرتکـلم   لا خطـــت معلومـــابغیرعیان

کدت بلاموت اموت عن الهوی   هـــام علی القلب من خفقان

ترجمه:

تو را یادکردم و آنی تو را فراموش نکردم و کمترین یادکردن‌ها یادکردن به زبان است

پس چون باطن تو را حاضر دیدم، همه جا را از تو پر یافتم

وجودت رادر همه جا بی‌گفت صداکردم و هیچ معلومی را نیافتم پنهان

چاره‌کردم بمیرم ازخواهشهای نفس بدون مرگ، چراکه قلب از خفقان به سرگشتگی افتاده است

آیه: " **إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ** "

ترجمه: وآن هنگام‌که یوسف به پدر خود گفت ای پدر

بیشتر دانشمندان و حکما بر این باورندکه یعقوب علیه السلام آنی از فرزند دلبند خود یوسف علیه السلام[10] جدا نمی‌شد و شب وروز با او بود والبته این شأن محبین است.

جنید[11] علیه الرحمه فرمود جوانی دیدم‌که ریش شیخی راگرفته بود و او از این‌کار در عذاب بود پس گفتم ای جوان چرا با این شیخ گونه می‌کنی پس گفت ای فلانی او داعیه محبت مرا دارد و سه روز است که مرا تنهاگذارده است.

وازآنچه خدایتعالی بر داوود علیه السلام فرو فرستاد این بود: "ای داوود شایسته است محب هیچگاه از

درگاه حبیب دور نشود." و نیز درکتب قدما مذکور است که خدایتعالی به داوود پیامبرسلام الله علیه فرمود:

"دروغ می‌گوید آن‌که داعیه محبت مرا دارد و فراموشم می‌کند
دروغ می‌گوید آن‌که داعیه محبت مرا دارد و بر غیر من سجده می‌کند
دروغ می‌گوید آن‌که داعیه محبت مرا دارد وزبانش به غیر من مشغول است
دروغ می‌گوید آن‌که داعیه محبت مرا دارد ودر پی لذت خوردن وآشامیدن است
دروغ می‌گوید آن‌که داعیه محبت مرا دارد و بر دیگری ارج می‌نهد
دروغ می‌گوید آن‌که داعیه محبت مرا دارد پس چون شب او را فراگیرد در خواب رود.

شعر:

عجبت للمحب کیف ینام — ودعت قلبی یوم فرقه روحی
کل نوم علی المحب حرام — فقلت یا قلب علیك السلام

ترجمه:

در شگفتم از عاشق که چگونه می‌خوابد، که هر خوابی بر عاشق حرام است
وداع کردم با قلبم روز جدایی روحم، پس گفتم ای قلب خداحافظ

عاشقی راپرسیدند آیا از زمانی که عاشق شده‌ای هیچ خوابیده‌ای پاسخ داد از زمانی که عاشق شده ام خواب برمن حرام گردیده است و هیچ روز یا شبی را نخوابیده ام و البته این حال کسی است که بر مخلوقی عاشق است پس چگونه است حال کسی که عاشق خالق خود باشد.

شعر:

یا نائما و الخلیل یحرسه — من کل سوء یدب فی الظلم
کیف تنام العیون من ملك — یأتیه منه فواید النعم

ترجمه:

ای آنکه خوابی و دوست مراقب توست،از هر بدی که در تاریکی هاست
چگونه چشم فرو می‌بندی ازپادشاهی، که بهره همه نعمتها ازاوست

در خصوص حکمت خواب یوسف علیه السلام گفته شده که وی خوابیده وسرش در آغوش یعقوب علیه السلام بود وپدر متفکرانه در چهره فرزند می‌نگریست وباخود می‌اندیشیدکه آیا از این چهره زیبا تر در جهان وجود دارد وآیا این صورت زیبا تر است یا خورشید و ماه؟ در این هنگام یوسف علیه السلام از خواب بیدار شد و به پدر عرض کرد پدر جان ماه وخورشید در برابر صورت من منزلتی ندارند هم اکنون آن دو را در خواب دیدم که در برابرم سجده می‌کردند چرا که آن دو جمادند ومن زنده از جوادم.

این که گفته شده خواب روز صادق نیست درست نمی‌باشد چرا که یوسف علیه السلام رویای خود را به روز دید همچنین فطیفور(عزیز مصر) نیز رویای خود را در روز دید و هر دو خواب صادق بودند.

آیه: "**انِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ** "

ترجمه: براستی که من یازده ستاره وخورشید وماه را دیدم که برایم سجده می‌کردند[۱۲]

هنگامی که یوسف علیه السلام عرض کرد "من یازده ستاره دیدم" ناگاه یعقوب علیه السلام صیحه‌ای زد.
پس یوسف علیه السلام پرسید پدر جان این چه حالت است؟
فرمود: فرزندم هرگز احدی سخن به کلام "من" نگشوده است مگر اینکه دچار رنجهای بیشمار و مصائب فراوان گردیده است فرزندم "من" و "منیت" نیست مگر برای اوتعالی وتنها اوتعالی شایسته "من" است.[۱۳]

اصحاب اشارات می‌فرمایند در چهار موضع از منیت دم مزن که مواضع هلاکت می‌باشد هرگز مگو من، هرگز مگو برای من، هرگز مگو نزد من، هرگز مگو ما.

پس چون ملائکه گفتند "ما" یعنی ما تو را به ستایشت تسبیح می‌کنیم و برایت تقدیس می‌نماییم:
"وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ"[۱۴]

ناگهان آتشی آنان را در برگرفت و همگی را بسوخت
وچون ابلیس گفت "من" یعنی من از او بهترم
"اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ"[۱۵]

پس مطرود و ملعون گردید
و چون قارون گفت "نزد من" یعنی براستی که آن را-ثروتم را- از نزد خود دارم
" قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي "[۱٦]

پس زمین دهان بگشود واو وتمام دارایی اش را فرو خورد
و چون فرعون گفت "برای من" یعنی چون فرعون در میان قوم خود ندا در دادکه ای قوم مگر تمامی مصر از آن من نمی‌باشد"
وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَالخ"[۱۷]

مقدرشد در دریا غرق شود.
پس چون یوسف علیه السلام عرض کرد پدر جان من یازده ستاره وخورشید و ماه را دیده ام حضرت یعقوب علیه السلام به تلخی گریست.
یوسف علیه السلام عرض کرد پدر جان این موضع شادی و طرب است نه غصه و اندوه.
یعقوب علیه السلام فرمود ای فرزند هیچ شادی وهیچ طربی نیست مگر آنکه در پی آن غصه و اندوه باشد.
پس یوسف علیه السلام عرض کرد پدر جان تعبییر خواب من چیست؟
پدر از ترس آنکه یوسف علیه السلام خواب را برای برادران بازگو ننماید فرمود خواب روز صحیح نمی‌باشد.
بار دیگر یوسف علیه السلام عرض کرد پدر جان اگر مرا دوست داری از تاویل خوابم خبر ده.
پس پدر فرمود یازده ستاره‌ای که در خواب دیدی یازده برادرت می‌باشند خورشید منم و ماه خاله‌ات[۱۸] می‌باشد.
شعر:

اری حالی الرماد و میض جهر   احاذر ان اکون لها صرام

ترجمه:
حال خود را آشکارا چون خاکسترو آتش می‌بینم و ترسم که از برای او پاره پاره شوم
حضرت پیامبر ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله فرمود خدایتعالی امت مرا در دنیا بر خواب راستین مژده داد ودرآخرت بربهشت برین.
وهم ایشان فرمود هرکس متعمدا بر من دروغ بندد خدایتعالی عذابش فرماید.
و هرکس انسان آزادی را به بندگی بفروشد خدایتعالی عذابش فرماید.
وهرکس با یاران من دشمنی نماید خدایتعالی عذابش فرماید.
وهرکس بگوید قرآن مخلوقی است خدایتعالی عذابش فرماید.
وهرکس انکار دیدار خدایتعالی نماید اوتعالی عذابش فرماید .
وهرکس خواب را به دروغ بیان نماید خدایتعالی او را مابین دو سنگ طوری گرفتار نمایدکه هرگز خلاصی نیابد وبه همین حال درآتش عذاب فرماید.
حکایت: نقل است در روزگاران قدیم پادشاهی رازی را پنهانی بر یکی از ندیم‌های خود آشکارکرد پس آن ندیم راز را فاش نمود پس از چندی پادشاه آن راز را از دهان بعضی مردم شنید پرسید ازکه شنیدی گفت از فلان از او پرسش کرد گفت از فلان تا آخرکار به ندیم کشید نخست فرمود تا ندیم را تآدیب کردند آنگاه امرکرد تا خطی نویسند و برگردن وی آویزندکه این سزای کسی است که سر پادشاهان را آشکارکند.
شعر:

ومن صحب الملوك بغير علم   فقد افضى الى عمل بجهل

ترجمه:
هر آنکه به بی دانش هم نشینی پادشاهان کند پس دست به کاری جاهلانه یازیده است
حلاج علیه الرحمه فرمود:

سرَی ادق من الصراط   علو شأنی فی الخطاط
فصاحتی ودرایتی   یلجان فی سم الخیاط
وانا الذ لیل ببابکم   مثل منقش فی البساط

ترجمه:
(با آنکه) سرَ من از صراط باریك تراست و بزرگی مقام برایم مقدر است
(وبا آنکه) شیواییم و دوراندایشی ام (درظرافت)گذر می‌کنند از سوراخ سوزن
(با اینحال) من به بارگاه شما خوار هستم همچون نقشی بر یك گلیم زیر انداز
نقل است سائلی به درب منزل رابعه [19] رفت وگفت من گرسنه ام رابعه فرمود دور شو ای دروغ زن که گرسنگی سری است که مولای ما جز به اصحاب امانات روزی نمی‌فرماید [20]
شعر:

کل سر جاوز الثنین شاع   کل علم لیس فی قرطاس ضاع

ترجمه:

آن رازی که به دومی گفته شود نشرگرددو آن دانشی که برکاغذ نوشته نگردد ضایع گردد
اگر بنا بود گرسنگی چون متاعی دربازار فروخته شود هرگز طالب آخرت سراغ از متاعی دیگر نمی گرفت.

آیه: "يَا بُنَيَّ لاَ تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ "

ترجمه: "ای فرزندم خوابت را برای برادرانت باز مگوی"

اگر شایسته است که صاحب سر راز خود را از برادران و نزدیکان خود پنهان نماید چگونه از بیگانگان پنهان نکند لذا حضرت یعقوب علیه السلام فرمود ای فرزند خواب خود را از برادران پنهان کن که اگر چنین نکنی دچارکید آنان خواهی شد. یوسف علیه السلام عرض کرد ای پدر پیامبران مکر نمی‌کنند[٢١] حضرت یعقوب علیه السلام فرمود:

آیه: " إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِين"

ترجمه: "براستی که شیطان دشمنی آشکار برای انسان است."

وبدین ترتیب جرم برادران را به شیطان نسبت داد.

گفته شده است که ندا انواع مختلف دارد

ندا توبه ندا فرار ندا بشارت ندا اجابت ندا ندا وحشت ندا مضرت ندارحمت نداعقوبت وندا رویا وعبرت

اما ندا توبه ندا حضرت آدم وحضرت حوا علیهما السلام بود.

"... وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ "[٢٢]

وندا اجابت برای حضرت نوح علیه السلام بود که:

" وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ".[٢٣]

وندا وحشت برای حضرت یونس علیه السلام بود آنجایی که قرآن کریم می‌فرماید:

"فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ".[٢٤]

وندا مضرت وبیچارگی برای حضرت ایوب علیه السلام بود آنجا که:

" إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ""[٢٥]

وندا قربت برای حضرت زکریا علیه السلام بود:

" إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاء خَفِيًّا "[٢٦]

و ندا بشارت برای حضرت مریم رضی الله عنها بود:

"" فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي "[٢٧]

وندا رحمت برای حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله است آنجا که می‌فرماید:

"وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ".[٢٨]

وندا عقوبت برای اهل آتش است آنجا که می‌فرماید:

" وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ ".[٢٩]

و ندا خواب وعبرت برای حضرت یوسف علیه السلام بود آنجا که قرآن کریم از زبان ایشان می‌فرماید:
"انِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا ".[30]

پس برای هر ندایی حاصلی بود.
حاصل ندا توبه برای حضرت آدم علیه السلام مغفرت وآمرزش بود چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:
"ثم اجتباه ربه فتاب علیه وهدی".[31]
وحاصل ندا حضرت نوح علیه السلام اجابت بود:
" فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ "[32].

وحاصل ندا حضرت ابراهیم علیه السلام فدیه بود:
" وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ".[33]

وحاصل ندا وحشت برای حضرت یونس علیه السلام نجات از تاریکی بود:
"" فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ"[34].

وحاصل ندا بیچارگی برای حضرت ایوب علیه السلام شفا ورحمت بود قرآن کریم می‌فرماید:
" فسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ ".[35]

وحضرت زکریا علیه السلام از ندا قربت فرزندی با گوهر نبوت را دارا شد:
" أَنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى "[36].

وحاصل ندا مریم رضی الله عنها حضرت مسیح علیه السلام ونیز برای جهانیان نشانه ای از خدایتعالی شدن بود:

" وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ ".[37]

وحاصل ندا حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله رحمت است:
" وَلَكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ "[38].

و حاصل ندا حضرت یوسف علیه السلام پادشاهی و مملکت داری بود:
" وَكَذَلِكَ مَكَّنِّا لِيُوسُفَ فِي الأَرْضِ "[39].

ادامه داستان: گوید از قصه خواب یوسف علیه السلام خبر نداشت کسی مگر خاله اش ام شمعون[40] وهم او خواب را با برادران آن هنگام که از صحرا برمی گشتند بازگفت وبه آنان گفت: وای بر شما سختی تعب برای شماست و اقبال و پاداش برای یوسف. والبته نزد خدا و خلق خدا هیچ امری از بزرگتر از افشاء سر نیست.
نکته: در حالیکه هیچ مخلوقی اجازه ندارد سر مخلوق دیگر را آشکارکند چگونه ممکن است خالق خود از راز فاسقان پرده دری کند.
حسن بصری [41]علیه الرحمه فرمود بردرویشی وارد شدم در حالیکه می‌رقصید و می گفت:

باح مجنون عامر بهواه	فکتمت الهوی فمنت بوجدی
اذا کان یوم القیامه نودی	من قتیل الهوی تقدمت وحدی

ترجمه:
برای مجنون عامری عشق روا بود   پس من چگونه عشق را نهان کنم که از تو شادم
اگر روز بازپسین ندا شود کیست کشته عشق   پس من از همه پیش باشم
پس به اوگفتم در تو علتی جز اظهار وجد نمی‌بینم
پس گفت ای برادر چگونه پروانه بر آتش قرارگیرد در حالی که هنوز وجود خود را به آتش نکشیده است؟
آنگاه صیحه‌ای زد و گفت: تنها در نفس خود حجابها و علتها را می‌بینند نه جای دیگر.

****

چهار زن چهار سر بزرگ افشا کردند:
ام شمعون سر حضرت یوسف علیه السلام؛
و همسر نوح سر حضرت نوح علیه السلام؛
و همسر لوط سر حضرت لوط علیه السلام؛
و حفصه بنت عمر سر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله را افشا کردند.[۴۲]
خدایتعالی به جز ام شمعون از بقیه شماتت ونزد رسول خود شکایت آنان برده است.در مورد همسر نوح وهمسر لوط علیهما السلام فرمود:
" **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ** "[۴۳]

و در مورد حفصه نیز فرمود:
" **وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا** "[۴۴].

فصل دوم: چاره جویی برادران

ابن عباس رضی الله عنه گوید: برادران یوسف علیه السلام در داروئیل[45] اجتماع کرده به چاره جویی جهت خواب حضرت یوسف علیه السلام پرداختند.

نکته:

اهل نوح بر قتل او علیه السلام اجتماع کردند پس خدایتعالی جمع آنان را پراکنده فرمود
وآل نمرود بر قتل ابراهیم علیه السلام اجتماع کردند پس خداوند جمع آنان را نیز پراکنده فرمود
وآل فرعون بر قتل موسی علیه السلام اجتماع کردند پس خدایتعالی جمع آنان را متفرق فرمود
واهل مکه بر قتل حضرت ختمی مرتبت اجتماع کردند پس خدایتعالی جمع آنان را متفرق فرمود.

ای آنکه در ایمان داخل شده‌ای بدان آن هنگام که شیاطین بر علیه تو اتفاق می‌کنند خدایتعالی جمع آنان را پراکنده می‌کند چنانکه خود در قرآن کریم می‌فرماید:
" **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ** "[٤٦]

ای اهل نوح راهی بر قتل نوح برای شما نگذارده ام چرا که او فرستاده من است.
ای نمرود برای تو راهی بر قتل ابراهیم نیست او پیامبر و خلیل من است.
ای فرعون برای تو راهی بر قتل موسی نگشوده ام چرا که او پیامبر من وکلیم من است
ای قوم یهود برای شما بر قتل عیسی راهی نیست او پیامبر و روح من است.
ای اهل مکه برای شما راهی برقتل محمد صلی الله علیه وآله نگذارده ام او فرستاده من و حبیب من است.
ای شمعون برای تو راهی برقتل یوسف نیست او پیامبر من و صدیق من است.
ای ابلیس برای توراهی برای گمراهی مؤمنان نگشوده ام بدرستیکه آنان جملگی اولیاء من هستند.
آیه: " **فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيْدًا** "

ترجمه: " پس برای تو مکری می‌کنند."
یعنی با حسادت خود با تو مکر می‌کنند.

در باب حسد

حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:
"**اِنَّ اَلْحَسَدْ يَأْكُلُ الْحَسَنات كَما تَاكُلُ النَّارُ الْحَطَبْ**"[٤٧]

ترجمه: براستی که حسد نیکی‌ها را می‌خورد چنانکه آتش هیزم را
حسود دور افتاده از رحمت خداست وتلاش روز و شب او بدون نتیجه است حسود هرگز نمی‌آساید. حسود همیشه لجوج است چرا که به قضای خداوند یکتا راضی نیست حسود مشرك است و بار او بار شرك است.چرا که همیشه در عناد با عطای مولای خود می‌باشد حسود غمگین زیست می‌کند وغمگین می‌میرد.حسود گداست و نزد خدای خود خوار وحقیر است. علامت حسود دو چیزاست هنگامی که نزد توست ثنای تورا می‌گوید وچون از نزد تو غایب شود غیبت تو را می‌کند.حسود هرگز بوی بهشت

را استشمام نمی‌کند.حسود ناسپاس است و در قیامت آمرزیده نمی‌شود.[48]

حکایت

موسی بن عمران علیهماالسلام با ابلیس در راه کوه طور برخوردکرد واورا شناخت پس عصای خود را بالا برد تا او را بزند.پس شیطان به او عرض کرد من از عصا نمی‌ترسم بلکه از قلبی می‌ترسم که در آن صفا باشد.

پس موسی علیه السلام پرسش فرمود چیست نشانه صفا؟

عرض کرد ترك حسد و مراقبت جسم وانتظار رصد یعنی صراط وسپس ادامه داد ای موسی به چهار چیز تو را سفارش می‌کنم:

برتوباد دوری از حسد چراکه قابیل برادر خود هابیل راکشت و به خدایتعالی کافرشد از شومی حسد.

بر تو باد دوری ازکبر چراکه من به لعنت ابدی دچار شدم بخاطر شومی کبر.

وبدان اگر با زنی تنها شدی من نفرسوم شما هستم.

و چون خواست اندرز چهارم را دهد فرشته‌ای فرود آمد وگفت مبادا به پند چهارم گوش دهی که

" **إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِين** "[49]

در فضیلت دانش

ابن مالك [50] رضی الله عنه از حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم روایت می‌کندکه هرگاه بنده‌ای به جهت فراگیری دانش از خانه بیرون شود چهل سال پیش از بیرون شدنش خدایتعالی او را ببخشاید:

" لا یخرج العبد فی طلب العلم حتی یعتقه الله من قبل ان یخرج باربعین سنه" [51]

چنانکه خدایتعالی فرماید:

" **يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ** "[52]

ترجمه: خدایتعالی جایگاه شما وکسانی از شما راکه دانش داده شده‌اند بالا می‌برد.

پس برای عالم در دنیا و آخرت درجاتی است اما درجات دنیوی علما عبارت است از عزت، هیبت، کرامت، محبت، رفعت، شریعت، فضل، امانت، وقار، ثناء و اما درجه‌های اخروی دانشمندان عبارتند از: عطاء، بهاء، رضا، لقا، اجرکبیر، فضل کثیر، رحمت، نعمت، شفاعت، چند برابر شدن نیکوییها و بسیاری درجات دیگر.

خدایتعالی ده پیامبر را به ده نوع دانش زینت فرمود:

به حضرت آدم علیه السلام دانش اسماء عطا فرمود چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا "[53]

ترجمه: وهمه نام‌ها را به آدم آموخت

و به حضرت ادریس علیه السلام دانش خواندن و نوشتن آموخت آنجاکه می‌فرماید:

" **اَلَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَم** "[54]

ترجمه: و به قلم آموخت

و به حضرت نوح علیه السلام دانش شریعت را عطاء فرمود:

"**شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا** "[55]

ترجمه: برای شما شریعتی است از آنچه که به نوح سفارش شد
و به حضرت ابراهیم علیه السلام دانش مناظره و احتجاج را آموخت آنجا که می‌فرماید:
" أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَآجَّ إِبْرَاهِيمَ "[٥٦]

ترجمه: آیا ندیدی آن کس را که با ابراهیم مناظره می‌کرد
و به حضرت داوود علیه السلام فضل عطا فرمود:
" وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا "[٥٧]

و به حضرت سلیمان علیه السلام دانش منطق را آموخت:
" عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ "[٥٨]

ترجمه: و ما را سخن پرندگان آموختند
و حضرت موسی علیه السلام عرض نیاز و راه مناجات را عطا فرمود:
" وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ "[٥٩]

وپروردگارش با اوسخن گفت
و به حضرت خضر علیه السلام دانش باطن و فراست را عطا فرمود:
" وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا "[٦٠]

ترجمه او را از نزد خود دانشی آموختیم
و به حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم جملگی دانشها و همه حکمتها را عطا فرمود و به حضرت یوسف علیه السلام دانش تأویل رویاء وگزارش خواب را عطا فرمود:
" وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ "

ترجمه: و تو را ازگزارش خوابها می‌آموزد
آیه: **" وَاللّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ "**[٦١]

ترجمه: و خدایتعالی برکار خود تواناست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند
یعنی مطلق توانایی برای خدایتعالی است وکسی را غلبه بر او نتواند و از فرمان او سرپیچی نتواند ولی بیشتر مردم این را نمی‌دانند
" وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ "

ترجمه: ولی بیشتر مردم نمی‌دانند
یعنی اراده او تعالی آشکارگردیده است وبرای هیچ احدی بالای خواست او خواستی نیست و بالای حکمت او حکمتی نیست و بالای قدرت او قدرتی نیست.
****

ادامه داستان...پس برادران رو به یوسف علیه السلام کرده وگفتند تو محبوبترین خلق نزد ما و نزد پدر ما هستی و ما چنین چیزی را شنیده ایم پس چگونه است خوابی که دیده‌ای؟ یوسف علیه السلام سر را به زیر انداخت و مدتی طولانی در اندیشه شد و با خود گفت که اگر برادران را از خوابی که دیده ام آگاه گردانم از فرمان پدر سربرتافته‌ام و اگر حاشا کنم دروغ گفته‌ام و دروغ هرگز شایسته من

نبوده است نمی‌دانم چه کنم. برادران که سکوت طولانی یوسف علیه السلام را دیدندگفتند تو را به حق پدرانت و اجدادت سوگند می‌دهیم که ما را برخوابی که دیده‌ای آگاه فرمایی پس یوسف علیه السلام خواب را بازگفت.

نکته

هیچ گناه کبیره‌ای بالا تر از عاق والدین وجود ندارد. حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود هرکس بر عاق والدین خود بمیرد هرگز حتی بوی بهشت را نیز نخواهد شنید و به کسی که پدر و مادرش او را عاق کرده باشند بگو آنچه که خواهی و توانی از طاعت بجای آر که هرگز هیچ پاداشی نخواهی داشت چراکه رضای خداوند در رضای والدین است وخشم او در خشم آنان.

شدیدترین عذاب قبر برای عاق والدین است. قعر دوزخ برای سه کس آماده گردیده است نخست آن که به خدایتعالی شرك ورزد دودیگر برای آنکه با زن همسایه زنا کند سه دیگر برای آن کس که والدینش او را عاق نمایند.

آن هنگام که عاق والدین دهان به یارب می‌گشاید خدایتعالی می‌فرماید:

" لا لبیك و لاسعدیك"

ترجمه: تو را پاسخی نیست و تو را سعادتی نیست

عاق والدین شریك مشرکان درکشیدن با گناهان و تحمل کیفراست.

آیه: " يَا أَبَانَا مَا لَكَ لاَ تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ "

ترجمه: ای پدر تو را چه می‌شود که ما بر یوسف ایمن نمی‌داری

پس چون برادران عرض کردند ای پدر تو را چه می‌شود ستونهای بدن یعقوب علیه السلام لزرید و رویش زرد شدگویی آن پلیدی پنهان شده در وجود آنان را دریافته بود.

از حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم منقول است که فرمود:

"اِتَّقُوا فَراسَةَ اَلْمُؤمِنِ فَاِنَّهُ يَنْظُرُ به نُورِاللهِ تَعالی"[٦٢]

ترجمه: از هوشیاری مؤمن بهراسیدکه او با نور خدایتعالی می‌نگرد.

پس چون مؤمنان را چنین درجه‌ای از هوشیاری است پس پیامبران علیهم السلام به هوشیاری شایسته ترند.

چهار نفر به چهارکس هوشیاری کردند و فراستشان به درستی پیوست:

یعقوب علیه السلام در فرزندانش فراست کرد به فراستش به درستی پیوست

و ابوبکردر حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به‌گاه عزیمت به سوی غارفراست کرد و فراستش به درستی پیوست.

و خدیجه کبری نیزدر حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فراست کرد و فراستش به درستی پیوست

و زلیخا هم در حق یوسف علیه السلام فراست کرد و فراستش به درستی پیوست.

حضرت یعقوب علیه السلام از آنجا به ضمیر فرزندان آگاه گردیدکه آنان را در خواب به شکل گرگ دیده بود.

اشاره

حضرت یعقوب علیه السلام فرزندان را به‌گاه نافرمانی به شکل گرگ در خواب دید و حضرت یوسف علیه السلام آنان را به هنگام توبه و به شکل ستاره در خواب دید پس گناهکار به صورت گرگ و تائب به صورت ستاره می‌باشد یعقوب علیه السلام آنان را در بدایت کار دید و یوسف علیه السلام آنان را در نهایت کار پس مدار امور بر عاقبت کار چرخید.

یعنی چون آنان در ابتدا مشمول عنایت شدند در آخرکار شمول ولایت بر آنان واجب گردید.

****

آیه: "وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ "

ترجمه: ما هر آینه او را نگاهبان خواهیم بود.

یعنی از او محافظت خواهیم کرد خدایتعالی بر زبان برادران نصیحت و خیر خواهی را جاری فرمود و کرده برادران را با او سببی برای پادشاهی یوسف علیه السلام قرارداد چراکه برادران برای یوسف علیه السلام در ضمیر خود نیت خیانت داشتند ولی برای او دیانت و نصیحت را آشکار ساختند لذا خدایتعالی نظر برقال آنان فرمود و نه برحال آنها چراکه حال آنان عموما حال غفلت است.[٦٣]

گفته شده چهار چیز از چهارکس محال است اول صدق از منافق دوم دیانت از حریص سوم مروت از بخیل و چهارم خیرخواهی از حسود محال است.

آیه: " أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ"

ترجمه: او را فردا با ما بفرست تا بگردد و بازی کند و ما او را هر آینه نگاهبان خواهیم بود.

چون برادران چنین گفتند یوسف علیه السلام با خود اندیشیدکه در بازی خیری نیست و ما برای بازی آفریده نشده ایم

حضرت یعقوب علیه السلام در پاسخ برادران فرمود چنین نکنم که یوسف حبیب من و نور چشم من است و دوری حبیب از محب بس ناگوار است.

عرض کردند او را محافظت کنیم و باز بسوی تو بازش گردانیم

شعر:

لا ابتلـــی اللـــه عاشـــقا بـــالفراق	ان طعـــــم الفـــــراق مرالمـــــذاق
لووجــــدنا الی الفـــراق ســـبیلا	لاذقنــــاالفراق طعـــــم الفــــراق
غصــص المــوت ســاعه ثــم تفنــی	وفـــراق الحبیـــب فـــی الصـــدرباق
وان لی ســـبعین عنـــه فـــی نفســـی	و نفســـی تــدوب مــن مخافــه الفــراق

ترجمه:

خدایتعالی هیچ عاشقی را به جدایی دچار نگرداناد، که طعم جدای بر مذاق می‌گذرد

اگر روزی دستم به جدایی برسد، هر آینه بچشانم به جدایی طعم جدایی را

مرگ برمن ساعتی می‌آید پس من فنا می‌گردم، ولی آتش جدایی معشوق در سینه ام جاودان است

و اگر چه مرا هفتاد جان باشد، بازهم از ترس جدایی وجودم در آتش است

شعر:

فـــراق الحبيـــب شـــديد شـــديد وقلـــب المحـــب ســـقيم ســـقيم
وكـــان جرمـــی اليـــك الهـــوی فـــذنبی لـــديك عظـــيم عظـــيم
و مـــن كـــان فـــی قولـــه صـــادقا ببـــاب المحـــب مقـــيم مقـــيم
و مـــن كـــان مســـتحدثا شـــوقه فشـــوقی اليـــك قـــديم قـــديم

ترجمه:
جدایی از جانان سخت است سخت وقلب عاشق بیمار است بیمار
وگناه من تنها عشق به توست و البته این در نزد تو گناهی بزرگ است بزرگ
و (تنها) آن که درگفتار خود راستگوباشد، به درگاه عشق مقیم است مقیم
و اگرچه دیگران تازه عاشق شما شده‌اند، شوق من به شما قدیم است قدیم

حضرت یعقوب علیه السلام فرمود از آنچه که درخواب دیدم می‌ترسم عرض کردند آن چیست؟ فرمود می‌ترسم که گرگ او را بدرد و شما از او غافل باشید.
حضرت یعقوب علیه السلام تعمدا آنان را به غافل تسمیه فرمود بلکه خدایتعالی آنان را به کرده شان نگیرد چراکه خدایتعالی از بنده نافرمان در حال غفلت مؤاخذه نمی‌فرماید.[٦٤]
درگفته انتم عنه غافلون ده اشاره مستوراست
اول آنکه از پدر و حبیب پدر غافل هستید
دوم آنکه از خدایتعالی غافل هستید
سوم آنکه ازکرده خود غافل هستید
چهارم آنکه ازکیفرکرده خود غافل هستید
پنجم آنکه از سرانجام کارتان غافل هستید
ششم آنکه از سرانجام کار یوسف علیه السلام و دولتش وسعادتش غافل هستید
هفتم آنکه از نیازتان به او غافل هستید
هشتم آنکه از خواری خود نزد او غافل هستید
نهم آنکه از حرمت شکنی غافل هستید
دهم آنکه از عفووگذشت یوسف علیه السلام از حسد وکینه خود غافل هستید.
پس عذاب و حسرت و پشیمانی پی آمد غفلت می‌باشد چنانکه یکی از صالحین استاد خود را درخواب دید و پرسیدکدام حسرت نزد شما بزرگتر می‌باشد پاسخ داد حسرت غافلان؛
و ذالنون مصری علیه الرحمه یکی از صالحین را بخواب دید پس پرسید خدایتعالی با تو چه فرمود پاسخ داد مرا در برابر خودحاضر فرمود پس گفت ای مدعی ادعای محبت مرا داری پس از من غفلت می کنی؟
وعبدالله بن سلمه[٦٥] پدر خود را درخواب دید پرسید حال خود را چگونه می‌یابی؟ پاسخ داد غافل زندگی کردم و غافل مردم.
ابوعلی دقاق [٦٦]قدس الله سره العزیزگوید داخل شدم برشیخی بیمار درحالی که اهلش و نزدکانش و وشاگردانش دراطراف او حلقه زده بودند و او سخت می‌گریست و البته عمر خود را در اسلام بسر

آورده بود پس به اوگفتم گریه ات برای چیست؟
گفت از برای نماز و روزه‌ای که از من فوت گردیده است.
گفتم چگونه؟
گفت تا بحال که به این روز رسیده ام سربرسجده نگذارده ام مگر در غفلت و سر از سجده بر نداشته ام مگر در غفلت و حال که در آستانه مرگ هستم غافلم از آنچه که خدایتعالی اراده کرده است با من بکند.
پس نفسی عمیق کشید وجان به جان آفرین تسلیم کرد.
شعر:

اری طالــب الــدنیا وان طــال عمــره	فــان فــال فــی الــدنیا ســرورا و انعمــا
کبـــان بنـــی بنیانــــه قائمـــــه	فلمـــا اســـتوی مـــا قـــدبناه تهـــدما
ففکـــرت فـــی یـــوم تقـــوم قیـــامتی	فامســـت وحـــدی فـــی المقابرثاویـــا
فریـــدا وحیـــدا بعـــد عـــذ و نعمـــه	رهینـــا بجرمـــی والـــتراب ســـادیا
وهـــول نکـــیر ویـــل نفســـی ومنکـــر	ومســـکن دود یـــا لکـــون فؤادیـــا
شـــفیعا الیـــك الیـــوم ربـــی وســـیدی	بانـــك تعفـــوا یـــا الهـــی خطائیـــا
فکــرت فــی الطــول الحــدب وعرضــه	وذل مقـــامی حـــین اعطـــی کتابیـــا

ترجمه:
دنیاپرست را می‌بینیم که عمر خود را تباه کرده، چراکه تمای خوشی‌های دنیا رفتنی است
می پندارد که بنیانی استوار ساخته است، و چون بر می‌خیزد همه را نابود می‌یابد
پس اندیشیدم به روزی که قیامتم برپاشود، پس در تنها درگور خود ذوب می‌شوم
پس از آن همه بزرگی اکنون یکه و تنها، وامدارگناهانم و خاک سرور من
و ترس از پرسش و پاسخ وای بر من، که کاسه سرمن خانه کرمها می‌گردد
تو را شفیع می‌کنم در این روز ای مولای من، چراکه ای خدای من تو درگذرنده از خطاها هستی
به اندازه گوژِ پشتم اندیشه می‌کنم و خواری خود را در می‌یابم بهنگام دریافت گزارش کارهایم

*****

پس چون صبح شد یعقوب علیه السلام فرزند دلبند را فرا خواند سر و رویش را شست لباس پاکیزه بر او پوشانید نطیفش کرد سپس او را تسلیم برادران نمود.
شگفتا! به این زودی؟ تو ای یعقوب که این همه به یوسف مهرداشتی پس تسلیم او به دشمن چرا؟
هان ای مؤمن! توکه مولایت را دوست می‌داری پس جفا چرا؟
ای مولی! توکه عاشق بنده خود هستی پس قضا چرا؟[۶۷]

****

قضـــی اللـــه امـــرا و ارجریـــالعلم	وفیمـــا قضـــی ربنـــا مـــا ظلـــم
وفـــی الحکـــم ماجارلمـــا قضـــی	وفـــی الحکـــم مـــا جارلمـــا حکـــم

ترجمه:

تقدیرکرد خداوند و قضاء خود را آشکارکرد   و در آنچه که پروردگار ما مقدرکرد ستمی نیست
و اجراء می‌شود یقیناً حکمی که مقدر شده   و اجراء می‌شود یقیناً حکمی که حکم شده

آیه: " وَتَكُونُواْ مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ "

ترجمه: و پس از آن مردمانی نیکوکار باشید
منظور از مردمان نیکوکار توبه کنندگان است و در روایت است که منظور مقامی است که نزد یعقوب علیه السلام بدست می‌آورید.
وگفته شده مرد صالح کسی است که بین او و خدا صلح باشد. همچنین صالح به کسی اطلاق شده است که چشمش به عبرت و نفسش به خدمت زبانش به ذکر قلبش به معرفت و دستانش به دعوت باشد ونیز منقول است صالح کسی است که توبه کرده و به سمت گناه باز نگشته است ونیزگفته شده صالح کسی است که به سنّت حضرت رسول مصطفی صلوه الله علیه عمل نماید چنین فردی متقی راضی به قضاء الهی و تزکیه شده می‌باشد.
باری به هنگامی که برادران، یوسف علیه السلام را می‌بردند یعقوب علیه السلام برسرراهی که فرزند را می‌بردند نشست و آنان را گفت از این راه برنخیزم تا یوسفم را به من بازگردانید.
چون یوسف علیه السلام با برادران می‌رفت دینه خواهر [۶۸]یوسف علیه السلام در خواب دیدکه برادر کوچکش در میان گرگها گرفتار است و آن حیوانات در حال دریدن او هستند پس آشفته سر از خواب برداشت و ترسان ومضطرب بسوی پدر دوید و در حالیکه سخت می‌گریست عرض کرد:
پدر جان با یوسف چه کردید؟
فرمود: او را بدست برادرانت سپردم.
عرض کرد آیا او را یکه و تنها به دست آنان سپردید تا او را به خدمت خودگیرند آه ای پدر چه کار بدی کردید! پس آسیمه سر بسوی برادران دوید و چون به یوسف علیه السلام رسید به دامان او در آویخت و فریادکرد هرگز از تو جدا نگردم
شعر:

فلما تبدت للرحیل جمالنا   وجد بنا سیدا ففاضت مدامع
تبدت لنا مخدوره من جنالها   وارمعها کا لؤلؤ ما لرطب لامع
اشارت باطراف البنان وودت   واومت بعینیها متی انت راجع
فقلت لها والقلب فیه حراره   فدیتك ما عملی بما الله جامع
ونادت الهی ان هذا ودیعتی   لدیك و ما خانت لدیك الودایع

ترجمه:
پس چون ساربان ما کاروان را بحرکت در آورد،غم برما چیره شدو اشکها روان گردید
کجاوه ای آشکار شد (چون صدف)، و آنکه سوارش بود درخشان چون مروارید تازه
با انگشتان مرا اشاره کرد و، با زبان نگاه پرسیدکه کی باز می‌گردی؟

پس او را گفتم در حالی که دلم در آتش بود، که جانم به قربانت به تقدیر خدایتعالی آگاه نیستم و خدای خود را خواندم که این امانتی است از من، نزد تو و تو هرگز در امانت خیانت نمی کنی

جدایی آفت محبت است و آن آتشی عطیم است که جز دیدار دوست چاره‌ای ندارد از یکی از حکما سؤال شدکه چرا رنگ خورشید بهنگام غروب زرد می گردد پاسخ داد از غم جدایی و سخت ترین نوع جدایی، جدایی از آن کسی است که دوستش داری چنانکه خدایتعالی فرمود:
"نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ " [٦٩]

ترجمه: آتش خدای تعالی برافروخته شده که بر دلها طلوع کرده است.
و آن آتش جدایی است که دل وقلب را به آتش می کشد.
باری برادران چون چنین دیدند توقف نکرده خواهر از از یوسف علیه السلام جدا کردند پس خواهر گریان ونالان به سمت خانه بازگشت پس یعقوب علیه السلام پرسید:
چرا گریه می کنی؟
عرض کرد پدر جان ساعتی دیگر شما نیز همراه من خواهیدگریست و این گریه‌ای دراز خواهد بود.
****

برادران یوسف علیه السلام تا زمانی او را دوست داشتندکه او آن خواب را ندیده بود.
حضرت موسی علیه السلام تا زمانی محبوب فرعون بود که آن معجزات از جنابش ظاهر نگردیده بود
و حضرت ختمی مرتبت نیز تا زمانی محبوب اهل مکه بود که به مقام پیامبری برانگیخته نشده بود
همچنین شیطان تا زمانی که از بنده مؤمن طاعتی به ظهور نرسیده او را دوست می‌دارد
و از ابن عباس رضی الله عنهما نقل است برادران یوسف علیه السلام تا زمانی که در منظر دید پدر قرار داشتند با یوسف علیه السلام خوشرفتاری می‌کردند او را می‌بوسیدند و برشان‌هایشان حملش می‌کردند و چون از میدان دید پدر خارج شدند بنای بدرفتاری با برادرکوچك خود راگذاردند او را بر زمین انداخته و به ضرب لگد به این سوی و آن سوی پرتابش می‌کردند.
بدین گونه بنده مؤمن تا زمانی که در ولایت مولای خود می‌باشد ازکید شیطان و لشکرش در امان می‌باشد و چون در اثرگمراهی یا خلل یا علل در حجاب فرورفت در دام شیطان اسیر می گردد.
ابن عباس گوید چون شمعون قصد قتل یوسف علیه السلام را کرد وی به دامان روئیل درآویخت او نیز با ضربه‌ای سخت یوسف علیه السلام را از خود براند و تمامی برادران یکایک با یوسف علیه السلام چنین کردند در این هنگام یوسف علیه السلام را خنده در گرفت پس یهودا اورا نهیب زد وای برتو اینجا چه جای خنده است؟
یوسف علیه السلام فرمود: این سری است بین من و خدای من.
پرسید آن چه سرَی است؟
فرمود صبحگاه که برشانه‌های شما بودم و در آغوش شما از خانه خارج شدم با خود می‌اندیشیدم با قدرت و صلابتی که شما دارید هیچ دشمنی نمی‌تواندگزندی بمن برساند و هیچ کس نمی‌تواند برمن چیره گردد حال از شومی این فکر خدایتعالی شما را برمن چیرگی داد تا بدانم که بنده هرگز نباید جز به مولای خود اتکال نماید.[٧٠]

پس این سخن موجب رقت قلب یهودا گردید به یوسف علیه السلام عرض کرد به دامان من درآی که تو را محافظت خواهم کرد پس برادران به یهودا[۷۱] اعتراض کردندکه از پیمان خود بازگشته‌ای یهودا پاسخ داد بازگشت از پیمان مورد رضایت خدایتعالی نمی‌باشد وشایسته تر آن است که برسرپیمان خود بمانیم حال اگر می‌خواهید او را بکشید اول مرا بکشید چنین است که خدایتعالی می‌فرماید:
به ظلم کسی را نکشید بلکه اصولاً ظلمی نکنید بدرستیکه قتل ظلمی عظیم است ظلم تاریکی‌های روز قیامت است ظالم سرانجام پشیمان می‌گردد اگرچه عالم باشد ظالم پروردگار خود را فراموش می‌کند.
****

ایمان بر دو گونه است ایمان به خدا و ایمان برای خدا ایمان برای خدا عبارت است از تصدیق او تعالی و پیامبرانش با براهین آشکار و دلایل منطقی. اما ایمان به خدایتعالی عبارت است از تصدیق او تعالی به یگانگی بدون دلیل.
آیه: "**وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ** "

ترجمه: اگرچه از راستان باشیم
از ابن عباس رضی الله عنه منقول است منظور از صادقین در اینجا مصدقین می‌باشند.
آیه: "**وَجَآؤُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ** "

ترجمه: و با خود پیراهنی را با خون دروغین آوردند
در بازگشت برادران پیراهنی را با خود آوردندکه با خون حیوانات اهلی رنگین شده بود. یعقوب علیه السلام پیراهن را گرفت وگریستن آغازکرد پس ناگاه بخندید پس فرزندان عرض کردند ای پدر گریه و خنده بر امری یگانه ازکردار دیوانگان است یعقوب علیه السلام در پاسخ فرمود چون خون را دیدم گمان بردم که گرگ فرزندم را دریده است و چون پیراهن را سالم یافتم دانستم که خبر مرگ یوسف درست نیست چون اگرگرگ آدمی را بدرد لاجرم جامه او را نیز بدرد.
بدین ترتیب چون گناهکار بر نفس آلوده به گناه خود نظر می‌کند محزون می‌گردد و چون در می‌یابدکه معرفت در قلبش از آسیب معاصی مصون مانده است امیدوار می‌گردد تا هنگامی که معرفت قلبی اش وجود دارد این امید زنده است.
شعر:

اذا ذکـــــرت ایادیــــک ســــــلفت — وســــوء فعلـــی و زلائـــی ومحترمـــی
اکاداقتـــل نفســـی ثـــم یطعمنـــی — علمـــی بانـــک ذو وجـــود وذکـــری
اکادواهلـــک بأســـک ثـــم یـــدرکنی — علمـــی بانـــک مجبـــول علنـــی الکرمـــی

ترجمه:
چون بیاد می‌آورم محبتهای گذشته ات را برمن، و نیز بدی کارهای خودم گرامی داشتنت را
می خواهم که خود را بکشم پس طمع می‌کنم، به آنکه می‌دانم که تو مالک وجود و ضمیر منی
می خواهم از مجازات هلاک شوم ولی، در می‌یابم کوهی از لطف وکرمت را بر خودم

گفتند ای پدر آیا ما گرگی را که برادرمان را خورده است نزد تو آریم فرمود آری آنان نمی‌دانستندکه

گرگ سخن می‌گوید و اگر می‌دانستند چنین نمی‌کردند بهمین منوال بنده در روز بازپسین منکرگناهان خود می‌شود پس خدایتعالی می‌فرماید بر تو بادگواهی اعضاء پس چشم می‌گوید نگاه‌کردم و دست می‌گوید انجام دادم و پوست می‌گوید لمس‌کردم و خدای جبار می‌گوید دیدم.
پس برادران از نزد پدر خارج شده‌گرگی را بدام انداختند او به بندکشیدند دندانهایش را شکستند او را به زنجیرکشیده و نزد پدر بردند پس یعقوب علیه السلام فرمود ای گرگ کار بدی کردی که جوان زیبا رویی را که رخش چون ماه تابان بود خوردی نه به کوچکی او رحم کردی نه به پیری من شفقت نمودی.
پس خدایتعالی گرگ را به سخن درآورد به‌گفتن سلام وگفت درود بر تو ای پیامبرخدا بدان‌که‌گوشت پیامبران بر من حرام‌گردیده و من از آنچه‌که درگمان تومی‌گذرد بیزارم و خدایتعالی از برای تهمتی‌که به من زدند بین من و فرزندانت حاکم است.
پس یعقوب علیه السلام فرمود چرا مرا آگاه نمی‌کنی‌که او کجاست و حالش چون است؟
عرض‌کرد آیا آنان در صحف ابراهیم علیه السلام نخواندندکه بهتان‌گناهی بزرگ است؟
پس یعقوب علیه السلام متحیرشد و فرزندانش سرها را به زیر انداختند پس فرمود ای گرگ ازکجا می‌آیی؟
عرض‌کرد من‌گرگی غریب هستم‌که در جستجوی برادرگم شده خود هستم‌که از سرزمین مصربه دیار شام آمده است و در دام‌گرگان افتادم. حال مرا آگاه سازید آیا کسی را که در سرزمین شما اسیرگردد فردایش او را سر می‌برید در حالیکه من هفده روز است نه چیزی خورده ام و نه چیزی آشامیده ام.
پس در این هنگام یعقوب علیه السلام به سختی گریست و فرمود آن هنگام‌که‌گرگی بر درد فراق اینچنین اندوهگین است پس چگونه من بر درد فراق طاقت آرم پس فرمود ای گرگ آیا از فرزند من خبر داری؟
عرض‌کرد آری
فرمود پس مرا آگاه نما.
عرض‌کرد سخنی نیست و من چیزی نخواهم گفت‌که چرا‌که بیم آن درم‌که از زمره‌گرگان سخن چین به شما آیم و سخن چینی برای ما ننگ است و سخن چین نزد خداوند و مردم مغبوض است و سخن چین وارد بهشت نمی‌شود و سخنچین بهره‌ای از رحمت الهی نمی‌برد.
پس یعقوب علیه السلام فرمود من شفاعت تو را برای وصال برادرات می‌کنم.
عرض‌کرد اگر تو برای وصال برادرمن شفاعت‌کنی منهم تو را برای وصال فرزندت شفاعت می‌کنم پس اگر برادرم به نزدم بازگردد منهم از خدایتعالی می‌خواهم‌که فرزندت را به تو بازگرداند.
خدایتعالی در سرزنش ولید بن مغیره[۷۲] می‌فرماید:
آیه هَمَّازٍ مَّشَّاء بِنَمِيمٍ [۷۳]

ترجمه: عیب جویی‌که برای سخن چینی راه می‌رود
حضرت پیامبرعلیه السلام فرمود بدترین مردم نزد خدایتعالی سخن چینان و مشاوران سخن چین و بد گویان بین مردم هستند.
ونیزفرمود شفاعت من برکسانی‌که عاق والدین شدند فروشنده شراب و سخن چین حرام‌گردیده است.

و فرمود هرکس در محضرسلطانی سخن چینی کند خود را مدیون سه کس کرده است اول مدین سلطان دوم مدیون کسی که بد او را گفته است سوم مدیون نفس خودش و در تورات مکتوب است که وای بر طعنه زنان و بدگویان که هرگز وارد بهشت نمی‌شوند و حضرت ختمی مرتبت علیه وآله و الصلوه و السلام فرمود کینه مورزید حسادت نکنید و یکدیگر را بر القاب زشت مخوانید تا بدون شفاعت من وارد بهشت شوید.

در خبر است که هفت مخلوق در بهشت هستندکه نه از جنس انس هستند و نه از جنس جن و آنها عبارتند ازگرگ یعقوب علیه السلام و سگ اصحاب کهف و ناقه صالح علیه السلام و خرعزیر علیه السلام و فیل اصحاب فیل علیه السلام و دلدل حضرت علی علیه السلام و استر پیامبرما حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله

آیه: " وَاللّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ "

ترجمه: و خدایتعالی برآنچه که می‌گوییدکمک است

خدایتعالی فرشتگان و نوجوانان بهشتی را برای حفاظت یوسف علیه السلام و مؤانست با او در چاه فرستاد بدین سان خداوند باهربنده ای از بندگان خود که به قبر می‌رود این چنین رفتار می‌کند چنانکه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله می‌فرماید قبر نخستین منزل از منازل سفرآخرت است و نیز فرمودندکه قبر یا باغی است از باغهای بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های جهنم و اهل سنت و جماعت معتقدندکه عذاب قبر حق است چنانکه "حق" سبحانه و تعالی مارا اینچنین آگاه فرموده است:

" وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا "[۷۴]

ترجمه: آنکه از یاد من روی گرداند پس او راست زندگانی تنگ

و در روایت است که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله بر دو قبرگذر کرد و فرمود که صاحبان این دو قبر در عذابند و عذاب نمی‌شوند مگر به گناه کبیره که یکی از آن دو عذاب می‌شود بر سخن چینی پس بریده نخلی را برگرفته به دونیم کرد و هر نیمه را بر یکی از قبرها غرس فرمود.

پس در ساعت سبز شدند سپس حضرت شاد شد و فرمود عذاب از این دوقبر به شفاعت من برداشته شد.

حکایت کرده‌اند رابعه عدویه بر قبری گچکاری شده عبور کرد پرسید از برای چه این قبر را گچکای کرده‌اندگفتند برای روشنایی بیشتر فرمود آنکه داخل قبر است به روشنایی نیازمندتر است از آنکه خارج قبراست.

وحضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام فرمود چه رویهای زیبا وزبانهای گویا که فردا صیحه‌ای زنند.

نقل است هنگامی که هارون الرشید به حج می‌رفت درکوفه به علیان مجنون برخوردکرد در حالی که بر تکه چوبی سوار بود و دو نوجوان از پی او می‌دویدند واو فریاد می‌کرد راه را بازکنید تا اسب من شما را نزند پس هارون پرسید این کی است گفتند علیان مجنون گفت او را به نزد من آرید پس علیان را گفتند دعوت امیر را اجابت کن پس او را آوردند و او در برابر هارون ایستاد در حالی که سر خود را می‌جنبانید پس هارون او را گفت ای علیان مرا وصیتی کن گفت من چه وصیتی بر توکنم که این قبرو این هم کوتاهی و غفلت پس هارون گریست وگفت مرا بیشتر سفارش کن علیان گفت آن که خدایتعالی او را مال جمال روزی فرموده اگر در جمال عفاف و در مال انفاق نماید نام او در دیوان ابرار ثبت

شود پس هارون خزانه دار خود را گفت او هزار درهم ده تا که قرض خود را ادا نماید علیان گفت ای امیر مال را به صاحبانش ده و دین نفست را ادا وگردنت را آزادکن هارون گفت بیا بر اسب من سوار شو پس علیان بر مرکب او سوار شد پس در هنگامی که بادیه‌ای را قطع می‌کردند در میانه راه در روزی داغ در سایه‌ای آرمیدن گرفتند در حالیکه علیان می‌خواند

هب الدنیا تواتیکا الیس الموت یأتیکا — فما ذاتصنع الدنیا وظل المیل یکفیکا
الا یا جامع الدنیا تری الدنیا تواتیکا — کما اضحک الدهرکذاک الدهر یکبیکا

ترجمه:
دنیا به تو روی آورده آیا مرگ به سویت شتابان نیست‌پس چه آباد می‌کنی دنیاراکه سایه میل تو راکافی است
ای آنکه دنیا راگردآوردی آیا نمی‌بینی که دنیا رفتنی است‌همانگونه‌که روزگار تو خنداند همانگونه هم تو را خواهدگریاند

****

گور بر دوگونه است: گور نیکان وگور بدان
خدایتعالی در وصف گورنیکان می‌فرماید:
"فروح وریحان و جنه النعیم"[۷۵]

ترجمه: پس روح و نسیم بهشت پر از نعمت
روح برای عارفین و ریحان برای عالیمن و جنت النعیم برای عابدین است.
روح برای تارک دنیا ریحان برای طالب آخرت و جنه النعیم برای اهل تقوی است
روح برای روح ریحان برای قلب و جنه النعیم برای نفس است.
روح برای ذاکرین و ریحان برای تائبین و جنه النعیم برای صابرین است.
روح برای اهل فقر ریحان برای اهل بشارت و جنه النعیم برای اهل استغفار است.
روح در دنیا ریحان درگور و جنه النعیم در آخرت است.
روح برای اهل وفا ریحان برای اهل صفا و جنه النعیم برای توبه‌کنندگان ا زجفا ست.
روح برای کسی است که بگوید الله و ریحان برای کسی است که بگوید رحمان و جنه النعیم از برای گوینده رحیم است.
شعر:

بسم الله ذی المنن الجسام — و باالرحمان مجری و اعتصام
فقد ارجوالرحیم رجا صدق — لــــیغفر زلــتی یــوم الخصام

ترجمه:
به نام خدای دارای نعمتها و جسم دهنده، وبه آن بخشنده روان کننده دستگیر
پس آن بخشایشگر امیدی دست دارم، که روزکیفرکوچکی ام را بیامرزد

سپس روح برای اهل کفایت ریحان برای اهل ولایت و جنه النعیم برای اهل هدایت است.



و در خبر است که یهودا با یوسف علیه السلام در چاه گفتگو می کرد و حال او را می‌پرسید یوسف علیه السلام می گریست و می‌پرسید آیا از حال پدرم آگهی؟ سبب گریه من اندوه اوست.
اهل تفسیرگویند مالک بن زعرکه در سرزمین مصر مسکن داشت به گاه کودکی در خواب دیدکه در سرزمین کنعان در زمین فرو رفت پس خورشید از آسمان فرود آمد و در آستین او فروشد و در برابر او ایستاد آنگاه ابر سفیدی او را فرا گرفت که از آن گوهر می‌بارید پس اوگوهرها را جمع می‌کرد و در صندوق خود قرار می‌داد پس چون از خواب بیدار شد بنزد خوابگزار رفت تا تأویل خواب خود از او بشنود.
پس خوابگزار او را گفت خواب تو را جزء به نیکی و احسان تعبییر نمی‌کنم مالک دو دیناربه او عطا کرد پس خوابگزارگفت به بنده‌ای برمی خوری که بنده نیست و به سبب او بی نیاز می‌شوی و بی نیازی تا روز بازپسین در خاندان تو باقی می‌ماند و به برکت او از آتش نجات می‌یابی و وارد بهشت می‌شوی و فرزندانت زیاد خواهد بود و نام ویادت الی الابد به برکت او باقی می‌ماند.
پس مالک به قصد دیدار او عزم سفرکرد وکالای شام بارزده عزم دمشق کرد پس چون به سرزمین کنعان رسید نگاهی به آسمان و نیز نگاهی به زمین انداخته و منتظر ظهور حقیقت خواب خود شد.
پس سروش غیبی او را آواز دادکه: هیهات بین تو و او پنجاه سال فاصله باقی است پس صیحه‌ای زد و بیهوش شد.
و نقل است که او هرسال دو بار به طمع دیدار یوسف علیه السلام به سرزمین شام سفر می‌کرد حال اگرلقاء مخلوق اینگونه باشد پس چگونه است حال آنکس که طمع دیدارمولایش را دارد.
نقل است خدایتعالی به داوود علیه السلام فرمود:
" ای داوود هرکس که مرا طلب کند بیابد و هرکس که مرا بیابد نگاهم دارد وبرمن دیگری بر نگزیند"
پس داوود علیه السلام پرسید بارخدایا جزای آنکس که تو را قصد نماید چیست؟ فرمود جزایش این است که خانه ام را در قید اوو وصالم را درصیدش می گذارم.
وگفت که هرگز آستان مولای خود را رها نمی‌کنم پس شایدکه به حسن مال بر من منتی نهد بر بنده تلاش است و بر مولی رفق با بندگان خود است و بر بنده خواستن است و بر خدایتعالی است عطا کردن.

****

ادامه داستان. پس چون پنجاه سال گذشت مالک به غلام خود بشری گفت اگر تو نوجوانی را که طلب می‌کنم بیابی تو را آزاد می‌کنم و نیمی از مال خود را برای تو قرار می‌دهم وهرکدام ازدخترانم را که بخواهی به عقدت در می‌آورم.
در آن هنگام که این وعده را به غلام خود می‌داد به سرزمین کنعان رسید و پرندگانی را دیدکه به دور چاه پرواز می‌کردند مانند حاجیانی که به دور خانه کعبه طواف می‌کنند و آنان در اصل فرشتگانی بودندکه خدایتعالی آنان را برای اکرام یوسف علیه السلام فرستاده بود. پس مالک گمان برد که آنها پرندگانند وندانست که فرشتگان هستند چرا که اوکافربود و بت می‌پرستید.[۷۶]
پس کاروان را گفت بیایید از این چاه آبی برکشیم شایدکه این چاه خشک سرچشمه آبی داشته باشد

پس چون به چاه خشک نزدیک شدند جملگی چهارپایانی که همراه کاروان بودند از از استر و اسب رمیدند و بار بر زمین انداختند و راه چاه در پیش گرفتند چون بوی یوسف علیه السلام را شنیده بودند.
پس بدینگونه کسی که در قرب مولای خود طمع داشته باشد هرگز به وصال او نمی‌رسد مگر آنکه آنچه که از دوستی دنیا و آخرت دارد از دوش بر زمین اندازد.
نکته: تلاش یک کافر درطلب مخلوق ضایع نمی‌گردد پس چگونه ممکن است تلاش مؤمن در طلب مولای خود ضایع گردد.
اشاراتی شگفت
خدایتعالی درحق بنده چهارکار می‌کند و چهارکار نمی‌کند:
به او عدل می‌کند و ستم نمی‌کند
تفضل می‌کند ولی میل نمی‌کند
او را به خود نزدیک می‌کند ولی از هیبت خود نمی‌ترساند
گناهانش را می‌بخشد ولی پاداش او را ضایع نمی‌کند.
****

ادامه داستان.... پس مالک فرود آمد و بنده خود بشری و خادم خود ماملا را به داخل چاه فرستاد و آن مصداق این آیه است که می‌فرماید:
آیه: " **فَأَدْلَى دَلْوَهُ** "

ترجمه: پس دلوخود را انداخت
پس ماملا دلوخود را به انتهاء چاه فرستاد پس جبرائیل بر یوسف علیه السلام فرود آمد و عرض کرد آماده رفتن شو ای یوسف؛
یوسف علیه السلام فرمود به‌کدامین مقصد؟
عرض کرد آیا بیاد می‌آوری آن روزی راکه در آینه نظرکردی؟
فرمود آری.
عرض کرد آیا بیاد می‌آوری با خود چه اندیشیدی؟
فرمود آری باخود گفتم اگر بنده بودم هیچکس نمی‌توانست از عهده بهایم برآید.
جبراییل عرض کرد امروز روز تو دمیده تا تو بها و قیمت خود را دریابی.
****

آن هنگام که نفس بنده قیام می‌کند نه برای او قدروقیمتی می‌ماند و نه برای نفسش.
چنانکه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرمود: خدایتعالی نه به خوبی‌های شما می‌نگرد و نه به زیبایی چهرهایتان و نه به اموا لتان و نه به گفتارتان بلکه به قلبهای شما ونیتهای شما نظر می‌فرماید...
پس چون دلو به بالای چاه رسید بشری در برابر ماملا ایستاده بود و ماملا گفت ای بشری این همان نوجوانی است که پنجاه سال او را طلب می‌کردیم.
فصل....در بشارت
خدایتعالی ساره همسرابراهیم علیه السلام را به اسحاق و یعقوب بشارت داد چنانکه می‌فرماید:

آیه: **فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِن وَرَاء إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ** "[۷۷]

ترجمه: پس آن زن را به اسحق و پس از اسحق به یعقوب مژده دادیم.
و اهل ایمان را به شفاعت بشارت داد چنانکه می‌فرماید:
" **وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ** "[۷۸]

ترجمه: و مژده ده آنان راکه ایمان آوردند نزد پروردگارشان گامی درست است.
و موحدین را به بهشت بشارت داد پس فرمود:
" **الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا** "[۷۹]

ترجمه: آنانی که گفتند پروردگار ما خدایتعالی است پس ایستادگی کردند
و منظوراز قالوا "قولاً" یعنی در گفتار و منظور از استقاموا "فعلاً" می‌باشد یعنی در عمل.
قالوا تفرداً و استقاموا تجرداً می‌باشد.
قالو به ربوبیت و استقاموا به عبودیت است.
" **تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ** "[۸۰]

ترجمه: فرشتگان فرود می‌آیند
از طرف پروردگارشان
" **أَلَّا تَخَافُوا** "[۸۱]

ترجمه: نترسید
یعنی از مرگ
" **وَلَا تَحْزَنُوا** "[۸۲]

ترجمه: و اندوهگین نباشید
یعنی بخاطرکارهایتان
" **وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ** "[۸۳]

ترجمه: و مژده باد شما را بر بهشت
یعنی زندگی مرضیه.
و منافقان را به عذاب دردناک بشارت داد آنجا که می‌فرماید:
" **بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا** "[۸٤]

ترجمه: مژده ده منافقان را به عذابی دردناک
بدین شکل که ابتداء به سمت بهشت برده می‌شوند و آنقدر نزدیک می‌گردندکه بوی دل انگیز آن را استشمام کرده و آنچه راکه خدایتعالی برای اهل بهشت آماده فرموده از منزلت وکرامت رویت می‌کنند سپس از بهشت دور می‌شوند و هیچ بهره‌ای از آن همه نعمت به آنان داده نمی‌شود پس چنان حسرت می‌خورندکه احدی از خلایق اینگونه حسرت نخورده است پس عرض می‌کنند پروردگارا اگر ما را به اندرون آتش می‌کردی پیش از آنی که آنچه راکه به ما نشان دادی نشان دهی هر آینه ما را آسانتر بود.
پس خدایتعالی جل و جلاله می‌فرماید: اینگونه خواستم چرا که از مردمان ترسیدید و از من نترسیدید

درجلوت اعمالتان را به رخ مردم می‌کشیدید و در خلوت معاصی خود را برمن آشکار می‌کردید پس امروز با حرام‌کردن ثواب برشما عذاب خود را به شما می‌چشانم.
وکافران را به عذاب الیم بشارت داد:
" وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ "[85]

ترجمه: و مژده ده کسانی را که کافر شدند به عذابی دردناک
وگوش فرادهندگان را به هدایت مژده داد آنجا که فرمود:
" فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ " [86]

ترجمه: پس مژده ده آنان را که به سخن گوش فرا می‌دهند پس بهترین آن را بر می‌گیرند آنان کسانی هستندکه خدایتعالی آنان را هدایت فرموده است.
پس به‌گوش دادن شرع استوار می‌گردد و امر راست می‌شود و ثواب نازل شده آشکار می‌گردد
در وصف اهل آتش می‌فرماید:
" وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ "[87]

ترجمه: وگویند اگرگوش فرا می‌دادیم و از خرد بهره می‌جستیم اکنون در میان دوزخ نبودیم
و ترسندگان را به امنیت مژده داد آنجا که فرمود:
" وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ "[88]

ترجمه: و مژده ده فروتنان را آنانی را که چون یاد خدا شود دلهایشان به لرزه افتد و نیز شکیبایان بر آنچه برآنان پیش می‌آید و نیز اهل نماز و بخشندگان از آنچه برآنان روزی کردیم.
خدایتعالی وجلت و خجلت را بهنگام ذکر معبود به افزونی یقین به اوتعالی و به آنچه که برآن تلاش می‌کنند و حسن ادب در برپایی رکوع و سجود و انفاق از آنچه که ازکرم و جود روزی می‌شوند توصیف می‌فرماید.
مالک بن زعر اینگونه به غلام خود بشری یوسف علیه السلام را مژده داد یا بشری این جوان است پس او را در میان کالاها پنهان‌کن پس او را میان مال التجاره خود پنهان ساخت.
حکیم می‌فرماید این سنّت خدایتعالی است که هر شی گرابهایی را در میان چیزهای بی بها پنهان سازد چون پنهان‌کردن مروارید در صدف و مشک در غزال و ابریشم درکرم و عسل در زنبور و زر وسیم در سنگ و ایمان در قلب.
پس عطار بر مشک می‌نگرد و نه بر غزال
و صاحب‌کرم ابریشم به ابریشم می‌نگرد و نه به‌کرم
و غواص به مروارید می‌نگرد و نه بر صدف
و جوینده زر نظر به زروسیم دارد و نه به سنگ وصخره
و صاحب زنبور نگاه به عسل دارد و نه به زنبور
وحضرت رب جلَ جلاله به ایمان نظر می‌فرماید نه به قلب.
****

پس گفتندکه او را در میان کالاها پنهان سازید
در خبر است که خدایتعالی پنج چیز را در میان پنج چیزپنهان فرمود:
صلوه الوسطی را در میان نمازهای پنجگانه
اسم اعظم را در میان اسماء الهی
اولیاء را در میان مؤمنان
ساعت رجاء را در میان ساعات روز جمعه
شب قدر را در میان شبها
پس بنده در تمامی نمازها مراقبت می‌کند مباد نماز وسطی از او فوت شود و بر همه اسماء مراقبت می‌کند به امید آنکه اسم اعظم را در یابد وتمامی مؤمنان را حرمت دارد مبادا یکی از آنان از جمله اولیاءالله باشد و در تمامی ساعات روز جمعه معصیت نمی‌کند مبادا یکی از آن ساعات آن ساعت شریف باشد و تمامی شبهای ماه رمضان را احیاء می‌دارد بلکه یکی از آن شبها شب قدر باشد.

****

ادامه داستان....پس یوسف علیه السلام را بدین نحو پنهان ساختند. پس چون بامداد شد برادران بر عادت هرروز بر سر چاه آمدند و به داخل آن نظر انداختند پس یوسف علیه السلام را ندیدند خود را به کاروان رسانیدند وگفتند ما را خبر شده که برده ما فرارکرده و نیز ما را خبر شده که او به اندرون چاه شده سپس خارج شده پس اگر او را از میان مال التجاره خود بیرون نسازید چنان فریادی کنیم که روانهایتان در کالبدهایتان باقی نماند در این حال یوسف علیه السلام که سخن آنان را می‌شنید چنان می‌لرزیدکه برگ برشاخ درخت آنگونه می‌لرزید پس چون یوسف علیه السلام را از میان کالاها در آوردند یهوداء به او نزدیک شد وگفت اگر به بندگی خودت اقرارکنی نجات می‌یابی وگرنه تو را باز پس می‌گیریم و به قتل می‌رسانیم.
پس یوسف علیه السلام فرمود ای جماعت بازرگانان اینان راست می‌گویند آنان مولای من هستند و من جزء بنده‌ای نیستم پس مالک او را گفت تو با کدام کلمه از چاه و از دست برادرانت نجات یافتی؟
فرمود به کلمه‌ای که بدان درست شدم وبیدارشدم و با آن شکفته شدم و خندیدم وگریه کردم و مرده شدم و زنده شدم و جمع شدم وپراکنده شدم و قبض شدم و بسط شدم و راحت شدم و به رنج افتادم وخشم گرفتم و رقت کردم و سالم شدم و بیمار شدم و پنهان شدم و آشکار شدم از شنیدنش دوستدارش شدم پس چون دوستدارش شدم عاشقش شدم و چون عاشقش شدم هرگز با آن مخالفت نکردم و آن گواهی لااله الاالله محمدا رسول الله است.
و این کلمات در تورات به زبان عبری نوشته شد سپس مالک به اوگفت توکه هستی یوسف علیه السلام فرمود من بنده ام و اشاره به خدایتعالی کرد.

****

فصل.... در بندگی
بندگان برگونه‌های مختلف هستند:
بندگان کرامت
و فرشتگاه خدایتعالی هستند چنانکه خدایتعالی فرمود:

" عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ "[89]

بنده رنج
که حضرت ایوب علیه السلام بود چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ "[90]

و بندگان خدمت و آنان زهاد وعباد هستند چنانکه خدایتعالی در وصف آنان می‌فرماید:
" فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ "[91]

و بندگان مغفرت و آنان امت محمد صلی الله علیه و آله هستند:
" قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا"[92]

و بندگان انابه چنانکه می‌فرماید:
" إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ[93]"

و بندگان رحمه:
" نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ"[94]

وبندگان قربت چنانکه می‌فرماید:
" سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا "[95]

و بندگان مملوک چنانکه می‌فرماید:
" ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا [96]"

اشاره

مالک یوسف علیه السلام را آنگونه که بود ندید و اگر او را بر صورت واقعی خود می‌دید هرگز بر خرید او راضی نمی‌شد بهمین سان برادران یوسف علیه السلام سیرت او را ندیدند و اگر آنچه که از حسن در او بود می‌دیدند هرگز با نمی‌کردند آنچه را که کردند و او را آنچنان که پدرش دوست می‌داشت دوست می‌داشتند. ولی خدایتعالی آنان را در حجاب نگاه داشت و از این بابت از محبت پدرشان نسبت به برادرکوچکتر در شگفت می‌شدند و می‌گفتند چگونه پدر ما او را بر ما برگزیده است در حالیکه از نظر صورت ما از او بهتریم.
بدین قیاس اگر بنده گناهکار مولای خود را بشناسد هرگز نافرمانی او را نمی‌کند.

شعر.....

تعصـی الا لــه و انــت تظهــر حبــه	هـــذا محـــال فـــی الفعـــال بـــدیع
لوکـــان حبـــک صـــادقا لا طعنـــه	ان المحـــــب لـــــذیحب المطیـــــع

ترجمه:
از سویی نافرمانی او می‌کنی و از دیگر سو محبت خود را بر او آشکار می‌کنی؟ این امری است محال که در عمل سابقه نداشته است

اگر در عشق خود راستگو هستی (عشقت) را به تمسخر مگیر و (بدان) که عاشق فرمانبر صاحب عشق است

روزی جنید بن محمد رحمه الله علیه در مسجد نشسته بود پس زنی با شوهر خود بر درب مسجد توقف کرد وگفت ای شیخ همسر من می‌خواهد بر من زنی دیگر اختیارکند پس جنید فرمود رخصت این کار را دارد پس زن پرسید آیا شوهر من می‌تواند در رخساره زنی دیگر بنگرد جنید فرمود خیر پس زن گفت اگر نگریستن در رخساره زنی دیگر روا بود هرآینه روبنده خود را کنار می‌زدم تا تو مرا ببینی و بگویی که آیا کسی که چون مرا دارد می‌تواند دیگری را بر من اختیارکند یا خیر پس جنید رحمه الله علیه فریادی کرد و بیهوش برزمین افتاد و زن نیز بخانه بازگشت پس چون به هوش آمد از او حال قضیه را پرسیدند پس فرمود خدای جبّارجل و جلاله می‌فرماید اگر روا بود برای احدی در دنیا که مرا با چشم سر بنگرد حجابهای بین خود و بنده ام را بر می‌داشتم تا بداندکه روا نیست جزء من به‌کسی دیگر میلی داشته باشد

****

ادامه داستان..... پس مالک برادران را گفت که این غلام را به چند می‌فروشید؟

گفتند: آیا می‌خری او را با عیوبش؟

پرسید عیبش چیست؟

پاسخ دادند او سارق فراری دروغزن است و خواب دروغ می‌بیند

پس مالک آنان را گفت او را با عیوبش به چند می‌فروشید؟

و یوسف علیه السلام به آنها و به او می‌نگریست و با خود می‌اندیشیدگمان نمی‌برم کسی مرا به بهایم بخرد چراکه حتما آنان از او اموال زیاد مطالبه می‌کنند.

پس مالک گفت برای او بجز چند درهم سیاه ندارم حال آنکه همراه او چهارصد دینار دمشقی بود و هزارو چهارصدنیزگفته شده.

گفتند بده و از او درهمهایی کم گرفتند ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید هفتاد درهم بود و بیست درهم و چهارده درهم و هفت درهم هم گفته شده.

واین است سزای آن‌که برای نفس خود بهایی قائل شود چراکه کار بر مدار قلوب می‌گردد ونه بر مدار وجود.

و اینچنین است حال آنکسی که آخرتش را به دنیا بفروشد وگفته شده که آخرت خود چند می‌فروشی به دنیایت ای دارنده ایمان ضعیف؟ ای بر پاکننده دنیا به‌کار دین! آیا خدای رحمان تو را اینچنین فرمان داد یا قرآن کریم اینگونه فرود آمد؟

یحیی بن معاذ[۹۷] علیه الرحمه می‌فرماید:

نوقـــع دنیانـــابتمزینی دیننـــا فـــلا دیننـــا بـــاق و لا مـــانوقع
قطـــوبی لعبـــه اثـــر اللـــه ربـــه وجـــاد بـــدنیاه لمـــا یتوقـــع
فـــان ابقـــت الـــدنیا علـــی المـــرء فمـــا فاتـــه منهـــا فلـــیس بضـــایر
تخـــرب مـــا یبقـــی وتعمـــر فانیـــا فـــلا ذاک موفـــور ولا ذاک عـــامر
فهـل لكـان وافـاک حكمـک بغتـه ولـــم تكتســـب خـــیرا الی اللـــه ضـــایر
اترضـی بـان تفننـی الحیـوه وتنفضـی ودینـــک منقـــوص ودنیـــاک وافـــر

ترجمه:
می خواستیم دنیا را به زینت دینمان برگیریم، پس نه دینمان ماند و نه آنچه که می‌خواستیم
چین‌های پیشانی نشانه‌های خدایتعالی است، و لی دراز شد آرزوهای دنیایی
و اگر دنیا برای کسی می‌ماند، پس چیزی از آن کم نمی‌شد و ضرری به کسی نمی‌رسید
آنچه را که ماندنی است خراب می کنی و آنچه را که رفتنی است آباد می کنی پس تو نه نعمتی خواهی داشت نه آبادانیی
پس آیا تو زا سزد که مرگ تو را بی خبر دریابد، پس خیرنداری و نمی‌توانی به خدای ضرری برسانی
آیا راضی هستی به اینکه زندگی را به پایان بری در رستاخیز دینت ناقص و دنیایت پر باشد؟
درویشی گفت که دنیا عدد من و آخرت مدد من و مولی ابد من است.
کسی که آخرت خود را به دنیای خود بفروشد دنیا و دین و مولای او از او فوت می‌شوند و برای او نه دنیا می‌ماندو نه هیچ ثبات یا ارزشی
" **قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ** "[۹۸]

وهب بن منبه[۹۹] می‌گوید در بعضی ازکتب دیدم که حضرت موسی علیه السلام در راه رفتن به کوه طور با ابلیس برخورد پس فرمود ای ابلیس تو را چه شدکه برآدم علیه السلام سجده نکردی؟
عرض کرد نمی‌خواستم ادعا کنم سپس نگاه خود بازکنم و مانند تو باشم من ادعای محبت "او" کردم پس نخواستم به غیر او سجده کنم بدین سبب عقوبت را بر ادعای خود برگزیدم حال آنکه تو هم ادعای محبت او نمودی و هم درخواست دیدنش را کردی پس خداوند به تو فرمود برکوه بنگر اگرکوه بر جای خود استوار ماند تو هم تاب دیدن مرا خواهی داشت پس تو نگریستی حال آنکه اگر (نمی گریستی و) چشمانت را بسته بودی پروردگارت را می‌دیدی.
سپس حضرت موسی علیه السلام فرمود ای ابلیس بدترین مردمان نزد توکیانند؟
عرض کرد آنانکه آخرت خود را به دنیای خود بفروشند پس وای برکسی که آخرت خود را به دنیایش بفروشد
حکایت
روایت شده که صرافان مصربه منظور وزن درهم‌ها و دینارها برای آمدن سلطان در جامع شهر اجتماع کردند
پس فقیری برخاست و نیم درهم از آنان طلب نمود او را چیزی ندادند پس چون بیرون می‌شدند کیسه‌ای را برجای گذاردندکه در آن پانصد دینار بود پس فقیرکیسه را برداشته و در زیر خاک پنهان کرد چون صاحب کیسه بازگشت پرسید ای فقیر من کیسه ام راکه پانصد دینار در آن بود فراموش کرده ام آیا تو آن را ندیدی گفت آری پس فقیرکیسه را از زیر خاک بیرون ساخت و به او باز داد صاحب کیسه چون کیسه را گشود به پنجاه درهم به او عطا کرد پس فقیرگفت نمی‌خواهم صاحب کیسه گفت تو همانی بودی که نیم درهم طلب می‌کردی و اکنون این پنجاه دینار را نمی‌پذیری؟ فقیرگفت من امروز آنچه طلب کردم برای دنیایم بود و اکنون دوست ندارم دین را به دنیا بفروشم چراکه من امانت دار کیسه تو بودم پس دینم را به دنیایم نمی‌فروشم که فردای رستاخیز تهیدست بمانم و اینچنین است که

گویند وای برکسی که دین خود را به دینایش بفروشد
****

ادامه داستان...

آیه: " وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ "

ترجمه: و او را فروختند به بهایی کم به چند درهم فروختند
دروغ در دنیا رسوایی و در آخرت آتش است وتا ابد این رسوایی برای کوچک و بزرگ باقی می‌ماند.
گفته شده که برادران یوسف علیه السلام او را فروختند و توبه کردند با این حال خدایتعالی حال آنان را با پیامبرش یعقوب علیه السلام قصه فرمود پس وای برکسی که نافرمانی مولای خود می‌کند و توبه نیز نمی‌کند.

آیه: " وَكَانُواْ فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ "

ترجمه: و در آن از بی رغبتان بودند
چرا که او را نمی‌شناختند و قدرش را نمی‌دانستند روایت گردیده که جوانی بدست ذالنون مصری رحمه الله علیه توبه کرد سپس دویست دینار بر شاگردان ذالنون انفاق کرد در حالی که ذالنون متوجه نبود پس جوان تازه توبه کرده نزد دوستان گله کرد که من بر شاگردان ذالنون دویست دینار انفاق کردم تا بلکه وی مرا جزء شاگردان خود قراردهد ولی او متوجه نگردیده است.
پس ذالنون وی را طلب کرد و انگشترش را بوی داد و فرمود این را به بازار ببر و بفروش که به وجه آن نیازمندم پس جوان انگشتری را به بازار برد وبر جمیع اهل بازار عرضه کرد هیچ کس حاضر نشد برای آن ده درهم بیشترپرداخت کند پس به نزد شیخ بازگشت و قصه حال بازگفت شیخ پرسید انگشتر را نزد چه کسانی بردی؟ پاسخ داد آن را به پارچه فروشها بقالها دستکش دوزها وکفش دوزها نشان دادم پس انگشتری را از جوان گرفت و به شاگردی دیگر داد پس گفت آن را به نزد جواهر فروشان ببر.پس شاگرد چنین کرد و آن را به دویست دینار فروخت و وجه آن را تقدیم شیخ کرد شیخ نیز وجه انگشتری را به جوان داد و فرمود معرفت تو در تصوف مانند معرفت کفش دوزها در خرید انگشتری می‌باشد
بدین سان برادران یوسف علیه السلام او را بدراهمی چند فروختند چرا که او را نمی‌شناختند و اگر او را می‌شناختند به دینارها نیز نمی‌فروختند. آنگاه مالک بن زعر به برادران یوسف علیه السلام گفت: مرا به خط خود نوشته‌ای دهیدکه این جوان را به فلان قیمت به من فروخته اید آنان نیز چنین کردند پس مالک مکتوب را گرفته در جیبش نهاد پس چون کاروان آهنگ رفتن کرد برادران یوسف علیه السلام گفتندکه او را محکم ببندیدکه فرار نکند وما او را او را از هیچ شهری به شهر دیگر حرکت نمی‌دادیم مگر با غل و زنجیرو ما این را از روی خیرخواهی به شما می‌گوییم
پس روی از برادر برگردانده و پشت به اوکردند
پس یوسف علیه السلام به سختی گریست پس مالک او را گفت ای غلام!
یوسف علیه السلام فرمود لبیک
عرض کرد به نزدیک درآی
پس یوسف علیه السلام درمقابلش نشست.
پس او را لباسی از پشم پوشانید آنگاه پایش را با قیدی از آهن ببست و دستانش را به گردنش زنجیر

کرد.
پس چون کاروان آهنگ رفتن کرد یوسف علیه السلام ندا در داد: ای مرد تاجر مرا باتو حاجتی است.
عرض کرد آن چیست؟
فرمود: مرا رها کن تا بار دیگر آقایانم را ببینم چرا که دیگر هرگز بسوی آنان باز نمی‌گردم و آنان را نمی‌بینم.
پس مرد تاجر عرض کرد: ای مملوک چگونه می‌خواهی بنزد آنان روی حال آنکه آنان در حق تو چنین و چنان کردند.
یوسف علیه السلام فرمود: هرکس آن می کندکه در مرتبه خودش باشد.
هنگامی که یوسف علیه السلام به نزد برادران رفت آنان همگی دریک صف آماده رفتن بودند پس چون یوسف علیه السلام به نزدیک آنان رسید به آنان فرمود خداوند به شما رحم کندگرچه شما به من رحم نکردید و خداوند شما را عزیزکندگرچه شما خوارم کردید و خداوند شما را حفظ کندگرچه شما مرا فروختید و خداوند یاریتان کندگرچه شما یاریم نکردید پس گریست و برادران نیز بسختی گریستند و گفتند ای یوسف از آنچه کردیم پشیمانیم و اگر ترس ما از پدر و طمع در محبت او نبود هر آینه تو را بسوی او باز می گرداندیم.
شعر:

لولا الحیاء و لولا خشیه العار	لشددت من جورکم وسطی بزناری
یا طالبین بثاري هذا ریق دمي	فقتلمونی فانی تدرکوا ثاری
انتم بقتلی وکونوا حافظین له	قد صارکم و الجارجاری

ترجمه:
اگرشرم نمی‌داشتم اگر ترس از رسوایی نبود، هر آینه از ستم شما زنار به میان می‌بستم
ای تشنگان بخون من اکنون این پیمانه خون من، پس بکشید مرا تا چگونه یابید (طعم) خونم را
شما کمر به مرگ من بسته اید پس بکنید آنچه که باید، نقدیر شما را همراه ستمکار من کرد

ذکر در تفسیر

خدایتعالی خطاب به ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:
" فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ "[100]

پس ابراهیم علیه السلام خروس طاووس مرغابی وکلاغ را برگرفت پس ابراهیم علیه السلام برخروس نظرکرد وی را بی چشم یافت فرمود ای مؤذن سحرکجاست دیدگانت عرض کرد ای خلیل خدا روزی به ذکر مشغول بودم ناگاه دانه‌ای دیدم بر سر راه افتاده عزم دانه کردم پس ناگاه سنگی از آسمان برپشت چشمم فرود آمد.
پس ای کسی که نمازش فوت می‌شود بنگر بترس و بنگر بر پرنده‌ای که بر او نه حسابی است و نه کتابی!
آنگاه ابراهیم علیه السلام برکلاغ نظر افکند او را بدون بال یافت پس فرمود: ای کلاغ! کجاست آن بالت که با آن بپری؟

پس عرض کرد: ای خلیل رحمن! روزی گرسنه بودم به آشیانه گنجشکی رسیدم که در آن جوجه‌هایی بود پس خواستم تا جوجه‌ها را بخورم پس گنجشک گفت ای کلاغ! از خدایتعالی بترس و برجوجه‌هایم ستم مکن پس خواستم او رابزنم و جوجه‌هایش را بخورم پس چون بال ستم گشودم که او را بزنم ناگاه سنگی از آسمان بر بالم فروافتاد و آن را بشکست پس ای کسی که بر دیگران ستم می کنی بترس و برحذر باش وبر پرنده‌ای بنگرکه بر اونه حسابی است و نه کتابی!
آنگاه ابراهیم علیه السلام نظر بر مرغابی انداخت و او را بدون منقار یافت پس پرسید ای مرغابی! کجاست منقارت که با آن دانه برگیری؟
پس عرض کرد ای خلیل رحمن! روزی در دریا بودم پس به تابوتی در ساحل رسیدم که در آن اردکی فرتوت جوجه داشت مقداری کرم برای خوراک آنها فراهم آورده بود پس عزم کردم که کرمهارا بخورم پس گفت ای مرغابی از خدایتعالی بترس وبر جوجه‌هایم ستم مکن تو قوی هستی و من ضعیف تو خود قوت خود تحصیل کن پس چون منقار را به ظلم گشودم پس ناگاه تابوت واژگون شد ومنقار من شکست.
پس ای آنکه برهمنوع خود ستم روا می‌داری! از شومی ستم بترس وبرپرنده‌ای بنگرکه براو نه حسابی است ونه کتابی!
پس آنگاه ابراهیم علیه السلام نگاه برطاووس افکند و اورا بی دم یافت پس فرمود: ای مرصع القباء! وای ملمع القاء! کجاست آن زیبابیت که خدایتعالی بتو عطا فرموده؟
عرض کرد ای خلیل رحمن! در باغی که میوه‌هایش به بار نشسته بود گردش می کردم و از میوه‌های آن می‌خوردم و از نهرش می‌نوشیدم و می‌رقصیدم پس روزی باخود بزبان فخرگفتم درمیان پرندگان کدامین از من زیباتر است؟ پس چون چنین گفتم دم خود را دیدم که خدایتعالی بر زمین انداخت.
پس ای آنکه بر مال خود غره‌ای و به خاندانت می‌بالی بترس از شومی تفاخر پس نظرکن برحال پرنده‌ای که بر او نه حسابی است ونه کتابی!
پس آنگاه ابراهیم علیه السلام آن پرندگان را سر برید و پوست آنان را بکند وگوشتشان را تکه تکه کرد و استخوانهایشان را بشکست پس گوشتها را در هم درآمیخت پس جملگی را بر چهار قسمت کرد و هر کدام را بالای کوهی نهاد پس فرمود: ای سرهای از مغزو زبان جدا افتاده و پوستهای دریده شده و گوشتهای تکه شده و استخوانهای شکسته شده بیایید بفرمان خدایتعالی **هلموابأذن الله** پس باشید آنگونه که بودید بفرمان خدایتعالی پس ابراهیم علیه السلام برخروس نگریست و او را با چشمانی سالم یافت ونیز برکلاغ نگریست و او را با بالهایی سالم دید و بر مرغابی نظرکرد منقار او را سالم دید و طاووس نگریست که دارای دمی زیبا بود.
پس ابراهیم علیه السلام عرض کرد با خدایا اینان جملگی ناقص بودند پس تو آنان راکامل کردی[۱۰۱]
خدایتعالی فرمود: "من شوینده عیوب معیوبین هستم"
هیچ بنده گنهکاری نیست که چون پشیمانی ازگناه بر او چیره گردد خدایتعالی او را نیامرزد چنانکه خدایتعالی خود می‌فرماید:
" **أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ** " [۱۰۲]

و اصلح یعنی ایمان آورد و یقین کرد و راست گفت وعملش را برای خدایتعالی خالص نمود و بسوی او

تعالی به تلاش در پاکیزگی آن چه که درآن است از نجاست و آلودگیها و به طهارت آنچه که در آن است از دنس و ونیز به شستن لغزشها به قطرات اشک تقرب جست و می‌گوید: محبتت مرا نزد تو آورد و معرفت مرا به تو دلالت کرد و خواری گناهان مرا در مقابل تو قرار داد

شعر:

ایـا مـن لـیس لی منـک المجـیر — بعفـوک مـن عـذابک اسـتجیر
فـان عـاقبتنی فالـذنب منـی — وان تعـف عنـی فانـت بـه جـدیر
انـا عبـد المقربکـل ذنـب — و انـت السـیدو الصـمد والغفـور
بوصـلک مـن صـدورک اسـتجیر — فمـالی غیرجـودک یـا مجـیر
و عطفـک ارتجـاه قبـل مـوتی — وانـت علـی الـذی ارجـوا قـدیر
تفضـل یـا سـیدی لنمـول جسـمی — وانفاسـی فقـد ظهـر

ترجمه:

ای آنکه مرا ازتوگریزی نیست،ازکیفرت به بخششت پناه می‌برم

پس اگر مرا کیفرکنی پس گناه از من است، و اگر از من درگذری تو به آن سزاواری

منم آن بنده معترف به هرگناهی، تویی آن بزرگ بی نیاز آمرزنده

از راندنت به وصلت پناه می‌آورم، پس ای پناه دهنده نیست مرا جز جود وبخشش تو

امید من به توجه تو به من پیش از مرگ من است، و تو بر(برآوردن) امید امیدواران توانایی

پروردگارا بر خستگی جسم من رحم کن که نفسهایم به شماره افتاده است

اصمعی[۱۰۳] گوید که در شبی مهتابی در مکه بودم و در اطراف خانه کعبه که ناگاه صوتی غمین و زیبا بگوشم رسید پس بجانب صدا رفتم پس جوانی دیدم بسیار نیکو چهره با شمایلی ظریف که در او آثار خیر و نیکی چون لاغری جسم نمایان بود.

او خود را به پوشش کعبه آویخته بود و می‌گفت:

ای آقا و ای مولای من اکنون چشمها در خواب رفته‌اند و ستاره‌ها ناپدیدگردیده‌اند و تو پادشه همیشه بیدار را نه خستگی می‌گیرد و نه خواب؛

جملگی پادشاهان جهان اکنون درها را بسته و بر آن درها نگاهبانها گماشته و پرده‌ها بر آنها آویخته‌اند؛

و اکنون هر عاشقی با معشوق خود خلوت گزیده است؛

ولی آستان تو برگدایانت همچنان گشوده است و من گدایی هستم در آستانت و نیازمندی خطا کار و بینوا که بر درگاهت ایستاده ام؛

بنزد تو آمدم با امید به رحمتت و اینکه به من با لطف نظرکنی ای بخشنده ترین بخشایندگان؛

سپس چنین گفت:

یـا مـن مجیـب دعـاء المضـطّر فـی الظّلـم — یـا کاشـف الضّـرّ و البلـوی مـع السّـقم
قـد نـام وفـدک حـول البیـت و انتبهـوا — و عـین جـودک یـا قیـوم لا تـنم
ان کـان جـودک لا یرجـوه ذوسـرف — فمـن یجـود علـی العاصّـین بـالنّعم
ادعـوک ربـی و مـولای و مسـتندی — فـارحم بکـائی بحـق البیـت و الحـرم
انـت الغفـور فجـدلی منـک مغفـرهِ — واعـف عنّـی بـالجود و الکـرم

هب لی بجودک فضل العفو عن شرف	یـا مــن اشـــار الیــه الخلــق فــی الحــرم

ترجمه:
ای پاسخ دهنده بیچارگان در تاریکی ها، و ای برطرف کننده سختی و درد و بلا
مسافرانت در دور این خانه آرمیدند و بیدار شدندو چشمان بخشش توای همیشه استوار هرگز بخواب نرفت
اگر اسراف کاران را بر بخششت امیدی نباشد، پس چه کسی برگنه کاران با جود وکرم نیکی کند
تو را می‌خوانم ای خدایم و ای مولایم ای پشتیبانم، پس برگریه ام بحق این خانه و حرم رحمی بکن
تو بخشنده ای پس از بخششت مرا جودی کن، و با جود وکرم خود از من درگذر
به بخشش از جودت وگذشتت مرا مشرف کن، ای انکه مردمان به تو در این حرم اشاره می کنند

سپس سر را بالا روبه آسمان گرفته وگفت ای آقای من ای مولای من سپاس تو را و منت تو برمن است اگر تو را با علم و معرفت اطاعت کردم اگر تو را به جهل نادانی نافرمانی کرده ام پس حق تو برگردن من است؛
پس ای خدای من باقرار من به حقت و منتت بر من،گناهان مرا ببخش و دیدار جدم و نور چشمم و حبیبت و برگزیده ات و پیامبرت محمد علیه السلام را و خانه کرمت بر من حرام مکن؛
سپس چنین خواند:

اتیـــــت الیـــــک رب العالمینـــــا	وخلّیـــــــت الخلائـــــق اجمعینـــــا
وجئــت الیـــک قصـــداً یـــا الهـــی	انـــــت مســـــئول وملجـــــاء مـــــذنبینا
اتیـــت ببـــاب عفـــوک یـــا الهـــی	لترحمنـــــی بفضـــــلک یـــــا معینـــــا
فانــــت اللـــــه ذوالافضــــال حقّـــا	و انـــــــت المـــــــونس المتوحشـــــــینا

ترجمه:
بسوی تو باز آمدم ای پروردگار جهانیان، و از تمامی خلق جملگی کناره گرفتم
و به قصد تو بسوی تو آمدم، که تو فریادرس و پناه همه گناهکارانی
به درگاه بخششت آمدم ای خدای من، که مرا از فضل خودت رحمی کنی ای کمک کننده
پس تویی پروردگار دارای فضل، و تویی مونس ترسندگان
سپس سر خود را بالا رو به آسمان گرفت وگفت ای خدای من و ای آقای من و ای مولای من
دنیا گوارا نمی‌گردد مگر به یاد تو
و آخرت بخوشی طی نمی‌گردد مگر به گذشت تو
و روزها به کام نمی‌گردند و مگر بندگی تو
و روز به شب نمی‌رسد مگر به خدمت تو
و شب به صبح نمی‌رسد مگر به مناجات تو
و قلبها پاکیزه نمی‌گردند مگر به محبت تو
و نعمت گوارا نمی‌گردد مگر به بخشش تو
و روزها و شبها پاک نمی‌گردند مگر به تو ای بخشنده بخشاینده

سپس ادامه داد:
نیکی‌های ما تو را سودی نمی‌رسانند و بدی‌های ما بر تو ضرری ندارند پس مرا عطا کن از آنچه که تو را سودی نمی‌رساند و ببخش بر ما آنچه که تو را ضرری نمی‌رساند؛ ای کرم کننده از ما درگذر
آنگاه چنین خواند:

الا ایهـا المـأمول فـی کـل السّـاعه — شـکوت الیـک الضّـرفارحم شـکایتی
الا یـا رجـائی انـت کاشـف الکربتـی — فهـب لی ذنـوبی کلهـا و اقـض حـاجتی
فـزادی قلیـل لا اراه مبلغـی — و مـا فـی الـوری خلـق جنـا کجنـایتی
اتیـت باعمـال قبـاح ردیّـه — فـاین رجـائی ثـم ایـن مخـافتی
غریـبٌ وحیـد قـلّ شـکری فانّمـا — شـکوت الیـک الضَـر فاقبـل شـکایتی
الهـی وان اعطینـی قبـل رغبتـی — فتتمّـه یـا مـولی بتعحیـل راحتـی

ترجمه:
ای منتهای آرزو در هر لحظه، از سختی‌هایم به تو شکایت می‌آورم پس بر من رحمی کن
ای امید امید من تو بر طرف کننده غم‌های من هستی، پس گناهان مرا جملگی بر من ببخش وکامم را روا کن
توشه ام اندک است و برای آن ارزشی نمی‌بینم، و درمیان مردمان تبهکاری بدتر از خود نمی‌یابم
به درگاهت آمدم با کارهای ناشایست و مردود، پس امیدم کجاست و آنگاه ترسم کجاست
بی کس و تنها سپاسم کم شد پس اگر، برتو شکایتی می‌آورم پس شکایتم را بپذیر
خدایا اگر پیش از آنکه از تو بخواهم به عطاءکنی‌پس ای مولای من تمام کن آن را به شتاب در راحت من

اصمعی گوید و او مرتب این ابیات را تکرار می‌کرد تا اینکه بیهوش شد و برزمین افتاد پس به او نزدیک شدم دیدم او حضرت زین العابدین علی بن حسین بن علی رضی الله عنهم است پس سر او را در میان انگشتانم گرفتم و از روی دلسوزی بر اوگریستم ناگاه قطره اشکی بر صورتش افتاد چشمانش را گشود پس فرمود چه کسی مرا از ذکر مولایم بازداشت؟
عرض کردم اصمعی هستم مولای من این گریه و این مویه برای چیست؟
مگر نه اینکه شما از اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستید و مگر خدایتعالی نفرموده:
" إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا "؟[۱۰۴]

پس راست شد و نشست و فرمود ای اصمعی هیهات هیهات خدایتعالی بهشت را آفرید برای آن کسی که او و تعالی را اطاعت کند اگر چه غلامی حبشی باشد و دوزخ را آفرید برای آن کسی که نافرمانی اوتعالی کند اگر چه پادشاهی قریشی باشد آیا نشنیده ای خدایتعالی فرمود:
فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءلُونَ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُون" [۱۰۵]

اصمعی گوید پس او را به همان حال وداع گفتم.

فصل چهارم: یوسف علیه السلام در راه مصر

برادران یوسف علیه السلام از آنچه که درحق برادر کرده بودند سخت پشیمان گشته و شدیدا گریستند چرا که مؤمن بر بدی خود پشیمان می‌گردد ولی منافق بعلت فساد سیرتش ازجرم خود پشیمان نمی‌گردد.

چون یوسف علیه السلام به سمت مالک بازگشت مالک دست وپایش را محکم ببست و او را تسلیم فلیح سیاه نمود و او را گفت بر تو باد موظبت از او.

فلیح او را گفت: سرور من شما طی پنجاه سال از شام کنعان بازگشت نمودی اکنون چه چیز تو را وا داشت که او را این چنین در زنجیرکنی؟ در حالی که او اینگونه ضعیف و ناتوان است؟

مالک گفت بلی ومن نیز در این تفکرم که خوابگزار صفت او را از بزرگی مقام چنان وصف کرد که عقل را حیران می‌کند. ولی من او را با طلایی به اندازه یک دانه جوکه چند دینار بیش نمی‌ارزید خریدم. یوسف علیه السلام می‌شنید و خوشحال بود که بعلم خود از دیدگان پنهان بود.

وگفته شده که احدی بر صفت و حسن یوسف علیه السلام آگه نگردید مگر دو کس: یعقوب علیه السلام که بینایی خود را از دست داد و زلیخا که مال و زیبایی و حالش را ازکف بداد.

و مصطفی صلی الله علیه و آله را کسی جز صدیق رضی الله عنه ندید

و موسی علیه السلام کسی جز یوشع بن نون ندید.

و عیسی علیه السلام را کسی جز شمعون ندید.

پس چون شب به نیمه رسیدکاروان به محلی که راحیل در آنجا مدفون بود رسید.[۱۰۶]

پس یوسف علیه السلام خود را از بالای شتر برگور مادر انداخت وگریستن آغازید وگفت:

ای مادر! بین من و پدرم جدایی انداختند.

ای مادر! اگر مرا می‌دیدی بر من گریه ترحم سر می‌دادی!

ای مادر! مرا زدند پایم را کشیدند

ای مادر! برگلویم کاردهایشان را تیزکردند و قصدکشتنم نمودند

ای مادر! مرا مانند بردگان فروختند

ای مادر! ای راحیل! سرت را بلندکن و نظرکن بر من و برآنچه از بلایا بر فرزندت پس از توگذشت

ای مادر! ای راحیل! اگر می‌دیدی با کمی سنم چه بر من گذشت از هول هر آینه بر من رحم می‌آوردی و می گریستی.

ای مادر! ای راحیل! کاش می‌دیدی چگونه پیراهن از تنم در آودند و در بند و زنجیرم کردند و چگونه یکه وتنها در چاهم انداختند و چگونه مرا سنگ زدند و بر صورتم سیلی نواختند و چگونه با لگد برشکمم و پشتم زدند چگونه بر خنکی آب تشتنگی و بر لذیذی خوراک گرسنگی ام دادند و چگونه در گرما راهم بردند و از خداوند عزّ و جلّ درکارمن نترسیدند و بر من رحم نکردند و بین من و آن پیرمرد ضعیف غمگین جدایی انداختند و با آهن مرا ببستند ولباس پشمین بر من بپوشاندند و آنچنان مرا برشتر بردندکه اسیران را از این شهر به آن شهر می‌برند.

فلیح که پس از اندکی از پی وی آمدبود گوید ناگاه ناله‌ای ازگور برخاست و صدایی شنیده شدکه می گفت: وای نور چشمم! وای فرزندم! وای میوه دلم!

پس یوسف علیه السلام بیهوش بر زمین افتاد فلیح گوید بلکه سجده کنان برزمین افتاد پس چون

برخاست صدایی از پشت سرش شنیده شدکه می‌گفت صبرکن که صبر تو جز به خدایتعالی میسر نیست
.
گوید چون فلیح ابتدا نظرکرد و یوسف علیه السلام را بر پشت شتر ندید فریاد برآورد ای آقا! غلام فرار کرد وگفت تا کاروان در محل توقف کند پس فلیح سیاه بازگشت تا یوسف علیه السلام را دیدکه بسوی او می‌آید پس بانگ برآورد: صاحبان تو بما گفته بودندکه تو دزد و فراری هستی ولی ما سخن آنان را نپذیرفته بودیم تا اکنون که تو همان کردی که آنان گفتند.
پس یوسف علیه السلام فرمود: به خدایتعالی سوگندکه نمی‌خواستم جای بمانم ولکن شما بر قبر مادم گذرکردید پس حال خود را ندانستم تا آن که بر قبر مادرم افتادم. پس مرد سیاه بر او خشم گرفته او را بزد و پایش را گرفته از صورت بر زمین کشید بلکه سجده کنان برای خدایتعالی برخاک افتاد وعرض کرد: معبودا! اگر بخواری نزد تو آمدم بحق پدارنم مرا ببخش که آنان هرگز نافرمانی تو نکردند.
نکته
حضرت پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: از دعای مظلوم بترسیدکه بین او و خدایتعالی هیچ حجابی نیست چون مظلوم می‌گوید پروردگارا! خدایتعالی می‌فرماید تو را می‌بینم اگرچه پس از مدتی باشد و در روایت دیگر بجای تو را می‌بینم تو را یاری می‌کنم گفته شده و چون مظلوم پروردگارا می‌گوید خدایتعالی می‌فرماید: لبیک! اگر من بین تو و ظالم حکم نکنم بر تو ظالم باشم.
ودعای مظلوم و یتیم در چشم بهم زدنی بالا می‌رود.
مظلوم یاری شده و ستمگر دور افتاده است مظلوم نجات یافته است و ستمگر هلاک شده است.
چون به ستمگر در روز رستاخیز نامه اعمالش را می‌دهند از نیکیهایش چیزی درآن نمی‌بیند پس عرض می‌کند با خدایا نیکیهایم کجاست؟
پس خدایتعالی می‌فرماید نیکیهای تو را به نامه آنانی نوشتم که به ایشان ستم کردی
و در روایت دیگر آمده که خدایتعالی می‌فرماید: نیکیهای تو در برابر ستمت به مردم از بین رفته است.
وای بر ستمگر از دست مظلوم.
فردا که در دادگاه الهی وزندان و آتش قرار می‌گیرند مظلوم به خدایتعالی عرض می‌کند داوری فرما بین من و آنکه برمن ستم کرد.
ادامه... پس چون یوسف علیه السلام اینچنین دعا کرد ابری سیاه آشکار شدکه از آن دانه‌های تگرگ به اندازه تخم شتر مرغ می‌بارید تا آنکه اهل کاروان بر هلاک خویش یقین کردند پس مالک ندا در داد ای قوم اگر درمیان شما گنهکاری هست پیش از هلاک بدرگاه باریتعالی توبه نماید در این هنگام مردسیاه گفت من گنهکارم مالک گفت چگونه گفت که با غلام عبرانی چنین و چنان کردم و او لبان خود را حرکت داد وکلماتی راگفت ودر این هنگام ابر سیاه آشکار شد مالک چون این را بشنید بنزد یوسف علیه السلام بیامد و عرض کرد:
ای پسر! آیا گمان می‌بری که بین تو و پرودگار آسمان قرابتی هست؟
فرمود آری
عرض کرد پس بر ما رحمی بفرما.
یوسف علیه السلام تبسمی فرمود و سخنانی بزبان راند به نیروی خدایتعالی ابر به دو پاره شد بارش تگرگ باز ایستاد و خورشید نمایان گردید

پس مالک عرض کرد به مقام تو نزد خدایتعالی پی بردم روا نیست تو را در این حال باقی بگذارم پس بند و زنجیر او را بگشود و براو جامه نیکو پوشانید و اهل خود را امرکرد که از پشت سر یوسف علیه السلام گام بردارند و براو پیشی نگیرند.
چون یوسف علیه السلام به شهر بلسان وارد شد اهل آن شهر بروی احتجاج کرده بتهایی را همانند چهره او بساختند و آن بتها را تا هزار سال پرستش کردند پس یوسف علیه السلام به بابلس [۱۰۷]که مردمش بت پرست بودند درون شد چون دیدگانشان بر رخساره یوسف علیه السلام بیفتاد پرسیدند چه کسی تو را اینگونه آفریده است فرمود خدایتعالی عرض کردند ایمان آوردیم به کسی که تو را اینگونه آفریده پس همه بتان بشکستند و به پرستش خدایتعالی روی کردند.
شگفتا! قومی او را دیدند و ایمان آوردند و قومی دیگر او را دیدند و کافرشدند پاک است آن آفرینندهای که چهرهای یگانه را برای قومی مایه فتنه و برای قوم دیگر مایه عبرت قرار داد.
****

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود نگاه عبرت به چهره زیبا عبادت است وکسی که به روی نیکو به شهوت بنگرد بر او چهل هزارگناه نوشته شود تا بندگان بدانندکه بین دونگاه فرقی بزرگ است.
یکی از نیکان گوید با خدایتعالی عهدکرده بودم که هرگز در زیبا رویان ننگرم روزی در طواف خانه خدا ناگاه دیده ام بر زنی زیباروی افتاد پس درنگ کردم و از زیباییش در شگفت شدم در این هنگام از آسمان تیری فرود آمد و در برابر دیدگانم نوشتهای نمایان شدکه در آن نوشته بود: " چون بعبرت نگاه کردی تو را به تیر ادب زدیم هرآینه اگر به شهوت می‌نگریستی تو را به تیر زشتی و پلیدی می‌زدیم".
در تفسیر سجستانی[۱۰۸] وارد شده که چون یوسف علیه السلام به دروازه شهر قدس [۱۰۹] رسید امیرآن شهر درخواب دیدکه کسی ندا می‌دهدکه بهترین مردم در سرزمینت به سوی تو می‌آید شایسته است فردا او را خوشآمدگویی و برای او میهمانی سازی و آنچه راکه می‌فرماید انجام دهی. پس چون امیر از خواب برخاست فرمود تا میهمانی بزرگی برپا گردد و خود به خوشآمد اهل کاروان رفت و از آنان پرسید کدامین شما بزرگ این کاروان هستید؟ مالک را نشان دادند امیر در شگفت شد و با خود اندیشیدکه این مرد سالی دوبار به شهر ما می‌آید و تاکنون به من امر نشده بودکه او را خوشآمدگویم هنوز امیر در این اندیشه بود که ناگاه سواری از آسمان فرود آمد و او فرشتهای از فرشتگان الهی بود که برای محافظت یوسف علیه السلام آمده بود و بهمراه او یکصد فرشته دیگر نیز آمده بودند و درخبر است که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را محافظانی است که وی را از آفات و بلایا به فرمان خدایتعالی محافظت می‌کنند ودلیلش فرمایش اوتعالی است که می‌فرماید:
"لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ " [۱۱۰]

که منظور به امر الله می‌باشدکه او را از بلایا و آفات حفظ می‌نماید و او را این فرشته همراهی می‌نماید و آن جنی باشد بصورت غزال و او جنی است که با یوسف علیه السلام زاده شد و هیچ انسانی نیست مگر آنکه با او جنی زاده شود که او را همیشه همراهی کند چون سفرکند با او سفرکند وچون بیمار شود با او بیمار شود و چون شفاء یابد او هم شفاء یابد وچون بخواب رود از او محافظت نماید و چون بمیرد او هم بمیرد
پس سوار به امیر نزدیك شد و امیر از او پرسید توکیستی؟

گفت من همانم که درخواب تورا به استقبال فرمان دادم.
پس سوار به اوگفت آن که درخواب به استقبال او فرمان یافتی این پسر می‌باشد.
پس اهل قافله را فرمان داد قبل از پسر وارد شوند پس همگی داخل شدند چون نوبت به یوسف علیه السلام رسید.عرض کرد کیستی تو؟ فرمود من آنم که تو به استقبالش فرمان یافتی. امیر در شگفت شد وپرسیدکه تورا اینگونه خبر داد؟
فرمود همانکه تورا به استقبال من امر فرمود.
امیر عرض کرد فرمان یافته ام تا آنچه راکه تو فرمایی انجام دهم.
فرمود فرمانت می‌دهم تا در شهر قدس هرگز بتان را نپرستی تا از آتش نجات یابی.
عرض کرد فرمانت را پذیرفتم چراهنگامی که داخل شدی بت من برتو سجده کرد ومن گواهی می‌دهم که توازراستگویان هستی.
یوسف علیه السلام فرمود پروردگار من می‌کند آنچه راکه خواهد وآنچه راکه اراده فرمایدوبرهرچیزوهرکاری تواناست.
امیر با یوسف علیه السلام سرگرم گفت وگو بود که به درب ورود رسیدند پس یوسف علیه السلام توقف فرمود چون امیر به پشت سر نظرانداخت سپاهی بی شمار دید عرض کرد خانه من گنجایش این همه سپاهی راندارد ومن قادر به تامین خوراك اینان نیستم.
یوسف علیه السلام لبخندی زد وفرمود ای ملك اینان سپاهیان خدایتعالی می‌باشند چیزی نمی‌خورند ونمی آشامند خوراکشان تسبیح وشرابشان تهلیل می‌باشد.
عرض کرد اینان کیانند.
فرمود اینان فرشتگانی هستندکه خدایتعالی برای کمك ونگهبانی من فرستاده است پس امیر از بزرگی شان یوسف علیه السلام در شگفت شد.
چون یوسف علیه السلام ازدرب گذر کرد بت نخست بر او سجده کرد پس حرکتی کرد آنگاه قطعه قطعه شد.
امیر چون چنین دید به خدایتعالی ایمان آورد مهمانی بزرگی ترتیب داد وفرمود پیاله‌ای برنج آمیخته باشیربنزد یوسف علیه السلام نهادند پس یوسف علیه السلام لقمه‌ای از آن برداشته پیاله را به نفر بعد داد او نیز لقمه‌ای از آن خورد و نیز تمامی اهل قافله آنچنان از آن پیاله خوردند تا همگی سیر شدند و به برکت یوسف علیه السلام چیزی از آن غذا کم نشد.
چون امیر اینگونه دید ندا در دادکه ای قوم او بزرگ و امیر شماست گفتند نه او بنده است امیرگفت پس کیست آقای شما؟ قوم اشاره به مالك کردند پس امیر روبه مالك کرد وگفت ای مالك اگر چنان معجزه‌ای از بنده‌ای برآید پس از آقای شما چه خواهد ظاهر شد.چرا که همیشه آقا از بنده بهتر است.
مالك از این سخن در شگفت شد وپاسخ داد این بنده از آقایش بهتر است.
امیر پرسید چگونه بنده‌ای می‌تواند از آقایش بهتر باشد؟
مالك بار دیگر پاسخ داد ولی این بنده‌ای است که ازآقایش بهتر است.
پس آنگاه سخن را نا تمام گذارد وپاسخی نداد پس خدایتعالی گوش وهوش را از اوگرفت تا آنگونه که می‌خواهد در حق یوسف علیه السلام حکم نکند ازاین رو بر دل امیرگذشت بین او و یوسف علیه السلام جدایی خواهد افتاد.

شب هنگام مالك بهمراهی کاروانش پنهانی ازشهرخارج شد چون خبر به امیر شهرقدس رسید بی معطلی با دوازده هزار سپاهی به قصدگرفتن یوسف علیه السلام حرکت کرد. چون چشم سپاهیان به یوسف علیه السلام افتاد احدی برپشت اسبها باقی نماند مگر آنکه برزمین فرو افتاد واز شیرینی نگاه یوسف علیه السلام سه روز و سه شب را در بیهوشی بسر برد.
تا آنکه مالك بن زعر از دسترس آنان خارج شد.
پس چون به شهر عریس[111] رسیدند یوسف علیه السلام باخود اندیشه کرد که براستی خدایتعالی خلقی زیبا تر ازمن نیافریده است و هیچ کس شبیه من نیست چون وارد شهر شوم همه نگاهها در من خیره خواهد شد.
پس چون وارد شهرشدند همه را مانند خود بلکه زیباتر از خود دید وهیچکس متوجه زیبایی او نشد.پس ندایی شنیدکه ای یوسف توهم کردی که مانند تو در ملك من نیست و مانند تو در ملك من خلایق بسیار است.
اینگونه بود که چون موسی علیه السلام به هنگام راز ونیاز باپرورگارش طلب دیدار او تعالی را کرد گمان برد که تنها اودرحال مناجات با پروردگار خود می‌باشد پس خدایتعالی وحی فرمود تااوتوجهی به راست وچپ خود نماید چون نظرکرد هزارهزار مرد مانند خود دیدکه چون اولباس پوشیده وهریك عصایی مانند عصای او دردست داشتند وهمچون او ندای رب ارنی الیك سر داده بودند.پس ندا در داده شدکه ای موسی آیا گمان بردی که ماجزتومشتاقی نداریم؟
گوید: پس یوسف علیه السلام از اسب بزیر آمد وسر به سجده خدایتعالی نهاد واز آنچه که برقلبش گذشته بود توبه کرد پس ندا در داده شد: "که ای یوسف اکنون سر بردار"
حالِ یوسف علیه السلام بعد از آنکه توبه کرد دگرگون شد پس چون سر برداشت در چشم مردمان همچون فرشته‌ای مقرب جلوه گر شد پس جملگی روی سوی او آوردند.
نقل است که شبی ابراهیم ادهم [112] به قصد طواف خانه خدا از منزل خارج شد وآن شبی مهتابی بود چون به خانه خدا رسید آنرا خالی یافت با خود اندیشیدکه شبی را راحت درطواف یافتم چون پای در طواف نهاد هفتاد هزار طواف کننده دیدکه طواف خانه خدا را می‌کردند درشگفت شدکه هیچ شبی مانند امشب این خلق طواف کننده ندیده بودم پس یکی ازبزرگان آن گروه توجهی به اوکرد وگفت "یا ابراهیم اینان جملگی طالبان خلوتند طمع کرده‌اند در آنچه تو طمع کرده‌ای پس تمامی طمع کنندگان جمع گردیده‌اند."

******

چون یوسف علیه السلام به دروازه مصر رسید منادی ندا در داد.
پس مالك بن زعرگفت در هیچ کجا فرود نیامدم وهیچ کجا بارسفر نبستم مگر انکه خیر آشکار شد برایم به برکت یوسف علیه السلام ومی شنیدم تسبیح فرشتگان همراه او راکه هر صبح و شام بر او سلام می‌کردند و می‌دیدم بالای سر او ابر سفیدی را که بر او سایه انداخته بود چون حرکت می‌کرد با او حرکت می‌کرد و چون توقف میفرمود با او توقف می‌کرد.
پس مالك بن زعر به یوسف علیه السلام عرض کرد:
"ای غلام ازکار تو در شگفتم دوست دارم خدایتعالی را برایم بخوانی چراکه برای من فرزند پسری نیست ومن فقط فرزند دختر دارم."

یوسف علیه السلام برای او دعا کرد پس خدایتعالی دوازده دوگانه پسر به اوعطا فرمود.
پس چون به رود نیل در یك منزلی مصررسیدند مالك یوسف علیه السلام را بنزد خود خواند وعرض کرد ای یوسف اینجا مصر است و ما به مقصد رسیده ایم برخیز پیراهن وجامه ازتن بدر آر وسر بدنت رابشوی تا غبار سفر وسختی راه از تنت بدر شود. پس یوسف علیه السلام جامه ازتن بدرکرده ودرآب رود نیل فرورفت پس دو مار برپشت او برامدند واوراشستشو دادند و زیبایش کردند پس خدایتعالی چندین برابر بر زیبایی او بیفزود وچون مالك او را دید در برابرش به سجده افتاد پس یوسف علیه السلام فرمود چنین مکن که سجده فقط برای خدایتعالی می‌باشد.
فردای ان روز مالك تاجی از طلا بر سر او نهاد انباشته ازگوهر وياقوت که میانش با حریر بسته شده بود ولباسی بر او پوشانیدکه سر تا پای ازگوهر پوشیده بود ونیز دسبندهایی ازگوهر وياقوت بر دستانش کردوبدینگونه اورا زینت بسیار داده و برماده شتری بنشانید.
چون یوسف علیه السلام بدینگونه به دروازه مصر وارد شد صدایی شنیده شدکه گوینده آن ناپیدا بود وفریاد می‌کرد ای اهل مصر جوانی بسوی شما آمده است که هیچکس اورا نمی‌بیند مگر انکه سعادتمند شود وکسی نگاه در روی او نمی‌کند مگر آنکه شادمان ورستگارگردد پس طلب کنید او را و ببنیدش.
چون این نداشنیده شد بر آنان داخل شد سپس ندا در داده شدکه اورادر منزل مالك بن زعر بجویید.

اشاره

برای عزت مواضعی است وبرای ذلت نیز مواضعی.
موضع عزت یوسف علیه السلام در مصر بود وعزت مؤمن نیزهنگام مرگ می‌باشد آنجا که اوتعالی می‌فرماید:
" **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً.** "[۱۱۳]

چون مؤمن به سوی مولایش رود خروجش ازدنیانزدیك شود
پس چون خروج تو از دنیا نزدیک شود برایت پزشك آورند و تو سالم هستی پس گویند فلانی علیل شد.
پس آیا برای تو راهی به دارو هست وآیا از مردمان کسی دوست توهست؟
وآیا هیچ طبیبی چاره سازکارتوهست؟
پس همه پزشکان را برای تو بخوانند وهمه داروها را برای تو جمع کنند وهرآنچه را که بدان امید نجاتی برای تو دارند وتمامی اینها جزبر دردت و تمامی داروها جز بر بیماریت و تمامی اجتماعشان جز بردرد و رنجت نیفزاید.
پس تو در میانه باشی وگویند فلانی وصیت کرد وپنهان و پیدای اموالش را حساب کرد.
وتودرمیانه باشی وگویندزبان فلانی بند آمده است وکسی از برادرانش را نمی‌شناسدوباهمسایگانش سخن نمی‌گوید پس به توگویند این برادرت فلانی است و تونتوانی بااوسخن بگویی وسلام اوراپاسخ گویی.
پس کجاست آن فصاحت وآن تیزی زبان وکجاست آن شیرینی وتوانایی کلام؟

پس تو در میانه باشی وگفته شود که فلان بن فلان ازدنیا رفت وبه مولایش ملحق واز جمیع دوستان منقطع شد.

شعر:

خرجــت مــن الــدنیا وقامــت قیامــتی	غـــدا ینقـــل الحـــاملون جنازتـــــــی
وعجـــل اهلـــی حفـــرقبری وصـــیروا	خروجـــی وتعجیلـــی الیـــه کرامتـــی
ذوالمـــیراث یقتـــسمون مـالـــــــی	و لا یقضـــون مـــن مـــالی جنایتـــی

ترجمه:

از دینا رفتم و قیامتم فرارسید، فردا جنازه ام بر روی دست حمل می‌کنند.

پس شتاب کنند نزدیکانم به کندن گورم، پس تنها ارزشم شتاب به سوی گور باشد

میراث خواران مالم را قسمت کنند، و ذره ای از آن را صرف جبران بدی‌هایم نکنند

******

چون به شهر وارد شدند پرندگان به آوازه خوانی و درختان به رقص درآمده میوه‌ها رسیدند. قرار از همه برفت و آثار همه جا آشکار شد وهیچیك از اهل مصر به هوای دیدن او چیزی نخورد نیاشامید.

اشاره

عارفان به مولای خود مشتاقند واشتیاق آنان به مولای خود عظیم است.

در خبر است که عارفان چون درغیبت به مولای خود اینچنین مشتاق می‌باشند پس چگونه خواهد بود که در محضر مولی به اوتعالی نظرکنند.

حکایت

شبلی [۱۱۴] رحمت الله علیه گوید در طواف خانه خدا زنی را دیدم که می‌گفت این خانه کسی است که به او مشتاقم پس صورت خود رابر دیوارکعبه نهاد وساعتی خاموش بود سپس می‌گفت شوق گیج ام کرده است شوق دورم کرده است شوق نزدیکم کرده است شوق پستم کرده است شوق رهایم ساخته است شوق سعادتمندم کرده است وشوق حایل بین چشم خواب است وشوق بین خوف رجا ست.

پس اوبه گفتم آیا به پروردگارت شوق داری گفت نه زیرا شوق نیست مگر برای غایب و اوتعالی چشم برهم زدنی ازمن غایب نبوده است.

وشبلی رحمت الله علیه گوید جوانی دیدم با اندامی نحیف وپایهایی لاغر در طواف می‌گریست ومی گفت وا شوقاه آنکه مرا می‌بیند ومن او رانمی بینم پس به اوگفتم کجاست او جوان فریادی کرد واز دنیا برفت.

واز شبلی علیه رحمه سوال شد آیا به پروردگارت مشتاقی گفت نه زیرا که شوق برای غایب است نه حاضر حال آنکه مولای ما همیشه حاضراست.وازکسی که اورامی بیند هرگز جدا نیست بلکه به او تعالی بقا می‌یابد و وجودش از مشاهده او تعالی به آتش کشیده می‌شود چونان پروانه‌ای که آنقدر از چراغ دوری نکند تا وجود خود را به آتش درکشد.سپس چنین گفت:

شعر:

يقولـون لی بـالله هـل انـت عـاشـق / فقلـت هـل يومـا خلـوت مـن العشـق

شربت بکاس الحب فی المهد شربه / حلاوتهـا حتـی القيامـه فـی حلقـی

ترجمه:

می‌پرسند مرا که به خدا هرگز عاشق بوده ای، پس گفتم آيا هيچ روزی از عشق تهی بوده ام؟
درگاهواره نوش از جام محبت نوشيده ام، شيرينی آن تا قيامت درگلويم باقی است

****

وابراهيم بن ادهم عليه رحمه چنين گفته است:

قطعـت الخلـق طـرا فـی هواکـا / وايتمـت العيـال لکـی اراکـا

فلـوقطعتنی فـی الحـب اربـا / لمـا حسـن الفـواد الی سـواکا

خـواطرقلبی فـی الضـميراراکا / ولـيس قلبـی بموضـع لسـواکا

شـکت روحـی فـراق بعـد وصـل / قلـت لهـا اصـبری هـذا بـلاکـا

يـا حبيبـی وصـفوتی ورجـايی / طـال شـوقی متـی يکـون لقاکـا

ترجمه: از مردمان کناره گرفتم به هوای تو، و اهلم را يتيم کردم تا تو را ببينم
اگر در عشق تو تکه تکه گردم، مبا دا که دل بجز تو برگزيند
خطورات قلبی ام در وجودم ديدار توست، و هرگز دلم جز بسوی تو نگرائيده است
روحم از جدايی پس ازوصل در فغان است، پس او را گفتم شکيبا باش که اينهم امتحان توست
ای حبيب من و ای برگزيده من وای اميد من، درازگشت شوقم کی موعد ديدارت است؟

****

حکايت

ابوسعيد الخدری[۱۱۵] رضی الله عنه گويد: " در بيابان زنی را ديدم بی دودست ودو پای ومی گفت: " ای صاحب منت ونيکويی آن لطفی را که در حق من کردی در حق ديگری نکردی پس چگونه تورايادکنم و شکرت را بجای آورم ای مذکور ذاکران وای مشکور شاکران".

پس به اوگفتم: " چه منتی بر توست حال آنکه تو اينگونه هستی؟"

گفت: "منّت محبت و معرفت "

گفتم: "دليل محبت ومعرفتت چيست؟"

پس دروقت درهوا مانند پرنده‌ای به پرواز در آمدگويد او را ديدم بر پرده کعبه آويخته است در شگفت شدم

گفت: "ای ابو سعيد آيا تعجت می کنی از قوت يك ضعيف؟"

****

به کسی گفته شد علامت مشتاق چيست؟

گفت سکون تاجايی که مات زده در نظر آيد و معصوم عليه السلام فرمودنيست مؤمن مگر مشتاق به خدايتعالی.

****

ادامه داستان... صبح روز بعد مردم بردرخانه مالك بن زعرگرد آمدند وبردر آن چون مستان طواف می‌کردند چون خبر به مالك رسید ازجای برخواست وگفت ای مردم چه می‌خواهیدگفتند می‌خواهیم نظر در صورت کسی کنیم که همراه آورده ای.

مالك در شگفت شد وباخود اندیشیدکه امر عجیبی است چه چیزی اضافه در صورت او می‌بینندکه در سایر صورتها نیست چه صورت او مانند سایر صورتها وقد اومانند قد بقیه مردمان است.

پس فرشته‌ای که به صورت انسان او راهمراهی می‌کرد گفت به آنان بگو هرکس مایل به دیدار است باید دیناری بپردازد. ومالک نیز همان گفت.

پس مردمان شادگشتند وگفتند بگشای درب را که هیچ کس از ما داخل نمی‌شود مگر آنکه دیناری راهمراه داشته باشد پس هرکس داخل شد دیناری انداخت که سرانجام برابر شد باششصد هزار دینار و هرکس به فیض دیدار نایل می‌شد عقل خود راگم می‌کرد به نحوی که راه خروج را گم می‌کرد پس به ناچار مالك به غلامان دستور می‌داد هر یك را از منزل خارج کنند و هر یك از مردمان که از منزل خارج می‌شد راه منزل خود را نمی‌دانست وکسی از نزدیکان را نمی‌شناخت وکلامی سخن نمی‌گفت و گفته‌ای را نمی‌شنید.

نکته:

اگر دیدار مخلوق اینگونه است پس چگونه است دیدار خالق؟

دروغ می‌گوید آنکه ادعای محبت خدایتعالی رادارد ولی هنوزگفته‌ها را می‌فهمد.

دروغ می‌گوید آنکه ادعای محبت خدایتعالی را دارد و دیگری را نیز دارد.

یکی از نیکان می‌گفت در بغداد بودم غلامی رادیدم در پیشاپیش شیخی و و شیخ غلام را می‌گفت دیگر چه می‌خواهی از من گفتی این بکن کردم گفتی آن نکن نکردم گفتی زنت را طلاق گو او را طلاق دادم گفتی مخسب پس نخسبیدم گفتی به یاد من مشغول باش پس همیشه به یاد تو بودم دیگر چه می‌خواهی؟

غلام گفت می‌خواهم که بیمیری

گوید پس پشت بر خاک نهاد و پایها درازکرد وگفت باشد اینک که تو می‌خواهی میمیرم

گوید پنداشتم که مزاح می‌کند پس به او نزدیک شدم و او را تکان دادم ولی او مرده بود پس بر سر خودم زدم وگفتم وای برکسی که ادعای دروغ دارد این حال کسی است که ادعای محبت مخلوق داشت وای برکسی که اوعای محبت خالق را دارد چون گریان ونالان به خانه باز می‌گشتم از خانه‌ای صدای شیون و نوحه شنیدم پس پرسیدم از اهل آن خانه گفتند غلامی نیکو روی وارد خانه اش شد خسبید و بی هیچ علتی بمرد چون بیشتر پرسیدم دانستم این همان غلام است پس تعجب کردم ازموافقت حال آن دو.

چون قیامت شود روی دروغزنان سیاه شود آنانی که ادعای محبت اوتعالی را داشتند ولی کار محبان را نمی‌کردند چنانکه خدایتعالی فرماید:

" **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ**"[۱۱۶]

****

چون روز دوم شد مالك سربرافراشت وگفت هرکس طالب دیدار است باید دودرهم بدهد پس در پایان روز دوم دوازده صد هزار دینار انباشته شد پس مالك درب منزل راگشود یوسف علیه السلام رابرتخت نشانید واورا به انواع زینتها آراست ومنادی رادستور داد ندا در دهد هرکس قصد خرید این غلام را دارد حاضرشود وهیچکس نبود مگر آنکه طمع خرید اورا در سر می‌پروراند پس همگی جمع شدند وآنچه راکه داشتند برای خرید او عرضه‌کردند پس فرشته‌ای که همراه یوسف علیه السلام بود ندا در دادکه این غلامی عزیز است وکسی جز عزیز مصر اورا نخواهد خرید.

نکته

نه هر زبانی شایسته تذکر است
ونه هر شکوفه‌ای شایسته درخت است
ونه هر درختی شایسته بستان است
ونه هر بنده‌ای شایسته مناجات سحر است
ونه هرکس شایسته راز ونیاز با جبار است
نه عزت به نسب است
ونه دوستی به طلب
ونه نجات به فرار.
و نه نزدیکی با "جبار" به وسیله وسبب است.

عزیز آن است که او تعالی عزیزش کند
وذلیل آن است که اوتعالی ذلیلش کند
و بیش آن است که او تعالی بیشش کند
وکم آن است که اوتعالی کمش کند
وعلیل آن است که او تعالی علیلش کند
ومقبول آن است که اوتعالی قبولش کند
ومطرود آن است که او تعالی طردش کند
امر به اراده بندگان نیست ونیل به نیکی به مجاهدت نیست.
چه بسیارند تلاش کنندگان مطرود وچه بسیارند بخواب روندگان مقبول در نزد ملك معبود.
وچه بسیارند کوشندگان بی نتیجه وچه بسیارند شایستگان بی تلاش.

حکایت است شبی از شبها بایزید بسطامی رحمت الله علیه ازمنزل خارج شد وآن شبی مهتابی بود پس با خودگفت امشب شبی است آرام و آسمان به روشنایی ماه ستارگان زینت یافته است ولی از جمع محبان کسی را بر آستانه عبادت او تعالی نمی‌بینم پس سروشی شنیدکه می‌گفت ازکثرت محبان مجال آسودگی نیست ولی هرکسی رابه درگاه ما راه نیست وهر انسانی شایسته مناجات ما نمی‌باشد.

اینگونه حضرت یوسف علیه السلام به مقام قرب معبود یگانه رسید.

در حالی که حضرت شعیب علیه السلام آنحدگریست تا نابینا شد وآنچنان در روزه بود که قامتش خمیده شد و آنقدر نماز خواند تا زمینگیر شد.

پس عرض کرد به عزت و جلالت سوگند اگربین من وتو دریایی ازآتش باشد به شوق تو آن را کوتاه

خواهم کرد
وجلیل جبار جل جلاله اوراندا فرمود ای پیامبر من اگر به شوق بهشتم می‌گریی تو رابرای آن خالص کردم واگراز ترس آتشم گریانی درامان هستی
عرض کرد به جلالت وعظمت وکبریاییت سوگند نمی‌گریم به شوق بهشتت و نه از ترس آتشت ولی می‌گریم به شوق دیدارت.
پس خدایتعالی به اووحی فرمود: مژده باد تورا قسم به عزتم و بلندایم در بالاترین بالاهای مکانم که من برایت قصری ساخته ام ازگوهر سفیدکه ظاهرش ازباطنش وباطنش از ظاهرش پیداست ودربش به دیدارمن باز می‌شود وتورابه دیدار خود خالص گردانیدم وهیچگاه درب دیدارمن بر توبسته نمی‌شود انشاءالله وچنین گوید:
شعر:

الـهی لست فی البلوی	ولا اشکوامن البلوی
مـرادی منك ما تـعلم	ایا مـن ینزل البلوی
فـان اعطینـــی الدنیا	وان اعـطینی العقبی
فلاارضی من الدارین	الا رویـــه الـمولی

ترجمه:
خدایا در بلا نیستم، و از بلا گلایه ای ندارم
نیاز مرا از خود تو می‌دانی، ای آنکه بلا را فرو می‌فرستی
پس اگر مرا دنیا بخشش فرمایی، و یا آنکه مرا سرای باقی عطا فرمایی
پس هرگز از هر دو دنیا، جز به دیدار مولایم خشنود نمی‌شوم

وقومی هستندکه خدایتعالی به آنان اشتیاق دارد
در حدیث آمده است به داوود علیه السلام وحی فرمود:
ای داوود شوق نیکان به من زیاد است ولی شوق من به آنان شدید تراست.
وگفته شده قلوب مشتاقین به نور الهی نور افشان است وچون دهان بگشایند نوری مابین آسمان وزمین را روشن کند پس خدایتعالی آنان رابه ملائکه عرضه کرده می‌فرماید اینان مشتاقان به من هستند شما را گواه می‌گیرم که من بر آنان مشتاق ترهستم و نیست به حق مشتاق کسی مگر آنکه حق به اومشتاق تر است.
والبته جماعتی هستندکه مرتبه شوق راساقط می‌دانند و می‌گویند اشتیاق به غایب است و مولای ما همراه ماست پس چگونه (به کسی که همراه ماست) مشتاق باشیم وبعضی از مشایخ که رحمت خدا برآنان بادگفته‌اند هنگامی که خدایتعالی بر بنده‌ای منت نهد بابی از خوف بروی می‌گشاید پس زندگی بروی سخت گردد سپس بابی از رجاء براو می‌گشاید تا بر آن عبادت کند.
کعب الاحبار[۱۱۷] رضی الله عنه می‌گوید خدایتعالی به موسی بن عمران چنین وحی فرمود:
ای کلیم من (بدان که) من در میان دو پهلوی دوستان وبرگزیدگانم خانه‌ای ساخته و آن را قلب نام نهاده ام که زمینش معرفت آسمانش ایمان خورشیدش شوق ماهتابش محبت ستارگانش خطورات

(قلبی) خاکش همت رعدش خوف برقش رجاء ابرش تفضل بارانش رحمت درختش وفا میوه اش حکمت ودریایش دانش است روزش فراست وآن روشنی است وشبش معصیت وآن تاریکی است.
وبرای آن خانه چهار رکن است رکنی از انس رکنی از توکل رکنی ازیقیین ورکنی از صدق.
وبرای آن چهار در است دری از علم دری از حلم دری از یقیین ودری ازمعرفت وبر آن قفلی ازصبر نهاده ام وبرآن خانه کسی جزمن آگاهی ندارد چرا که من آن خدایی هستم که جز من خدایی نیست وشریکی در پادشاهی ندارم.
ای موسی طبیبان آنچه را در ظاهر می‌بینند درمان می‌کنند ومن درمان‌کننده باطنم چرا که من آگاه به اسرار سینه‌ها هستم.
ای موسی به بهشت من تشنه باش که سیرابت می‌کنم وتورا به دیدار رضوان نایل می‌کنم که من ملك دیان هستم.

ادامه داستان ...ابن عباس گوید روز سوم مردم بردر خانه مالك اجتماع کرده در حالی که او در صحن منزلش بر تختی نشسته بود وبرسرش تاجی از طلا نهاده وچوب دستی در دست داشت پس مردم بر او سلام کردند واوپاسخشان داد وبه ایشان خوش آمدگفت وبرای آنان فرشهای دیبا گسترانید وسایبانهایی از طلا وجواهر برافراشت وبا طعامهای پاکیزه سیر وباشراب خنك سیرابشان نمود وبه آنان سوغات سفر شام عطا کرد.
سپس گفت ای اهل مصر آیا شما را با من حاجتی است؟ گفتند آری امروز شهر ما به برکت خیری که با خود آورده ای بهترین وپربرکت ترین شهرهاست. پس مالك سر بزیر انداخت و با خود اندیشیدکه این همه خیر به برکت غلامی است که ازاولاد یعقوب علیه السلام درسرزمین شام نزدکوه اردن در وادی کنعان خریداری کرده ام. پس گفتند ای تاجر اگر میل فروش داری ما این غلام را به مال زیاد از تو می‌خریم واگر قصد فروش نداری به او و به زیبایی ونیکویی اش بنگریم مالك گفت ای اهل مصر اما در باره نگاه به او صحبت کردید امروز مجال این نیست واما درباره فروش او صحبت کردید پس چاره‌ای جز فروش اونیست انشاءالله تعالی.
گفتند ما را با تماشای او بازگردان گفت هنگام صبح جمعه انشاءالله اورا خارج می‌کنم بسوی مکانی که محل خرید وفروش بندگان است وآن زمینی است خشك ومرتفع که نه گیاهی است در آنجا ونه چیزدیگری پس درآنجا استوانه‌ای به رنگ‌های مختلف می‌سازم از سنگ مرمر وبرآن پوششی از خز ودیبا می‌اندازم تا مانند قبه‌ای در هوا باشد وبرآن تختی می‌نشانم از چوب صندل مرصع به جواهرکه دارای چهارپایه زرین ودودسته زمردین باشد وبرهرپایه عمودی از طلا نصب می‌کنم وبرسرهرعمود طاووسی بابالهای گسترانیده می‌گذارم وبالای تخت را سایبانی از از دیبای معطر به مشك وعنبر قرار می‌دهم تا یوسف علیه السلام بر آن بنشیند.
قصد مالك از این کار بالا بردن شان یوسف علیه السلام بود واینکه مکان نشستن او بالا باشد ودر میان مردم مشهود باشد تا همگان ازکوچك و بزرگ مرد و زن آزاد و بنده وتمامی مردمان اورابببینند ومالك خود مردم را بر دیدن یوسف علیه السلام جمع می‌کرد.
گوید روز بعد باردیگر منادی ندا در داد هرکس طالب دیدار یوسف علیه السلام است دو دینار بپردازد پس دوازده صد هزار دینار انباشته شد پس مالك درب خانه راگشود پس یوسف علیه السلام را برتخت

نشانید واورا به انواع زینتها زینت داد پس منادی را فرمان داد ندا در دهد هرکس قصد خرید این غلام را دارد آماده باشد پس نماند احدی مگراینکه درطمع خرید یوسف علیه السلام افتاد و باقی نماند احدی نه کوچك ونه بزرگ نه زن ونه مرد نه پیر ونه جوان مگر اینکه از منزل خود خارج شدند حتی دختران شوهر ناکرده وتارکان دنیا منازل وصوامع را در هوای خریدن او ترك کردند وانچه را داشتند برای خرید او عرضه کردند وآن روز جمعه بود.

پس فرشته‌ای که به صورت انسان همراه یوسف علیه السلام بود ندا در داد طمع را بر دارید این غلام عزیز است و عزیز را نمی‌خرد مگر(آن) عزیز؛

چنانکه خدایتعالی فرمود:

" وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ "[۱۱۸]

نکته

نه هرانسانی شایسته تذکر است

ونه هرگوینده‌ای راست گوست

ونه هر وعده دهنده‌ای وفا می‌کند

ونه هر موعظه گری عمل می‌کند

ونه هر شاهی تاج می‌گذارد

و نه هر خواب بیننده‌ای آنچه راکه خواهد در خواب می‌بیند

ونه هر دست درازکننده‌ای به آنچه خواهد می‌رسد

ونه هرقیام کننده‌ای از برگزیدگان است

و نه هر بر در ایستاده‌ای شایسته اجازه ورود است

ونه هر وارد شونده‌ای شایسته وصل.

شعر:

وجوه القبول علیها علامه ـــ ولیس لکل وجــوه قـبول

الاان سلاك الطریق کثیره ـــ ولکن الواصلین الی قلیله

ترجمه:

بر رویهای پذیرفته شدگان نشانه ای است، و لی هر رویی پذیرفته نیست

بدان که پویندگان راه بسیارند، ولی رسندگان بمن بس اندکند

وگوید عزیز مصر باکلیه حشم وخدم در هیات خودش برای دیدن یوسف علیه السلام از منزل خارج شد و بر تختی بلند بنشست پس مردان در سمتی وزنان در سمتی دیگر جهت نظاره وبعضی نیزجهت خرید یوسف علیه السلام مستقر شدند پس کسی را نزد مالك فرستادندکه ای تاجر غلام را بیرون آر تا در او و زیبایی اش ونیکویی اش نظرکنیم.

پس مردمان از هر سوی جمع شده و انتظارقدوم یوسف علیه السلام را داشتند. پس مالك روی به یوسف علیه السلام کرد سپس سرش را تا میان دیدگان مسح نمود آنگاه عرض کرد:

ای دوست من یوسف مردمان برای زیارت تو جمع شده‌اند پس چه می‌فرمایی؟
پس فرمود بکن آنچه راکه خواهی.
گوید مالك از سخن یوسف علیه السلام در شگفت شد و به او عرض کرد نترس و غمگین مباش بزودی به شرافتی بزرگ خواهی رسید پس او را بین دو دستش نشانید و شستشویش داد پس آنگاه او را به آنچه از زیبایی و نیکویی که می‌شد زینت داد پس یوسف علیه السلام دانست که مالك قصد فروش او را دارد پس ساکت شد وچیزی نگفت.
پس مالك جامه‌ای از دیبا و شلواری از ابریشم در بر اوکرد وگیسوانش به دوازده رشته بافته هریك را به گوهر و یاقوت آراسته برسر او تاجی شاهانه نهاد وگوشواره‌هایی زرین برگوش‌هایش کرد که در هر گوشواره گوهری سپیدکه روشنایی از آن تابش می‌کردکارگذارده شده بود واز آن صدرش روشن می‌شد و دستبندهایی زرین بر دست او کرد مزین به گوهر یاقوت ودوازده انگشتری با نگین‌های سرخ بر انگشتانش کرد ودر آن زمان زنان ومردان دستبند می‌بستند و او را با بوی‌های مشك وکافور عنبر عطرآگین کرد کمربندش را محکم بست وبه انواع گوهرها و یاقوت‌ها آراست وبر پای‌هایش کفش‌هایی زرین کرده با بندهای زربفت که آن‌ها را باطلا آراسته به انواع یاقوت وگوهرهای درخشان آراسته وبرهرلنگه آن سیصد عقیق نهاده بود.وبه دستش عصایی شاهانه داد و برای او چهارپایی زین نمود که رکابش زرین ولگامش سیمین بود ومالك اورا پیشواز کرده و دوازده مرد رکاب را برای یوسف علیه السلام گرفته تااو سوار شود پس چون سوار شد سرش را روبه آسمان گرفت تبسمی کرده فرمود:
راست گفت خدایتعالی و راست گفت پیام آور او تعالی.
عرض کردند آیا پروردگارت پیام آور بر تو فرستاد؟
فرمود آری.
عرض کردند چه هنگام؟
فرمود آن هنگام که برادرانم مرا در چاه نهادند و پیراهن از برم بدر آوردند پس پیام آور پروردگارم جبرائیل برمن وارد شده سلام پروردگارم رابرمن خواند. ومرا گفت صبرکن و مژده باد تورا. پس به عزتم و جلالم وجودم وکرمم سوگندکه هرآینه تو را از چاه خارج می‌کنم وحکومت مصر را بر تو راست می‌کنم و عزیزش را ذلیل تو می‌کنم و شاهانش را به خدمتت می‌گمارم وهرآینه بزرگان اهل آنجا تحت رکابت گام برمی دارند. پس این است تاویل آنچه که پروردگارم برمن وعده فرمود. واکنون گواهی کردم برحقانیت وعده پرورگارم.
چون سخن یوسف علیه السلام را شنیدند شگفت زده سرهایشان را بلندکردند.
پس مالك بن زعرآنان را گفت زنهارکه تکذیب این گفتارمکنید وگواهی نمایید راست گویی اورا چرا که من چون به شام سفر می‌کنم جز سختی وزیان در مالم نمی‌بینم ودر این سفر هیچ سختی وزیانی ندیدم به برکت یوسف علیه السلام.
پس امرکرد درب خانه را گشودند پس خود بر بالای بام فرود آمد وگفت ای اهل مصر این یوسف علیه السلام است پس بسوی شما خارج می‌شود پس مردمان گردنهایشان راکشیدند و چشمهایشان را خیره کردند بر پایهایشان ایستادند ونگاه‌هایشان را بر درب منزل مالك دوختند.
گوید پس یوسف علیه السلام با زینتی بزرگ در میان هفتاد غلام وکنیز در سمت راستش وهمین تعداد در سمت چپش و همین تعداد در پیشش وهمین تعداد در پشتش از منزل خارج شد در حالی که به دست

هرغلام وکنیز بادبزنی بود که اورا باد می‌زدند و مرد تاجر نیز لگام اسبش را در دست گرفته بود. از پسش پیشکار و ازپیشش پرده دار عزیز روان بودند و آنان مردمان را از راه دور می‌کردند پس چون مرمان او علیه السلام را دیدند نورش چشمان آنان را پرکرد پس بی اختیارسجده می‌کردندومی گفتند هرگز چون تو زیبایی ندیدم ای غلام.پس مرد تاجر یوسف علیه السلام را از اسب پایین آورده و بر تختی که برایش بر بالای قبه آماده کرده بود نشانید و مردم دور تا دور قبه را فراگرفته بودند.

پس مرد تاجر پرده را بالا زد وچهره یوسف علیه السلام چونان خورشید و ماه درخشیدن گرفت پس از دو سوی او منادیان برخاستند و ندا در دادندکه ای اهل مصرکیست که خریدار این غلام باشد وکیست که ارزش و بهاء اوو زینت وزیور همراه او را بداند.

پس مردمان سرها را به زیر انداختند وچشمها یشان سیاه شد وگفتند ای مالك چهره غلام تاریك است.

پس بعضی بعضی را هلاك کردند ودر خبر است که چون منادی ندا در دادکیست خریدار این غلام بیست و پنج هزار نفر زن ومرد در ازدحام دیدارش، وپنج هزارمرد و سیصد وشصت دختر جوان از شیرینی نگاه به او هلاك گشتند و آن بدان سبب بود که خدایتعالی حجاب میان مردمان و یوسف علیه السلام را برداشته بود بدان سان که او را بر آن صورت که خدایتعالی آفریده بود می‌دیدند.

پس منادی در مصر ندا در دادکیست خریدار این غلام زیبا چهره شیرین سخن درست گوی نزدیك دلبر؟

پس یوسف علیه السلام به او فرمود چنین مگوی اینگونه بگوی: کیست خریدار این غلام بیکس غمگین دلتنگ؟

پس منادی پاسخ داد نمی‌توانم اینگونه بگویم یا در تو این‌ها را نمی‌بینم

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: مردمانی یوسف علیه السلام را دیدند برسه گروه شدندگروهی چون مستان، گروهی چون بهت زدگان وگروهی چون دیوانگان.

شعر:

لما جننت بمن تهوی فقلت له　　　ما لذه العیش الا للمجانین

ترجمه:

(می گوید) چرا دبوانه شده ام به کسی که او را دوست دارم پس او را گفتم‌نیست لذت زندگی مگر برای دیوانگان

شعر:

احـب مـن حـبكم مـن كـان يشـبهكم　　　حتـی صـرت اهـوی الشـمس والقمـرا
امـــــرُّ بالحجرالقاســـــی فالمســـــه　　　لان قلـــب القاســـی یشـــبه الحجـــرا

ترجمه:

از عشق شما دوست دارم آن راکه مانند شماست، تا عاشق تر از خورشید و ماه شدم
آیا می‌شود از سنگ سخت گذشت و آن را لمس کرد؟ چراکه قلب سخت همانند سنگ است

پس مالك از آنان خواست که از خانه او خارج شوند پاسخ دادند توانایی حرکت نداریم.

پس بنده تا آن هنگام که در دار غفلت است به هر بادکوچکی به اینطرف وآن طرف حرکت می‌کند

پس چون در محضر معرفت گام نهاد هیچ چیز نمی‌تواند او را حرکت دهد.
شعر:

البدر من دارکم یغیب	وعندکـم یقتـل الغریب
یاقوم فی دارکم سقامی	عندکم کم یوجد الطبیب
دخلت فی دارکم معافا	خرجـت من دارکم کئیب

ترجمه:
بدر ماه از سرای شما دور می‌شود، و در نزد شما غریبی کشته می‌شود
ای مردم درسرای شما بیمار شدم، در نزد شما چند طبیب یافت می‌شود
با سر سلامت به سرایتان درآمدم، رنجور و پریشان از سرایتان می‌روم

فصل پنجم: یوسف علیه السلام در سرای عزیز مصر

گوید یوسف علیه السلام هنوز آنجا بود که خبر به دختر باکره اسطالون العمالیقه بن مسور بن زیاد بن عاد بن شدّاد بن عاد الاکبررسیدکه جدش بنا کننده ارم ذات العماد وخودش توانگرترین اهل مصر وبزرگ آنان وملکه قوم خود بود.پس ندیمان را گفت:

وای بر شما دیگر احدی از عمالیقه وغیرآن در مصرنمانده مگر آنکه به عزم آن غلام عبرانی از خانه خود خارج گردیده است ومن نیز اکنون با تمامی دارایی ام به قصد خرید او خواهم رفت.

گوید پس عازم شد و ندیمانش با هزارکیسه آراسته به جواهر، هزارها هزار درهم ودینار ودیبا را به محل قبه حضرت یوسف علیه السلام آوردند پس چون یوسف علیه السلام را بدید آتش به چشمانش در افتاد و آهوی عقلش در بیابان حیرت گم شد پس عرض کرد:

توکه هستی وکه تو را آفرید براستی که من خردم را به توباخته ام؛ می‌خواستم تو را با تمام دارایی ام معاوضه کنم اکنون دانستم که تمامی آنچه که آورده ام قسمتی از بهاء تو نیز نمی‌باشد و تو برابر تمامی دنیا و آنچه که در آن هست می‌باشی.

یوسف علیه السلام فرمود: مرا پروردگار جهانیان آفریده و آنگونه که می‌بینی تصویر فرموده است.

عرض کرد ایمان آوردم به پروردگار جهانیان هم اوکه تو را اینگونه تصویر فرموده است.

گوید وی بدینگونه ایمان آورد و دارایی اش را به فقرا و مساکین بخشید و درکنار دریای سرخ برای خود خانه‌ای ساخت وتا دم مرگ پروردگار خود را درآنجا عبادت کرد.

زان پس عزیز مصر سودای خرید او را کرد وگفته‌اند آن روزی بود که بسیاری که نزدیك یوسف علیه السلام بودند جملگی بیمارشدند چون از خرید او ناامیدگشتند.

****

وگفته شده تقرب برسه گونه است تقرب مکافات تقرب رحمت وتقرب حق.

اما تقرب مکافات برای کافران است وآن همان است که خدایتعالی می‌فرماید:

" **أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ** "؛[119]

واما تقرب رحمت ازبرای نیکوکاران وآن است که خدایتعالی فرماید:

" **إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ** "؛[120]

واما تقرب حق ازبرای عارفان است آنجاکه اوتعالی فرماید:

" **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ** "؛[121]

وپرسنده نیز بر چندگونه است:

پرسنده از شراب و قمار

وپرسنده ازحیض

وپرسنده ازخدایتعالی

و پرسنده از یتیم

وپرسنده از روح

پس خدایتعالی محمد صلی الله علیه وآله وسلم را فرمود هرکه را که ازاوتعالی پرسش می‌کند هرآینه پاسخ می‌گوید وخدایتعالی در این آیه مؤمنان پیامبروخود را یاد فرموده است چرا که در خطاب اذا سئلك پیامبر ودرکلمه عبادی اشاره به مؤمنان و درکلام عنی خدایتعالی را ذکر فرموده است.

ادامه داستان....پس آنگاه زلیخا از شوهر خود عزیز مصر اجازه خواست تا از قصر خارج شده و جمال یوسف علیه السلام را نظاره نماید عزیز او را امرکرد تا خارج شود پس گفت خارج شو و او را بنگر پس زلیخا امرکرد تمامی درها را گشودند و با هزازکنیز وهزار مباشر خارج شد و با زیورهای رنگارنگ به نزد یوسف علیه السلام رفت پس چون به نزد او رسید ونگاهش بروی فتاد صیحه‌ای زد وغش بر اوچیره گشت و نزدیك بود از استر فرو افتدکه کنیزکان مانع گردیدند پس در این معنا چنین خواند:

شعر:

خـــذوا بـــدمی هـــذا الغـــزال فانـــه	رمـــانی بســـهم امقلتـــین علـــی کبـــدی
فقلــــت لهـــم لا تقتلـــوه فـــاننی	انـــا عبـــد والحـــر لا تقتـــل بـــا العبـــد

ترجمه:

به خون من این آهو را بگیریدکه او، تیری آبگون برجگرم زده است

پس آنان را گفتم که او را مکشیدکه من، بنده او هستم و آزاد را به قصاص بنده نمی‌کشند

نقل است که عزیز مصر قطیفور فرستاده‌ای نزد زلیخا فرستاد و او را به قصر خود بازگرداند.

****

ابن عباس رضی الله عنهما گوید زلیخا[١٢٢] دختر پادشاهی از پادشاهان مغرب بود به نام طیموس ودر زمان زلیخا از او زیبا ترکس نبود شبی صورت یوسف علیه السلام را در خواب دیدکه برابر او ایستاده بود پس مدهوش نکویی وزیبابیش گردید و چون از خواب بیدارگردید او را فراموشی دست داده بود و بین شهر او و مصر شش شهر فاصله بود پس جسمش نحیف استخوانش نازك ورویش زرد ورنگش از عشق صورت یوسف علیه السلام دگرگون گردید و این پیش از آنی بودکه فطیفور شوی او شود و در آن هنگام نه ساله بود پس پدرش او را گفت:

ای دخترم تورا چه می‌شود؟

پس گفت ای پدر در خواب صورتی را دیدم که مانند آن را در جهان ندیده ام پس دچار آن گردیدم و چون بیدار شدم او را نیافتم پس اینچنین شدم که می‌بینی.

پس پدرش او را گفت اگر بدانم صاحب این صورت کیست هر آینه او را برایت خواهم جست اگرچه تمام دارایی ام را در این راه بدهم.

گوید پس سال دوم دوباره صورت را در خواب دیدکه در برابرش ایستاده است پس او را ندا در داد به حق آن کسی که چهره ات را اینگونه زیبا نقش و نگار فرموده است وبدینسان مرا دچارت گردانیده است آگاهیم ده که توکیستی وکجا هستی وکجا بجویمت و توازآن که هستی؟

فرمود من برای توام وتو برای منی پس دیگری را بر من مگزین.

پس بیدارشد و به سختی گریست پس پدرش او را گفت دخترکم تورا چه می‌شود؟

پاسخ داد دیشب دگر بار اورا به خواب دیدم آنچنان که در سال اول دیده بودم و حالش را از او

پرسیدم پس فرمود من انسانم من برای تو و تو برای منی پس بیدار شدم و او را نیافتم واینچنینم که تو مرا میبینی .

****

چنانکه مجنون برای لیلی سرود:

عشقتــك یــا لیلــی و انــت صــبیه ابـــن ســـبع مـــا بلغـــت ثمـــانیا
یقولـــون لیلـــی بـــالعراق مریضـــه وانـــی فیالـیتنی کنـت طبیـب المـــداوایا
وقــدلامنی فــی حــب لیلــی اقــاربی اخــی وابــن عمــی وابــن خــالی وخالیــا
یقولـــون لیلـــی ســـوده حبشیـــه فلــولا ســـواد المســـك مــا کـــان غالیــا
اداوی مـــن لیلـــی ســـقاماً عرفتـــه ومــا یعــرف الاســقام الا الـــمداوایا
فیــارب لیلـــی انـــت ربـــی وربهـــا فمــا انــت مــع لیلــی و لا علــی ولالیــا
فیـــارب ســـوَالحب بینـــی وبینـــه تعیـــش کفافـــاً لا علـــــی ولا لیـــا
یـــارب ان حملتنـــی فـــوق طـــاقتی فحـــمل لیلـــی مثـــل مافـــی فوٌادیـــا

ترجمه:

دل بتو باختم ای لیلی حال آنکه هنوز کوچکی، و من نیز هفت سال دارم و هنوز به هشت نرسیده ام
و می‌گویندکه لیلی در عراق بیمار است، پس ای کاش من پزشکی درمانگر بودم
و براستی که نزدیکانم در عشق لیلی سرزنشم می‌کنند، برادرم پسر عمویم پسر دائیم و دائیم
می‌گویند لیلی چون حبشیان سیاه است، پس اگر سیاهی مشک نبود هرگز بوی آن بر نمی‌خواست
از لیلی درمانی می‌شناسم که دردهایم را دوا می‌کند، و دردها را جز درمانها نمی‌شناسند
پس ای پروردگار لیلی تو پروردگار من و اویی، پس چرا تو با لیلی نیستی و او را سرپرستی نمی‌کنی؟
پس پروردگارا بین او و من عشق آسان کن، زکس بی نیازکند
پروردگارا اگر بر من بیش از طاقتم بار می‌نهی، پس با لیلی آن کن که در دل من است

****

پس پدر اورا گفت وای بر تو ای دختر بیچاره آیا از جای او سؤال نکردی؟ گفت نه گفت وای برتو.
پس از آن زلیخا به حالت دیوانگان در آمد پس یکسال تمام دخترخرد باخته را در حبس نگاه داشتند پس درسال سوم یوسف علیه السلام را در خواب دید پس به دامان او درآویخت و عرض کرد: مهر تو مرا دیوانه کرده است پس بحق آن کسی که تو را اینچنین تصویرنموده ا ست آگاهم کن کجا جویمت؟
فرمود به در سرزمین مصرکه من ملك مصرم.
پس چون از خواب برخواست خرد را باز یافته پدر را ندا در دادکه ای پدر زنجیر از پای من بگشا که به جای او پی برده ام وشور او آنچنان بود که اورا به پرواز و بهت وا می‌داشت وبه هرگامی فریاد می‌کرد به سوی تو می‌آیم وا شوقاه آن کسی که جسمش ازمن دور ولی به دل به من نزدیك است وشور او وجودم را دربرگرفته است.
شعر:

شـــبيهك بـــدر الليـــل بـــل انـــت نـــور　　وخــــدك كــــافور مــــن الــــورد ازهــــر
فنصــــفك يـــاقوت وثلثـــك جـــوهر　　وخمســـك مـــن مســـك وسدســـك عنـــبر
فمـــا ولـــدت حـــوا مـــن صـــلب آدم　　ولا فـــی جنـــان الخلـــد مثلـــك آخـــر
فمـــا زينـــه الـــدنيا ويـــا غايـــه المنـــی　　فمـــن ذالـــذی عـــن حســـن وجهـــك يبصـــر

ترجمه:
تو به ماه تمام می‌مانی بلکه از آن روشنتری، وچهره ات لطیف تر از برگ گل است
نیمیت از یاقوت سه یکت ازگوهر، پنچ یکت از مشک است و شش یکت از عنبر
چون تو هرگز از حوا و آدم زاده نشد، چون تو هرگز در بهشت جاوادان دیده نشد
هیچ زیور دنیا و هیچ آرزویی نخواهد، آنکه دید اش به دیدار روی تو روشن شد

پیامبرگرامی فرمود هرآنکس اشتیاق بهشت دارد در انجام کارهای نیك پیشی گیرد.
و ارباب اشارات و بیان گویند شوق بر چند وجه گوناگون است
مردمانی هستندکه شوق بهشت دارندومردمانی نیزهستندکه بهشت مشتاق آنان است
ونیز او علیه الصلوه والسلام فرمود بهشت مشتاق چهارکس است ابی بکر صدیق عمربن الخطاب علی ابن ابیطالب وعثمان بن عفان.
وهم او علیه السلام فرمود بهشت اشتیاق چهارکس را دارد علی عماربن یاسر مقداد وسلمان فارسی
ونیز فرمود فردوس شور چهارکس دارد افطار دهنده روزه داران ماه رمضان؛ بزرگ دارنده یتیمان ونمازگذاران به شب آن هنگام که مردمان در خوابند.
وگروهی نیز مشتاق خدایتعالی می‌باشند چنانکه ابوعبیده الخواص دست خود را بر سینه می‌زد و فریاد می‌کرد وا شوقاه مولای من وشهر آشوب من ومراد من در دنیا و آخرت.
وبعضی ازمشایخ فرموده‌اند چون شوری از ناحیه خدایتعالی به جانب بنده باشد دری از وحشت براو گشوده گردد پس زندگی بر او گوارا نگردد پس از آن دری از امید بر اوگشوده گردد پس آنگاه دری از مهر و سپس دری از شور براو باز شود وبرآن شور پرستش خدایتعالی را نماید تا دم بازپسین.

ادامه داستان......خلف مفسر [۱۲۳]گوید به نزد پدر زلیخا نه فرستاده از شاهان گوناگون به خواستگاری زلیخا آمده بودند ولی ازسوی ملك مصرکسی نبود پس زلیخا از پدر پرسید اینان فرستادگان کجایند؟ پاسخ داد سقلبه از حبشه دمیاط تنیس از طرابلس وبقیه شهرها را نام برد آنگاه ادامه داد شگفتا از همه اطراف آمده‌اند ولی از مصرکسی نیامده است.
شعر:
مرضـــت فعـــادانی اهلـــی جمیعـــاً　　فمالـــــك تـــــری فـــــیمن یعـــــود

ترجمه:
بیمارم پس اهلم را جملگی باز خوانید، پس بنگرچه کسی باز می‌آید

ونیز

ایـا یـا طبیـب الجـن ویحـك داونـی　　فـــان طبیـــب الانـــس اعیـــی دواییـــا

ترجمه: بیا ای طبیب جن بر توست دوای من، چراکه طبیب انسان جوابم کرده است

ونیز

مـس الطبیـب یـدی جهـلاً فقلـت لـه　　ان محبـــه فـــی قلبـــی فخـــل یـــدی

لیس اصفراری بجسمی وجارت بـدنی　　لکـــن نـــار الهـــوی تلقـــع فـــی کبـــدی

ترجمه:

طبیب دست مرا بنادانی گرفت پس او را گفتم، معشوق در قلب من است دستم را رها کن

زردی ام به جسمم نیست و بدنم ضعیف شد، ولی آتش اشتیاق در جگرم زبانه می‌کشد

****

ادامه داستان...... زلیخا گفت هیچ فرستاده‌ای را نمی‌خواهم مگر فرستاده مصر. پدر گفت هر پادشاهی به خاطرتو نزد ما نماینده‌ای فرستاده است. گفت نمی‌پذیرم چرا که برای محبت نه اولی است و نه آخری محبت، هلاك دلها وآتش دلها وتشنگی دلهاست.

شعر:

یــا طبیــب القلــوب داوســقامی　　فعلیـــل الفـــواد لـــیس یعـــاد

حلــف الســقم لایزایــل قلبــی　　اویردالفــــــوادمنی لحــــــادی

ترجمه: ای طبیب دلها دردم را دوا کن، که دل بیمار باز نیمی گردد

....

ونیز:

ومــــالی لاانـــــوح علـــــی خطـــــایی　　وقـــــــدبارزت جبـــــــار الســـــــماء

قرئـــــت کتابـــــه وعصــــیت فیـــــه　　لعظـــــم مصـــــیبتی ولشـــــوم رائـــــی

فکیـــــف تخلصـــــی اذ قـــــال ربـــــی　　الی النـــــــیران ســـــــــوقوذالمرائی

فهــــــذاکان یعصــــــینی جهــــــاراً　　ویـــــزعم انـــــه مـــــن اولیـــــائی

خـــــــذوه بیـــــــده و سلســـــــلوه　　وســـــوقو الی ســـــقری ثـــــم نـــــاری

اقلنـــــی عثرتـــــی واســـــمع دعـــــائی　　فانـــت الیـــوم فـــی البلـــوی رجـــائی

دوائـــــی نظـــــره فیهـــــا شــــــفائی　　شـــــفائی فـــــی نظـــــرك یـــــا منـــــائی

لقــــد اعیــــی الاطبــــه عظــــم دائـــــی　　وعنـــــدك یـــــا عزیـــــز دواء دائـــــی

انـــــا عبــــد الفقـــــیر الیـــــك فقـــــری　　وهـــــل یرجـــــوالفقیر ســـــوی الغنـــــاء

ترجمه:

و چیست مرا که بر خطایم نمی‌نالم، در حالی حاکم آسمانها بر من آشکارگردیده است

کتابش را خواندم و در آن او را نافرمانی کردم، وای برمن بر بزرگی مصیبتم و شومی چشمم
پس چگونه رهایی یابم اگر پروردگارم گوید، بسوی آتش رو در برابر چشمانم
پس این همان است که آشکارا نافرمانی من می‌کرد، و خود را از دوستان من می‌پنداشت
دستانش بگیرید و او را در زنجیرکنید، و او رابسوی دوزخ من و آتش من برانید
گرفتاری ام راکم کن و دعایم را بشنو، پس امروز تو درمیانه این آشوب تنها امید منی
دوای من نگاه اوست که در آن درمان من است، درمان من در نگاه توست ای آرزوی من
من گدایی هستم نیازمند و نیازم تنها به توست، و نیازمند جز به بی نیاز مطلق امید دارد؟

....

و از برای مجنون بن عامر:

اطـوف علـی جـدار دیـار لیلـی	واقبـــل ذالدیاروذالجـــدارا
فمـا حـب الدیارشـغفن قلبـی	ولکـن حـب مـن سـکن دیـارا

ترجمه:
برگرد دیوار شهر لیلی می‌گردم، روی نشان ده ای صاحب شهر و ای صاحب دیوار
قلب من نه درگرو شهر و دیار است، و لی عاشقم بر آنکه در این شهر ساکن است

....

پس لیلی عامریه گفت:

لـم یکـن المجنـون فـی حالـه	الا وقـدکنـت کمـاکانـا
لکنـه بـاح بسـتر الهـوی	واننـی قـدمت کتمانـا

ترجمه:
مجنون هرگز در حال خود نیست، مگر اینکه آنی باشم که باید باشم
ولی ولی عشق خود را آشکار نکرد، و من هم راه کتمان را پیش گرفتم

....

ونیز:

بباکم سائل ینادی	ویشکوالکرب والسهادی
زمامه ظل فی ایدیکم	وهوینادی ردوا فواد
انا سکران فخلوارسنی	کل سکران تخلی رسنه

ترجمه:
گدای شما به درگاه شما می‌نالد، و از درد وبلا شکایت می‌کند
عنان او سایه ای در دستان شماست، و او ندا در می‌دهد دل را بازگردانید
من مستم پس ریسمان از من بگشایید، که هر مستی را ریسمانش را می‌گشایند

ادامه داستان..... پس پدرش فرستاده‌ای را بسوی قطیفور[۱۲۴] عزیز مصرفرستادکه مرادختری است که

جز تونخواهد اگر میلت به او باشد آنچه ازمال و منال خواهی تورا عطا کنم پس قطیفور در پاسخ او نوشت خواهیم آنکه مارا خواهد ودوست داریم آنکه ما را دوست داشته باشد و دیگر چیزی از تو نخواهیم.

پس بفرمود تا دختررا آراییده واورا به زیبا ترین زیورها آراستند وهزار ندیمه از شاهزادگان،هزاربنده،هزار استر، هزار شتر، چهل بار دینار، چهل بار دیبا،چهل بار حریر وابریشم همراه او روانه مصرکرد پس چون به مصر داخل شدند زلیخا را شادی درگرفت چراکه از خوابی که دیده بود بزرگی شأن یوسف علیه السلام را دریافته بود.پس چون به قصر رسید و در حجره خود نشست فطیفورعزیز مصر داخل شد زلیخا دستها و چهره خود را پوشانید واز ندیمه‌ای که نزدیك او بود پرسید: این مرد کیست که برما داخل شده است؟

گفت: خاموش باش که او شوی توست؟

پس زلیخا در حال ازهوش برفت وبدین حال تا صبح بماند چون صبح به هوش آمد باخود گفت وای برمن ازکوششم وای برمن از درازی راه وسختی آن.

پس ندیمه او را پرسیدکه تو را چه می‌شود؟

گفت شوی من آنی نیست که سه بار به خوابم آمد.

پس سروشی را شنیدکه می‌گفت ای زلیخا ناله مکن وغمین مباش شکیبا باش شاید به شکیبایی پیروز شوی وبه شویت جز مهر نشان مده‌که اوسبب وصال توست با آن شویت‌که در خواب دیده ای.

پس زلیخا آرام گرفت وعزیز به زیبایی ونیکویی او دچارگردید پهلوی او می‌خوابید ولی نمی‌توانست به کام اوبرسد چراکه او از برای یوسف علیه السلام آفریده شده بود و یوسف علیه السلام نیز از برای او آفریده شده بود پس چون عزیز مصر اراده می‌کرد پهاوی زلیخا بخوابد جنیی با او می‌خوابیدکه عزیز می‌پنداشت زلیخاست وبدینگونه او هرگز به زلیخا نمی‌رسید.[۱۲۵]

گوید چون در روز خرید یوسف علیه السلام، عزیز زلیخا را به دیدار یوسف علیه السلام فرستاد زلیخا نمی‌دانست که این بنده کیست پس چون بنشست و چشمش براو افتاد اورا بهت گرفت وشادمان گردید پس قصد اوکردکه ندیمه اش جلوی او را گرفت وگفت: شکیبا باش.

پس زلیخا ساعتی ازهوش برفت چون به هوش آمد ندیمه او را پرسیدکه شما را چه می‌شود

پاسخ دادکه او شوی من است همانی که او را بر جهانیان برگزیده ام.

ندیمه او را پند دادکه خاموش باش تا عزیز چیزی ازاین داستان نداندکه سبب جدایی تو از او خواهد شد.

زلیخا گفت ای ندیمه براو فرود آ ودرگوشش بخوان کسی را برمن برمگزین که من قلبم را برای تو نکوهیده ام وتورا در خواب دیده ام.

پس ندیمه چنین کرد.یوسف علیه السلام فرمود من هم او را در خواب دیده ام پس به او بگوی توبرای منی و من برای توام ولی بدان وصال گروهی ازما به گروهی دیگر نیست مگر بعد از سختی‌ها و آزمایشهای بسیار.

نکته...

شگفتا چون وصال مخلوق بدون آزمایشها وکوششهای بزرگ میسر نیست پس چگونه وصال خالق بدون آزمایش میسر است؟

شعر:

امــن بعــد بــذل نفــس فيمــا تريــده	ايـــاب يمُّـــد الغيـــب حـــين ايـــاب
فليتـــك تخلـــو و الانـــام مريـــده	وليتـــك ترضـــى والانـــام غضـــاب

ترجمه:

آیا کسی که در آنچه که دوست داشته جان نثارکرده، پس ازبازگشت جدایی را بیشتر می‌کند؟

پس ای کاش تنها تو باشی و خلق رفته باشند وکاش تو خشنود باشی و دیگران ناخشنود

وعزیز را همسر دیگری نیز بود حُسنی نام که با زلیخا نا آزموده بود و به اوکین می‌ورزید پس چون سخن زلیخا با ندیمه اش بشنید به عزیز که به عزم خرید یوسف علیه السلام رفته بود پیام فرستادکه بر تو باد که چون این غلام را بخری چنین و چنان خواهد شد ولی عزیز در همهمه خریدارن یوسف علیه السلام پیغام اورا در نیافت.

پس منادی ندا در دادکیست خریداراین غلام با ده صفت ملاحت، نیکویی چهره، شیوایی، شجاعت، مروت، قدرت، دیانت، صیانت، امانت وجوانمردی پس چون خواست صفت پیامبری را نیز بگوید خدایتعالی زبانش را باز داشت تا احدی را از این مهم آگاهی نباشد.

حکایت شده ابراهیم خواص[۱۲۶] رحمه الله با به چشم خودغلامی را دربازار دیدکه مردمان به دورش جمع شده بودند پس جارچی جار می‌زدکیست خریدار این غلام با سه عیب خواب شب ندارد چیزی نمی‌خورد وجز به نیاز سخن نمی‌گویدگوید پس به او نزدیك شدم وبه اوگفتم: من خریدار تو هستم آیا تو را به من رغبتی هست؟

گفت آری آنچه خواهی کن.

گفتم تو را عارف عاقل به خدایتعالی می‌بینم.

ابراهیم گوید پس پاسخم داد اگر خدایتعالی را آنچنان که حق اوست شناخته بودم هرگز به غیر او مشغول نمی‌شدم وتفاوت بین عارف ومنکر را نمی‌فهمیدم.

ابراهیم گوید پس دانستم که او ازجمله برگزیدگان است. پس به آقای اوگفتم این غلام را چند می‌فروشی؟

گفت هرآنچه تو خواهی چرا که او نیزچون تومجنون است وخریدار مجنون جز مجنون نیست.

پس به صاحب غلام گفتم مرا ازکجا می‌شناسی پاسخ داد پای نهادم درآن راه که توپای نهادی وتورا هرخروسخوان بردردیدم پس دانستم که تو اززمره برگزیدگانی.

پس اورا گفتم اگر امر این است که می‌گویی پس چگونه است فروش این غلام؟

گفت ازبرای غیرت برحقتعالی. شبها که با پروردگارم مناجات می‌کنم اونیز چنین می‌کند پس جایگاه او را برترازجایگاه خود یافتم پس تصمیم برفروش اوگرفتم تا کسی را جزخود بردرگاه دوست نبینم.

ابراهیم گوید پس آنچه را که داشتم پرداخت کردم و اورا خریدم پس سرم را بالا کرده گفتم خدایا از برای وجه تو او را آزادکردم.

پس متوجه غلام شدم که می‌گفت اگر مرا آزادکنی خدایتعالی بدنت را از آتش رها خواهدکرد حال دستت را بیاور.

پس دستم را گرفت وگفت چشمانت را ببند. چشمانم را بستم آنگاه به اندازه دو خط برمن خطابی کرد پس گفت اکنون چشمانت را بگشا.

پس چون چشمانم را گشودم خود را درنزد حرم کعبه یافتم وغلام ازمن غایب شده بود.

عبدالواحد بن زید[۱۲۷] نیزگوید غلامی خریدم به شرط آنکه شبها نیز در خانه خدمت کند. یک شب او را در خانه نیافتم درها نیز همه بسته بود پس چون صبح شد او را در خانه دیدم و برمن سلام کرد ومرا درهمی عطا کرد که بریك سوی آن سوره اخلاص وبرسوی دیگرکلمه لااله الا الله محمدرسول الله نقش بسته بود پس او را گفتم این را ازکجا داری؟ گفت آقای من ازبرای تو هرروز یك درهم اینچنین خواهد بود وبرتوست که شبها ازمن خدمتی نخواهی وهرشب ازخانه غایب می‌شد تا آنکه بعد از گذشت چند روز گروهی ازهمسایگان به نزد من آمدند وگفتند ای عبدالواحد غلامت را رد کن که او شکافنده گورهاست گوید سخن آنان مرا اندوهگین ساخت پس به آنان گفتم امشب او را باز خواهم داشت. آن شب مراقب او بودم پس او به نیمه شب برخاست وبه دست به در قفل شده اشاره کرد پس در باز شد پس دوباره اشاره کرد پس دربسته شد پس قصد در دوم کرد ودوباره چنین کرد ومن به او می‌نگریستم واورا به فاصله پنج گام دنبال می‌کردم تا به زمینی رسیدیم که آنجا را نمی‌شناختم پس نزد سنگی بدون گیاه توقف کرد پس منسوج برتن بدر آورد وتا سپیده دستانش را به دعا بالا برد و در آخر مناجاتش دعا کرد وگفت بارخدایا پاداش آقای مرا برسان پس درحال درهمی ازآسمان فرو افتاد پس آن را گرفته و در جیبش نهاد پس من از حال او در شگفت شدم پس به چشمه‌ای آب وضوء ساخته دوگانه‌ای نهادم ونزد خدایتعالی ازگمان خود استغفارکردم و نیت کردم تا آزادش کنم پس در حال از دیدگانم نا پدید شد و چون جستم او را نیافتم پس به محلی آباد رسیدم نشسته وزانوی غم در میان گرفتم ونداستم که آنجا کدام زمین بود.پس سواری دیدم که می‌گفت ای عبدالواحد اینجا چه نشستی وچه کسی به نزد تو می‌آید پس داستان را به او بازگفتم گفت آیا می‌دانی این محل چقدر با منزل تو فاصله دارد گفتم نه گفت فاصله به اندازه دوسال اسب سواری تند؛ پس اینجا به ایست تا دوباره امشب او را ببینی و او تورا به اهلت برمی‌گرداندگوید پس به نماز پسین برخاستم وچون تاریکی شب فرارسید غلام آمد با انواع خوراکها برطبقی نهاده پس برمن سلام کرد وطبق رادربرابرمن نهاد پس گفت میل فرما آقای من ومن بسیارگرسنه بودم پس آنهگام به وقت سپیده به دوگانه صبح برخاست وبعد از دعا رو به من کرد وگفت ای آقای من بر من گمان بد مبرسپس دستم را گرفت و به کلامی که نمیفهمیدم سخن می‌گفت مرا راه می‌برد ومن به دو یا سه گام به دنبال او راه می‌رفتم سپس از من پرسید ای آقای من آیا اینچنین نبود که تو نیت کردی مرا آزادکنی؟ گفتم آری گفت پس رهایم کن و بهایم را بگیر و نزد من دارای اجرت خواهی بود پس سنگی را برگرفت وبه من داد من آزادش کردم پس سنگ زر شد سپس از دیدگانم ناپدیدگردید ومن ندانستم که آن را چه کردم پس چون شگفت زده به خانه رسیدم از او جدا شده بودم پس آن گروهی که پیش از این به نزدم آمده و از او شکافنده گورها یادکرده بودند به نزدم آمدند وپرسیدند با شکافنده گورها چه کردی پاسخ دادم او شکافنده گور نیست او شکافنده نور است وداستان را به تمامی برای آنان بیان کردم پس جملگی گریسته وگفتند به خدا بازگشت می‌کنیم از آنچه بر زبان راندیم وشگفت زده بازگشتند.

****

ادامه داستان..... گوید پس زلیخا نیز پیامی برای عزیز فرستادکه غلام را از دست مده گرچه درراه

اوآنچه را که داری بدهی.پس چون بازرگانان از اشتیاق زلیخا را به غلام آگاه شدند از افزونی بها خودداری نکردند پس عزیزمالك بن زعررا گفت غلام را به چند می‌فروشی؟ فرشته‌ای که به صورت انسان همراه یوسف علیه السلام بود به مالك گفت بگو هموزن او طلا وهموزن او نقره وهموزن او مروارید ویاقوت و ابریشم و عنبروکافور ومشك.
پس عزیزگفت می‌پذیرم پس وزیرش را گفت چگونه خواسته را وزن توان کرد پس وزیر او را گفت ازچرم گاو رشته‌هایی را بریده بهم بپیوند و ازآن دو کفَه فراهم نما پس عزیز وزیر را گفت ترازو برزمین نِه و غلام را توزین کن آنگاه پرسید وزن غلام چقدر است پاسخ داد اگراین غلام آنچنان که می‌بینی پس وزن و قدر او ازتمام دنیا و آنچه در آن است بیشتر است ویوسف علیه السلام درکفه‌ای از ترازو قرارگرفت و پانصد هزار دینار درکفه‌ای دیگر پس کفه یوسف علیه السلام سنگین تر بود پس بازهم به دینارها فزودند ولی بازکفه یوسف علیه السلام سنگین تر بود و بر دینارها می‌افزودند ولی بازکفه یوسف علیه السلام سنگین تر بود و آنقدر بر دینارها افزودندکه خزانه تهی گشت ولی بازکفه یوسف علیه السلام پایین نیامد.
نکته...
یوسف علیه السلام مخلوق بود ودر او نور نبوت قرار داشت پس این نور وزن او را دربرابر دارائی خزانه بیشتر وبیشتر می‌کرد پس شگفت از توحید اگر بر بدیهای مؤمن در روز قیامت بیفزاید.
ادامه داستان.....پس چون عزیز چنین دید خزانه دار خود را گفت آیا در خزانه چیزی بجا مانده است گفت نه پس پادشاه گفت:
ای مرد تاجر آیا آنقدر در تو جوانمردی هست که این غلام را در ازاء این مال به من ببخشی؟ چرا که من توانای پرداخت بهای او نیستم.
پس مالك اورا گفت این غلام را در ازاء این مال به تو بخشیدم.
ومالك بر صورت یوسف علیه السلام نمی‌نگریست تا آنکه او را فروخت پس آنگاه خدایتعالی حجاب بین او و نیکویی وزیبایی یوسف علیه السلام را برداشت پس نخست بر مال نگاهی انداخت شگفت زده شد و با خود گفت شگفتا چه مال زیادی کشیده است سپس متوجه یوسف علیه السلام شد پس زیبایی و نیکویی او را دید پس فریادی کرد وبیهوش شد آنچنانکه پنداشتند مرگ او را در یافته است.
پس چون بهوش آمد یوسف علیه السلام اورا فرمود ای مالك تورا چه می‌شود؟
عرض کرد در طول همنشنی تو را ندیدم تا آن ساعتی که طلب فزونی مال کردم پیش از دیدارت. پس چون تورا دیدم آن مال در نظرم کوچك شد.
سپس مالك بن زعر به عزیزگفت مرا رخصت آن ده که دوکلمه با این غلام(تنها) صحبت کنم.
عزیزگفت تو را اذن دادم پس مالك نزدیك یوسف علیه السلام شد و عرض کرد:
یا یوسف آیا آن هنگام که تو را خریدم مرا وعده ندادی که از اخبار خود آگاهم کنی فرمود آری آگاهت می‌کنم بشرط آنکه احدی را به این راز آگاه نکنی.
پس یوسف علیه السلام از او پیمانی محکم گرفت وآنگاه فرمود من همانم که در دوران کودکی درمصر به خواب دیدی ومنم یوسف پسر یعقوب پیامبر اسرائیل الله پسراسحاق ذبیح الله پسرابراهیم خلیل الله.
پس مالك فریادی کرد و بیهوش گردید وچون بهوش آمدگفت وای از بدترین شرمها وای از بدترین

تجارتها.

نکته.....

پس اینگونه است درروز قیامت حال آن کسی که نافرمانی پروردگار خود را کرده است خدایتعالی می‌فرماید:

ای بنده من! آیا می‌دانی نافرمانی که را کردی؟ آیا می‌دانی باکه مخالفت کردی؟

آیا می‌دانی حرمت که را رها کردی؟

پس در این هنگام بنده عرض می‌کند:

حسرت بر آنچه که زیاده روی کردم در محضر پروردگارم بد بنده‌ای بودم بنده‌ای که شبش را به سهو و روزش را به لهو طی کرد بنده‌ای که طغیان کرد کینه ورزید وتکبر ونافرمانی کرد بد بنده‌ای بودم بنده‌ای که جوانی اش را به عشرت و اوقاتش را با شراب تباه ساخت و بد بنده‌ای بودم بنده‌ای که می‌دانست مولایش او را می‌بیند و او در محضر مولای خود است ولی باز اورافراموش کرد بد بنده‌ای بودم بنده‌ای که عمر خود را در زشتی‌ها تباه ساخت وپیر شد ولی باز ازکرده خود توبه نکرد.

شعر....

السـنا نـری شـهوات النفـوس ستفنی و تبقـی علینـا الـذنوب

یخـاف علـی نفسـه مـن یتـوب فکیـف یـری حـال مـن لـم یتـوب

ترجمه:

آیا ما براستی هوسهای نفسانی را نمی‌بینیم، بزودی فنا می‌شویم وگناهانمان برما باقی میمانند

آنکه توبه کرده بر نفس خود بیمناک است، پس چگونه است حال انکه توبه نکرده

ادامه داستان....پس به یوسف علیه السلام عرض کرد:

ای بنده کریم بر مولایت! فرزندان من همه دخترند و مرا پسری نیست و تو از تبار پیامبران هستی و دعایت پذیرفته از خدایتعالی بخواه تا مرا فرزندان پسرعنایت فرماید پس یوسف علیه السلام برای او دعا کرد وخدایتعالی دعای اورا مستجاب فرموده وبیست و چهار فرزند پسر به او ارزانی داشت به نامهای: ناب، نوبیل، ثاوی، جمیل، ذابیل، ذکوان، رابض، زهیر، دشایش، شمیر، طهوم، طلیل، عمیل، کسنا، نادیل، خویل، هزیل، ممکن، بیان، عنبر، کستار، سبان، غانم وخلیل.

سپس مالك عرض کرد:

مرا از حال آقایانت که تو فروختند آگاهی ده

فرمود: آنان برادران من بودند

عرض کرد ای یوسف پس چرا تو را فروختند؟

فرمود در باره آنان ازمن مپرس که من هرگز پرده آبروی آنان را نخواهم درید.

نکته.....

سبحان الله مخلوق پرده آبروی برادران را با همه ستمی که بر او روا داشتند نمی‌درد چرا که او مدعی کرم است پس حضرت مولی عزَوجلَ کریمتر از آن است که بخواهدگنه کاران را رسوا کند چرا که او اکرم الاکرمین است.

ادامه داستان.... ابن عباس رضی الله عنه گوید: چون عزیز یوسف علیه السلام را خریداری کرد وتمامی دارایی خزانه خود را به مالك داد برسپاهیان خود بیمناك گردید وبا خودگفت پادشاه بی سپاه پادشاه نیست وسپاهیان فرمانبردار نیستند مگر به مال پس اگر درخزانه چیزی نمانده باشد چگونه کشور را نگاه توانم داشت وبدین ترتیب برکرده خود پشیمان گردید پس خزانه دار خود را خواست واو را گفت:

به خزانه سرکش وببین آیا از سیم وزر چیزی بجا مانده است یا خیر؟

پس خزانه دار در خزانه را گشود وآن را پر ازآنچه دیدکه به مالك داده بود وچیزی از آن کم نشده بود پس خندان به نزد عزیز بازگشت وخبر را بازگفت پادشاه او را پرسید سبب چیست؟

گفت نمی‌دانم ولی از آن غلام بپرس که اوتورا به حقیقت آگاه خواهدکرد چرا که او می‌داند.

پرسید: چسان او می‌داند؟

گفت او مدعی است که مراورا خدایی است که هر چه خواهدکند.

عزیز پرسید:این را ازکجا دانستی؟

گفت آن هنگام که او را خریداری کرده بودی من درکنار او نشسته بودم پرنده‌ای سفید بر او نشست وبه زبان آدمی با اوگفت ای یوسف بنگر به بهاء نفست و به بهاء پرودگارت آن هنگام که به نفست قوام داشتی برادرانت تو را به بهایی اندك فروختند واکنون پرودگارت تورا به بهاء تمامی گنجهای مصر می‌فروشد.

عزیز ازکلام خزانه دار خود در شگفت شد پس از یوسف علیه السلام حال را باز پرسید.

فرمود خدایتعالی اینچنین بزرگداشت مرا تا شما در اول کار ملامت من نکنید ونگویید پشیمانیم از آنچه که به اندازه وزنت بدادیم پس خدایتعالی بر تو تفضل کرد و مالی راکه داده بودی برایت جایگزین کرد تا منت تو برمن نباشد بلکه منت خدایتعالی برتو وبرمن وبر اموالت است.[١٢٨]

نکته.....

پس بدین شیوه هنگامی که بنده مؤمن برای وجه خدایتعالی انفاق می‌کند خدایتعالی آنچنان به او عوض می‌دهدکه مال انفاق شده را ازحضرت ذی الجلال دریافت نماید.

خدایتعالی می‌فرماید:

" انَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاء وَلَا شُكُورًا وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى "[١٢٩]

ودر آن به عثمان بن عفان رضی الله عنه اشاره فرمود که در بازار تباع زرهی را دیدکه به حراج گذارده‌اند پس پرسید این زره ازبرای کیست گفت از برای علی بن ابی طالب کرم الله وجهه. پس میل کرد تا وجه آن را در عروسی حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها انفاق نماید پس پرسید بهاء آن چقدراست گفت هفتاد وچهار درهم پس بگفت تا بربهاء زره بیافزاید تا به چهارصد درهم رسید پس عثمان رضی الله عنه چهارصد درهم وزن کرده زره را خرید و سپس امرکرد تا زره و درهمهارا به منزل حضرت فاطمه رضی الله عنها برده به گونه‌ای که کسی پی نبرد گوید پس چنین کردند و زره وکیسه درهم را بردر منزل حضرت امام علی رضی الله عنه بردند پس حضرت فاطمه رضی الله عنها ازمنزل خارج شد وزره وکیسه را گرفت پس چون حضرت علی رضی الله عنه داخل شد او را بدان خبر داد پس بازگفت پس پیامبر فرمود من نمی‌دانم چه کسی این را فرستاده است پس جبرائیل علیه السلام

فرود آمد وحضرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را خبر دادکه این را عثمان فرستاده است پس حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از این خبر خوشحال شد پس عثمان رضی الله عنه را پرسید چرا چنین کردی؟

عرض کرد دانستم علی رضی الله عنه نمی‌فروشد زره خود را مگر به حاجتی ضروری پس زره را به او برگرداندم تا در هنگام جنگ بتن کند وقیمتش را به او دادم تا انفاق کرده باشم پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود خدایت در دنیا و آخرت عوض دهاد پس چون عثمان رضی الله عنه به خانه بازگشت کیسه اش را باز یافت با ده کیسه مانند آن که در هرکدام چهارصد درهم بود که بر آن نوشته بود ضرب الرحمن لعثمان بن عفان رضی الله عنه اینچنین است که خدایتعالی می‌فرماید آنچه را که انفاق نمائید خداوند به شما باز می‌گرداند.

پس در این هنگام عزیز منزلت یوسف علیه السلام را بالا برد وشان اورا بزرگ داشت وگفت تمامی خزائنم را به نام تو می‌کنم پس آنچه خواهی با آن کن

آیه: " **وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ**

ترجمه: وآن کس که اورا خریده بود به همسرش – یعنی زلیخا - گفت

اهل تفسیرگویند چون عزیز یوسف علیه السلام را خرید زهره ده هزار نفر از آنانی که سودای خرید او را داشتند شکافت وازمردمان ده هزار نفر جان باختند و چهل هزار بیمارگشتند.

آیه: " **أَكْرِمِي مَثْوَاهُ** "

ترجمه: جایگاه او را گرامی بدار

یعنی شان و بزرگی اش را نیکو بدار ونیزگفته شده یعنی او را نوشیدنی و پوشیدنی نیکو ده.

آیه: " **عَسَى أَن يَنفَعَنَا** "

ترجمه: شاید ما را از او سودی رسد

یعنی درگرفتاری‌های ما

آیه: " **نَتَّخِذَهُ وَلَدًا** "

ترجمه: یا او را به فرزندی گیریم

یعنی او را به فرزند خواندگی گیریم [۱۳۰]

نکته........

آنکه با خرید مخلوقی زهره اش شکافت پس چگونه است حال آنکه گام در قرب مولای خود نهد. گفته شده که عزیز مصر یوسف علیه السلام را می‌خرد و العزیز الرحیم مؤمن را چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" **إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ** "[۱۳۱]

عزیز ظاهریوسف علیه السلام را خرید بدون باطنش چرا که نمی‌دانست باطنش آزاد است وبدینگونه خدایتعالی نفسهاومالهای مؤمنان را می‌خرد بدون قلبهایشان.

اشاره.....

همانگونه که نمی‌توان انسان آزاد را فروخت همانگونه نیز نمی‌توان قلب را خرید و نیز نمی‌توان آن را

فروخت چرا که انسان آزاد را پدری است و قلب را پروردگاری پس همانگونه که احدی را به مُلك پدر راه نیست همانگونه نیز شیطان را بر مُلك پروردگار راه نیست بهاء کالای تجاری برسه چیز است نخست مشتری گرام دوم کارساز زیرك سوم ارزش فراوان پس مال التجاره گران می‌شود پس ازارزان شدن و زیاد می‌شود پس ازکم شدن وعزیز می‌شود پس از خوار شدن و این اوصاف مؤمن است که بهترین مشتری او حضرت مولی وبهترین کارساز حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وبهترین بهاء او فردوس برین می‌باشد وبهترین خریدار ملك جبار وبهترین کار ساز پیامبر برگزیده وبالاترین بهاء سرای جاوید است.

شعر:

مـن یشـتری قبـه فـی الخلـد عالیـه	بـرکعتین فـی ظـلام الیـل ویخفـی
دلالهـا المصـطفی واللـه بایعهـا	وجبرئیـل منادیهـا ممـن ینـا جـی

ترجمه: کیست تابخرد برای خود قصری در بهشت، با دو رکعت نماز در سیاهی شب به پنهانی
واسطه اش مصطفی و خدایتعالی فروشنده اش‌و جبرئیل ندا دهنده اش است از سوی آنکه نجات می‌دهد

نکته:

خدایتعالی می‌فرماید خداوند خریدار نفسها و اموال مؤمنان است و نفرمود خدایتعالی فروشنده بهشت است چرا که فروشنده برای فروش مال خود یا نیازمند بهاء آن است و یا خواستار سود تا بر مال خود بیفزاید و خدایتعالی بی نیاز از بهاء فردوس بوده ومنزه از افزایش مال است.

نکته:

چون عزیز یوسف علیه السلام را خریداری نمود به همسر خود گفت:

"" أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا "

یعنی جایگاه او راگرامی دارشایدکه مارا سودی رسد

و بدینگونه آسیه نیز به فرعون گفت:

" لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا " [۱۳۲]

یعنی او (موسی علیه السلام) را نکش شایدکه ما را سودی رسد وخدایتعالی می‌فرماید:

" عَسَى رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ "[۱۳۳]

یعنی باشد پروردگارتان شما را رحمت کناد

آن دو (عزیزمصر وهمسرفرعون) با شك و دودلی گفتند ولی به یقین به آن دو سود بردند و به سرای ایمان ورضاء رحمن واصل شدند پس چون خدایتعالی می‌فرماید عسی و آن از ناحیه خدایتعالی است پس آن واجب است و شکی نیست که خدایتعالی می‌آمرزد و به وعده خود عمل می‌فرماید.

نکته.....

سه کس در یوسف علیه السلام طمع کرد وبه مرادخود رسید

مالك بن زعر در یوسف علیه السلام طمع مال کرد

و عزیز مصر در یوسف علیه السلام طمع جلوه نمایی و جلال کرد

وزلیخا در یوسف علیه السلام طمع وصال کرد
پس مرد تاجر به مال زیاد رسید
و عزیز مصر به تمجید و بزرگی رسید
و زلیخا هم به یوسف علیه السلام و هم به جمال رسید
بدین ترتیب هرکه اراده دنیا را داشته باشد به آن می‌رسد ولی آخرت را از دست می‌دهد و هرکه اراده آخرت را داشته باشد باید چشم طمع از دنیا بر بندد وهرکه اراده مولی را داشته باشد برا ی اوست هم مولی هم دنیا و هم آخرت.

حکایت....

نقل است هارون الرشید هر سال به اطرافیان خود وغلامان خود در روز عید قربان خلعت عطا می‌کرد در سالی از سالها او انواع خلعتها از دیباج ودرهم و دینار را قرار داد پس همگان را امرکرد هرکه اراده این لباسها را دارد دست خود را بر آن‌که میل کرده بگذارد پس هرکه دست خود را بر یکی ازآن لباسها گذارد مگرکنیز زر خرید اوکه دست خود را بر هارون نهاد پس هارون او را پرسید: چه می‌کنی؟
پاسخ داد مگر خودت نگفتی هر چه می‌خواهید دست بر آن بگذارید پس هرکدام از ما دست بر چیزی نهادکه می‌خواست و من دست برتو نهادم چراکه اراده‌ای جز تو ندارم.
پس هارون او را گفت ای کنیز، من و آنچه‌که دارم برای توست پس برای اوکنیزکانی همگی در فرمانش قرار داد واو را آزادکرد بدینگونه اگر بنده دل به ذکر مولای خود بندد به آنچه از دنیا می‌خواهد می‌رسد.

نکته.....

عزیز مصر چون یوسف علیه السلام را خریداری کرد تمامی خدمتکاران واهل خود را جمع کرد و جملگی را به بزرگداشت یوسف علیه السلام امرکرد و همسر خود را گفت:" **أَكْرِمِي مَثْوَاهُ** " یعنی مرتبه او را گرامی دار. اینچنین نیز حق تعالی چون بنده را خریداری فرماید فرشتگان را به بزرگداشت وخدمت او امر فرماید پس گروهی براو موکلند وگروهی دیگر نویسنده اعمال او هستندگروهی نیز آرایندگان بهشت وگروهی فرمانروایان آتشند و گروهی دیگر برای او طلب آمرزش می‌کنند.

نکته......

زلیخا یوسف علیه السلام را خریداری کرد پس چون محبتش بر او زیاد شد او را حبس کرد بدینگونه خدایتعالی بنده مؤمن را می‌خرد و او را در دنیا حبس می‌کند چرا که دنیا زندان مؤمن است وعزیز یوسف علیه السلام را از زندان رها کرد وبا او بر تخت پادشاهی نشست اینچنین نیز خدایتعالی بنده مؤمن را از زندان بدر آورده وبه او پادشاهی بزرگ عطا می‌فرماید.

اشاره.....

در فرمایش خدایتعالی: " **أَكْرِمِي مَثْوَاهُ** " ده اشاره وجود دارد:
نخست آنکه برای پادشاهان فراستی است و برای نجیب زادگان فراستی وبرای دانشمندان نیز فراستی است پس چون ملك با نظر فراست نگریست دانست که زلیخا یوسف علیه السلام را دوست می‌دارد ازاین رو همسر خود راگفت جایگاه او را گرامی دار.
دوم آنکه شرف وفضل او را دانست و از او در مملکت خود عزیز تر نیافت پس گفت این غلام عزیز است وخدمت عزیز جز عزیز نکند ونزد من از تو عزیز ترکس نیست پس جایگاه او را گرامی دار.

سوم آنکه گفته شده عزیز در خواب دیدکه به او می‌گفتند بین یوسف علیه السلام و زلیخا جدایی میناز چرا که یوسف برای زلیخا وزلیخا برای یوسف است بدین لحاظ عزیز به همسر خودگفت جایگاه او را گرامی دار.

چهارم آنکه زلیخا زنی تنها و بدون فرزند بود لذا به اوگفته شدکه این غلام فرزند توست جایگاه او را گرامی دار.

پنجم آنکه زلیخا به عزیزگفت مالت را دادی و خودت را فقیر ساختی پس عزیز او را گفت جایگاه او را گرامی دار چرا که او مقرب اهل آسمانهاست و اگرکسی مانند آنچه من دارم داشته باشد هرگز فقیرونیازمند نخواهد بود.

ششم آنکه عزیز زلیخا را گفت آنچه بامن کنی پس او نزد من گرامی است اگر جایگاه او را بزرگ بداری پس جایگاه مرا مانند او بزرگ داشته‌ای پس به اوگفت جایگاه او را بزرگ بدار.

هفتم آنکه خدایتعالی می‌فرماید:

" إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ "[۱۳۴]

اگر آنانی هستیدکه خدایتعالی را دوست می‌دارید پس فرمان مرا برید تا خدایتعالی شما را دوست بدارد یعنی اگرکسی محمد صلی الله علیه وآله را دوست بدارد مرا دوست داشته است وکسی که مرا دوست داشته است بهشت برای اوست وکسی که فرمان پیامبر را برد پس فرمان خدایتعالی را برده است وفرمان **" اکرمی مثواه "** یعنی برای او بهترین جای سرایمان را قرار ده و این اشاره‌ای است برای اهل معرفت وزلیخا برای یوسف علیه السلام جایی بهتر از قلب خود نیافت پس قلب خود را جایگاه او قرار داد.

هشتم آنکه گفت جایگاه او را بزرگ دار چرا که شنیده بود پرنده‌ای برسر او نشسته است پس می‌گوید براستی که او را نزد خدای آسمانها ارزشی است پس جایگاه او را گرامی دارکه او مقرب خدای آسمانهاست شایدکه پرودگار او به بزرگی او ما را بزرگ دارد.

نهم آنکه جایگاه او را بزرگ دارکه ما او بسیار بزرگ است وما هم بزرگیم و قدر بزرگ را جز بزرگ نداند.

ودهم آنکه جایگاه او را بزرگ بدارکه مارا مقام جز به او راست نمی‌شود وبرای ما جز او نیست.

پس کار آنچنان شدکه عزیزگفته بود یوسف علیه السلام در جای خود نشست.

فایده.....

وقتیکه مخلوق خداوند چون غلامش درخدمت اوپیر می‌شود او را آزاد می‌کند پس خدایتعالی سزاوارتر است که چون بنده اش در مولای خود پیر شد او را آزاد فرماید چنانکه می‌فرماید:

" إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ "[۱۳۵]

یعنی خدایتعالی خریدار نفسها و مالهای مؤمنان است وقلب را ذکرنفرمود چرا که نفس معیوب است وقلب مرغوب واگر خدایتعالی خریدار قلب باشد نفس معیوب بر جای می‌ماند. قلب شاه واست و نفس بنده.

حضرت پیامبرعلیه الصلوه والسلام می‌فرماید: قلب شاهنشاهی است که تخت پادشاهی اش تصدیق وتاج شاهی اش توحید و چراغش حکمت و وزیرش علم و ندیمش عقل وزبانش امید و بیباکی اش

ترس و سلاحش توکل وخزانه اش یقین وگنجش تقوی ومخبرانش دو گوش و نگاهبانانش دو چشم ومترجمش زبان و خدمتگزارانش دو دست می‌باشند و هرگز چنین پادشاهی فروخته نشود.
عزیز مصر یوسف علیه السلام را خرید و پادشاهی امروز را به او داد و خدایتعالی بنده را می‌خرد و پادشاهی فردا را به او وعده می‌دهد چنانکه خود می‌فرماید:
"ومُلْكاً كَبِيرا"[١٣٦].

. مخلوق اگر غلامی بخرد برای نیاز خود می‌خرد ولی خدایتعالی بنده را برای بهشت می‌خرد مخلوق غلام خود را به اسم خود نمی‌نامد ولی خدایتعالی بنده را به اسم خود مؤمن نامیده است چنانکه می‌فرماید:
" وَلَعَبْدٌ مؤمن".[١٣٧]

زلیخا برای یوسف علیه السلام به حقیقت بود وبرای قطیفور (عزیزمصر) عاریت.
بلقیس با شامر جن به عاریت بود و برای سلیمان علیه السلام به حقیقت.
وآسیه با فرعون عاریت بود و برای موسی علیه السلام به حقیقت.
وخدیجه کبری سلام الله علیها باعمر الکندی به عاریت بود وبرای محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و سلم به حقیقت.
نکته........
زلیخا یوسف علیه السلام را خرید و دوستداراوشد واو را آراست و جایگاهش را بزرگ داشت وخدایتعالی بنده مؤمن را می‌خرد و او را دوست می‌دارد و او را گرامی می‌دارد چنانکه فرماید:
" وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ "[١٣٨]

وبنی آدم در اینجا یعنی اهل ایمان.
زلیخا یوسف علیه السلام را به ده نوع آرایش آراست: جامه‌های سرخ وسبزو سیاه وسرمه‌ای وسفید و بنفش از ابریشم و پرنیان و تارهای زرین و جامه‌های ممکلت روم وسیصد وشصت دست جامه به ازاء هر روز سال برای او مهیا کرد. بدینگونه خدایعالی قلوب مؤمنان را به ده نوع کرامت می‌آراید
اول آرامش قلبی آنجا که می‌فرماید:
" هوالذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین "[١٣٩]

دوم طمانینه آنجا که می‌فرماید:
" الَّذِينَ آمَنُواْ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللّهِ "[١٤٠]

سوم ایمان آنجا که می‌فرماید:
أُوْلَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ ".[١٤١]

چهارم خشیت آنجا که می‌فرماید:
" إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَن بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ".[١٤٢]

پنجم بیم درونی آنجا که می‌فرماید:
" إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ ".[١٤٣]

ششم هدایت آنجا که می‌فرماید:
" مَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ ".[۱۴۴]

هفتم نرمی آنجا که می‌فرماید: " ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ".[۱۴۵]

هشتم گشادی سینه آنجا که می‌فرماید:
أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ ".[۱۴۶]

نهم معرفت آنجا که می‌فرماید:
" مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ ".[۱۴۷]

دهم سلامت آنجا که می‌فرماید:
" إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ".[۱۴۸]

برای مؤمن چیزی بی ارزش تر از نفس وجود ندارد چرا که نفس دشمن خدایتعالی است و خدایتعالی بی ارزش ترین چیزها را به گرانبها ترین چیزها سودا می‌فرماید وآن همانا بهشت است واین مژده‌ای است برای مؤمن چنانکه فرماید ای مؤمن تو نزدمن ارزشی بزرگ داری پس اگر نفست را با همه عیوبش به بهشتم با همه نعمتهایش سودا می‌کنم بدان برای قلبت عوضی و بهایی نیست مگر نظر به وجه من که این نهایت همه آرزوهاست.

نکته........

اگر با قلبت به نزد من آیی پس بر وجه من نظرکنی.
اگر با نمازت نزد من آیی پس برای توست فردوس.
اگر با شکرت نزدمن آیی پس برای توست افزونی.
اگر با توکلت نزد من آیی پس تورا کفایت کنم.
اگر با صبرت نزد من آیی پس برای توست رحمت.

ای بنده من آنکس که غلامی خرید او را بحال خود رها نمی‌کند ومن تورا خریده ام و توبنده منی و از من می گریزی؟

می‌فرماید:
" وَسَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ "[۱۴۹]

اگرکسی بنده‌ای خرید او را به تکلیف می‌دارد و او را مزد نمی‌دهد چرا که او را خریده است ولی خدایتعالی پاداش عمل کننده را کامل می‌دهد چنانکه فرماید:
" جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ " [۱۵۰].

خریدار اگر بنده را برعیبی بیند بپوشاند وبر او نیاورد بلکه او را بستاید بدینگونه خدایتعالی به فرشتگان که عیب می کردندکه:
" أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء " [۱۵۱]

آیا قرار می‌دهی کسی راکه در آن (زمین) فسادکند و خون بریزد می‌فرماید:

" التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ ". [۱۵۲]

مخلوق بنده را می‌خرد تا بنده او را حفاظت کند و خدایتعالی بنده را می‌خرد تا خود از بنده حفاظت فرماید.

ادامه داستان.....

ایه: " وَكَذَلِكَ مَكَّنِّا لِيُوسُفَ فِي الأَرْضِ ".

ترجمه: و بدینگونه یوسف را در زمین توانا ساختیم.

کعب [۱۵۳]رضی الله عنه گوید چون عزیز دست یوسف علیه السلام را گرفته به زلیخا سپرد وبه سفارش کرد

" أَكْرِمِي مَثْوَاهُ "

مرتبه او را گرامی دار زلیخا پرسید چرا؟ پاسخ دادکه او بزرگوار است وپس از آن خدایتعالی اورا به نعمت ایمان بزرگ داشت.

معصوم علیه سلام می‌فرماید هرکه عالمی را بزرگ دارد مرا بزرگ داشته است وهرکس مرا بزرگ دارد خدایتعالی را بزرگ داشته است وهرکس خدایتعالی را بزرگ دارد بهشت برین برای اوست.

وزلیخا دختر یکی از شاهان مملکت مغرب بود بتمامی که اورا طیموس می‌خواندند. زلیخا چون به یوسف علیه السلام دست یافت واورا نزدیك خود بدید شادمان گشت وبه یاد او مشغول گردید و از یادغیراوغافل گردید وغیر اورا نمی‌دید و غیر اورا بهایی نمی‌گذارد.

معصوم علیه السلام از خدایتعالی حکایت کند هرکس از سؤال کردن من به ذکر من مشغول گردد نیاز او را بهتر وبالاتر از پرسش کنندگان برآورم.

گوید پس زلیخا دست یوسف علیه السلام را گرفته و به داخل بتخانه‌ای برد و بر بتی کوچك سجده کرد وگفت عبادتم را برای تو آورده ام که چنین دوستی را یافته ام.

گوید پس بت که از طلای سرخ و محکم به میخهای آهنی بود با این سخن زلیخا حرکتی کرد بر صورت بر زمین افتاد و آنقدر خود را بر زمین زد تا قطعه قطعه گشت.

پس زلیخا عرض کرد ای یوسف که با بت من چنین کرد؟

فرمود چون برای او سجده کردی و اقرار به عبادت اوکردی پروردگار من آن کرد که دیدی و اگر اراده فرماید می‌تواندگردنت را نیز برای اینکار بزند.

زلیخا عرض کرد کیست پروردگار تو؟

فرمود پروردگار ابراهیم واسماعیل واسحاق ویعقوب علیهم السلام و او همانست که مرا وتو را آفریده است.

عرض کرد چگونه پروردگار تو دانست که من به بت سجده کرده ام؟

فرمود او از دیده‌ها غایب است وهیچ چیز از او غایب نیست.

عرض کرد من به دوستی تو او را دوست می‌دارم پس چه خوب خدایی است خدای توکه تو را اینگونه آفریده است واگرمن خدای دیگری را نمی‌پرستیدم خدای تو را می‌پرستیدم ولی پرستش دو خدا ناپسند

است.
یوسف علیه السلام لبخندی زد و قصد خروج کرد.
زلیخا به دامان او درآویخت و عرض کرد اگر عزیز این بت را اینگونه شکسته ببیند ازکنیزکان سؤال می‌کندکه اینچنین کرده است و من بیم دارم که آنان بگویند پروردگار یوسف چنین کرده است ولی تو از پروردگارت بخواه که آن را بحال اول خود بازگرداند.
پس یوسف علیه السلام ایستاد ولبانش به جنبش درآمد پس به قدرت الهی بت بحالت اول خود باز گشت زلیخا دگرباره عرض کرد براستیکه من گمان می‌کردم تو را بسیار دوست می‌دارم ولی اکنون دانستم که پروردگار آسمان‌ها تو را بیشتر ازمن دوست می‌دارد.
ودر خبر است که اوکر شد و جز سخن یوسف علیه السلام نمی‌شنید.

شعر:

اخذ الهوی بمسامعی فاصَمنی   فبقیت فی الطرق الهوی حیراناً

ترجمه: هوای تو گوشهایم را گرفت پس کرم کرد   پس در راه عشق تو ماندم سرگردان

سپس دستان او را گرفت و به مجلس خود برد وبر او پیراهن سفید شاهانه‌ای پوشانیدکه برآن هزار دانه مروارید بود و هردانه به ارزش هزار مثقال وبر سرش دستاری شاهانه بست به ارزش هزار مثقال وکمر بندی بر اوبست از یاقوت و زبرجدکه ارزش آن آشکار نبود.
پس یوسف علیه السلام فرمود چگونه بنده می‌تواند مانند این جامه را در برکند و آقای او جامه‌ای پست تر برتن داشته باشد؟
زلیخا عرض کرد تو آقایی واو بنده و من هم کنیز آیا او نبود که می‌گفت: " **اکرمی مثواه**" و اگر من توان بیشتری داشتم آن می‌کردم.
پس برای او سیصد وشصت پیراهن ومانند آن مهیا کرد وسیصد وشصت ردا ومانند آن دستار به شماره روزهای سال. هر دست برای یك روز ویوسف علیه السلام هر روز به آرایشی جدید بود که با روزهای دیگر همانند نبود.

نکته

بدینگونه چنانچه باریتعالی جل جلاله بنده‌ای را دوست داشته باشد در هر روز از سیصدو شصت روز سال نظری جدید به او می‌فرماید پس خصایلی هویدا می‌گردد مانندکرامه محبت دوستی خشیت مشاهده قربت وصل تسلیم و معرفت.

فصل

در خصوص " **مَکَّنّا لِیُوسُفَ**" یعنی: " یوسف را توانایی عطا کردیم " تفاسیرگوناگونی شده است گفته شده اورا توانایی پیامبری دادیم ونیزگفته شده او را توانایی تعبیر خواب دادیم وگفته شده اورا توانایی حکومت دادیم که اورا بر تخت پادشاهی عزیز مصر نشاندیم وگفته شده او را توانایی حکمت عطا کردیم تا پرهیزکار باشد وگفته شده او را برقلبها توانا کردیم تا آن‌ها را فرا گیرد وبرگنجینه‌ها توانا کردیم تا آن‌ها را طلب کند و برگردنها توانا کردیم تا بر آنها چیره شود وگفته شده او را بر مصر ونواحی آن

توانا کردیم وگفته شده "**مکناه** " یعنی اهل مصر را بنده اوکردیم که در وقت گرانی قیمت‌ها آنان را به طعامی بخرد وبدینگونه او را توانا ساختیم که انگار می‌گوید قبول و رد ازمن است و او را درچاه انداختم و بعد او را بر سریر پادشاهی نشاندم و او را در پادشاهی توانا ساختم.

ادامه داستان.......

آیه: " وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ "

ترجمه: وتا او را از تأویل احادیث بیاموزیم

سعید بن جبیر[۱۵۴] رضی الله عنه گوید تأویل احادیث یعنی تفسیرکتب وواسطی گوید یعنی تعبیر خواب و الدمیاطی گوید منظور زبانهای مختلف است که در آن زمان به نهصد زبان تکلم می‌شد و یوسف علیه السلام به همه آنها سخن می‌گفت وگفته شده تاویل احادیث بطن‌های سخن است که و هر سخن چهار بطن دارد ظاهرباطن اشاره وعبارت ویوسف علیه السلام همه آنها را می‌دانست ومی فهمید.

ادامه داستان

آیه: " وَاللّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ "

ترجمه: وخدایتعالی برکار خود مسلط است

در آن اشارات شگفت وجود دارد که او تعالی فرماید:

آدم خواست ماندن در بهشت را داشت ومن نخواستم پس آنچنان شدکه من خواسته بودم نه آنچنانکه آدم خواست

و شیطان اراده بزرگی بر فرشتگان و نیکان را کرد و من اراده سیادت او را برکفار وفاجران کردم پس آن شدکه من اراده کرده بودم

وقابیل اراده کرد که عزیزترین و بهترین فرزندان آدم علیه السلام باشد ومن اراده کردم که او بدترین آنان باشد پس آن شدکه من اراده کرده بودم

وقوم نوح علیه السلام اراده کردندکه او را بین خود خوارگردانند ومن اراده کردم که او را بین آنان عزیز گردانم پس آن شدکه خواسته بودم

و دابل پادشاه اراده مرگ نوح علیه السلام را کرد ومن اراده مرگ او را کردم وآن شدکه من خواسته بودم

و ابراهیم اراده کرده بود تا پدرش را حفظ کند و من اراده نکرده بودم پس آن شدکه من خواستم

وفرعون فصد مرگ موسی علیه السلام را کرد ومن اراده مرگ فرعون را کردم پس آن شدکه من اراده کرده بودم

و داوود اراده کرد تا فرزندش میشالوم را پادشاهی بخشد و من شاهی را برای سلیمان علیه السلام اراده کرده بودم پس آن شدکه من اراده کرده بودم

وابوجهل پیامبری را برای ولید بن مغیره اراده کرده بود و من برای محمد صلی الله علیه و آله وسلم اراده کرده بودم پس آن شدکه من اراده کرده بودم

وبرادران یوسف علیه السلام اراده کردند تا یوسف علیه السلام را در قعر چاه نهند ومن اراده کردم تا

او را بر بلندای پادشاهی مصربنشانم پس آن شدکه من خواسته بودم نه آنچه که آنان خواسته بودند.

آیه: " **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ** "

ترجمه: ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.
مردمان در قرآن کریم بر شانزده صورتند:
- نخست منافقان:
" **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللّهِ وَبِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ**" [۱۵۵]

از مردمان کسانی هستندکه می‌گویند به خدایتعالی وروز بازپسین ایمان آوردیم و از ایمان آورندگان نیستند.

- دوم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
" **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ** " [۱۵٦]

آیا حسدمی برند بر آنچه خدایتعالی از فضل خود آنان را عطا فرمود؟
سوم عبدالله بن السلام[۱۵۷]
" **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُواْ كَمَا آمَنَ النَّاسُ** "[۱۵۸]

وآنگاه که به آنان گفته شود ایمان آورید آنگونه که مردم ایمان آوردند.
چهارم اخنس بن شریف[۱۵۹]
" **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ** "[۱٦۰]

ازمردمان آنانی هستندکه گفتار آنان تو را به شگفت می‌آید.

پنجم نعیم بن مسعود[۱٦۱]
" **الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ** "[۱٦۲]

آنانی که مردم به آنان گفتند.
ششم سفیان بن حرب[۱٦۳]
" **إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ** "[۱٦٤]

براستی که مردمان بر شما اجتماع کرده‌اند.
- هفتم حجاج چنانکه فرماید
" **وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ** "[۱٦۵]

و مردمان را فرمان حج داده شد.
هشتم اهل یمن وبرکت
" **ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ** "[۱٦٦]

پس برکت داده شدند از جهت آنکه مردمان را برکت دادند.
نهم اهل مکه
" **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاء إِلَى اللَّهِ** "[۱۶۷]

ای مردمان شما نیازمندان به درگاه خدایتعالی هستید.
دهم بندگان بتها
" **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَندَادًا** "[۱۶۸]

و از مردمان آنانی هستندکه همتایانی به جز خدایتعالی برمی‌گزینند.
یازدهم قوم سلیمان علیه السلام
" **يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ** "[۱۶۹]

ای مردم ما راگفتار مرغان آموختند.
دوازدهم قوم حضرت عیسی علیه السلام
" **يكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ** "[۱۷۰]

وبا مردمان درگاهواره سخن می‌فرمود.
سیزدهم مردم اهل طایف
" **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ** "[۱۷۱]

ای مردم از پروردگار خود پرهیزکنید.
چهاردهم قوم نوح علیه السلام
" **وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلاَّ أُمَّةً وَاحِدَةً** "[۱۷۲]

مردمان ملتی یگانه بودند.
پانزدهم مردان
" **لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ** "[۱۷۳]

آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردمان بزرکتر است.
شانزدهم قوم یهود
" **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** "[۱۷۴]

ولی بیشتر مردمان نمی‌دانند

فصل ششم: آزمایش یوسف علیه السلام

آیه: " **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ** "

ترجمه: و چون یوسف علیه السلام به سن رشد رسید
یعنی چون به دوران جوانی و نیرومندی رسید؛ و در تعیین سن رشد اختلاف است در تفاسیر آن را پانزده سالگی ذکرکرده اند و چهارده سالگی نیزگفته شده وابن عباس وکلبی[۱۷۵] هفده سالگی گفته‌اند و مفسرین بیست و سی سالگی نیزگفته‌اند [۱۷۶]وگفته شده منظور نهایت وکمال خرد است ونهایت وکمال دانش و شناخت (معرفت) نیز بیان شده و آیه شریفه:
" **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** "

دلیل بر شرافت و برتری خرد بر دانش است چراکه خرد بنیان همه نیکی هاست.
وبراستی که چون خدایتعالی خرد را آفرید فرمود پیش آ پس چنین کرد پس آنگاه فرمود برگرد پس چنین کرد پس به او فرمود به سخن آ پس به سخن درآمد سپس فرمود بینا باش پس بینا شد پس فرمود به عزتم و جلالم سوگند از تو نیکو تر نیافریدم نزد من از تو عزیزتر نیست به واسطه تو عطا می‌کنم و به واسطه تو می‌گیرم به واسطه تو می‌شناسانم و بواسطه توگرامی می‌دارم خوشا بحال آنکه تو در او ساکن باشی [۱۷۷]
آیه: " **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** "

ترجمه: او حکم و دانش عطا کردیم
یعنی معرفت وعلم توحید ومعرفت حلال وحرام[۱۷۸]
آیه: " **وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** "

ترجمه: و اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم
یعنی نمازگذاران را واین دلالت می‌کند بر
" **الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ** " [۱۷۹]

یعنی نمازهای پنجگانه خطاها را می‌برند وگفته شده منظور از محسنین نیکوکاران به بندگان خداوند و نیزگفته شده هرکاری که بنده برای رضای خدایتعالی انجام دهد و بر دیگری منتی ننهد "احسان" است و ابن عباس رضی الله عنه گوید " احسان" در اینجا نبوت است ومنظور ازکذلك نجزی المحسنین یعنی ما اینگونه پیامبران را پاداش می‌دهیم ودیگر از مفسران گوید منظور از احسان در این آیه "شهادت" است چنانکه خدایتعالی فرماید:
" **هَلْ جَزَاء الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ**"[۱۸۰]

یعنی آیا سزای شهادت جز درجات است ونیزگفته شده منظور تمامی طاعات است.[۱۸۱]

آیه: " **وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ** "

ترجمه: آن زنی که او درمنزلش بود نفسش را از او طلب کرد.

زلیخا از شدت محبتی که به یوسف علیه السلام داشت همه چیز را جزء او فراموش کرده بود و جزء سخن او را نمی‌شنید و مفهومی جزء او نمی‌شناخت و جزء او به کسی نگاه نمی‌کرد و در شب نمی‌آسایید مگر اندکی و غذایی نمی‌خورد مگر به اشتهاء او و نفس نمی‌کشید مگر به یاد او و همه چیز را یوسف می‌نامید و اگر رگی از او می‌شکافت و خون ازاو بر زمین می‌چکید یوسف یوسف می‌کرد و چون سر خود را بسوی آسمان بالا می‌گرفت نام یوسف را نوشته برستارگان می‌دید زلیخا در محبت یوسف علیه السلام خرد را باخته و در صورت او حیران و در او شیدا و سرگشته بود:

لها حکمه لقمان و صورت یوسف   ومنطق داود و عفت مریم
و لی صبر ایوب وغربت یوسف   وبکاء یعقوب وحسرت آدم

ترجمه:
برای اوست حکمت لقمان زیبایی یوسف و زباندانی داود پاکدامنی مریم
و برای من است صبر ایوب و غربت یوسف وگریه یعقوب و پشیمانی آدم

ذالنون مصری الرحمه الله تعالی فرماید غلامی دیدم باریك میان وزردگونه با پای‌هایی رنجور در بیابان راه می‌پیمود بی هیچ مالی و توشه‌ای و چهارپایی. پیش رفته و بر او سلام کردم وگفتم دوست من تو را بر این حال می‌بینم پس چنین سرود:

ذاب مما فی فؤادی بدنی   وفؤادی ذاب مما فی البدن

ترجمه:
از آنچه در دلم بود جسمم آب شد، ودلم آب کرد هر آنچه در جسمم بود

سهل بن عبدالله تستری[۱۸۲] رحمه الله علیه فرماید روزی فقیری بر من وارد شد. پس گفت:
ای شیخ چهل روز است قوتی نچشیده ام اگر طعامی بخورم جایز است یا نه؟
پس یاران را گفتم از خوراك دوستان او را دهند.
پرسید چیست خوراك دوستان گفتم خرما.
گفت ای شیخ دراین مسئله به شبهه افتادی خوراك نزد ماست وآن همان خدایتعالی است. پس صیحه‌ای زد وگفت هرگاه تشنه می‌شوم چون آب می‌نوشم تشنگی ام بیشتر می‌شود.
پس برخاست که برود پس گفتم به آنچه که می‌پرستی سوگندت می‌دهم مهمانی مرا بپذیری.
گفت به شرط آنکه جزء با من نخوری وجزء با من ننوشی و نزد من نشینی آنچنان که من می‌نشینم و در خوراك بر من تعرض نکنی مگر پس از چند روز.
پس گفتم باشد.
پس چهل روز نشست و من سه روز نشستم پس گفتم ای فقیر مرا فرمان خوردن ده که مرا بیش از این تاب نیست با توباشم گفت این بدان است که تو با من هستی و با او نیستی و اگر با او بودی هرآینه شکیبا یی می‌کردی آنگونه که من شکیبایی می‌کنم.
وچهل روز تمام در محل خود نشست و نخوابید و نخورد ونه ایستاد ووضوء نساخت.

پس ازچهل روز پس گفت بیاور آنچه همراه توست.
پس خوراکی برایش آوردم پس چون دست به خوراك درازکردم گفتم بسم الله الرحمن الرحیم.
پس به ضربه‌ای مرا بزد وگفت ای جاهل آیا ذاکر را ذکر می‌کنی؟و چرا اینگونه ذکر می‌کنی؟
پس فریادی کرد و خارج شد وچیزی نچشید پس گمان بردم که او فرشته‌ای مقرب است ویا پیامبری مرسل ندایی شنیدم که می‌گفت او نه فرشته‌ای مقرب است و نه پیامبری مرسل بلکه او بنده‌ای دوستدار خدایتعالی از بنی آدم است.
معصوم علیه السلام فرمایدکسی که خدایتعالی را دوست داشته باشد دیگری را دوست نخواهد داشت ونیز فرمود دوستدار خدایتعالی همیشه بیدار است و فرمود اگر خدایتعالی بنده‌ای را دوست بدارد او را محبوب مردم گرداند و اگر بنده خدایتعالی را دوست بدارد او را از مردم جدا می‌گرداند به گونه‌ای که هیچ کس او را نشناسد به جزء خدایتعالی وگفته شده بدن دوستدار خدا با دوستان است ولی قلبش چون ابر در حرکت است.
و ابن عباس رضی الله عنه گوید زلیخا می‌گفت عزیز مرا فرمود جایگاه او را گرامی دار پس خواستم برای او خانه‌ای بسازم که مانند آن را هیچکس نساخته پس جمله دانشمندان و مهندسین را فراخواندم و آنان را گفتم می‌خواهم خانه‌ای بسازیدکه اگر یوسف علیه السلام در مشرق آن باشد سوی مغرب آن را ببیند و اگر در مغرب آن باشد مشرق آن را ببیند و اگر در بالا باشد پایین خانه را ببیند و اگر بر روی زمین باشد بالا را ببیند واو در طول روز مرا ببیند به هرجای که روی نمایم. پس یکی از آنان گفت شایسته است که چنین خانه‌ای از شیشه خالص ساخته شود.
چنین است که خدایتعالی قلب بنده مؤمن را به شش نام نامیده است:
شیشه پس فرماید:
" **مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ** "[۱۸۳]

مثال نور او مانند جای چراغ است یعنی مثل قلب مؤمن مانند جای چراغ است که درآن چراغی است.چراغی درون شیشه. خدایتعالی قلب مؤمن را به شیشه تشبیه فرمود پس مثل نفس مؤمن مانند خانه است و قلب او چون چراغ و معرفت او چون چراغ است توحیدش چون دست آویز چراغ و محبتش چون آتش چراغ و طاعتش چون فتیل چراغ واخلاصش چون روشنایی چراغ و چون زبان به اقرار آنچه که در قلب وروحش است بگشاید تمامی اهل عرش رحمن از نور او بهره برند.
پس زلیخا خانه‌ای چراگاه ساخت بر چهار پایه که یك پایه آن از شیشه یك پایه آن از زمرد پایه دیگر از فیروزه وپایه چهارم از عقیق بود وبین فیروزه و عقیق بریده‌های گوهر نشان کارگذاشته بود و برای آن چهار ستون بنا کرد وزیر هر ستون گاوی سیمین واسبی از زرین که برآن‌ها انواع گوهرها نشانیده شده بود وچشمانشان از یاقوت قرمز بود قرار داد و داخل خانه را با چهره‌های گوناگون پرندگان و چهارپایان ودرندگان آراست ودر زیر خانه درختان گوناگون زرین وسیمین با گوهرهای گوناگون نهاد وسقف آن را با چوب ساج زرکوب بنا نهاد و درمیان خانه سفره‌ای نهاداراسته به انواع زینتهای نیکو و در آن تختی از چوب ساج نزدیك سفره کارگذاشت و در هرگوشه‌ای آهویی زرین وکنیزی زرین قرار داد که در دستان کنیزی کاسه‌ای زرین وابریق در دستان کنیز دیگر چراغی وعود سوزی زرین قرار داشت و برای آن خانه درهایی از صندل و عاج کارگذارد که برهر در طاووسی زرین با پای‌هایی زرین که سرش

زمردین منقارش عقیق دُم و پرش از فیروزه و درمیانش پر از مشک گردیده بود.
و در میانه خانه خانه‌ای دیگر بساخت از آبگینه که پایین و بالا و اطرافش از شیشه بود پس ندیمه خود را گفت که من براستی در محبت این غلام عبرانی غرق گردیده ام ندیمه اش او را گفت که خود را به انواع آراستنی‌های زیبا بیارای تا او را به اینجا دعوت کنم پس چنین کرد چون یوسف علیه السلام به آن مکان پای نهاد هنگام ظهر بود پس چون به آنجا نگریست به پروردگار خود عرض کرد: بار خدایا کسی از اینجا نجات نمی‌یابد مگر آنکه معصوم باشد پس به عصمت خود ای ارحم الراحمین مرا از لغزش حفظ فرما...
پس زلیخا او را گفت ای دوست من ای نور چشمم و ای ریحانه قلبم من این خانه را از برای تو ساخته ام.
فرمود ای زلیخا پروردگار من برای من در بهشت قصری نیکوتر ساخته است که هرگز خراب نمی‌شود.
زلیخا عرض کرد آیا در آنچه تو را امر می‌کنم طعنه می‌زنی؟
فرمود از آن بیم دارم که خدایتعالی مرا و خانه ات را بکام زمین فرو فرستد.
عرض کرد یا یوسف چه دلرباست بوی تو!
فرمود اگر بر قبر من پس از سه روزگذرکنی از من فرار خواهی کرد.
عرض کرد ای یوسف چه زیباست آن چشمانت.
فرمود این دو پس سه روز در قبرمن فرو هشتگانی بر رخساره ام خواهند بود.
عرض کرد ای یوسف چه زیباست مویهایت.
فرمود آن نخست چیزی است که در قبر از من می‌ریزد.
عرض کرد چه زیباست رخسار تو فرمود.
خدایتعالی چنین کرد.
عرض کرد چه زیباست بالای تو.
فرمود خدایتعالی اینگونه آفریدم.
عرض کرد چرا از من روی گردانی؟
فرمود چون رضایت پروردگارم را می‌خواهم.
عرض کرد تمامی گنجینه‌هایم را با بندگان وکنیزکانش می‌بخشم تا از تو راضی گردد.
فرمود پروردگار من رشوت نستاند.
عرض کرد شنیده ام که او اندکی می‌پذیرد و وبسیار زیاد باز پس می‌دهد.
فرمود او تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد.
عرض کرد اگر مرا فرمان دهی اسلام آورم و دینم را بگردانم.
فرمود این بخواست و مشیت خدایتعالی است.[۱۸۴]
آیه: " **وَغَلَّقَتِ الأَبْوَابَ** "

ترجمه: و همه درها را ببست
ابن عباس رضی الله عنه گوید یعنی زلیخا برنفس خود در هرچیزی را بسته بود مگر مهر یوسف علیه السلام.

وکلبی گوید درهای آن خانه را بر روی یوسف علیه السلام ببست و برای آن خانه چهار در بود و حسن بصری رحمه الله علیه گوید زلیخا درهای ستایش وسرزنش را از شدت محبت یوسف علیه السلام بر روی خود بست.
آیه: " **وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ** "

ترجمه: و(آن زن) گفت مهیاست برای تو
خدایتعالی برای زلیخا سه چیز یاد می‌فرماید: نافرمانی، طلب نفس و بستن درها ولی برای یوسف علیه السلام چیزی ذکرنمی فرماید چراکه او تعالی پوشاننده پوشیدنی‌های دوستدار خود است و آشکارکننده نهان‌های دشمنان وبیگانگان.
آیه: " **قَالَ مَعَاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ** "

ترجمه: (یوسف علیه السلام) گفت پناه بر خدایتعالی که پروردگارمن نیکوترین جایگاه من است[۱۸۵]

تا بداندکه نیکی نزد هیچ مرد با اصالتی ازبین نمی‌رود ولی نیکویی نزد آنکه او را اصالتی نیست ازبین رفتنی است پس چون نیکی نزد آفریده ماندنی است پس چگونه نزد آفریننده ماندنی نباشد چنانکه پیامبر مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرماید: " حرام شد بر هر نفس پلید خروج از دنیا مگر آنکه بدی کند به آنکه به او نیکی کرده است" و نیز معصوم علیه السلام فرمود: " دلها خوی می گیرند بر مهر آنکه به آنان نیکی کند".
نیکی زلیخا به یوسف علیه السلام بیش از نیکی عزیز به او بود ولی نیکی زلیخا به شوب گناه و پلیدی آلوده بود و این همان است که صاحب خود را به سوی خواری دنیا و حسرت آخرت ره می‌برد چنانکه خدایتعالی فرماید:
" **ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً** ".[۱۸۶]

آیه: " **الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ** ".

ترجمه: و آن زنی که یوسف علیه السلام درمنزلش بود ازنفس او وی را طلب کرد.

و آن زن زلیخا بود که او را از نفسش طلب نمود و براو قصدکرد.
وگفته شده طلب کننده زن عزیز بوده است.
آیه: " **وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ** ".

ترجمه: آماده است برای تو
یعنی بشتاب ونیز به معنی "این زینتها برای توست" هم گفته شده.
زلیخا یوسف علیه السلام را دوست می‌داشت پس درهای ستایش و سرزنش را بر روی خود بست و درهای محبت او را باز نگاه داشت پس بدینگونه آنکه خدایتعالی را دوست می‌دارد تمامی درهای گفته‌ها وگمان‌ها را بر نفس خود بسته ودرهای دنیا و آخرت را نیزبر قلب خود می‌بندد.
آیه: " **قَالَ مَعَاذَ اللّهِ** "

ترجمه: پناه می‌برم بر خدایتعالی
یعنی چنگ می‌زنم بر ریسمان خدایتعالی از آنکه مرا به آن می‌خوانی و به او پناه می‌برم
آیه: " إِنَّهُ رَبِّي "

ترجمه: او پرورانده من است
یعنی او آقای من است
آیه: " أَحْسَنَ مَثْوَايَ "

ترجمه: جایگاهم را بزرگ داشته است
یعنی مرا نیکو داشته است داشته وارج نهاده است پس هرگز در خانه او و دراهل او خیانت نمی‌کنم.
آیه: " إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ "

ترجمه: براستی که ستم کنندگان رستگار نمی‌گردند.
معصوم علیه صلوه والسلام فرماید بزرگترین گناهان کبیره سه چیز است شرك به خدایتعالی و نفرین پدر و مادر و زنای مرد با زن همسایه خود وگویند در روز رستاخیز مرد زناکار را در تابوتی از آتش می‌آورند وگویند اهل رستاخیز تا پانصد سال راه از بوی بد زنا کار به فریاد برآیند و گفته شده زندگانی زنا کار کوتاه وارجش نزد خدایتعالی ناچیز است و یکی از نیکان گوید در بیابانی زنی زیبا دیدم پس مرا گفت آیا قرآن را مقدم می‌داری گفتم آری
گفت خدایتعالی فرماید:
" قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ "[۱۸۷]

مومنان را بگو تا چشمها را فرو بندند و و عفت خود را نگاه دارند.
شعر:

ولست من النسا و لست منی — ولا اتی الفجورالی الممات
فلا یخطر بقلبك غیر شی — یسرّك یوم یأتی من فراق

ترجمه:
از زنان نیستی و از من هم نیستی، و میاورگناهانت را با خود بسوی مرگ
پس بر دلت گمانی مگذران مگرچیزی که، تو راخوش آید در روزی که از جدایی می‌آید

گوید پس مرا ندا کرد ای شیخ بر پس خود بنگرکه چیزی شگفت خواهی دیدگوید پس به پشت خود نگریستم پس او را ندیدم پس به سوی مکه رفتم و هفت سال آنجا مجاور گردیدم پس بازگشتم به آن موضع که او را گم کرده بودم در آن از دوردست شخصی را دیدم که به من نزدیك شد و به ثانیه‌ای ازمن دور شد پس او را ندا کردم به معبودت سوگندکه بایستی پس به او نزدیك شدم پس او را گفتم توکیستی خدایتعالی ترا رحمت کنادگفت من همانم که مرا گم کرده بودی پس او همان زن پاك نهادی بود که ازمن نهان گشته وازمن گریخته بود پس گفت سلاّم بر تو باد و دگر بار نهان گردید و کالبدش ناپدید شد.

آیه: " وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا "

ترجمه: و هرآینه آن زن آهنگ اونمود و او آهنگ آن زن کرد.
در روایت است که زلیخا آهنگ یوسف علیه السلام را کرد با ذکر محاسن، قد و بالا موی‌ها چشمان وپاکش تا آنکه یوسف علیه السلام به او متمایل گردید.
و نیزگفته شده زلیخا به گناهان قصدکرد و یوسف علیه السلام به فرار از او.
و هم گفته شده یوسف علیه السلام قصدکرد تا او را باز دارد.
آیه: " لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ "

ترجمه: اگر نبود که ببیند برهان پروردگار خود را.
گفته شده چگونه چنین است حال آنکه او علیه السلام پیامبر خدایتعالی بود پاسخ‌های گوناگون گفته شده از آن جمله‌اند: آزمایش - چراکه خدایتعالی پیامبران خود را به آزمایش دچارمی فرماید تا آن هنگام که او را یاد می‌کنند در طاعت او تعالی با ترس و مراقبت بکوشند.
وگفته شده خدایتعالی آنان را دچار آزمایش می‌فرماید تا آنان قرارگاههای نعمتش را بر آنان بشناساند.
وهم گفته شده آنان را به آزمایش دچار می‌فرماید تا آنان را نشانه‌ای برای گناهکاران در امید به خدایتعالی قرار دهد.
وگفته شده یوسف علیه السلام به آزمایش دچارگردید چرا که در نفس خود گفت من از برادرانم بهترم چرا که آنان به جهت عاق پدراز زمره گناهکارانند پس خدایتعالی اراده فرمود تا یوسف علیه اسلام نیز در جمله آنان باشد.
فصل... در بیان برهان و چیستی آن اختلاف است.
گروهی گفته‌اند آن پرنده‌ای بود که بر دوش او نشست و درگوش او زمزمه کرد چنین مکن که از درجه پیامبران به پایین افتی.
وگفته شده یوسف علیه السلام حضرت یعقوب علیه السلام را دیدکه انگشت بر دهان می‌گزید و می‌گفت یا یوسف آیا مرا نمی‌بینی؟
و حسن بصری گوید یوسف علیه السلام زلیخا را دیدکه چیزی را می‌پوشاند پس پرسید چیست؟
زلیخا پاسخ دادکه روی بتم را می‌پوشانم تا مرا نبیند.
پس یوسف علیه السلام فرمود تو از جسمی بیجان که نه می‌اندیشد ونه می‌بیند حیا می‌کنی پس من شایسته ترم که ازآنکه مرا می‌بیند و پنهان و آشکارمرا می‌داند حیا کنم.[۱۸۸]
خداوندگاران سخن گویند در نهان یوسف علیه السلام ندا در داده شدکه ای یوسف نام تو در دیوان پیامبران است و تو می‌خواهی کار نا بخردان کنی؟
وگویند نوشته‌ای را دید دردستی راکه ازدیوار بیرون آمده که برآن نوشته شده بود:
" وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاء سَبِيلًا " [۱۸۹]

وگفته شده سقف خانه باز شد پس صورتی را دید در نهایت زیبایی که می‌گفت ای پیامبر عصمت چنین مکن که تو معصوم هستی.
وگفته شده یوسف علیه السلام سر را پایین انداخت دید بر زمین نوشته شده هر آنکس بدکند سزای آن

خواهد دید.
وگفته شده فریشته‌ای بر او فرود آمده پشت او را با بالهایش مسح کرد
پس شهوت از انگشتان پای‌های او خارج گردید.
وگفته شده پادشاه را در در خانه دیدکه او را می‌گفت مگر من اینجا نبودم؟
وگفته شده حجابی بین آن دو واقع شد به نحوی که هیچ یك دیگری را نمی‌دید
و هم گفته شده یوسف علیه السلام یکی از همنشین‌های بهشتی خود را دید پس از زیبایی او در شگفت شد پس او را پرسید تو آنِ که هستی گفت آنِ کسی که زنا نکند.
وگفته شده پرنده‌ای بر اوگذشت و او را ندا داد ای یوسف شتاب مکن او بر تو حلال خواهد شد چرا که برای تو آفریده شده.
ونیزگفته شده او علیه السلام چاهی را که در آن بود دیدکه فریشته‌ای بر آن استاده بود و می‌گفت ای یوسف آیا این چاه را فراموش کرده ای؟
وگفته شده زلیخا را بر صورتی زشت دید پس از اوگریخت.
وگفته شده شخصی را در برابر خود دید پس او را گفت ای یوسف نگاهی بر جانب راست خود بیفکن پس چون نگریست ماری دید بزگتر از هر آنچه وجود دارد که می‌گفت فردا زناکار در شکم من است پس یوسف علیه السلام ازاوگریخت.
آیه: "**وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا** "

ترجمه: هر آینه آن زن آهنگ او نمود و او آهنگ آن زن کرد

گفته شده بار نخستی که زلیخا آهنگ یوسف علیه السلام را نمود در خواب بود و یوسف علیه السلام هم آهنگ او را کرد چرا که او را در خواب دیده بود و از این بابت دانسته بود که او صاحب اصلی زلیخاست
و این نیکو تأویلی است چرا که پیامبران معصوم هستند و آهنگ نافرمانی نمی‌کنند.

آیه: " **كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ** "

ترجمه: و بدینگونه ازاو بدی و پلیدی را برگرداندیم چرا که او از بندگان خالص ما بود"
او را مخلص نامید هنگامی که از زلیخا می‌گریخت که به پیراهن او در آویخته بود.
بدینگونه شایسته است که بنده عاشق خدایتعالی از شیطان بگریزد و به عصمت رحمن درآویزد.
یکی از بزرگان گوید درجوانی زنی را دیدم پس آهنگ اوکردم و آن شبی بود تاریك پس مرا گفت آیا حیا نمی‌کنی که کسی ما را ببیند پس اوگفتم در اینجا جز ستارگان نیستندگفت پس کجاست آن ستاره ساز؟
پس پشیمان و توبه کار بازگشتم و در نهانم ندا شدکه تو را از مخلصان قرار دادیم که به اوتعالی در آویزی از جهتی که به اوتعالی وصل گردی.
پس اینگونه مؤمن به ریسمان مولای خود در می‌آویزد تا به او پیوندد چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" **وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا** "[۱۹۰]

در ارکان وصال شناخت چگونگی وصول در تمامی مقامات از تقوی بدست می‌آید چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" **فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى** " [۱۹۱]

ترجمه: توشه برگیرید پس بدرستیکه بهترین توشه‌ها تقوی است " تقوی لباس دلها ومایه وحشت اهریمن است.
خدایتعالی فرماید
: **وَلِبَاسُ التَّقْوَىَ ذَلِكَ خَيْرٌ** " [۱۹۲]

ونیز فرماید:
" **وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا** "[۱۹۳]

وآنان را به کلمه تقوی الزام کردیم و آنان به آن واهل آن شایسته تر بودند.
وکلمه تقوی همانا قول لا اله الاالله وراستی درآن است و آن میزان سنجش تقوی است چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" **أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** " [۱۹٤]

ترجمه: آنان همانندکه راستی کردند وآنان همان تقوی پیشگان هستند.
و آن دانشی که خدایتعالی درکتاب فروفرستاد نیست مگر هدایت تقوی پیشگان چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" **ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** " [۱۹۵]

ترجمه: الم این کتابی است که درآن هیچ شك درآن راه ندارد و به راه آورنده تقوی پیشگان است.
وخدایتعالی فرمان داده برفراگیری دانش بوسیله تقوی چنانکه فرماید:
" **وَاتَّقُواْ اللّهَ وَاعْلَمُواْ** " [۱۹٦]

ترجمه: تقوی از خدا پیشه کنید و دانایی گیرید.
ونیز خدایتعالی فرماید:
"**وَاتَّقُواْ اللّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللّهُ** " [۱۹۷]

ترجمه: از حریم خدایی دوری کنید تا خدایتعالی شما را یاد دهد. وخدایتعالی در همه جا تمامی گفته‌ها وکرده‌ها را به تقوی مقرون فرموده است.
چنانکه خدایتعالی فرماید:
" **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** "[۱۹۸]

ترجمه: نوشته شد بر شما روزه چنانکه برکسان پیش از شما نوشته شد شایدکه تقوی پیشه نمایید.

و نیز خدایتعالی درباره حج فرماید:
" **وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى** " [۱۹۹]

ترجمه: توشه برگیریدکه برترین توشه‌ها تقوی است.
وهم خدایتعالی فرماید:
" **لَن يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِن يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنكُمْ** " [۲۰۰]

ترجمه: گوشت و خون آنچه‌که قربانی می‌کنید به خدا نمی‌رسد ولی تقوی شما به خدا می‌رسد.
و خدایتعالی درباره جهاد می‌فرماید:
" **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** " [۲۰۱]

ترجمه: و هر آیینه خدایتعالی شما را در بدر یاری فرمود در حالی‌که شما بیچارگان بودید پس تقوی خدای را پیشه نمایید باشدکه سپاسگزار باشید.
هم او تعالی می‌فرماید:
" **لِلَّذِينَ أَحْسَنُواْ مِنْهُمْ وَاتَّقَواْ أَجْرٌ عَظِيمٌ** "[۲۰۲]

ترجمه: برای کسانی ازآنانکه نیکی نموده وتقوی گزیدند پاداشی بزرگ است. و خدایتعالی فرماید: "وان تعفوا اقرب للتقوی" ترجمه: اگرگذشت نمایید آن به تقوی نزدیکتر است.

و هم اوتعالی فرماید:
" **وَكُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ حَلاَلًا طَيِّبًا وَاتَّقُواْ اللّهَ** "[۲۰۳]

ترجمه: پس بخورید از آنچه خدا روزی فرمود شما را حلال و پاکیزه و تقوی الهی پیشه‌کنید.
و نیز خدایتعالی فرماید:
" **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ** "[۲۰٤]

ترجمه: ای آنانی‌که ایمان آورده اید تقوی الهی پیشه‌کنید وآنچه را از ربا برجای مانده رهاکنید اگر از مؤمنان می‌باشید. وهمچنین فرماید:
" **أُوْلَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ** " [۲۰۵]

ترجمه: آنان‌کسانی هستندکه خدایتعالی دلهایشان را به تقوی آموزده است برای آنان است آمرزش الهی و پاداشی بزرگ."
خدایتعالی فرماید:
" **الْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ** " [۲۰٦]

ترجمه: و هر آنکه تقوی الهی پیشه نماید خدایتعالی اورا از جایی‌که انتظار آن ندارد روزی فرماید.
و هم او تعالی فرمود:
" **وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا** "[۲۰۷]

ترجمه: هر آنکه تقوی الهی پیشه نماید خدایتعالی برکار اوگشایش فرماید.
و نیز فرماید:
" **وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا** " [۲۰۸]

ترجمه: و آن را که پروا کند بدیهایش را بپوشانیم و پاداشش را چندان نماییم.
وخدایتعالی فرماید:
" فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا "[۲۰۹]

ترجمه: خدایتعالی را هر قدر توانید پرهیزکرده وگوش فرا دارید.
و هم او تعالی فرماید:
" أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ " [۲۱۰]

ترجمه: گرامی ترین شما نزد پرودگارتان پرهیزگارترین شماست.
وخدایتعالی فرماید:
"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ " [۲۱۱]

ترجمه: ای آنانی که ایمان آورده اید خدای را آنچنان که حق اوست پرهیزکنید و مرگ را ملاقات نکنید مگر آنکه مسلمان باشید.

و نیز فرماید:
" فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا "[۲۱۲]

ترجمه: خدای را پرهیزکنید آنچنان که حق پرهیز اوست وگوش فرا دارید و پیروی کنید.
خدایتعالی مؤمنان و پرهیزگاران به ولایت و محبت مصون داشت.
چنانکه خود اوتعالی فرماید:
" وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ " [۲۱۳]

خدایتعالی ولی پرهیزکاران است.
خدایتعالی فرماید:
" اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ " [۲۱٤]

ترجمه: خدایتعالی ولی آنانی است که ایمان آورده‌اند.
وخدایتعالی فرماید:
" وَاللّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ " [۲۱۵]

ترجمه: خدایتعالی دوستدار شکیبایان است.
و هم او تعالی فرماید:
" إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ " [۲۱٦]

ترجمه: خدایتعالی دوستدارپارسایان است.
و خدایتعالی فرماید:
" وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ "[۲۱۷]

ترجمه: خدایتعالی دوستدار نیک کرداران است.

و اوتعالی فرماید:
" " إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ " [218]

ترجمه: خدایتعالی دوستدار توبه‌کنندگان و دوستدار پاك شوندگان است.
و خدایتعالی فرماید:
" إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ "[219]

ترجمه: خدایتعالی دوستدار توکل‌کنندگان است.
و خدایعالی فرماید:
" إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ " [220]

ترجمه: خدایتعالی دوستدار توبه‌کنندگان است.

و نیز خدایتعالی فرماید:
" إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ "[221]

ترجمه: خدایتعالی هر آینه با نیك‌کرداران است.
وخدایتعالی فرماید:
" إِنْ أَوْلِيَآؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ " [222]

ترجمه: جز پرهیزکاران کسی درشمار اولیاء پروردگار نیست. که برای بزرگدشت پرهیزکاران از حصر "الّا" استفاده فرمود نیست اولیائی به جز پرهیزکاران و تمامی این آیات و غیر آن در قرآن کریم برآن دلالت دارد که تقوی ستون بزرگ اسلام است پس نظرکن در حال مستدرجین چون ابلیس و بلعم وبرصیصا که با بزرگی درجه کمالشان چون درتقوی سستی نمودند و پیروی خواهش نفس خود را کردند چگونه از درجات کمال سرنگون شدند.
شعر:
لوکان فی العلم من دون التقی الشرف لکان اشرف خلق الله ابلیس
ترجمه: اگر دانش بدون پارسایی شرافتی داشت هرآینه اهریمن بهترین مخلوقات بود.
پس خوشا بحال خردمند پارسا هم اوکه جاودانگی را برمی‌گزیند و جهان تباه شونده را وا می‌نهد.
ودوری می‌کند درگفتار و کردار خوراك و پوشاك از آنکه از پارسایی دوری کرده است.
و پارسا چون دانست همنشین بد مایه کاستی دنیا و رسوایی آخرت است شتابان بسوی خدایتعالی می‌گریزد چنانکه خدایتعالی فرماید:
" فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ " [223]

ترجمه: پس بسوی خدایتعالی بگریزید
و نیز خدایتعالی فرماید:
" الْأَخِلَّاء يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ "[224]

ترجمه: دوستان در این روزگروهی دشمن گروهی دیگرند مگر پارسایان.

که مراد از این روز روز بازپسین است.
و هم او تعالی فرماید:
" **يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا** "[۲۲۵]

ترجمه: (در روز قیامت گوید) ای وای برمن ای کاش فلانی را دوست نمی‌گرفتم
ونیز خدایتعالی فرماید:
" **يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ**"[۲۲۶]

ترجمه: ای کاش بین من و تو جدایی به اندازه خاور تا باختر بود پس بد همنشینی است.

و همنشینان بد آنانی هستندکه خدایتعالی در باره آنان در قرآن فرموده:
" **إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ الْكَافِرِينَ**"[۲۲۷]

ترجمه: خدایتعالی کافران را دوست ندارد
" **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ** "[۲۲۸]

ترجمه: خدایتعالی برپا کنندگان تباهی را دوست ندارد.
" **إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ** "[۲۲۹]

ترجمه: اوتعالی اسراف کنندگان را دوست ندارد.
" **إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ الخَائِنِينَ**"[۲۳۰]

ترجمه: خدایتعالی خیانت پیشه گان را دوست ندارد.
ونیز خدایتعالی رانده شدگان را نیز دوست ندارد.

نکته....

زلیخا ازجهت تعلق به یوسف علیه السلام نا امید نشد و پس از آن نیز به وصال او رسید بدین ترتیب بنده چون به کتاب خدایتعالی درآویخت به آن عزیز منان متصل می گردد.

نکته.....

زلیخا پیراهن رویی یوسف علیه السلام را درید و آن پیراهن خود یوسف علیه السلام بود پس دستش به پیراهن زیرین یوسف علیه السلام نرسید وآن پیراهن یعقوب علیه السلام بود.[۲۳۱]
بدینگونه برای بنده دو پیراهن است پیراهن بنده گی و آن پیراهنی است که بنده بدست می‌آورد و پیراهن معرفت که خدایتعالی به او عطا می‌فرماید پس شیطان اگرچه ممکن است پیراهن طاعت بنده را بدرد ولی هرگز بر پیراهن معرفت دست نمی‌یابد. بنابراین شایسته ا ست که اگر بربنده از سوی شیطان حمله شد به خدای رحمن گریزد.

ادامه.....

آیه: " **وَاسُتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ** "

ترجمه: آن دو بسوی در شتافتند و پیرا هن یوسف علیه السلام از پشت پاره شد و آن دو آقای زلیخا را نزد در یافتند.

و نمی‌فرماید آقای آن دو نفر چرا که یوسف علیه السلام آزاد بود.
پس زلیخا شوی خود را گفت:
آیه: " **قَالَتْ مَا جَزَاء مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوَءً**"

ترجمه: چیست سزای آنکس که بر اهل تو اراده بد داشته باشد
و در اینجا منظوز از "بد" زناست. پس شوهر ساکت شد پس زلیخا ادامه داد:
آیه: " **إِلاَّ أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** "

ترجمه: مگر زندان یا شکنجه‌ای دردناك.
یعنی او را بزن پس شوهر او پرسید چرا کشتن نه؟ پاسخ داد چون عاشق معشوق را به هر عذابی گرفتار می‌کند جزء آنکه او را نمی‌کشد. پس شگفتا از خدایتعالی که بنده را در دنیا به انواع عذاب زندان گرفتار می‌کند ولی او را در آخرت به عذاب آخرت نمی‌سوزاند.
آیه: " **قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَن نَّفْسِي** "

ترجمه: (یوسف علیه السلام) فرمود او از من نفسم را برای خواهش خود می‌خواست.
پس در این هنگام کودکی شیرخواره درگاهواره به سخن درآمد و این شایسته قضاوت است که قاضی برگواهی یکی از طرفین حکم ندهد.
پس از زلیخا پرسید آیا گواهی داری؟
گفت نه.
پس روی به یوسف علیه السلام کرد وگفت آیا این بود سزای من که تو را دهش کردم و بزرگت داشتم و برگزیدمت و در چشم مردمان تو را بالا بردم و به پادشاه نزدیکت کردم و بر سپاهیان گماردمت هموار کردم برتو پادشاهی ام را وگنجینه‌هایم را آنچه می‌خواستی در آن می‌کردی پس انگیزه خیانت داشتی پس چه بد بنده‌ای بودی تو بر مولایت.
نکته.......
شرمت باد در برابر خدایتعالی آن‌گه که تو را می‌فرماید ای بنده من!
من تو را از نیست به هست آوردم و به برگزیده ترین آیین‌ها بزرگت داشتم و به رکوع و سجده تو را به خودم نزدیك ساختم و بر دلت را معرفت خودم را بخشش دادم و تو از من گریختی ومخالفت من کردی نافرمانی ام کردی وگناه کردی و زنا کردی و آیینت را به دنیا فروختی و خواهش نفس تو را متوقف کرد ونفس تو آن را بر تو آرایید و اینچنین کرد بنده من.
شعر:

ذنـــوبی ســـیدی قطعـــت جـــوابی | فمـــا عـــذری غـــدا یـــوم الحســـاب
اذا نودیـــت قـــم للعـــرض فـــاقرأ | وقدســـــطرالخطایا فـــــی الکتـــــاب
وکـــم شـــآب ینـــادی و اشـــبابی | وکـــم شـــیخ ینـــوح علـــی الشـــاب
وکـــم مـــن نـــاطق قـــد صـــار بکمـــا | فلایقـــــدر علـــــی رد الجـــــواب
وکـــم وجـــه صـــبیح صـــارفخما | فیلقـــــی بـــــؤس انـــــواع العـــــذاب
طعـــام مـــن ضـــریع لـــیس یغنـــی | شـــــراب مـــــن حمـــــیم واشـــــراب

ومـــن ســـربال قطـــران فيكســـى	فيبلـــى الجســـم مـــن كـــرب العـــذاب
فياحنــــان و يــــا منــــان عفـــوا	وجـــد بــــاالعتق مـــن ســـوء حســـاب

ترجمه:
گناهانم ای مولای من زبانم را بند آورده‌اند، پس در فردای حساب عذری برای من نیست
آن هنگام که صدایم کنی که برخیز و کتابت را بخوان، وسطرهای این کتاب نیست مگر خطاهای من
وچه جوانهایی که مرا وجوانیم را خواندند، و چه پیرهایی که مرا به جوانی پند می‌دادند
و چه سخنورهایی که چون بنزد شما آمدند، زبانشان بند آمدکه بتوانند پاسخی بدهند
و چه صورتهای زیبایی که چون بنزد شما آمدند، برآنها زشتی‌های عذاب نمایان شد.
خوراکش ازگدازنده‌هایی است که سیر نمی‌کنند، و آبش داغ و جوشان است
و قطرات قیر داغ از لباسهایم می‌چکد، و از این رنج بی پایان کالبدم می‌فرساید
پس ای صاحب منت مرا ببخش، و برمن رحم کن با جدا کردن من از بدی حسابم

پس یوسف علیه السلام فرمود کسی هست که بر بی گناهی من گواهی می‌دهد پرسیدکیست آن فرمود کسی از اهل زلیخا پس اینگونه است که خدایتعالی می‌فرماید:
" وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا "

ترجمه: وگواهی از اهل آن زن گواهی داد.
ابن عباس رضی الله عنهما گوید: گواهی داد چرا که او چون مکر زلیخا را شنید از شکاف در به درون می‌نگریست ونیزگفته شده که او نوزادی چهل روزه بود وگفته شده که خواست تا بر محبت زلیخا به یوسف علیه السلام گواهی دهد چنانکه یوسف علیه السلام فرمود مرا گواهی است که بر محبت زلیخا به من گواهی دهد. واهل اشارت گفته‌اند منظور ازگواه زردی رخسار است چرا که عشق در رخسار رخ می‌نماید.
عزیز پرسید چگونه کودك شیرخوارگواهی تواند داد یوسف علیه السلام فرمود او سخن می‌گویدبه فرمان خدایتعالی کسی که هر چیزی را به سخن می‌آورد.
پس ملك کودك شیرخوار را پرسید ای غمَازچه گواهی می‌دهی؟
گفت: گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز خدایتعالی و خدایتعالی خود گواهی داده که جز او خدایی نیست و تو مرا به اینچنین مخوان که خدایتعالی نیش زبان زنندگان را دشمن می‌دارد و این گروه بد ترین آفریده هاست وخدایتعالی هرگناهی را می‌آمرزد بجز شرك و بجز نیش زبان. ودرمیانه آن دو اینگونه حکم کن و به پیراهن بنگراگرپارگی آن از پیش باشد پس گناه از یوسف است و اگر از پس دریده شده باشد پس زلیخا گنهکار است.
و این است سخن خدایتعالی که می‌فرماید:
" وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِن الصَّادِقِينَ "

ترجمه: اگر پیراهن آن از پیش دریده بود پس آن زن راست می‌گوید آن مرد از دروغ گویان است و اگر پیراهن از پس دریده است پس آن زن دروغ می‌گوید و یوسف از راستگویان است

نکته.......

چون این نوزاد بزرگ شد یوسف علیه السلام از برای آن گواهیی که داده بود فرمود تا او را بزرك داشتند وعزت نهند پس شگفت نیست آن را که بریگانگی خدایتعالی گواهی دهد خدایتعالی بزرگ داردش در هردو جهان.

نکته.......

آنکه گواهی بر بیگناهی یوسف علیه السلام داد از اهل زلیخا بود پس از اهل یوسف علیه السلام شد پس آنکه گواهی برپروردگاری مولا دهد شایسته است که از اهل مولا گردد چنان است که خدایتعالی می‌فرماید:

" وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا "[۲۳۲]

ترجمه: و آنان را به کلمه پارسایی ملزم ساخت وآنان شایسته تر به آن بودند و اهل آن بودند.

پس اهل توحید اهل ویژه خدایتعالی هستند و خدایتعالی در سرگذشت نوح علیه السلام می‌فرماید:

" قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ.........." [۲۳۳]

ترجمه: او(پسرت) از اهل تو نیست.........

چراکه او یکتاپرست نیست پس نجات اورا از من مخواه پس پیامبررا در نجات او سرزنش فرمود.

****

ادامه داستان.....

آیه: **" فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ "**

ترجمه: پس برپیراهنش نگاه افکندکه از پیش دریده بود پس گفت این از مکر شما زنان است و براستی که مکر شما زنان بزرگ است.

سپس روی به یوسف علیه السلام کرد و عرض کرد:

آیه: **" يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا "**

ترجمه: ای یوسف از این (کار) روی بگردان

ای یوسف نزد من از داستان هیچ مگوی و او را دربرابرمن رسوا مکن.

نکته.....

عزیز مصر با آن خدا ناشناسی اش خواست رسوایی گنهگاران را ندارد واز اهل خود نیز چنین می‌خواهد پس خدایتعالی با آن بخشندگی اش چگونه گناهکاران را رسوا کند و از اهل ایمان می‌خواهد (چنانکه عزیزمصر از یوسف علیه السلام خواست) که ازاو درگذر و او را رسوا مفرما که او عاشق توست ومعشوق خلوت عاشقان را رسوا نمی‌کند.

پس روی به لیخا کرد وگفت:

آیه: **" وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ "**

ترجمه: و از برای گناهت آمرزش خواه که تو از خطا کارانی.

عزیز مصر از اهل خود به درخواست آمرزش راضی می‌گردد پس چه شگفت اگر خدای عزوجل از بندگاه مؤمن خود به درخواست آمرزش آنان راضی گردد چنانکه خدایتعالی فرماید:
" وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّهَ يَجِدِ اللّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا "[۲۳٤]

ترجمه: وآنکه بدی کند یا برخویشتن ستم نماید از خدایتعالی درخواست بخشایش نماید خدایتعالی را آمرزنده و بخشاینده می‌یابد.

نکته....
نمی فرماید اورا نعمت دهنده می‌یابد و نیز نمی‌فرمایدکه اورا نجات دهنده از آتش می‌یابد و هم نمی‌فرمایدکه او را سلامت دارنده می‌یابد بل می‌فرماید او را آمرزنده و بخشایشگر می‌یابد.

فصل در بزرگی
خدایتعالی سیزده چیز را بزرگ می‌شمارد:
نفس خود را بزرگ می‌شمارد و می‌فرماید:
" وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ "[۲۳٥]
ترجمه اوست بالای بزرگ

۲-عرش خود را بزرگ نامیده است و فرموده:
" الْعَرْشِ الْعَظِيمِ "[۲۳٦]
پروردگار عرش بزرگ
۳- کردار پیامبر خود را بزرگ شمرده و فرموده:
" وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ "[۲۳۷]

ترجمه: براستی که تو برکرداری بزرگ هستی
٤- ذبح قوچ اسماعیل علیه السلام را بزرگ شمرده و فرموده:
" وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ "

ترجمه: و او را به ذبحی بزرگ فدایی دادیم.[۲۳۸]
٥- و جادوی جادوگران فرعون را بزرگ شمرده و فرموده:
" وَجَاءوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ "[۲۳۹]

ترجمه: و با جادویی بزرگ آمدند.
٦- و زمین لرزه روز واپسین را بزرگ شمرده و فرموده:
"إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ"[۲٤۰]

ترجمه: بدرستیکه زلزله روز واپسین چیز بزرگی است

۷- شرك را بزرگ شمرده و فرموده:
" إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ "[۲۴۱]

ترجمه: براستی که شرك ستمی بزرگ است
۸- و تهمت را بزرگ شمرده و فرموده:
" سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ "[۲۴۲]

ترجمه: منزهی تو! این تهمتی بزرگ است
۹- ومکر زنان را بزرگ شمرده و فرموده:
" إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ "[۲۴۳]

ترجمه: براستی که مکر شما زنان بزرگ است
۱۰- وکتاب خود را بزرك شمرده و فرموده:
" والقرآن العظيم"[۲۴۴]

ترجمه: سوگند به قرآن بزرگ
۱۱- و عرش بلقیس را بزرگ شمرده و فرموده:
" وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ [۲۴۵]"

ترجمه: برای آن زن (بلقیس) عرشی بزرگ بود.
۱۲- و خبر روز رستاخیز را بزرگ شمرده و فرموده:
" قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ "

ترجمه: بگوکه آن خبری بزرگ است.[۲٤٦]
۱۳- و روز رستاخیز را بزرگ شمرده و فرموده:
" أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ "[۲۴۷]

ترجمه: آنان برانگیختگانند برای روزی بزرگ "
وخدایتعالی نفس خویش را بزرگ فرمود از آن روی که یگانه‌ای است که می‌داند آنچه را که در هردو جهان است از پیدا و پنهان، آشکار و نهان و آنچه که در اندیشه‌ها می‌گذرد و از دختر یا پسربودن کودکان در شکم زنان.
و عرش خود را بزرگ خواند چرا که از هر آفریده‌ای بزرگتر آفریده شده است خدایتعالی برای آن چهار ستون آفرید و برای هر ستون سیصدو شصت پایه از یاقوت سرخ قراردادکه دور هرپایه هشتاد سال راه با پرواز فرشتگان وزیر هر پایه پنجاه جهان همچون این جهان است ومیان هردو ستون سیصد وشصت سال است و تمامی جهان از آفریده‌ها به شمار فرشتگان و جن و انسان وپرندگان و وحوش جملگی در هر روز شصت هزار بار تسبیح خدای تعالی گویند و از برای مؤمنان درخواست آمرزش می‌نمایند.
و خُلق پیامبر خود را بزرگ خواند چرا که خُلق او خُلق قرآن و احسان است و از اخلاق اوست که بهنگام آزار زیادکه از مردمان به او می‌رسید شکیبایی می‌نمود و چون دندانهایش شکست ونیز بهنگام

سختی‌ها خدایتعالی را (به انتقام) نخواند و چون به انگشت سبابه دست راست آزار دید پس با دست چپ خون را می‌گرفت تا آنکه دستش از خون پر می‌شد پس او را پرسیدند از چه روی دستت را از خون خالی نمی‌کنی؟ پس می‌فرمود سوگند به آن که مرا بر درستی و راستی برانگیخت اگر قطره‌ای از خون من بر زمین ریزد هر آینه زمین و آنچه که برآن است زیروزبر می‌شود از خشم بر اهل آن ومن براستی بر آفریدگان مهربانم.

از این روی خدایتعالی می‌فرماید: "

"وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ "

ترجمه: و تو براخلاقی بزرگ هستی [۲۴۸]

و بریدن سر قوچ اسماعیل علیه السلام بزرگ خوانده شده چرا که در بهشت سه هزارو سیصد و هفتاد برابرشده است.

جادوی جادوگران فرعون بزرگ خوانده شده چرا که برهفتاد هزار شتر عصا و ریسمان آورده بودند و چنان می‌نمود که این عصاها و ریسمان‌ها چون مارهایی برروی زمین می‌شتابند.

و زمین لرزه روز واپسین بزرگ خوانده شده چرا که در آن روز یار از یارهمراه از همراه دوست از دوست فرزندان از مادران و خواهران از برادران می‌گریزند در روزی که گروهی گرد آیند و گروهی پراکنده گردند و در روزی که گروهی را ببخشند وگروهی را بازدارند در روزی که گروهی بهم بپیوندند و گروهی از هم جدا شوند و در روزی که گروهی بهم برآیند و گروهی دیگر رانده شوند در روزی که گروهی پاداش وگروهی کیفر داده شوند و در روز پرسش و سخن و درروز شادی و اندوه و در روز واقعه و در روز قارعه.

و شرك بزرگ خوانده شده از آن روی که مشرك چون خواهدکه لب به سخن آغازد نزدیك است که آسمانها از شرك او از هم بپاشند و زمین بشکافد وکوهها به زیر فروریزند.

و بهتان بزرگ خوانده شده از آن روی که بهتان زننده در روز بازپسین بر پل صراط می‌ایستد پس آتش را در زیر و شراره‌های آن را در نزیك و خشم خدایتعالی را بر بالای خود می‌بیند.

و مکر زنان بزرگ خوانده شده از آن روکه زنان مکار مکررا از شیطان فرا می‌گیرند و آنان شاگردان اویند و خرد و دین آنان ناقص است

و مکر شیطان ضعیف خوانده شده خدایتعالی می‌فرماید:

" إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا "[۲۴۹]

ترجمه: مکر شیطان هر آینه ضعیف باشد.[۲۵۰]

****

ادامه.....

آیه: " وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ "

ترجمه: و زنان شهرگفتندکه همسرعزیزکام ازجوان غلام خود می‌خواهد.

و آنان پنج زن بودند همسر ساقی همسر حاجب و همسر و خواهر صاحب ستر و وهمسر صاحب مائده.

نکته:

بریوسف علیه السلام نام "فتی" یعنی جوانمرد یا پهلوان نهاده نمی‌شود مگر هنگامی که با هوای خویشتن مخالفت می‌کند چنانکه خدایتعالی از آغاز تا اینجا او را غلام نامیده بود ولی دراین اینجا "فتی" نامیده شده است و نیز ابراهیم علیه السلام نیز تا آن هنگام که بتان را نشکست "فتی" نامیده نشد و براین سان اصحاب کهف نیز"فتی"گفته نشد مگر هنگامی که ازکفر وگناه روی برگرداند
وگروهی از جوانمردی پرسیدند پاسخ داده شد آنکه چون مالش کم شد جوانمردی اش کم نشود
شعر:

و فتـــــی خـــــلا مـــــن مالـــــه ومـــــــن الفتـــــــوه غیرخـــــــال
اعطـــــــاك قبـــــــل ســــــؤاله فکفـــــــاك مکـــــــروه الســـــــؤال

ترجمه: شود که جوانمرد از مال تهی شود ولی هرگز از جوانمردی تهی نشود
پیش از آنکه از او درخواست کنی تو را عطا نماید پس اکراه از خواستن تو را کافی است

وگفته شده جوانمرد آن است که ظاهر و باطنش یکی شده باشد.
و نیزگفته شده جوانمردی گذشت از لغزش برادران است.
و نیزگفته شده جوانمرد آن است که ازکس به کس شکایت نکند.
و هم گفته شده جوانمرد آن است که در آسانی و سختی بخشش نماید.
آیه: " **قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا** "

ترجمه: و براستی دل آن زن را به محبت برده است
در این که شغاف چیست اختلاف است گروهی گفته‌اند آن مغز و دماغ است وگروهی نیزگفته‌اند میانه قلب است وگروهی نیزگفته‌اند جایگاه روح است ونیزگفته شده جملگی بدن ظاهر و باطن یعنی محبت یوسف علیه السلام با زلیخا آمیخته بود وبا تمامی بدنش وگوشتش و استخوانش و عروقش به یوسف علیه السلام دل باخته بود[۲۵۱]
وآن زنان می‌گویندکه آن زن - زلیخا- دل ودماغ خود را به محبت باخته است از ترس آنکه یوسف علیه السلام آنان را یاد نکند نمی‌گویند محبت یوسف پس ادامه می‌دهند:
" **إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلاَلٍ مُّبِينٍ** "

یعنی ما او را درگمراهی آشکار می‌بینیم یعنی محبت گمره کننده.

در محبت گمراهی و عشق....

کسی که کسی دیگر را دوست دارد چهارکار می‌کند:
- رضایت او را جلب می‌کند
به روان او سوگند یاد می‌کند
دوستان او را دوست می‌دارد
دشمنانش را دشمن می‌دارد.

خدایتعالی محمد صلی الله علیه و آله را دوست داشت پس به روان او سوگند یادکرد وفرمود:
" لَعَمْرُكَ " [252]

یعنی سوگند به جان تو.
و رضایت او را جلب کرد پس فرمود:
"وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى "

یعنی بزودی آنقدر پروردگارت به تو عطا می‌فرمایدکه شادان گردی. [253]
ودشمنانش را دشمن داشت آنجا که فرمود:
" قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاء فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا "[254]

پس براستی که دگرگونی چهره ات را در آسمان دیدیم پس برایت قبله را می‌گردانیم تا راضی گردی.
و دوستانش را دوست داشت آنجا که فرمود
: " قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ " [255]

بگو اگر خدایتعالی را دوست می‌دارید مرا پیروی نمایید تا شما را دوست بدارم.
ونشانه محبت چهار چیز است افلاس استیناس وسواس و انفاس
اما افلاس مانند آنچه که در داستان ابراهیم علیه السلام با جبرائیل و میکائیل علیهما السلام بود وآن این است که خدایتعالی ابراهیم علیه السلام را به دوستی خود برگزید آن دو فرشته الهی عرض کردند:
ما را فرمان ده تا بر ابراهیم فرود آییم و او را در تجربه اندازیم تا آشکارگردد آیا در او چیزی از نشانه‌های محبت یافت می‌شود پس خدایتعالی فرمود چیست نشانه‌های محبت؟
عرض کردند بذل حاصل دسترنج هنگام گوش سپردن به ذکر حبیب.
پس خدایتعالی آن دو را فرمان داد پس فرود آمدند و به نزد ابراهیم علیه السلام آمدند او برگوسفندان ایستاده بود و او را چهار هزار سگ بود که درگردن هريك قلاده‌ای زرین بود به ارزش هزار دینار پس در این حالت به اوگفته شد پس فرمود دنیا جیفه‌ای است و خواهان آن از خرد بی بهره است پس آن دو فرشته نزد او ایستادندوبا صدایی زیبا خواندند:
" سبحان من هو عظیم ما اعظمه و من هو قدیم ما اقدمه و من هوکریم ما اکرمه و من هو حکیم ما احکمه و من هو حلیم ما احلمه و ما هو رحیم ما ارحمه سبوح قدوس رب الملائکه و الروح".
پس ارکان بدن ابراهیم علیه اسلام به لرزه افتاد پس آن دو را ندا کرد کیستیدشما؟
عرض کردند ما بندگان خدایتعالی هستیم
فرمود شما را به پروردگارتان سوگند می‌دهم که باردیگربخوانید.
عرض کردند نمی‌خوانیم چیزی را مگر در برابر چیزی.
پس فرمود بخشیدم به شما دارایی ام را ازگله‌ها و حیوانات
پس دو باره با صدایی دلنشین و شگفت خواندند
پس ابراهیم علیه السلام فرمود صدا را بازگردانید.
عرض کردند دیگر چیزی نگوییم مگر به چیزی.

پس فرمود بخشیدم به شما دارایی ام را و فرزندانم را و تمامی آنچه که در خانه ام یافت می‌شود ازکالا.
پس صدا را بازگرداندند تا آنکه آرام گرفت پس گفت
بار دیگر صدا را بازگردانید تا خودم را به شما ببخشم وبرای شما برده‌ای باشم.
پس جبرائیل نگاهی به میکائیل کرد وعرض کرد حقا که برگزیده خدایتعالی هستی.
پس آن دو فرشته خود را به او شناساندند و عرض کردندکه خدایتعالی تو را در دارایی ات و فرزندانت و قلبت افزونی دهادکه من جبرائیل هستم و این برادرم میکائیل است.
و اما استیناس [٢٥٦] و آن مانند آنچه است که از موسی علیه السلام نقل گردیده که چون روزی به قصد کوه طور به راه افتاد پس در راه مردی را دید مرد ازاو پرسید به کجا می‌روی ای پیامبرخدا؟
موسی علیه السلام عرض کرد به جهت راز ونیاز با پروردگارم.
مردگفت مرا با تو حاجتی است.
فرمود چیست حاجت تو؟
عرض کرد خدایتعالی را بگو تا مرا بذری از محبت عطا فرماید.
پس چون موسی علیه السلام به موضع مناجات رسید از شیرینی رازو نیاز با معبود خواسته آن مرد را فراموش کرد پس خدایتعالی جل جلاله او را نداء فرمود یا موسی آیا پیغام بنده ما را فراموش کردی؟
عرض کرد پروردگارا تو به آن آگاه تری.
فرمود آری ولی رساندن پیغام امانت است و آنکه امانت را به جای نیاورد خائن است و من خائنین را دوست ندارم پس فرمود یا موسی از این ساعت آنچه راکه او به توسط تو ز من خواسته بود به او عطاء کردم پس موسی علیه السلام به جستجوی او بازگشت ولی او را نیافت پس سر را بالا کرد و عرض کرد:
بار الها کجاست صاحب آن حاجت؟
خدایتعالی فرمود از توگریخت.
عرض کرد چرا؟
فرمود آن که ما را دوست بدارد متوجه غیر ما نمی‌شود بلکه به ما انس می‌گیرد پس اگر تو میل دیدن او را داری پس به این بیشه داخل شوکه او در آن است.
پس چون داخل شد شیری را دیدکه او را می‌خورد پس موسی علیه السلام عرض کرد:
پروردگارا این چگونه است؟
فرمود ای موسی من در جهان فانی با دوستان خود اینگونه می‌کنم اما بنگر تا مقام او را در جهان باقی ببینی.
پس موسی علیه السلام سر را بالا کرد پس کوشکی دید از یاقوت سرخ هفتاد بار سرخ تر از یاقوت دنیا.
پس خدایتعالی فرمود این کوشك برای اوست و من نیز برای او هستم.
و اما وسواس پس از بعضی از محبین پرسیدند ازکی به وسواس گراییدی؟
پاسخ داد از زمانی که او را دوستدار شده ام به وسواس گراییده ام و از دنیا خارج شده ام.
و اما انفاس پس به بعضی از محبین گفته شد دم بده پس دم بداد.[٢٥٧]

شعر:

هبَت له من نحو ارض حبیبه　　　و خلیله ریح الصَبا فتبسَما

ترجمه:

باد صبا از سرزمین دوستش و معشوقش لبخندی بر او تحفه آورد

عطا سکری [۲۵۸]گوید عمربن خطاب رضی الله عنه ما را به جهت فارس گسیل داشت و ما چهار هزار اسب سوار بودیم پس به دژی استوار بلند رسیدیم که سلاح ما بر آن کارگر نبود و در آن ایرانیها بودند و فرمانده آنان زنی زیبا روی بود گوید بر بالای بلندی رفتم و بر سپاهیان نگاه انداختم پس جوانی زیبا روی دیدم از جوانان عرب که بر اسب نشسته بود پس او را دیدم که نیزه می‌انداخت وکس را یارای ایستادگی نبود پس چون چشمان آن زن براو افتاد آهی کشید.

کنیز اوکه در برش بود پرسیدکه چه شده؟

پاسخ داد براستی که دژ ما گشوده گردیده است.

پرسید چگونه؟

پاسخ داد ساعتی دیگر خواهی دید.

پس فرستاده‌ای را به نزد آن جوان عرب فرستاد.

پس او را پرسید آیا کسی را بر تو راهی است؟

پاسخ داد آری به دوشرط آنکه دژ بیرونی را به ما تسلیم کنی و دژ درون را به او یعنی خدایتعالی.

پس بر زبان فرستاده او را اجابت کرد و پرسید دژ بیرون را می‌شناسم اما دژ درون چیست.

پاسخ داد آنکه قلبت را تسلیم خدایتعالی نمایی و بر یکتایی اوگواهی دهی.

پس او را پیغام دادکه با سپاه خود درآی پس در را گشود.

پس چون او و سپاهیانش داخل قلعه شدند برای دعوت به اسلام او را گفت بدان و آگاه باش که من شهبانوی بزرگ هستم آیا در سپاهیان توکسی از تو بزرگتر هست که من بر دستان او تسلیم گردم؟

پاسخ داد بلی عبدالله بن عمر رضی الله عنهما. او امیر ما و فرزند خلیفه است.

پس گفت مرا بر دستان خود به نزد او برید تا بر دست او تسلیم گردم.

پس او با تمامی کسان بر عبدالله بن عمر رضی الله عنه وارد شد وپرسید آیا در اینجا کسی از تو بزرگتر هست؟

گفت آری محمد حبیب خدایتعالی و رسول خدایتعالی صلی الله علیه و آله و سلم و این قبر اوست.

گفت تسلیم نمی‌شوم مگر بر دستان او پس به نزد قبر نشست وگفت گواهی می‌دهم که جزء خدایتعالی خدایی نیست و آنکه تو محمد فرستاده او هستی پس گریست پس آنگاه گفت من از دارکفر خارج شدم به غیر آنکه می‌ترسم بعد از اسلام دچار معصیت گردم.

پس از پروردگارت هم اوکه تو را به سوی ما فرستاد بخواه تا جان مرا بگیرد پیش از آنی که او را نا فرمانی کنم.

گوید پس رخسارش را بر قبر نهاد و در دم جان سپرد.

پس ابن عمر رضی الله عنه گوید ندیدم در میان زنان ایرانی خردمندتر از او.

و ابن عمر بر او نمازگذارد و او را در قبرستان بقیع به خاك سپردند.

پس عبدالله بن عمرگفت خوشا بحال آنکه مرد و اعضاء بدنش ازگناه پاك بود.
یکی از نیکان گوید مرد و زنی خرد باخته دیدم که بهشتشان محبت بود و آن دو در باغی با یکدیگر گفتگو می کردند.
پس مرد خرد باخته زن را گفت کجایی ای عبهر؟
پاسخ داد بین جدول‌های بهشت و رودها وگیاهها و درخت‌ها وبدرستی که این‌ها را خداوند جبار آفریده است.
پس زن خرد باخته مرد را پرسیدکه توکجا هستی؟
پاسخ داد من در باغی هستم پر از برگ‌های چون حریر از آفریده‌های خدای توانا وگفت شگفتا تو مرده‌ای و مرگ به شتاب بسوی ما می‌آید.
پس زن خرد باخته را گفت که دوستی تو چیست؟
گفت دوستی من به بهشتم است و شوق او مرا به جنبش در می‌آورد
گوید پس خواستم تا با او سخن گویم ولی او مرا گفت ای انسان مرا از ذکر رحمن باز مدار مرا با دیوانگان و عاقلان همنیشینی نیست. پس گریان بازگشتم.
*****

آیه: " **فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ** "

ترجمه: پس چون مکر آنان را دانست فرستاده‌ای را به آنان فرستاد.
یعنی آنکه چون زلیخا سخن آنان را شنید ندیمه خود را فرمود تا به نزد آنان رفته و آنان را به میهمانی دعوت نماید.
پس خانه خود را به آراستنی‌ها آراست و فرشهای از دیباج زرین پهن کرد صندلی‌هایی آراسته به زمرد و یاقوت سرخ زر وسیم آماده کرد.
پس ندیمه پرسیدکه آنان تو را دشنام داده وبه‌کنایه آبرویت را بردند و تو بر آنها بزرگی می کنی؟
زلیخا پاسخ داد من آنان را نه به زدن که به دیدار یوسف عذاب می‌کنم او را آراسته و بر آنان عرضه می‌کنم پس آنگاه او را پنهان می‌کنم تا از عشق او بمیرند.

اینگونه خدایتعالی می‌فرماید:
"**وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً** "

ترجمه: و برای آنان تکیه گاهی آراست
یعنی برای آنان شرابی آماده کرد و ترنج نیزگفته شده و انار نیزگفته شده و "زماورد" نیزگفته شده وآن نانی است که در طبخ آن ازگوشت و تخم مرغ وسبزی استفاده می‌شود و نیز به بساط و مایه انبساط و نیز بالش پر نیز تعبییرگردیده است.

آیه: " **وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا** "

ترجمه: و به هر یك از آنان چاقویی داد.

که با آن ترنجی را که در دست داشتند ببرند.
پس چون بر او داخل گردیدند آنان را فرمود تا هر یك بر تخت خود بنشیند. پس یوسف علیه السلام را به انواع آراستنی‌ها آراست و بر سرش تاجی نهاد و بر او پیراهنی آراسته به گوهر و یاقوت و درمیانش کمر بندی از از زر ببست وکفشهایی زربفت به پایش کرد وگیسوانش را برشانه‌هایش آویخت و زنان را فرمود تا شما را نگفتم آنچه را که در دستهایتان دارید مبرید.
آیه: " **وَقَالَتِ** "

ترجمه: آن زن گفت
ای یوسف
آیه: " **اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ** "

ترجمه: بر آنان خارج شو
پس از محل خود خارج شد چونان مروارید همچون ماه چهارده درشب با آسمان صاف آراسته و پرتو افکن و نور فشان انگارکه از بهشت جاودانه خارج می‌شود آن کنعانی که صلوات خدایتعالی بر او و بر پدران گرامی و پاکنهادش باد.
پس چون آن زنان بر زیبایی او نگاه کردند بهره‌ها بردند وخدایتعالی تیغ‌ها را فرمود تا دست آن زنان را ببرند تا جایی که خون با خون آمیخت ولی آنان را آشکار نشد.
آیه: " **وَقُلْنَ حَاشَ لِلّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلاَّ مَلَكٌ كَرِيمٌ**"

ترجمه: وگفتند پاك است خدا این انسان نیست نیست او مگر فرشته‌ای بزرگوار
و از این بابت درد بریدن را احساس نکردند.

نکته........
زنان چون برچهره یوسف علیه اسلام نگریستند درد بریدن را درنیافتند پس چگونه می‌شود آن که لذت کلام باری تعالی را چشید سکرات مرگ را دریابد؟ چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً** "[۲۵۹]

ترجمه: ای نفس اطمینان یافته بسوی پروردگارت بازگرد خشنود از او و او از تو خوشنود.
گفته شده چگونه است که زنان به دیدن چهره یوسف علیه السلام دستان خود را بریدند ولی زلیخا دستان خود را نبرید پاسخ‌ها گوناگون است یکی آنکه از آن هنگامی که زلیخا دوستدار یوسف علیه السلام شده بود چاقو به دست نگرفته بود ومی گفت شایسته نیست که دوستان چیزی به دست گیرندکه برنده باشد دوم آنکه از آن هنگامی که یوسف علیه السلام را دیده بود در نیرو و توانی نمانده بود سوم آنکه او به نگریستن برچهره یوسف علیه السلام خوکرده بود پس دست خود را نبرید و این نیکوتر است و در آن نکته‌ای است چنانکه فرعون از عصا می‌ترسید و موسی علیه السلام نمی‌ترسید چرا که خدایتعالی موسی را به انداختن آن برطورفرمان داده پس چون آن را انداخت آن ماری بودکه می‌شتابید پس عرض کرد بار خدایا چرا مرا بر انداختن آن فرمان دادی فرمود تا به نگاه به آن خوکنی و از آن نترسی آن هنگامی که دشمن از آن خواهد ترسید.

آیه: " **فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ** "

ترجمه: پس این همان است که مرا بر آن سرزنش می‌کردید.
سپس برآنچه که با یوسف علیه السلام کرده بود گواهی کرد پس گفت:
آیه: " **وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسَتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ** "

ترجمه: وبراستی از او نفسش را خواستم ولی او به ریسمانی دیگر چنگ زد و اگر آنچه را که از او می‌خواهم برنیاورد هر آینه او به زندان خواهد افتاد.
و نگفت او را به زندان می‌اندازم چرا که میل به زندان او نداشت گرچه با او مخالف بود چرا که او را دوست داشت
آیه: " **وَلَقَدْ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ** "

ترجمه: و او هر آینه از خوارشدگان خواهد بود.
یعنی او را کوچك و نیازمند خواهم گردانید جامه اش ازتن بدرکنم و باز ستانم هر آنچه که او را دادم.
آیه: "قال"

ترجمه: عرض کرد
یوسف علیه السلام
آیه: " **قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ** "

ترجمه: پرودگارا زندان برای من گوارار تر از آنچه که مرا به آن می‌خوانند.

فصل...دراختیار
آزمایش‌ها جملگی به اختیارند
موسی علیه السلام قوم خود را برگزید پس در آتش سوختند.
و نوح علیه السلام فرزند خودکنعان را برگزید پس به دریا غرق گردید.
وآدم علیه السلام فرزندش قابیل را برگزید پس کافرشد.
ابلیس آتش را برگزید پس در آن بماند.
و یوسف علیه السلام زندان را برگزید پس در آن بماند.
اختیار را هیچ بقایی نیست چرا که اختیار برای مولاست نه برای بنده و هیچکس هیچ چیز را بر نگزید مگر آنکه وبال او شد
یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را بر فرزندان برگزید پس بر اوگذشت آنچه بر اوگذشت.
پس اختیار خود را به خدایتعالی واگذار چرا که آن برای خدایتعالی است نه برای تو چرا که تو سود و زیان خود را در چیزی نمی‌بینی.
آیه: " **وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ** "
ترجمه: و اگر بد اندیشی آنان را از من باز نگردانی به سوی آنان میل می‌کنم و از نادانان خواهم بود

یعنی زنا.

فصل... در زناست و در زنا ده آفت است
۱- کاستی دین ۲- کاستی خرد ۳- کاستی دانش ٤- کاستی عمر ٥- کاستی روزی ٦- خشم خدای رحمان ۷- و موجب هجران ۸- وبردن نور چهره ۹- و موجب فراموشی ۱۰- باقی گذاردن کینه در دلهای نیکان است.(دعای زناکار) رد می‌گردد و عبادتش پذیرفته نمی‌گردد.
شخص زناکار نزد خدایتعالی دشمن است و بر پیشانیش نوشته می‌شود این بنده‌ای است که دور از خدایتعالی و دور از مردم و دور از بهشت است.
و در بعضی از تفاسیر شریفه:
" كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ "

ترجمه: حاشا بلکه بردلهایشان چیره است آنچه که کسب کردند.[۲٦۰]
تعبیر به زنا گردیده است و زنا دل را سیاه می‌کند و در خبر است که زنا کار از دنیا خارج نمی‌شود مگر در بدترین حال از نیازمندی و ناداری.
آیه: **" فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ "**

ترجمه: پس پروردگارش دعای او را اجابت کرد و بداندیشی آنان را از او بازگردانید براستی که او شنوای داناست.

فصل ... در اجابت دعا
براستی خدایتعالی دعای حضرت یونس علیه السلام را در شکم ماهی پاسخ گفت.
ودعای حضرت ایوب علیه السلام را در بیماری اش اجابت فرمود. و او را از بیماری خلاص کرد.
و دعای حضرت نوح علیه السلام را استجابت فرمود.
وهم دعای موسی و هارون علیهما السلام را پاسخ گفت پس فرمود:
" قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا "[۲٦۱]

ترجمه: هر آینه دعای شما را اجابت کردم
دعای زکریا علیه اسلام را نیز اجابت فرمود.
و بر همین شکل دعای همه پیامبران را نیز اجابت فرمود و مؤمنان را به دعا کردن فرمان داد و برآورده ساختن دعایشان را ضمانت فرمود پس فرمود:
" ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ "[۲٦۲]

ترجمه: بخوانید مرا تا پاسخ گویم شما را
بخوانید مرا در خواری تا پاسخ گویم شما را به بخشش
بخوانید مرا به یکرنگی تا پاسخ گویم شما را به رهایی
بخوانید مرا به دور از غفلت تا پاسخ گویم شما را به دون مهلت
بخوانید مرا در سجود تا پاسخ گویم شما را به جود
بخوانید مرا در پنهان‌ها و در سختی‌ها تا باز دارم از شما تمامی بلایا را
بخوانید مرا ازمرتبه خودتان تا پاسخ گویم شما را از مرتبه خودم

بخوانید مرا پس از نماز تا بگردانم از شما همگی درد ها
بخوانید مرا چون خواندن بنده تا پاسخ گویم شما را به زیادتی
بخوانید مرا با توکل تا پاسخ گویم شما را با کفایت
بخوانید مرا به دور از حجاب با پاسخ گویم شما را شایسته ارباب
بخوانید مرا با ترس وامید تا پاسخ گویم شما را به بخشش و رهایی
بخوانید مرا به دور از سستی تا پاسخ گویم شما را به برآوردن آرزوهایتان
بخوانید مرا از سر اضطرار تا پاسخ گویم شما را به دفع زیان
بخوانید مرا به عذر تا پاسخ گویم شما را به بخشش
بخوانید مرا به نامهای نیکو تا پاسخ گویم شما را به بخشش بزرگ و آن اتصال به حضرت مولی
بخوانید مرا به اضطرار تا اجابت نمایم شما را به افتخار
بخوانید مرا به محبت تا اجابت کنم شما را به ولایت
بخوانید مرا هنگام توانگری تا اجابت نمایم شما را هنگام تنگدستی

بخوانید مرا یعنی "فرمان برید مرا تا شما را بدهم" و "مرا یگانه دارید تا شما را ببخشایم " نیزگفته شده.

و همچنین "نیازهای خود را از من بخواهید تا اگر خواستم روا سازم" نیزگفته شده.

و نیز به "بخوانید مرا شمارا می‌شنوم و به شما روی می‌کنم" تعبیرگردیده است.

همچنین القشیری[۲۶۳] گوید:

"بخوانید مرا به خواستن تا روا سازم شما را به بخشش".

ونیزگفته شده "بخوانید مرا به دور از ستم تا روا سازم شما را از روی وفا"

ونیز نقل شده " بخوانید مرا دور از خطا تا روا سازم شما را همراه با عطا"

حکایت...ذالنون مصری رحمه الله علیه فرماید: کنیزی دیدم که در طواف می‌گفت مگر تو نگفتی که بخوانید مرا تا روا سازم شما را و من شناور در خواندن توام ولی تو مرا اجابت نکرده‌ای پس سروش پنهان ندا کرد ما تو را و خواندنت را یادکردنت را دوست می‌داریم پس تو را مهلت می‌دهیم تا رویت را از ما باز نگردانی

وباز ذالنون فرماید در صحرا سایه‌ای دیدم که یکبار غیب می‌شد و بار دیگر آشکار می‌گردید ولی صاحب سایه از من پنهان بود.

پس گفتم ای صاحب سایه تو را به خدایتعالی سوگند می‌دهم که خود را برمن بنمایی.

پس زنی بر من ظاهرگردید وگفت ای ذالنون کنجکاوی ات از چیست و تو را با من چه کار است؟

گفتم من نیکان را دوست می‌دارم.

گفت اگر خوایتعالی را دوست داشتی دیگری را دوست نمی‌داشتی.

گفتم آنان را برای نزدیکی به خدایتعالی دوست دارم.

گفت پس فرقی بین تو و بت پرستان نیست چون آنان هم می‌گفتند ما بت‌ها نمی‌پرستیم جز از برای آنکه ما را به خدایتعالی نزدیك کند برو و ایمان را بدست آر.

گوید از سخن او تعجب کردم.

سپس گوید درمیانه گفتگو بودیم که فریاد زدندگروه سواران برای غارت قافله می‌آیند.
پس مردم شروع به گریستن کردند حال آنکه آن زن می‌خندید.
پس او را گفتم مردم می‌گریند و تو می‌خندی؟
گفت نمی‌خندم مگر ازبرای ترسشان از آفریده‌ای که او را آفریدگاری است و از روزی خواری که اورا روزی دهنده‌ای است.
پس اوگفتم که تو را واجب است که بخوانی خدا را و برای ما دعا نمایی که خدایتعالی فرموده بخوانید مرا تا پاسخ گویم شما را.
گفت باشد.
سپس سر رو به آسمانکرد وعرض کرد:
"ای برافرازنده آسمان بدون ستون و ای بالا تر از هفت آسمان به حق آنچه را که در دلم می‌دانی حمله دشمنان را از ما بازگردان"
و در این هنگام آنان قافله را گرفته بودند پس به ناگهان ابری در افق پدیدارگردید وسواران واسبها را درمیانه خودگرفت وبرآنان باران سردی گرفت پس غارتگران ندا در دادند به حق خدایتعالی که برشماست آن را که این دعا کرد بخواهید تا دعا کند برای ما تا از این سختی و تاریکی راهایی یابیم تا آنچه را که از شما گرفته ایم به شما باز پس دهیم
شیخ گوید پس متوجه آن زن گردیدم و دانستم که او را نزد خدایتعالی منزلتی بزرگ است.
پس او را گفتم ای کنیز خدا آنان را دعا کن که در سختی گرفتار آمده‌اند وبه آسانی بازمی گردانند آنچه از اموال که برده‌اند.
پس گوید دیدم که درهمان وقت دعایی کرد از دعاها پس خورشید تابیدن گرفت و تاریکی برفت وهوا زمین را خشك کرد پس آنان آنچه را که برده بودند باز پس آوردند پس چون اموال را پس گرفتیم باز گشتیم و خدایتعالی ازکار ما گره گشاد.

شعر:

دعوتـــك يـــا مـــولای عنـــد الشـــدائ	فلـم تخلنـی مـن حسـن تلـك القوائـد
لطفـت بضـعفی یاعمـادی وموجـدی	وجمَلــت امــری فــی جمیــع الشــدائد
رددت العــــــدی عنّاوقدزادکیـــــدهم	لــك الحمـد یــاربَ العلــی والمحامـد

ترجمه:
تو را خواندم ای مولای من در سختی ها، پس مرا از خوبی این بلاها خالی مکن
برمن لطف کردی ای پشتوانه من و ای یابنده من، وکارم را زیبا کردی در تمای سختیها
دشمنان را ردکردی در حالی که در نهایت کید بودند، ستایش تو راست ای خدای بزرک خوبی ها
وگروهی گویند درکشتی بودیم که بر ما بادی تند وزیدن گرفت و در میان ما جوانی بود پس دستان خود را بسوی بادگشود وگفت:
تو را فرمان می‌دهم که آرام باشی پس باد آرام گرفت.
پس او را گفتم ای جوان این چگونه کلامی بود.
گفت آری آنکه به امر او به اخلاص برخیزد تمامی کارها به فرمانش خواهد بود تا جاییکه کند هر چه

که خواهد.
پس برخاست و دردریا ایستاد و برآب حرکت کرد.
آیه: " **ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُاْ الآيَاتِ** "

ترجمه: سپس آغازکردند پس از آنی که برآنان نشانه‌ها پدیدارگردید
نشانه‌ها یعنی پیراهن و سخن کودك شیرخوار وسجده بت کم نشدن گنجینه‌ها و مرگ آنانی که او را می‌دیدند وسخن گفتن پرنده
آیه: " **لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ** "

ترجمه: که او را برای روزگارانی به زندان افکنند
عزیر به مباشر خود گفت:برمن آشکار است که گناه از زلیخاست ولی او از اهل من است می‌خواهم گناه را برگردن یوسف اندازم تا رسوا نگردم.
پس شگفتا از خدایتعالی که چون فردا به بنده مؤمن خود فرماید این از عمل شیطان است پس گناه را برشیطان نهد و او را به آتش عذاب فرماید و گوید تو بنده مرا گمراه کردی پس گناه بر توست نه بر او.
پس مباشر عزیز را گفت مقصودت چیست گفت می‌خواهم زلیخا را عذاب کنم و پس عذابی را سخت تر از حجاب و جدایی بین آن دو نیافتم یوسف را زندانی می‌کنم تا زلیخا او را نبیند و این سخت ترین عذاب برای عاشقان است.
مباشر پرسید با آنکه می‌دانی گناه از زلیخاست یوسف را به زندان می‌افکنی از برای چه؟ پاسخ داد یوسف بنده من است او را به مال خریده ام و هرکاری که بخواهم با او می‌کنم.
بدینگونه چون مولی بنده مؤمن فرمانبردارا درآتش زندانی فرماید پس بر اوست که هرکاری که بخواهد می‌کند.

فصل هفتم از زندان تا وزارت

آیه: " وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانَ "

ترجمه: و همراه او دو جوانمرد به زندان وارد شدند
وآن دو غلامان ملك بودند شرهیا نام آشپز و برهیا نام شرابدار ملك بودند.
و آن دو جوانمرد نامیده شدند بدان سبب که با یوسف علیه السلام همنشین گردیدند و یوشع بن نون نیز جوانمرد خوانده شد از آن رو که با موسی علیه السلام همنشین گردید آنجا که می‌فرماید:
" قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ "[٢٦٤]

ترجمه: موسی جوانمرد خود را گفت هرگز از پای ننشینم تا به جمع دو دریا رسم
و اصحاب کهف نیز جوانمرد خوانده شده‌اند به سبب آنکه در غار همنشین بودند.
پس آنکه همنشین ذکر مولا باشد شایسته تر است که براو نام جوانمرد نهند.
از آن هنگام که یوسف علیه السلام را به زندان بردند زلیخا به او توجه کرد و عرض کرد:
گمان مبر ای یوسف ای عزیز من که تو در عذاب هستی بلکه تو مقربی جز این نیست که خواسته ام در نزد بیگانگان محبوس باشی.
پس بدینگونه مؤمن در روز بازپسین چون هول‌هایی را ببیند خدایتعالی فرشته‌ای را بر او فرستدکه این‌ها برای تو نیست بلکه برای دشمنان است که تو عزیزی وگرامی.
یوسف علیه السلام نزد اهل زندان زندانی بود ولی برای زلیخا او آزاد بود چرا که برای او خوراك شراب و جامه می‌فرستاد.
بدینگونه بنده مؤمن دردنیا حقیر ولی نزد خدایتعالی گرامی و نیکوحال می‌باشد.
نکته.
زلیخا زندانبان را خواست تا یوسف را دردناك بزند پس او را پرسیدند چرا پاسخ داد من شیفته صدای یوسفم و راهی نیست جزآنکه به هنگام زدن و فریادکردن به صدای اوگوش فرا دهم.
بدینگونه خدایتعالی بنده خود را در زندان دنیا به ضربت بلا می‌نوازد تا بنده به دعا و تضرع برآید و خدایتعالی نجوی او را گوش فرا دارد.
ونیزگفته شده یوسف علیه السلام به زندان رفت از بابت آنکه درخویشتن به بزرگی نگریست.
معصوم علیه السلام می‌فرماید:
آفت زیبایی بزرگ بینی است
وآفت شمارش فخر است
وآفت دانش فراموشی است
آفت شجاعت تجاوز از حد است
آفت بخشش زیاده روی است
وآفت نسب گزافه گویی است
وآفت عبادت سستی است
و آفت دین خواهش نفس است

در جبرائیل علیه السلام بر او فرو آمد پس آب دهان خود بر او نهاد پس یوسف علیه السلام آگاه به تعبییر خواب گردید.
پس از چندی بر او دو جوانمرد وارد شدند
آیه: " **قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا** "

ترجمه: یکی از آن دو عرض کرد من (در خواب) دیدم که شراب می‌سازم
معصوم علیه السلام می‌فرماید: شراب در بر دارنده همه گناهان و منشاء همه پلیدیهاست.
آیه: " **وَقَالَ الآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ** "

ترجمه: و دیگری عرض کرد من در (خواب) دیدم که بر روی سرم نانی است که پرندگان از آن می‌خورند

فصل. در انواع شراب است
شراب براقسام گوناگون است شراب قدرت شراب عبرت شراب رحمت شراب پاداش شراب قربت.
و اما اول شراب قدرت
پس خدایتعالی می‌فرماید:
" **وَفِي الأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاء وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الأُكُلِ...**"[٢٦٥]

ترجمه: و در زمین قطعاتی است درکنار هم و باغهایی از انگور و نیزکشتزارها و خرماستانها از یك ریشه و غیر آن که همگی از یك آب سیراب می‌گردند و ما گروهی را برگروهی در خوراك برتری می‌دهیم.
که از آنها گروهی قرمز و گروهی سبز و گروهی زرد وگروهی سیاه وگروهی سفید هستند و نیزگروهی شیرین وگروهی شور هستند ونیزگروهی نرم وگروهی سخت هستند. واین خود ردی است بر اهل طبائع که اگر امر آنچنان بود که آنان پنداشته‌اند هر آینه رنگ فقط یك رنگ بود چنانکه آب بر طبیعت آب است پس این دلیل است که مرآن را خالقی است.
و اما شراب عبرت
پس خدایتعالی می‌فرماید:
" **وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ** "

ترجمه: بدرستیکه برای شما در چهارپایان هرآینه عبرتی است می‌آشامانیمتان از آنچه که در شکمهایشان است و برای شما در سودهای بیشمار است و شما از آن می‌خورید.[٢٦٦]
و اما شراب رحمه و آن باران است
خدایتعالی می‌فرماید:
" **وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ** "[٢٦٧]

ترجمه: می‌فرستد برای شما بادی را که مژده رحمت را در پیش دارد.
و اما شراب پاداش پس آن شراب اهل بهشت است که طعم اولش طعم کافوراست
خدایتعالی می‌فرماید:

" إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا "

ترجمه: براستی که نیکان از جامی می‌آشامندکه طبع آن کافور است [۲۶۸]
وطعم وسط آن زنجبیل است
خدایتعالی می‌فرماید:
" وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا "

ترجمه و در آن از جامی می‌آشامندکه طبعش زنجبیل است[۲۶۹]
وطعم آخر آن مشك است چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ *خِتَامُهُ مِسْكٌ "[۲۷۰]

ترجمه: می‌آشامند از شراب صاف مهرشده‌که یا مهرآن مشك است.
و اما شراب عقوبت پس شراب اهل آتش است چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" وَسُقُوا مَاء حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءهُمْ "[۲۷۱]

ترجمه: و بنوشند از آبی جوشان پس روده‌هایشان درهم پاره گردد
و" وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاء كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءتْ مُرْتَفَقًا "[۲۷۲]

و اگر فریاد رسی خواهند به آبی گداخته‌که رویها را بریان کند فریاد رسی شوند.
و اما شراب قربه و آن شراب پیامبران و بزرگان است چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا "[۲۷۳]

ترجمه: وپروردگارشان آنان را باده‌ای پاك می‌آشاماند
پادشاه به دست غلام از شراب سیراب می‌گردد پس پروردگارش اورا به باده سیراب می‌کند وزمین به باران به دست میکائیل علیه السلام به آبی یکسان سیراب می‌گردد ومردمان به آب گواروفرات سیراب می‌گردند بدست فرشتگان چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" وَأَسْقَيْنَاكُم مَّاء فُرَاتًا " [۲۷٤]

ترجمه: و سیراب کردیم شما را از آبی گوارا.
و آن بدینگونه است که فرشتگان از بهشت آبی گوار به نهر فرات سرازیر می‌کنند.
ونیزگوسفندان حضرت شعیب علیه السلام بدست حضرت موسی علیه السلام سیراب گردیدند پس آن دو هم سیراب گردیدند
و بندگان به دست خدمتکار (بهشت) سیراب گردند چنانکه خدایتعالی فرماید:
" يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ..." [۲۷۵]

ترجمه: وسیراب گردند از باده ی صاف مهرشده‌که مهرآن مشك است.
ونیکان بدست خداتعالی بی واسطه سیراب گردند چنانکه فرماید:
" وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا " [۲۷٦]

ترجمه: و پروردگارشان آنان را به باده‌ای پاك سیراب گردانید.

شعر:

اســـقیتنی کأســـاَ و اســـکرتنی	فمنـك سكـرى لا مـن الكـأس
لـــوقعتنی فـــی بحـــر الهـــوی	اغرقتنی فی لجج تحبس انفاسی

ترجمه:

به جامی سیرابم کردی مست شدم، این مستی ازتوست نه ازجام

وا نهادی ام در دریای عشقت، غرقم کردی در تاریکی‌ها ونفسم راگرفتی

شعر:

عجبـت لمـن يقـول ذكـرت ربـی	وهـل انسـی فـاذكر مـا نسـيت
امـوت اذا ذكرتــك ثــم احيـــی	فلـو لاكـان ذكـرك مـا حييـت
شـربت الحـب كاسـاَ بعـدكـاس	فمـا نفـد شـراب و مـا رويـت
واحيـــی بـــالمنی وامـــوت شـــوقا	فكـم احيـی عليـك وكـم امـوت

ترجمه:

شگفتم ازآن که می‌گوید پروردگارم را یادکردم مگر فراموش کرده بودی پس یادکن آنچه رااز یاد بردی

مرده ای بودم زنده شدم آنهنگام که تو را یادکردم، پس اگر نبود یادت هرگز زنده نمی‌شدم

نوشیدم باده محبت را جام پس از جام، پس باده پایان نیافت ومن سیراب نشدم

و به آرزو زنده ام به اشتیاق می‌میرم، پس چندبار بر تو زنده باشم برتو بمیرم

****

پس ساقی عرض کرد من در خواب دیدم پادشاه مرا می‌خواند و ازکوشك در می‌گذرم پس چون در کوشك می‌چرخیدم به سه خوشه انگور بر خوردم پس آب آنها را گرفته در جام ریختم تا پادشاه را سیراب نمایم

و دیگری عرض کرد دیدم که پادشاه مرا بیرون برده سبدی دادکه بر آن نانی بود پس آن را بر سر من نهاد و پرندگان پرواز می‌کردند می‌آمدند و از آن می‌خوردند.

پس یوسف علیه السلام به ساقی فرمود اما تو ای ساقی پس از سه روز از زندان رها می‌گردی و پادشاه را شراب می‌دهی و اما تو ای نانوا فردا از اینجا خارج می‌شوی وبر صلیب می‌شوی پس به ناگاه فریادی که دروغ بستم بردو دیده ام (یعنی خواب دروغ گفتم) فرمود آنکه بر دو دیده اش دروغ بندد خدایتعالی او را عذاب فرماید.

پس چون فردا شد همانگونه که یوسف علیه السلام فرموده بود نانوا را از زندان بیرون برده وبر چوب زندان برصلیب کردند پس پرندگان می‌آمدند و از سر او می‌خوردند.[۲۷۷]

پس زندانبان به یوسف علیه السلام عرض که ای یوسف مهر تو بر دل من است.

پس یوسف علیه السلام فرمود به خدایتعالی سوگندت می‌دهم که مرا دوست نداشته باشی پس کسی مرا دوست نداشته مگر آنکه از دوستی اش به نوعی از بلایا گرفتار آمده ام پدرم مرا دوست داشت پس آمد برسرم آنچه که آمد و زلیخا دوستم داشت پس به زندان گرفتار آمدم پس اگر تو هم مرا دوست بداری ترسم که نوعی دیگر از بلا برسرم آید.

ضحاک [۲۷۸] در تأویل آیه شریفه:
" إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ "

ترجمه: براستی ما تورا از نیکان می‌بینیم
گوید از نیکی او این بود که چون کسی از آنان نیازمند می‌گردید او را بخشش می‌کرد و اگرکسی را تنگدستی پیش می‌آمد اوکمك می‌فرمود.
پس یوسف علیه السلام خواب آن دو زندانی را تعبیر می‌فرمود آن دو پرسیدند چیست نشانه درستی تعبیر خواب ما فرمود:
آیه: **"قَالَ لاَ يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَن يَأْتِيكُمَا "**

ترجمه: نمی‌آید شما را خوراکی مگر آنکه شما را به تعبیر آن آگاهی دهم پیش از آنی که این برای شما بیاید.
یعنی آنکه بگویم خوراك شما به چه اندازه است و رنگ آن چگونه است پس چون خوراك را آورند از حیث مقدار و رنگ همانی بود که یوسف علیه السلام فرموده بود پس شرابدار او را پرسید تو این دانش را ازکجا آورده‌ای فرمود:
آیه: **" مِّمَا عَلَّمَنِی رَبِّی"**

ترجمه: از آنچه که پروردگارم مرا آموخت

سپس فرمود:
آیه: **"يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ "**

ترجمه: ای دو هم زندانی من آیا پروردگاران پراکنده بهتر هستند یا خداوند واحد قهار شما نمی‌پرستید ازغیر او مگر نام‌هایی راکه خود و پدرانتان آن نام‌ها را نامیده اید و خدایتعالی هیچ برهانی را برای آن نام‌ها فرونفرستاده است نیست هیچ حکمی مگر برای خدایتعالی فرموده است که جز او را نپرستید این است آیین استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.
پس شرابدار و نانوا و همه آنانی که در زندان بودند ایمان آوردند از برکت یوسف علیه السلام.
پس چون همه آنان ایمان آوردند یوسف علیه السلام فرمود کدامین شما میل ماندن در زندان را همراه من دارید وکدامینتان میل رفتن. شماره آنان هزار و چهارصد تن بود که هزار تن میل رفتن کردند پس عرض کردند چگونه از اینجا بیرون رویم در حالی که به پایها وگردنها یمان زنجیر است و اگرکه از اینجا خارج شدیم آیا ما را نمی‌شناسند و ما از اهل همین شهر هستیم.
یوسف علیه السلام فرمود خدایتعالی را بخوانید تا چهره‌های شما را دگرگون فرماید پس خود به زنجیرهایشان اشاره فرمود پس زنجیرها چونان خاك ازدستان و پایهایشان پراکنده گردید پس از زندان بیرون رفتند بی آنکه کسی آنان را بشناسد چرا که همگی رویهایشان دگرگون گشته بود آنکه سیاه بود سپید و آنکه سرخ بود زردگردید و هریکی از آنان به خانه خود بازگشت و اهل خود از آنچه یوسف علیه السلام در حق آنان کرده بود آگاهی داد و باقی زندانیان گفتند ما را در زندان با تو سختی نیست

و ما را با تو خوشتراست از خروج.

نکته....

آنانی که به یوسف علیه السلام ایمان آوردند همگی چهرهایشان دگرگونه شد پس شایسته تر آن است آن که از امت محمد صلی الله علیه و اله وسلم ایمان می‌آورد بدی‌هایش به نیکی بدل گردد.

ادامه...

آیه: " **وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ** "

ترجمه: و یوسف به یکی ازآن دو که گمان می‌کرد خواهد رست گفت مرا نزد پروردگارت یادکن یعنی نزد آقای خود یادکن و به اوآگاهی ده که من مظلوم و به بی گناه در زندان هستم پس آن که رسته بود گفت چنین کنم.

آیه: " **فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ**"

ترجمه: پس شیطان یادکردن او را نزد پرودگارش از یادش برد پس او –یوسف- چندسال در زندان بماند

پس جبرائیل فرود آمد و عرض کرد:

ای یوسف که تورا از رهانید؟

فرمود خدایتعالی

پس عرض کرد که تو را از چاه بیرون کرد؟

فرمود خدایتعالی

پس بار دیگر عرض کرد چه کسی تو را ازگناه نگاه داشت؟

فرمود خدایتعالی

عرض کرد پس چگونه بر مخلوقی امید بستی و داستان خود به اوبازگفتی و پرودگارت را ترك گفتی پس چرا از او نخواستی؟

یوسف علیه السلام عرض کرد پروردگارا لغزشی بود درکلام من جبرائیل عرض کرد کیفرت آن است که چند سال دیگر در زندان بمانی.

پس خدایتعالی یادآوری یوسف علیه السلام را از قلب مرد شرابدار پاك کرد.

وگاه می‌شدکه یوسف علیه السلام از روزنی به بیرون از زندان و به مردم می‌نگریست ازآن حیث که او را نمی‌دیدند پس روزی کاروانی دیدکه ازکنعان می‌آمد و در پی آن ناقه ای وبرآن اعرابی بود شمرذل نام و شمرذل نام گیاهی است در صحرا چراکه این عادب اعراب اولیه بودکه چون فرزندشان از شکم مادرخارج می‌شد نام اولین چیزی راکه چشمشان برآن می‌افتاد بر فرزند می‌نهادند اگر خار درخت بود بنی کلاب و اگر هلال ماه بود بنی هلال می‌نامیدند وبدین منوال.

پس چون ناقه آن اعرابی به روزن نزدیك شد یوسف علیه السلام اورا در زیر روزن دید.

پس ناقه به زبان شیوا عرض کرد یا یوسف پدرت از اشتیاق به تو لاغرگردیده و من از سرزمین توام.

پس یوسف علیه السلام از سخن اوگریست و جز اوکسی سخن آن ناقه را نمی‌شنید وصاحب ناقه باز گشت که ناقه را به عصایی بزندکه زمین پایهای او را درخود نگاه داشت پس یوسف علیه السلام فرمود وای برتو عصایت را از دستانت بیانداز. و بین آن دو پرده‌ای از ابریشم بود که او یوسف علیه السلام را

نمی‌دید ولی یوسف علیه السلام او را می‌دید.

شعر:

اذامابـــدامن نحوارضـــك واحـــد	تفرســـت و اســـتخبرت والقلـــب مولـــع
غريـــب مشـــوق مولـــع بمعـــادكـــم	وكـــل غريـــب الـــدار بالشـــوق مولـــع

ترجمه:

چون هردو از یک سرزمین آمده ایم، نگریستم و دانستم و دلم میل کرد
غریبیم و مشتاق به امید وار به بازگشتتان، و هر غریبی مشتاق بازگشت به خانه است.

اعرابی عصا را از دست بر زمین انداخت پس زمین پایهایش را رها کرد آنگاه به نزدیك روزن آمد.
پس یوسف علیه اسلام فرمود آیا تو را سوگند دهم به پروردگارت هموکه تو را آفریدکه آیا در کنعان درختی را می‌شناسی با دوازه شاخه که یك شاخه آن را بریده باشند و آن درخت بر آن یك شاخه بریده می‌گرید و آن بهترین شاخه‌های آن درخت باشد؟
پس مرد اعرابی گریست و عرض کرد آری این صفت یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام است.
پس یوسف علیه السلام گریست و مرد اعرابی نیز به گریه اوگریست پس فرمود:
ای اعرابی از چه روی به اینجا آمده‌ای؟
عرض کرد برای تجارت.
فرمود چه قدر است تورا برای تجارت یك روز؟
عرض کرد یك دینار.
پس یوسف علیه السلام دستبندی را از یاقوت سرخ برای او انداخت وفرمود آن را بگیرکه آن برابر دوازده هزار دینار است آن برای توست اگر پیغام مرا به آن درخت برسانی و البته نزد خدایتعالی نیز پاداش خواهی داشت پس چون به سرزمین کنعان رسیدی تا شب صبرنما و آنگاه به خانه آن غمزده درآی و به او بگوی جوانی زندانی در سرزمین مصرتو را سلام می‌رساند.
پس اعرابی عرض کرد نام توچیست؟
فرمود نام مرا آنجا مبر.

شعر:

ولـــوان مـــابی بالحصـــافلق الحصـــا	وبـــالريح لـــم تســـمع لهـــن هبـــوب
ولـــواننی اســـتغفروا للـــه كلمـــا	ذكرتـــك لـــم يكتـــب علـــی ذنـــوب

راوی گوید پس اعرابی برناقه خود سوارگردید و خوشحال بازگردید شبها و روزها و در سفربود تا به سرزمین کنعان رسید پس چون شب شد به منزل یعقوب علیه السلام درآمد پس ندا در داد:
ای آل ابراهیم
پس خواهر یوسف علیه السلام دینه او را پاسخ داد وگفت لبیك چه می‌خواهی؟
پرسیدکجاست یعقوب پیامبرکه صلوات خدایعالی براوباد.

پرسید از او چه می‌خواهی که او غمناك و دردمند است شب و روز و باکس سخنی نمی‌گوید و در روی کس لبخندنمی زندگفت من فرستاده جوانی عزیز هستم.
پس در این هنگام یعقوب علیه السلام که درنماز بود سلام داد گفت ای فرزند و ومرد اعرابی را فرمود چیست تورا؟ عرض کرد ای پدر من دارای پیامی هستم از بعضی از به غربت افتادگان پس یعقوب برخاست و ایستاد وبنشست پس دوباره برخاست وبا دستانش دینه را اشاره کرد تا خارج شد پس پرسید:
ای فرستاده توکه هستی براستی که من از تو بوی پاکیزه‌ای می‌شنوم.
پس عرض کرد من فرستاده جوانی غریب هستم و از مرتبه او تعریفها کرد.
یعقوب علیه السلام فرمود: آیا چهره او را دیدی؟
عرض کرد خیر ولی او از پشت پرده با من سخن می‌گفت و خواست تا فرستاده او بسوی تو باشم.
پس یعقوب علیه السلام گریست و فرمود آیا نام خود را نگفت؟
عرض کرد نه.
فرمود پس بخواه ازآنچه حاجت داری.
عرض کرد من حاجت دنیایی ندارم که آن جوان مرا بخشید و بی نیازکرد.
پس یعقوب علیه السلام فرمود خدایتعالی آسان گرداند برتو سکرات مرگ را.

ادامه...

گوید چون یوسف علیه السلام هفت سال [۲۷۹]را در زندان بگذرانید خدایتعالی را سجده کرد و در سجده خود عرض کرد بار خدایا مرا از زندان رهایی ده و درهمان هنگام که یوسف علیه السلام در حال دعا بود پادشاه درخواب دید آنچه راکه دید پس بیدار شد وحشت زده و ندما و حکما را احضار کرد وگفت خوابی راکه دیدم از یاد برده ام پس مرا از آن آگاهی دهید
گفتند ما علم غیب ندانیم.
گفت اگر مرا آگاهی ندهید شما را جملگی بکشم پس گفتند:
آیه: " **قَالُواْ أَضْغَاثُ أَحْلاَمٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الأَحْلاَمِ بِعَالِمِينَ** "

ترجمه: گفتند این خوابهای پریشان است و ما به تعبیرپریشان دانانیستم.
پس در این هنگام مرد شرابدارگریست پس پادشاه او را گفت گریه ات از برای چیست
آیه: " **وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ** "

ترجمه و بعد از مدتی بیاد آورد
یعنی پس از مدتی پس گفت ای پادشاه نمی‌داند ونمی شناسد تعبیر آن را مگر جوان عبرانی زندانی پس چهره پادشاه دگرگون گردید وگفت من او را هفت سال یاد نکردم وخطور نکرد به حال من مگر ساعتی پس مرد شرابدارگفت من هم همینگونه ای مولای من پس گفت ازکجا دانستی که او تعبیر خواب می‌داند پس مرد شرابدار قصه خود و قصه مرد نانوا را بازگفت پس گفت برو و از او بپرس گفت از او درشرم هستم او را برگردن من دینی است وکار ما اینگونه است وآنگونه پس پادشاه او را گفت به نزد او برو تا خیر یا شر را از خدایتعالی ببینیم پس تو را برآنچه که گذشت سرزنش نمی‌کنیم.

پس ساقی بریوسف علیه السلام وارد شد در حالی که دوآستین خود را از شرم برچهره گرفته بود.
پس یوسف علیه السلام او را فرمود آستین از چهره بردارکه آن پیام را شیطان از یاد تو برد.
پس ساقی برسجده افتاد تا یوسف علیه السلام را از خود خوشنود سازد.
پس فرمود چرا چنین کردی؟ عرض کرد تا تو از من خوشنودگردی چرا که من از پادشاهی تو بیمناکم.
فرمود ازکجاست این پادشاهی برای من؟
عرض کرد من یقیین دارم که تو شاه می‌گردی پس داستان بازگفت.
یوسف علیه السلام فرمود من بر خواب او آگاهم پس خواب را چنان که درکتاب خدای تعالی آمده بیان فرمود:
آیه: " **وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلاَتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ**

ترجمه: وپادشاه گفت که من هفت گاو فربه دیدم که هفت گاو لاغرآنها را می‌خورند وهفت خوشه سبز و دیگر خشك....
پس ساقی بازگشت و پادشاه را از خوابی که دیده بود آگاهی داد پادشاه خندید وگفت انگارکه خود او این خواب را دیده است پس نوکران را دستور داد:

آیه: "**ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي** "

ترجمه او را به نزد من آورید تا او را برای خودم رها سازم
سپس دستور داد تا سرزمین مصر را به بیارایند پس سرزمین مصر به تمامی آراستنی‌ها آراسته شد پس چهارپایان را زین کرده را با دو بار زر بهمراهی انواع بوییدنی‌های خوش و نیز به همراهی سربازان و بزرگان سپاه به استقبال یوسف علیه السلام فرستاد و بین سرزمین مصر تا مکان زندان چهل فرسنگ راه بود پس برای او خلعت فرستاد پس یوسف علیه السلام فرمود من از زندان بیرون نمی‌روم در حالی که دیگران در آن بمانند پس پادشاه دستور داد همگی را از بند رهانیدند.
نکته......
بدینگونه محمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم به بهشت وارد نمی‌گردد مادامی که احدی از امتش در آتش مانده باشد.
پس یوسف علیه السلام سوارگردید پس چون بر پادشاه واردگردید پادشاه او را درکنار خود و بر تخت خود نشانید و به او عرض کرد:
آیه: " **قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مِكِينٌ أَمِينٌ** "

ترجمه: وگفت براستی که تو امروز نزد ما توانا و امانتدار هستی
سپس پادشاه عرض کرد حاجتت را بخواه من امروز به فرمان تو هستم فرمود:
آیه: " **قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ**"

ترجمه: گفت مرا برگنجینه‌های بگمارکه من نگاهدارنده دانا هستم
و نخواست که به کنعان بازگردد و نفرمود که مرا آزادکن چرا که پادشاهی مصر را با عزت و سروری می‌دید ولی سرزمین کنعان را در پوشیدن وخوردن آشامیدن پس میل بازگشت به آنجا رانفرمود بدینگونه

مؤمن چون در حال مرگ اکرام را می‌بیند میل بازگشت به دنیا را نمی‌کند و کافر و گنه کار در حال مرگ چون هول‌های مرگ را می‌بینند می‌گویند:
" قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* عَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا "[280]

ترجمه: پروردگارا مرا بازگردان شایدکه کار پسندیده‌ای را که از پیش رها کرده بودم انجام دهم کلا

نکته....

پادشاه مصر یوسف علیه السلام را از این بابت که از زندان بیرون ساخت به انواع کرامتها نواخت بدینگونه خدایتعالی باخارج کردن مؤمن او را اکرام می‌کند و آن هنگامی است که اورا از دنیا بیرون می‌کند چرا که دینا زندان مؤمن است چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ "

ترجمه: کسانی را که فرشتگان به پاکیزگی تحویل می‌گیرند و می‌گویند سلام بر شما وارد شوید در بهشت به پاس آنچه که انجام می‌دادید.[281]

آیه: **" وَكَذَلِكَ مَكَّنِّا لِيُوسُفَ فِي الأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَاء وَلاَ نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ "**

ترجمه: و بدینگونه ما یوسف را در زمین توانایی دادیم تا آنچه خواهد در آن بکند رحمت خود را به هر که خواهیم می‌رسانیم و هرگز پاداش نیکوکاران را پایمال نمی‌کنیم

فصل: هشتم دیدار دوباره

گفته شده از نیکی‌های یوسف علیه السلام یکی این بودکه هیچگاه تنها خوراك نمی‌خورد و مهمان را دوست می‌داشت پس خدایتعالی او نیکوکار(محسن) نامید

معصوم علیه اسلام می‌فرماید: نیست هیچ مؤمنی مگرآنکه آتش بر او حرام گرددکه چون او را میهمانی آید او بر روی میهمان گشاده رویی کند و بر او بخندد.

و ابراهیم علیه السلام چون میل غذا خوردن می‌کرد از خانه در طلب میهمان خارج می‌شد تا با او خوراك تناول کند.

و آنکه میهمان را گرامی ندارد از امت محمد صلی الله علیه و آله نباشد و از ملت ابراهیم علیه السلام نیز نباشد و آنکه میهمان خود را به جهت رضایت خدایتعالی پذیرایی نماید ازگناهان خود خارج می‌شود همانند روزی که از مادر متولدگردیده است.

معاذبن جبل[۲۸۲] رضی الله عنه گوید مرا مهمانی در رسید ونداشتم جز آبی و نانی خشك پس آن را به نزد او نهادم پس از پیامبرعلیه السلام از فضل آن پرسش کردم فرمود اگر فرشتگان هفت آسمان گرد هم آیند نتوانند وصف آن کنند.

و آن که بخواهد ازدوستان خدایتعالی باشد پس بایدکه با میهمان خود غذا خورد و مردی از ثواب آن حضرت پیامبر پرسش کرد پیامبر فرمود همانندکسی است که روزگار را به روزه سرآورد و حج خانه خدا گذارد وآبادانی کند و در راه خدایتعالی جهادکند.

وآنکه صدای پای میهمان را بشنود وشادگردد برای او پاداش صد شهید نوشته شود و از دنیا نرود مگر آنکه نخست جایگاه خود را دربهشت ببیند.

به حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام عرض شد چه چیزی را بیشتر از همه دوست داری؟

فرمود پذیرایی از میهمان و نبرد با تیغ و روزه در تابستان.

و عاصم بن حمزه[۲۸۳] گوید وارد شدم بر حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام پس او را غمگین دیدم پس عرض کردم هرگز خدایتعالی تو را اینگونه غمین برمن ننماید

فرمود هفت روز است که مرا میهمانی نرسیده و من ازآن ترسانم که مبادا پروردگارم مرا خوارداشته است.

****

وبدینگونه یوسف را توانایی دادیم

گفته شده چون یوسف علیه السلام بر تخت پادشاهی نشست و ملك را از پادشاهی عزل فرمود[۲۸٤] زلیخا بیمناك گردید آنچه راکه با یوسف علیه السلام کرده بود بیاد آورد و فرارکرد[۲۸٥] پس یوسف علیه السلام او را فراموش کرد و او نابینا و فقیرگردید و در خانه پیرزنی بیست و پنج سال اقامت گزید.

آیه: " وَلَأَجْرُ الآخِرَةِ خَيْرٌ "

ترجمه: و پاداش روز جزا بهتراست

یعنی بهتر است از آنچه که او را عطا شد از توانایی در سرزمین مصر

آیه: " لِّلَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ "

ترجمه: برای آنانی که ایمان آوردند و تقوی پیش گرفتند
یعنی بهشت بهتر از دنیا و پادشاهی مصر است برای کسی که تقوی پروردگار را داشته باشد.
و خدایتعالی اهل تقوی را به بهشت وعده فرموده است و برای متقی علاماتی است.
وگفته شده که پرهیزگار آن است که نفس خود را از شهوت و قلبش را از غفلت و دهانش را از لذت ویا اندامش را از بدیها وسرخِود را از آفت باز دارد پس اینچنین امید می‌رودکه به آفریدگار آسمانها واصل گردد.
ونیزگفته شده پرهیزگار آن است که در پنهان و آشکار تقوی خدایتعالی پیش گیرد ودر نگرانی و غم بیم ازدخول در آتش زندگی کند.
و در قرآن به شش گروه وعده داده شده
نخست به مؤمنان
دوم به صحابه
سوم به مجاهدین
چهارم به اهل بیعت
پنجم به محبین
وششم به متقین.
پس به مؤمنین وعده آمرزش داده شده آنجا که می‌فرماید:
" **وَلَأَجْرُ الآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ** "

ترجمه: و پاداش آخرت برای کسانی که ایمان آوردند و پرهیزگار شدند بهتر است[۲۸۶]
وصحابه را به یاری و پیروزی وعده فرموده است آنجا که می‌فرماید:
" **وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ** " [۲۸۷]

ترجمه: و یاری می‌کند شما را بر آنان
" **وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ** "[۲۸۸]

ترجمه:وعده‌ای است حق بر او در تورات و انجیل و قرآن
و مجاهدین را به احسان وعده فرماید آنجا که می‌فرماید:
" **أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا** "[۲۸۹]

ترجمه: آیا آنکه وعده دادیم او را وعده‌ای نیکو
و اهل بیعت را به غنیمت وعده می‌فرماید:
" **وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً** "[۲۹۰]

ترجمه: وعده داد خدایتعالی شما را به غنیمت‌های بسیار
و به محبّین وعده دیدار فرمود:
" **وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ** "[۲۹۱]

ترجمه: سپاس خدایتعالی راکه وعده خود را راست فرمود

و متقین را بهشت وعده فرمود:
" مَّثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ "[۲۹۲]

ترجمه: مثل بهشتی که به متقین وعده داده شده اززیرش نهرها روان است
و مؤمنان آمرزش می‌یابند
و صحابه یاری و پیروزی کسب می کنند
و مجاهدان احسان بدست می‌آورند
و اهل بیعت غنیمت کسب می کنند
و محبین به دیدار می‌رسند
و متقین به بهشت می‌رسند
وامید آنکه اهل گناهان از رحمت دور نمانند
و در خبر است که مثل رحمت مانند مثل چراغ است که از آن چراغهای فراوان روشن می‌گردند و چیزی از آن کسر نمی‌گردد و بدینگونه رحمت به همه اطاعت کنندگان وگناهکاران می‌رسد و چیزی از آن کسر نمی گردد.
و در خبر است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم روزی در مسجد نشسته بود که پرنده‌ای بر دیوار مسجد نشست و تکه‌ای گل بر نوك داشت پس فریادی زد و حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم خندید پس از او از این بابت پرسیدند
پس فرمود بدرستیکه این پرنده می گوید من نمی‌توانم با این تکه گل دریای قلزم را سیاه کنم بدینگونه گناهان امت تو نیز دریای رحمت خدایتعالی را دگرگون نمی‌کنند چراکه رحمت اوتعالی ازدریاها بزرگتر و نزد خدایتعالی گناهان از این تکه گل کوچکترند و رحمت صفت مولی وگناه صفت بنده است.
آیه " وَلَأَجْرُ الآخِرَةِ خَيْرٌ "

ترجمه: و پاداش آخرت بهتراست
وپاداش بر دوگونه است پاداش دنیا و پاداش آخرت
پس پاداش دنیا باقی ماندنش همراه با فناء و وفایش همراه با ستم و بخشش همراه با رنج است
وپاداش آخرت وفاء بدون ستم وبخشش بدون مانع ووصل بدون جدایی است
وپاداش دنیا همراه با رنج وپاداش آخرت همراه با خوشی است وپاداش آخرت برای کسانی که ایمان آورده‌اند بهتراست.
گفته شده پاداش آخرت باغها یی چهارگانه است در بهشت و خانه‌هایی است چهارگانه نوشیدنی‌هایی است چهارگانه و لباسهایی است چهارگانه.
و اما باغها پس با غ عدن چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا "[۲۹۳]

ترجمه: بهشتهایی عدن که در آن وارد می گردند.
و با غ فردوس چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" **كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا *خَالِدِينَ فِيهَا** " [۲۹۴]

ترجمه: برای آنان است باغهای فردوس که درآن جاودانه منزل می‌کنند.
وباغ مأوی چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" **فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى**"[۲۹۵]

ترجمه: و برای آنان است سرای بهشت
و باغ نعیم چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" **لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ**"[۲۹۶]

ترجمه: برای آنان است بهشتهای نعیم
و اما سراهای چهارگانه.
پس سرای نخست سرای جاویدان است. چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" **لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ** "

ترجمه: برای آنان است سرای جاودان
دوم خانه سلام " وَاللّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلاَمِ "[۲۹۷]

ترجمه: خدایتعالی شما را به خانه سلام دعوت می‌فرماید.
سوم خانه سرای مقام چنانکه در قرآن آمده:
" **وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ ...الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ** "[۲۹۸]

ترجمه: سپاس خدایتعالی راکه ما را به فضل خود به خانه مقام آورد
چهارم سرای زندگی راستین چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" **وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ** "[۲۹۹]

و اما نوشیدنی‌های چهارگانه. خدایتعالی می‌فرماید:
" **فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاء غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى** "[۳۰۰]

اما لباس‌های چهارگانه پس نخست لباس عطا چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" **رَبُّكَ عَطَاء غَيْرَ مَجْذُوذٍ** "[۳۰۱]

و لباس بقاء:
" **خَالِدِينَ فِيهَا**[۳۰۲]"

و لباس رضوان چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" **و وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّهِ أَكْبَرُ** "[۳۰۳]

و لباس لقاء:
خدایتعالی می‌فرماید:

" وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ "[۳۰۴]

" درود آنان در روز ملاقات سلام خواهد بود

****

پس چون یوسف علیه السلام بر تخت بنشست اهل مصرگمان کردندکه هرگز مانند او پادشاهی نخواهند دید پس آنچنان شدکه گمان برده بودند[۳۰۵]
بدینگونه عارف چون معرفت صحیح یافت هرچه غیر آن است را فراموش می‌کند و جز آن را یاد نمی‌کند چنانکه شبلی رضی الله عنه می‌فرماید:
شعر.....

نسیت الیوم من عشقی صلوتی   فلا ادری غدائی من عشائی
فذکرك سیدی اکلی و شربـــی   ووجهك نظرت شفاء دائـــی

ترجمه:
از عشق تو امروز نماز فراموشم شد، پس روزم را از شب نداستم
پس یاد تو ای مولای من آب و خوراك من است، و نظر بر روی تو شفای درد من است
گویند یکی از پادشاهان بر نیکوکاری داخل گردید و او را گفت مرا فراموش مکن پس مرد نیکوکار گفت جز مولایم هیچ یاد نمی‌کنم پس پادشاه او را گفت مرا نزد مولای خود یاد فرما فرمود چگونه تو را نزد مولای خود یادکنم حال آنکه خود ازیاد می‌روم پرسید چگونه فرمود چون او تعالی را یاد می‌کنم در نزد یاد خدایتعالی خودم را و اعضاء بدنم را فراموش می‌کنم.

****

راوی گوید یوسف علیه السلام به آبادی شهرها وکشترازها در سالهای حاصلخیزی فرمان داد و جایی را بدون کشت رها نکردندوحتی درگودی دره‌ها و نیز بر بلندی کوها کشتها کردند و خانه‌ها ساختندکه در بعضی صدقه می‌دادند ودر بعضی خرید و فروش می‌کردند وهر خانه‌ای دارای بیست و پنج ذرع عرض و صد وشصت ذرع طول بود و از صخره‌ها سنگهاساخته شده بود ودر آن‌ها به اندازه یك وجب چوب بکار نرفته بود و در آنها محصول را جمع می‌کردند در حالی‌که هنوز بر خوشه بود.
آیه: " فَذَرُوهُ فِي سُنبُلِهِ إِلاَّ قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ "

ترجمه: پس آن وا نهادند بر خوشه‌ها بجز اندکی که می‌خوردند.
پس چون سالهای حاصلخیزی گذشت و سالهای قحطی در آمد برای هفت سال، دیگر باران نبارید وبادی وزیدن نگرفت و هیچ رستنی در زمین نرویید.
پس در سال اول مردم خوراك را از یوسف علیه السلام به سیم و زر خریدند و در سال دوم به ملك و املاك و در سال سوم به اثاث خانه و در سال چهارم به زیور زینت و درسال پنجم به فرزندان و در سال ششم به خودشان خوراك خریدند وخود را بنده یوسف علیه السلام کردند.
پس بر یوسف علیه السلام وحی آمدکه چگونه می‌یابی کسانی را که گمان می‌کردند توبنده آنانی و اکنون آنان بنده توگردیده‌اند.
در سال هفتم یوسف علیه السلام آنان را خوراك داد چراکه آنان بندگان او بودند.

نکته........

چون یوسف علیه السلام بر نفس خود نگریست او را خریدند و او بنده دیگری شد و چون بر پروردگار خود نگریست تمامی اهل مصر بنده او شدند چرا که بنده چون بر برنفس خود نظرکند پست می‌شود و چون بر پروردگار خود نظرکند به عزت او در دو جهان مفتخر می‌گردد.

و اما زلیخا پس محتاج گردید ومقیم خانه‌ای در راهی شد ونابینا گردید و شوهرش از دنیا رفت وکارش سخت گردید با این وجود هنوز بتها را می‌پرستید.

ویوسف علیه السلام سوار بر اسب در شهرها می‌گشت و به امور آبادانی شهرها می‌رسید و داد مظلومان را از ظالمان می‌گرفت و نیکی دستور می‌داد و پلیدی را نهی می‌کرد.

وچون می‌خواست بر اسبی که از آنِ پادشاه پیشین بود سوار شود وآن را زین می‌کرد اسب شیهه می‌کشید و و صدای شیهه او در دور ترین شهرها و نواحی شنیده می‌شد پس لشکریان بر اسب سوار می‌شدند و به درب او می‌آمدند پس چون یوسف علیه السلام بر اسب سوار می‌گردید صد هزار سوار از راست و صد هزار سوار از چپ و صد هزار سوار از پشت و صد هزار سوار از جلوی او می‌آمدند و بربالای سرش هزار پرچم بود و در پیشش هزار مرد قوی و هزار ششمیر زن پس بر مردمان نمی‌گذشت مگر آنکه می‌گفتند به این "عزیز" پادشاهی بزرگ داده شده است.

وزلیخا لباسی از پشم می‌پوشید ومیانش را به بندی از لیف خرما می‌بست و سر راه می‌ایستاد پس چون یوسف علیه السلام می‌آمد او را ندا در می‌داد ولی یوسف علیه السلام او را نمی‌شنید وکسی را در برابر دیدگان خود بیاد نمی‌آورد پس زلیخا به سوی بت خود که او را می‌پرستید باز می‌گشت و می‌گفت: "که وای بر تو ای بت من که بر زیادی سن من و تلاش من ونیاز و احتیاج من رحم نمی‌کنی و تو پادشاهی را ازمن گرفتی و به مرا بنده کردی پس چه بدکردی"

و ندیمه خود را که هنور همراه او بود می‌گفت مرا بر سر راه یوسف علیه السلام ببر بلکه گرد لشکر او بر من بنشیند چرا که من از مساکین راه محبت هستم.

******

یکی از نیکوکاران گویدکه در صحرا میهمان يك اعرابی شدم و او در برابر من به خدمت ایستاده بود پس به ناگاه بیهوش گردید پس مادرش مرا گفت که تو به خوردن ادامه ده و خود را مشغول او مکن پس پرسیدم که او را چه شده گفت او محب همسر خود می‌باشد و چون از خیمه خارج شد و گرد پژمردگی و لاغری بر او دید بیهوش گردید پس گفتم سبحان الله اگر محبت به مخلوقی اینچنین باشد پس چگونه است محبت به خالق.

شعر:

احـب مـن حـبکم مـن کـان یشـبهکم   حتـی لقدصـرت اهـوی الشـمس والقمـرا

امـــر بالحجرالقاســـی فالثـــمـــــه   لانّ قلبـــك القاســـی یشـــبه الحجـــــرا

ترجمه:

دوست دارم از عشق شما آن را که چون شماست، تا آنجا که بر خورشید و ماه نیز عاشق شدم

آیا گذر از یک سنگ سخت ممکن است؟ چرا که قلبت به مانند سنگ است

****

یوسف علیه السلام آنان را از خزانه‌های اموال عمومی تصدق می‌فرمود و هر خزانه‌ای که به پایان می‌رسید خزانه‌ای دیگررا می‌گشود و هر مسافری راکه از ناحیه شام می‌رسیدگرامی می‌داشت و از این جهت زلیخا مسافران اهل شام را سلام می‌گفت.

نکته....

زلیخا مخلوقی را دوست می‌داشت و دوستی او موقت بود با اینحال از رنجها نهراسید و از عشق او باز نگشت بدین سان شایسته نیست که بنده از عشق مولای خود بازگردد

****

و اهل شام چون از مصر بازمی‌گشتند در بیت الاحزان فرود می‌آمدند نیکی‌های یوسف علیه السلام را باز می‌گفتند و اورا سپاس می‌گفتند و می‌گفتندکه او ما راگرامی داشت و او اهل شام را دوست دارد و یعقوب علیه السلام با خود می‌اندیشیدکه این صفات عارفان است و نمی‌دانست که یوسف علیه السلام در سرزمین مصر پیامبری است به جز خود او چرا که اودر زمان خود پیامبری را جز خود نمی‌شناخت و هرگاه که وصف عزیز مصر نزد او می‌شد بوی او را می‌شنید آرزو می‌کرد که کاش می‌توانست به نزد او برود بلکه یوسف را نزد او بیابد و نمی‌دانست که او همان یوسف علیه السلام است و همیشه در دعای خود می‌گفت ای آنکه در وعده خود خلاف نمی‌کنی تو را می‌خوانم.

راوی گوید فرزندان یعقوب علیه السلام بر او وارد شدند و عرض کردند ای پدر بر ما توجهی کن که چهل سال است بر ما التفات نداشته‌ای و با ما سخن نیکو نگفته‌ای و وما را نخوانده‌ای ودر روی ما خنده‌ای نکرده‌ای پس ما ببخش که ما نا فرمانی تو راکرده ایم و بیچاره و نیازمند و نالان آمده ایم ای پدر بر ما رسید آنچه که برمردمان رسید ازگرسنگی پس پروردگارت را بخوان تا ما را روزی گشاده روزی فرماید

فرمود آیا می‌خواهید شما را به سوی کسی ره نمایم که نعمت وکرم در نزد اوست و همه از عرب غیرعرب روی به سوی او می‌کنند و ثنای او می‌گویند به بوی خوش و روی زیبا و سخن نیکو وآیین درست.

نزدیك به مردم است و برای اوست عزت و و جلال وگنجینه و دارایی ها. اخلاق او نیکو و صفاتش پسندیده است.

پس فرزندان عرض کردند ای پدر اوصاف اینچنین شخص را با این صفات ازکجا شنیده ای؟

فرمود از آنانی که درمنزلم فرود می‌آیند و نیکویی‌های او را یاد می‌کنند پس بسوی او روانه شویدکه او کریم است وچون بر او وارد شدید از سوی من او را سلام‌گویید عرض کردند ای پدر ما را سرمایه‌ای نیست که با عزیز مصر دادوستدکنیم.

نکته....

ای حاضران آیا در میان شما کسی هست که طاعتی داشته باشدکه با آن بتواند با خدای عزیزکه عزّت هر عزیزی از اوست دادوستدکند.؟

آیا در میان شما کسی هست که قیامی داشته باشد تا بتواند با حضرت " علام" دادوستدکند؟

آیا درمیان شما کسی هست که سجده‌ای داشته باشد خالص آیا در میان شما کسی هست که اوتعالی را با حقیقت یادکرده باشد؟

آیا در میان شما کسی هست که دارای وفاء وامانت داری باشد؟
آیا درمیان شما کسی هست که زندگی روزانه را از روی صفا داشته باشد؟
آیا درمیان شما کسی هست که به قضاء راضی باشد؟
آیا در میان شما کسی هست که از درگاه اوتعالی غایب نشده باشد؟
آیا درمیان شما کسی هست که همنشینان او تعالی را دوست بدارد.؟
ای یاران گناه به سوی اوتعالی روید با گام‌های فقر وبسوی اوتعالی نثارکنید تلاش و یارای خود را.
وای بر شما ای یاران گناه از آن روزی که تبهکاران با مویهای پیشانی شان گرفته شوند.
شعر:

ایـــا شـــابّا بـــربّ العـــرش عاصـــی اتـــــدری مـــــا جــــزاء ذوالمعاصـــــی
سعــــیر لـــــلعصاب لهـــا ثبــــور فویــــل یــــوم یؤخــــذ بالنـــــواصی
فـــان تصـــبرعلی النـــیران فـــاعص والاّکـــــفّ مــــن العصـــیان قاصـــــی
وقیمـــا قـــدکتبـــت مـــن الخطایـــا رهنـــت الـــنفس فاجهـــد فـــی الخـــلاص

ترجمه:
ای جوانی که نا فرمانی پروردگار خود می‌کنی، دانستی که چیست سزای نا فرمانان؟
آتش سعیرکه بدنت به آن عذاب می‌شود پس وای از روزی که (مردم) به موی‌های پیشانی‌هایشان گرفته می‌شوند
پس اگر می‌توانی بر آتش پایداری کنی، نا فرمانی کن و اگر نه از نافرمانی دور شو
گناهان زیاد برتو نوشته شده، و نفس تو به بهای گناهان درگروست پس در رهایی آن بکوش
****

و فرزندان گفتند ای پدر ما نیازمندان وگناهکاران و فقیران هستیم چیزی نداریم که به درگاه او بریم چرا که مردم به بارگاه اوگوهر دیبا و زر وسیم می‌برند.
یعقوب علیه السلام فرمود شنیده ام که اوکریم است وکریمان آسان می‌پذیرند و افزون بخشش می‌کنند گفتند اوکریم است ولی ما شرم می‌کنیم که بر درگاه او درهم‌های سیاه لباسهای پشمینه و پنیر خود را عرضه کنیم. فرمود اگر غذا می‌خواهید بر شماست که به درگاه بخشنده او روید.
پس آنان تمامی پشم و پنیر و پولهای سیاه خود را گرد آوردند سپس از پدر پرسیدند اگر او پیشکشی ما را نپذیرف چه کنیم فرمود خاندان خود را آشکارکنید و بگوییدکه ما فرزندان یعقوب فرزند اسحق فرزند ابراهیم علیهم السلام هستیم وشایدکه بر شما رحم آورد.
پرسیدند اگر نسب ما را نپذیرفت آنگاه چه کنیم فرمود براو فقر و نیاز و غربت خود را عرضه کنید واو را به صدقه التماس کنید و بنگریدکه بر چه بارگاهی وارد می‌شوید و آداب را نگاه داریدکه دریا را همسایه، پادشاه را دوست و سلامتی را بهایی نیست.
شعر:

و مـــن صـــحب الملـــوك بغـــير علـــم فقـــــد ارســــله الجهــــل الی القتــــل

ترجمه:
و آن که با پادشاهان بدون دانش همنشین گردد، پس نادانی او را بسوی مرگ رهنمون می‌گردد.

پس عرض کردند ما در بارگاه پادشاهان نبوده ایم و نمی‌دانیم چگونه است یعقوب علیه السلام فرمود شما را یاد دهم چون داخل شدید جز به فرمان او داخل نشوید و چون نگاه شما بر او قرارگرفت متوجه راست وچپ مباشید.

نکته....

در خبر است که چون نمازگذار به راست و چپ نظرکند خدایتعالی او را فرمایدکه برکه نظر می کنی آیا بهتر از من یافته‌ای؟

مخلوق از بارگاه مخلوق می‌ترسد به نشانه خدمت و ادب و هشیاری نیکو پس غافل خطا کار چگونه از آفریدگار خود نمی‌ترسد و در خدمت او تلاش نمی‌کند پس بترسید بترسید ای بندگان خدا شتاب کنید شتاب کنید پیش از بسر آمدن روزگار و فروآمدن مرگ و پشیمانی.

پس مست زندگی دنیا نباشید و به خدایتعالی مغرور نگردید.

ای گروه مسلمانان آستین‌ها را بالا زنیدکار سخت است پس آماده کنیدکه هنگام رفتن نزدیك است وسفر بس دور وبارهای سنگین خود را سبك کنید پس در راهتان گردنه‌هایی است که بس کج و تندکه از آنها نمی گذرند مگر آنانی که بارهای سبك دارند.

پس یعقوب علیه السلام فرمود: "ای فرزندان چون بر او وارد شدید او را سخنهای نیکوگویید و چون شما را به نشستن فرمود پس بنشینید واگر شمارا فرمان نشستن نداد ننشینید تا شما را فرمان دهد پس چون نشستید آغاز سخن نکنید تا از شما بپرسد و سخن را دراز نکنید و هر واژه‌ای را به واژه‌ای پاسخ گویید و نشستن نزد او را افزون مکنید پس چون شما را فرمان بازگشت داد روی‌ها از او برنگردانید وچون از بارگاه او خارج شدید به هیچ کس از آنچه که بین شما و اوگذشته چیزی نگویید مبادا بشنود و شما از دیدگانش فرو افتید پس (بدانیدکه) آشکارکردن راز پادشاهان سخت است.

راوی گوید پس آنان به مقصد مصر براه افتادند.

****

یوسف علیه السلام فرموده بود تا از ساحل دریا تا به کوه دیواری از آهن ساخته بودندکه آن را دربی بود وگذر از آن دیورا ممکن نبود مگر ازآن درب و برآن درب دربانی گماشته بود به همراهی پانصد سوار.

پس چون مردی از آن درب گذر می کرد از او می‌پرسید از مقصد او از زاد و توشه اش. پس گزارش او و قافله و زاد و توشه همراهش را به سوی یوسف علیه السلام می‌فرستاد پس اگر یوسف علیه السلام فرمان می‌داد می‌توانست داخل شود وگرنه باید باز می گشت به همانجایی که آمده بود.

و یوسف علیه السلام این را تنها به جهت یافتن برادرانش می‌کرد چه او می‌دانست که آنان به سوی او خواهند آمد چنانکه جبرائیل علیه السلام در خواب او را آگاهانیده بود. و یوسف علیه السلام آن دیوار را ساخته و بر آن در انتظار برادرانش بود.

ونیز خدایتعالی صراط را ساخته و بر آن در انتظار مردمان است چنانکه خود تعالی می‌فرماید:

" **إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ** "

ترجمه: پروردگارت در کمین است.[۳۰۶]

یعنی فرشتگان بر پل دوزخ در کمین هستند. پس چون روز رستاخیز فرا رسد خدایتعالی فرماید: " اگر من به ظلم ظالم اجازت دهم خود ظالم باشم "

و در خبر است که چون مردمان بر صراط گذرکنند منادی نداکند: " آنکه به اجازت آمد نجات یافت و گرنه در آتش فرو افتد"

و منادی ندا در دهدکه آنان که بار سبك دارندگذرکنند و آنانکه بار سنگین دارند فرو افتند.

و منادی نداکند فلان سیاه بخت شد و او را هرگز نجاتی نیست و فلانی نجات یافت و او را دیگرهرگز سیاه بختی نیست.

چون برادران یوسف علیه السلام به درب مصر رسیدند دربان نگاهی بر آنان انداخت و از پوشش و هیأت آنان در شگفت شد پس ساعتی با آنان سخن نگفت سپس پرسید شما که هستید و ازکجا می‌آیید و قصدکجا را دارید؟ پرسیدند از چه روی می‌پرسی پاسخ داد از برای این به اینجا فرستاده شدم تا احدی را اجازت گذر ندهم مگر آنکه نخست نام وکنیه ومقصد و جای و زاد و توشه او را بپرسم.

و بدینسان از بنده در روز رستاخیز از آیینش وکارش وگفتارش و جایش و بخششش و منعش و فرمانبرداری اش و نافرمانی اش پرسش می‌گردد پس خدایتعالی جلَ جلاله می‌فرماید: ای بنده من جوانی ات پربهاء بود آن را تباه کردی....

و خدایتعالی می‌فرماید: " فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِيْنَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ "

ترجمه: به پروردگارت سوگندکه از همه آنها ازآنچه که کرده‌اند می‌پرسیم.[۳۰۷]

یعنی ینکوکاران و بدکاران یکتاپرستان و ملحدان راستگویان و دروغ گویان.

ازراستگویان از راستگویی آنان می‌پرسیم

و از دروغ گویان از دروغ آنان می‌پرسیم

از پیامبران از پیامبری شان می‌پرسیم

و از اولیاء از ولایتشان می‌پرسیم

و از قاضیان از احکامشان می‌پرسیم

و بازرگانان از خرید وفروششان می‌پرسیم

از تهیدستان از شکیباییشان

و ازبی نیازان از سپاسشان می‌پرسیم

و از اهل تصوف از صفاتشان

ازاهل زهد از زهدشان می‌پرسیم

و از دانشمندان از دانششان و عمل به دانششان

واز عبادت کنندگان از عبادتشان پرسش می کنیم

و از اهل حقیقت از حقایقشان

و از اهل عرفان از دقایقشان می‌پرسیم

و از مجاهدین از ضرب شمشیرهایشان

واز مجتهدین از اجتهادشان می‌پرسیم

وهیج بزرگ وکوچکی وا نهاده نشود.

پس برادران پاسخ دادند ما از اهل شام هستیم ازکنعان از بیت الاحزان و از فرزندان یعقوب اسرائیل الله فرزند اسحاق ذبیح الله فرزند ابراهیم خلیل الله علیهم السلام هستیم.
دربان گفت نسب‌های تان بزرگ و سخنهایتان شیوا و رویهایتان نیکوست قصد شما کجاست
گفتند بسوی عزیز
گفت تنخواهتان چیست
پس سرها را به پایین انداختند وگفتند ما را از تنخواهمان مپرس.
بدینگونه چون منکر ونکیر درگور انسان مؤمن داخل می‌گردند خدایتعالی می‌فرماید او را از پروردگارش پرسش کنید و از پیامبرش و از قبله اش که آن همه درست است و از عملش پرسش مکنید که آن مخلوط است.
پس دربان نامه‌ای به یوسف علیه السلام فرستادکه ای عزیز بر من گروهی وارد شده‌اند از شام بدنهایشان پهن رویهایشان نیکو و زبانشان شیوا و نسبهایشان بزرگ و جملگی از فرزندان پیامبران هستند و قصدشان بارگاه توست و نام‌های آنان چنین است یهوداء، روئیل، شمعون، زیالون، یشجر، دینه، دان، نفتالی، جاد، اشر و بن یامین و جملگی از سرزمنی کنعان هستند. [۳۰۸]
پس چون یوسف علیه السلام بر نامه نگاه انداخت اشك بر چشمانش نشست و مدهوش گردید.
شعر:

ســــلام اللـــه والسّـــقیا جمیعـــا	علــــی تلــــك المنــــازل والــــدیار
فقلبــــی عنــــد ســــاکنها رهــــین	کثیرالوجــــــد مســــــلوب القــــــرار
فیالیــــت الزمــــان یجــــود یومــــا	بمــــا ارجــــوه قــــرب القــــرار

ترجمه:
درود خدایتعالی بر این منازل و آبادی ها، و خدایتعالی آنان را سیراب گرداند
وقلب من درگرو ساکن این آبادی، خوشحال و بیقرار است.
ای کاش روزگار روزی را می‌بخشید، به آنچه که به او امید دارم.
****

ادامه داستان... ندیمان وحاضران و وزراء در شگفت شدند ولی به علت آن آگاه نشدند پس چون یوسف علیه السلام به هوش آمد به اطرافیان فرمان خروج داد . همگی خارج شدند پس دیگر بار نگاهی بر نامه افکند وسخت بگریست آنگاه سوار را پرسیدکی این گروه آمدند عرض کرد پنج روز پیش فرمود و جامه‌هایشان چگونه است عرض کرد جامه‌های ژنده در بر دارند و موی‌هایشان ژولیده است.
پس یوسف علیه السلام به صدای بلندگریست پس مباشرش در شگفت شد و پرسیدگریه ات از برای چیست خدایتعالی دیدگانت گریان نکند.
شعر:

یقولــــون مــــا بــــال لونــــك اصــــفر	فقلــــت فــــراق الحبیــــب لــــونی غــــیرا
ولــــو اننّــــی ابــــدیت منــــی زفــــره	جعلــــــت الصّــــــفا البروالبحراکــــــدرا

ترجمه:
می گویند چگونه است حال توکه رویت زردگریده است، پس گفتم دوری دوست رویم را دگرگون کرده است
و اگر آه از نهاد برآورم روشنی دریا و خشکی تیره تار شود.
پس وزیر از یوسف علیه السلام پرسید برای چه می گریی ای عزیز؟
یوسف علیه السلام فرمود براستی که برادرانم آمده‌اند همآنانی که مرا در چاه نهادند و سپس فروختند.
عرض کرد پس چرا می گریی؟
فرمود: بر حال آنان می‌گریم و از حال خودم به دو چیز نخست به سبب شرم از آنان چرا که آنان به سبب من نافرمانی خدایتعالی راکردند و دوم به سبب فقر و تهیدستی آنان.
پس مباشر ازکرم او در شگفت شد و پرسید چه می کنی در حق آنان حال آنکه آنان در حق تو چنین و چنان کردند.
فرمود آن می کنم در حق آنان که خویش به خویش و پادشاه به غریب و عاشق به معشوق می کند.
پس نامه‌ای نوشت به سوی دربان که آنان را سه روز پذیرایی کن و ایشان را گوشت و میوه و شیرینی ده و آن جایگاه را ویران کن و بارو را بردار چرا که آن بارو و آن پنجره را از برای آنان نهاده بودم پس چون آمدند دیگر این مراقبت لازم نیست و بدینگونه خدایتعالی می‌فرمایدکه چون نسل فرزندان آدم علیه السلام منقرض گردد آسمان و زمین ویران و خورشید و ماه وستارگان نابود می گردند چراکه آنان از برای بشر ساخته شده‌اند.
چنانکه او تعالی می‌فرماید:
" **إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ**....."[۳۰۹]

ترجمه: و آنگاه که خورشید در خود پیچیده گردد و و آنگاه که ستارگان تیره گردند...
یعنی پراکنده گردند وروان گردند نیزگفته شده تا جاییکه می‌فرماید:
" **وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ** "[۳۱۰]

ترجمه: و آنگاه که جان‌ها دو به دو گردند
یعنی یکتاپرست با یکتاپرست و ملحد با ملحد و فاسق با فاسق و ستمگر با ستمگر سعادتمند با فریشته و شقی با شیطان همنشین گردند.
" **وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ** "

ترجمه: و چون از دختران زنده بگور شده پرسیده شود[۳۱۱]
و این بدرستی از اهل جاهلیت بود که چون برای آنان دختری بود و این دختر ده ساله می‌شد او را می‌آراستند و برایش چاهی در بیابان می کندند و سپس او را درآن چاه می‌انداختند در حالی که او فریاد می‌زد....ای امان.... ای امان تا جان می‌داد.
پس اینگونه خدایتعالی می‌فرماید:
" **بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ** "[۳۱۲]

ترجمه: به کدامین گناه کشته شدید

پس پرسش از آن دختران است ولی پاسخ برای کشنده آن دختران چنانکه می‌فرماید:
" وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ "[۳۱۳]

ترجمه: و آنگاه که برگهای کتابها پراکنده گردند
وا شرما، آه ازکتاب سرگشاده، و وای از رسوایی و دریده شدن پرده ها.
تو را چه می‌شود آنگاه که دیوان‌ها گشوده و ترازوها برپا گردند وکتاب تو به دست چپ یا راستت دهند و در برابر خدایتعالی بایستی و او تعالی به تو فرماید:
" اقْرَأْ كَتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا "[۳۱۴]

ترجمه: بخوان کتابت را که امروز حسابرسی خویشتنت برتوکافی است
و ای برادران به شتابید بر حساب خود در فرصتی که دارید
آن روزی که بر انگیخته می‌گردید به سوی خدایتعالی و به سوی میدان حساب گروه گروه و می‌ایستید در برابر خدایتعالی نفر به نفر ونافرمایان به سوی دوزخ دسته دسته رانده می‌شوند وگروه پرهیزگاران بر رحمن ورود می‌کنند وکتاب سطر به سطر خوانده می‌شود و حرف به حرف پرسیده می‌شوید از آنچه که کردید و آنگاه که دوزخ با همه بدی‌هایش (به صحرای محشر) آورده شود و این همه آنگاهی است که زمین زیر وزبر شده و پستی و بلندی اش یکسان گردیده و پروردگارت و فرشتگان صف به صف می‌آیند.
ای برادران، آرزو دراز، مرگ نزدیك، توشه اندك، راه دور، آتش سوزان، ندا دهنده جبرائیل و داور، پروردگار جلیل است.
آن روزی که دیدگان بازگردند و پرده‌های اسرار در آن روز دریده گردند و در آن روز ملك جبّار فرمان راند. آن روزی که ندا می‌شود ای فلان فرزند فلان فرزند فلان فرمان ملك جبار پاسخ ده. پس بنده در برابر خدایتعالی بایستد پس خدایتعالی فرماید: ای بنده من آیا زندگانی ات را دراز نکردم؟ آیا بدنت را سالم نکردم؟ آیا لغزشهایت را کم نکردم ای بنده من جوانی ات را چگونه گذراندی و چه بهره‌ای کسب کردی آیا تورا یاد آورم از شبهایی که نافرمانی من کردی چه روزهایی که از ترك فرمان من دورنشدی.
پس ای بیچاره هرچه زود تر پاسخی برای خداوند جلیل آماده کن پاسخی نیکو پیش از آنی که برهنه در برابر خدایتعالی ایستانده شوی وما بین دوزخ و بهشت سرگردان گردی.
آنجا جایی است که هیچ مالی سودی نبخشد و هیچ خویشی شفاعت نکند و هیچ یاوری از آنچه که می‌شود پیشگیری نکند.
آنجا همان است که پشیمانی‌ها بزرگ وگام‌ها در عرصات قیامت خوار می‌گردند.
آنجا همانجایی است که هزار نیش آتش او را به سوی خود می‌کشد و او را زبانه‌های غلاظ وشداد هراسان می‌کنند و او به صدای غمبار آمیخته با ترس می‌گویدکه ای سرور من امان امان... وکجاست از برای او امان و بدرستیکه خدای رحمان براو خشم گرفته و فرمان به در آتش انداختن او داده است پس این خوار شده را آتش دربر می‌گیرد وگریه و شیون او را سودی نمی‌بخشد و پس زبانه‌های آتش او را بسوی خود می‌کشند و او با صدای بلند می‌گوید ای فرشتگان پروردگار من و ای ساکنان آسمانهایش مرا مهلتی دهید بر خویشتن خود بگریم پیش از آنی که به آتش درآیم پس نخست اشك می‌ریزد سپس به

صدای بلند می‌گرید پس آنگاه در آتش افکنده می‌شود و آن آتشی است سوزان که انتهایش دور وآبش صدید و وشیرینی اش آهن است و عذابش هر روز نومی شود و هرگز از آنان باز نمی‌گردد.

****

گوید پس سرایدار آنچه را که یوسف علیه السلام فرمان داده بود بجای آورد، برادران را یاری کرده ایشان را تا دروازه سرزمین مصر همراهی نمود.

پس چون به سرزمین مصر وارد گردیدند آمدن ایشان به یوسف علیه السلام عرض شد.

شعر:

جاؤنی وحیت مستحیئا و قد عرفونی　　　وانا تائب عسی هم یقبلونی

ترجمه: آنان آمدند و شرم مرا درگرفت که مرا شناختند، و من به آنان باز می‌گردم شایدکه مرا بپذیرند.

ادامه داستان...یوسف علیه السلام نمی‌دانست که برادران در کجا هستند و چه می‌کنند تا اینکه کسی بر او وارد شد وخبر آمدنشان را داد و گفت که آمدند آن بیگانگان بینوا.

برادران یوسف علیه السلام چون داخل شدند همانجا ایستادند نمی‌دانستندکه کجا فرود می‌آیند و کسی را نمی‌یافتندکه آنان را بفهمد چرا که زبان آنان عبری [۳۱۵]بود و زبان مصریان قبطی.

و یوسف علیه السلام در آنان می‌نگریست و می‌دانست که باید آنان برادران او باشند ولی از میان آنان یهودا را از شمعون باز نمی‌شناخت پس جبرائیل بر او فرود آمد و آنان را به او شناساند.

پس آن را که مأمور پذیرایی بود فرمود که آنان را در خانه من فرود آور و آنان را در خانه بیگانگان فرود نیاور و قرار ده آنچه را که در برابر آنان مینهی آنچنان بنِه که در برابرمن مینهی و حرمت آنان را برپای دار.

پس مأمور عرض کرد بسیار از نزدیکان توکه نزد تو آمدند و آنان را مال ومنال بسیار بود و آنان جملگی در منزل بیگانگان فرود آمدند.

پس یوسف علیه السلام فرمود سرکشی نکن و آنچه را فرمودم بجای آر.

شعر:

شوفی شدید وقلبی لیس یظهره　　　و فی فؤادی لهیب النار یشتعل

انشاءعذبنی اللیالی سوف اخبرکم　　　عن الغرام الذی فی القلب یشتمل

من لی رسول الی من لیس ینصفنین　　　منه الجفاءومنی الصبر والجلل

ترجمه:

شوقم زیاد است و قلبم آن را آشکار نمی‌کند، و در دلم زبانه آتشی است که شراره می‌زند

اگر شبهایم مرا شکنجه کنند زود باشد، که شما را آگاه کنم از آن عشق سوزان قلبم

کیست فرستاده‌ای از من به سوی آنکه با من انصاف نداشت؟ از او جفاء و از من صبرو احترام.

****

ادامه داستان...پس خادم از قصر فرود آمد و آنان را فرمان به ورود داد آنگاه برای آنان جای گشود و سفره‌ای گسترد و یوسف علیه السلام از سریرخود بر آنان می‌نگریست و به زبان قبطی خادمان را

می‌فرمود که چنین و چنان کنند و آنان نمی‌فهمیدندکه او چه می‌گوید .پس چون شب آنان را در خود گرفت بر آنان موائد نیکوگماشت و از برای آنان شمعهایی از زر روشن کرد و از همه بوی‌های خوش برای آنان مهیا ساخت.
پس چون برادران از پنجره برآن درب که خاص پذیرایی از بیگانگان بود نگریستند، دیدندکه به هر میهمانی گرده (نانی) می‌دهند از شدت خشکسالی و تنگی وقت حال آنکه بار شترش –بعنوان پیشکش- هزارودویست دینار بوی خوش بود پس چون چنین دیدندگروهی گفتندکه پادشاه ما را بس گرامی داشت که دیگری را اینگونه گرامی نداشته است پس می‌ترسیم که گمان کند ما را سرمایه‌ای گرنبهاست و یوسف علیه السلام می‌شنید آنچه راکه می‌گفتند.
پس شمعون گفت شاید یادی از پدران ما شنیده و ما را اینگونه از برای آنان گرامی می‌دارد و دیگری می‌گفت شاید بر روی‌های ما نظرکرده و دانسته که ما در زمان خود ازگرامیان مردم خود بودیم ودیگری می‌گفت شاید بر سستی و درویشی ما رحم آورده و یوسف علیه السلام می‌گریست وگوش می‌داد پس روی به فرزند خود میشاکرد و نام او میشالؤم[۳۱۶] نیزگفته شده و همچنین افرائم نیزگفته شده که درست نمی‌باشد چراکه افرائیم فرزند یوسف علیه السلام از زلیخا بود و زادنش به دوسال پس از وصال آن دو بود.[۳۱۷]
پس یوسف علیه السلام فرزند را فرمودکه برخیز همیان رسمی بر بند وجامه شاهی در برکن و دستار بر سر نه وآن جامی راکه درآن آب می‌نوشم بردار و خویشان را آب ده.
عرض کردکیانند این خویشان؟
فرمود عموهایت
عرض کرد ای پدر آنان تو را فروختند و بر تو ستم کردند؟
فرمود آری مرا فروختند تا من پادشاه مصرگردم حال بگو آیا خوب شد درآنچه که کردند یا بد شد؟
عرض کرد نه خوب شد حال به آنان چه گویم؟
فرمود با آنان سخن مگو و راز خود را بر آنان آشکار مکن تا خدایتعالی ما را فرمان دهد و اگر از تو چیزی پرسیدند بگو من قبطی هستم و نمی‌دانم شما چه می‌گویید.
آیه: " **وَجَاء إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُواْ عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ** "

ترجمه: و برادران یوسف علیه السلام بر او وارد شدند و اوآنان را شناخت وآنها او را نشناختند.
گفته شده چون آنان بر یوسف علیه السلام وارد شدند او از حال ومکان ایشان پرسید عرض کردند ما از اهل شام هستیم فرمود پس مشکل شما چیست؟
عرض کردند: خوراك می‌خواهیم.
فرمود:دروغ می‌گویید چراکه در شما اثر دزدی است که درگذشته انجام شده سپس فرمود شما چند نفر هستید؟
عرض کردند: ده نفر [۳۱۸]
فرمود: شما ده هزار نفر هستید هرکدامین شما هزارمرد است.
منظور یوسف علیه السلام نیروی آنان بود چراکه هرکدام آنان نیروی هزار مرد را داشتند.
سپس فرمود:پس مرا بر اخبارخود آگاه کنید

عرض کردند:همه ما برادرهستیم از نور مردی صدیق و ما دوازده برادر بودیم وپدر ما برادرکوچك را بیش از همه دوست می‌داشت پس او را به بیابان‌ها بردیم و او تلف شد.
یوسف علیه السلام فرمود چگونه شما می‌گویید‌که پدر ما صدیق است حال آنکه او فرزند‌کوچك را بیش از فرزند بزرگ دوست می‌داشت و این از صدیقین به دوراست.
عرض کردند اگر او را می‌دیدی بر تمامی مردمان بر می‌گزیدی و ما هم او را دوست می‌داشتیم تا آنکه او خوابی دروغ دید فکرکرد‌که این خواب از اوست.
یوسف علیه السلام پرسید درخواب چه دید؟
عرض کردندگمان برد‌که او پادشاه می‌گردد و ما چون بندگان در برابر او.
یوسف علیه السلام پرسید پس آیا به پادشاهی رسید؟
عرض کردند آری در بهشت به پادشاهی رسید چرا‌که‌کودك عاقبت بخیر است ولی به پادشاهی دنیایی نرسید چون گرگ او را درید.
از این بابت خدایتعالی می‌فرماید:
" **فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ** "

ترجمه: پس او آنان را شناخت و آنان او را نشناختند.

نکته برای اهل معرفت

مردمان بر دوگونه‌اند شناسندگان و ناشناسندگان آن‌که خدایتعالی را شناخت، نشناخت او را مگر به نورِ خود او پس منتی است از شناخته شده بر شناسنده و نه بر شناخته و هرگز مبتداء بر مقتداء پیشی نگیردَ پس کَی مبتداء فهم فضل مقتداء تواندکرد.
یکی از حکما گوید من از تورات سه سخن و از انجیل سه سخن و از زبور سه سخن و از فرقان(قرآن) سه سخن برگزیدم.
اما آن سه سخن‌که از تورات برگزیدم:
براستی‌که خدایتعالی دوستدار هر قلب اندوهگین است،
براستی‌که خدایتعالی صدقه دهندگان را پاداش می‌دهد،
براستی‌که خدایتعالی هرآینه دشمن می‌دارد هر پرخور غافلی را.
واما آن سه سخن‌که از انجیل برگزیدم:
بی نیازی در قناعت، سلامتی درگوشه‌گیری و احترام در ترك شهوات است.
و اما آن سه سخن‌که از زبور برگزیدم:
آن‌که قانع شد سیرشد،
وآنکه شکیبایی کرد پیروز شد
و آنکه‌کناره‌گرفت سالم ماند.
و اما آن سه سخن‌که از قرآن فراگرفتم:
براستی‌که خدایتعالی نمی‌پذیرد مگر از پرهیزگاران،
و خدایتعالی دوست دارد بسیار توبه‌کنندگان را
و خدایتعالی نور آسمانها و زمین است یعنی نور مؤمنان.

فصل: در نور و معرفت

بدان که خدایتعالی نوری در رخسار خلیل علیه السلام نهاد و نوری در چهره یوسف علیه السلام و نوری در دست موسی علیه السلام و نوری در پشت محمد صلی الله علیه و آله و نوری درقلب عارف.

و اما آن نوری که دررخسار خلیل علیه السلام از برای حرمت بود

و نور چهره یوسف علیه السلام از برای برگزیدگی

و نور دست موسی علیه السلام از برای معجزه

و نوری که در پشت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود از برای یاری و پیروزی بود

و نوری که در قلب مؤمن نهاده می‌شود از برای آمرزش است.

پس حضرت خلیل علیه السلام عرض کرد: یا رب چیست این نور؟

فرمود وقار

عرض کرد مرا آن بیش ده.

پس به آن از آتش نمرود نجات یافت

و یوسف علیه السلام به آن نور از چاه و زندان نجات یافت

و موسی علیه السلام به آن نور از دریا نجات یافت

و محمد صلی الله علیه و آله وسلم به آن نور به سدره المنتهی رسید.

بدینگونه مؤمن به نور ایمان از آتش می‌رهد.

****

"معرفت" را پنج حرف است: م، ع، ر، ف و ت

پس 'م' مقت نفسش است

و 'ع' عبادت پروردگارش

و 'ر' رغبت به آخرت

و'ف' تفویض امر است به خدایتعالی.

و 'ت' تلاش برای چیرگی برخطورات غیر خدایی

وآن که از غیرخدایتعالی به خدایتعالی پناه برد او عارف به خدایتعالی است.

****

خدایتعالی ده چیز را نور نامیده است:

-نفس خود را نور نامیده است آنجا که می‌فرماید:

" اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ " [۳۱۹]

ترجمه: خدایتعالی نور آسمانها و زمین است.

و قرآن را نور نامیده است آنجا که می‌فرماید:

" قَدْ جَاءَكُم مِّنَ اللّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ " [۳۲۰]

ترجمه: براستی که نوری از سوی خدایتعالی به سوی شما آمد.

و تورات را نیز نور نامیده است آنجا که می‌فرماید:

" إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ " [۳۲۱]

ترجمه: براستی که ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور بود.
و روز را نور نامیده است:
" وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا "[٣٢٢]

ترجمه: و زمین روشن شد به نور پروردگارش.
و توحید را نور نامید:
" يُرِيدُونَ أَن يُطْفِؤُواْ نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ "[٣٢٣]

ترجمه: می‌خواند نور خدایتعالی را به دهانهای خود خاموش سازند.
و اسلام را نور نامید:
" أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ "[٣٢٤]

ترجمه: آیا آن کس که سینه اش را برای اسلام فراخ گردانید پس او بر نوری از پروردگار خود است.
و روز بازپسین را نور نامید:
" انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِكُمْ "[٣٢٥]

ترجمه: برما نظرکنید تا از نور شما بهره‌ای برگیریم.
و معرفت را نور نامید و فرمود:
" مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ " [٣٢٦]

ترجمه: مثل نور او مثل چراغی است که در آن افروزنده‌ای است.
وپیامبر السلام صلی الله علیه وآله را نور نامید و فرمود:
" " قَدْ جَاءكُم مِّنَ اللّهِ نُورٌ " [٣٢٧]

ترجمه: بدرستی که از سوی پروردگار تان شما را نوری آمد.
و ماه نور نامید و فرمود:
"هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاء وَالْقَمَرَ نُورًا "[٣٢٨]

ترجمه: او آن کسی است که خورشید را روشنی و ماه را نور قرارداد.
نورها جملگی ظاهری هستند مگر نور معرفت که باطنی است و همه این نورها جملگی برای توست
اگر نور صفت خدایتعالی است پس تورا عجزاست
واگر قرآن نور است پس آن پیشوای توست
واگر تورات نور است پس در آن ذکر تووثنای توست
و اگر روز نور است پس آن معاش توست
و اگر توحید نور است پس آن افتخارتوست
و اگر اسلام نور است پس آن بخششی است بر تو
و اگر روز بازپسین نور است پس آن مژده‌ای است برای تو
و اگر معرفت نور است پس آن سبب وصل تو و باز شدن چشمان توست
و اگر پیامبر نوراست پس او شفیع توست

و اگر ماه نور است پس آن رنگ توست که میوهایت را رنگین می‌کند
مثل نور او مانند چراغی است که در آن افروزنده ایست. نفس مؤمن مانند مسجد است وقلب او مانند چراغ است و محبت او مانند نور آن چراغ است وتوکل او مانند ریسمان آن چراغ و دهان او مانند پنجره مسجد است و چراغ میانه درب مسجد آویزان است پس آن هنگام که زبان باز می‌شود به اقرار آنچه که در جنان است انوار از پنجره دهانش تابیدن می‌گیرد و بسوی عرش بالا می‌رود آنجای که خدایتعالی می‌فرماید
: " **یصعد الیه کلم الطیب**"[۳۲۹]

ترجمه: سخن پاکیزه بسوی اوتعالی بالا می‌رود یعنی گفتهٔ لا اله الاالله.
حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم حکماء و اهل معرفت را به بیست و پنج چیز تشبیه فرمود به آب، خاك، زر، سیم، گوهر، دّر، مشك، عنبر، کافور، زنجبیل، لاله، کشتی، براق، معراج، کوه، آتش، نسیم، دارو، نرگس، خورشید، ماه، شتارگان، دریا و بهشت.
به آب تشبیه فرمود چرا که زندگی هر موجودی از آب است و بدینگونه است زندگی عارف.
و به خاك که هر رستنی از آن می‌روید و به همینگونه از قلب عارف خصلتهای پسندیده می‌روید.
و به زر که در کوره آتش چیزی از آن کم نمی‌شود و زنگار نمی‌گیرد بدینگونه قلب عارف نیزکاستی نپذیرد و چرك و زنگار نگیرد.
وبه سیم که چون در یك ده آن ناخالصی از مس یا برنج باشد درهم آن قبول می‌باشد پس عارف نیز اگر از سر تاپای دارای عیب باشد ولی دارای معرفت باشد پروردگار ش اورا بپزیرد.
و به گوهرها که یافت می‌نشود جزء در خزانه پادشاهان پس معرفت نیزیافت نمی‌شود جزء در قلب نیك سرشتان.
وبه یاقوت که در آن آتشی است ولی حراره آن را جذب نمی‌کند پس عارف را نیز حرارت دوزخ در نمی‌یابد و در آن اثری ندارد.
و به دُرّ که در آن روشنی است قلب عارف نیز بدینگونه است چرا که در آن رشنی است از معرفت و شناخت.
و به مشك که از آن بوی‌های خوش می‌آید بدینگونه از عارف بوی خوش معرفت و شناخت می‌آید.
و به عنبرکه بر خرد و قوای دماغی می‌افزاید بدینگونه معرفت نیز درقلب عارف فزونی می‌گیرد.
و به کافورکه سرما می‌آورد معرفت نیز برگناهان قلب عارف سرما می‌زند(وآنها را می‌خشکاند).
و به زنجبیل که مفید برای جهان است و عارف نیز مفید برای جهان است.
و به گل‌های لاله که زیور زمین هستند بدینگونه معرفت قلب عارف را می‌آراید.
و به کشتی که بر آب سیر می‌کند بدینگونه در قلب عارف نورهای دین مانند نور توحید و نور اخلاص و نور یقین و نور توکل و نور رضاء و نور تسلیم و نور شکر و نور عبادات در سیرند.
و به براق و معراج که مرکب نورانی دوست به سوی دوست بود بدینگونه معرفت نیز عارف به سوی معروف خود می‌برد.
و به کوه که زمین را نگاه داشته همچنین نیز معرفت دین را نگاه می‌دارد.
و به آتش که سوزاننده هر چیزی است بدینگونه معرفت هر نافرمانی و مخالفتی را باطل می‌کند.

و به نسیم خوشبوی که خود گستردگی هر بوی گندیده‌ای را می‌برد بدینگونه معرفت هوسهای فاسد کننده را از قلب می‌زداید.
و به سرو که چون سبزگردد تابستان و زمستان آن را دگرگون نکند بدینگونه معرفت با مخافتها دگرگون نگردد.
و به نرگس که همیشه با سر اشاره به زمین دارد بدینگونه عارف نیز در سجود بدینگونه است.
و به خورشید و ماه که چون برآیند تاریکی از جهان رخت بربندد بدینگونه چون در قلب عارف معرفت پیدا شود برای او از غفلت باقی نمی‌ماند.
و به ستارگان که مسافران به آن راه نما می‌شوند بدینگونه عارف به معرفت راه به سوی مولی در می‌یابد.
و به دریا که به پلشتی‌ها نجس نمی‌شود پس معرفت نیز به معصیت‌ها نجس نمی‌شوند.
ابی بکر رضی الله عنه را گفتند آیا تو پروردگار خود را شناختی گفت پروردگارم را به پروردگارم شناختم یعنی او آن کسی است که مرا هدایت کرد به شناختش و به نیکی‌هایش و صفات ازلیش و اگراو نبود هرگز هدایت نمی‌شدم. پس او را گفتند آیا محمد صلی الله علیه و آله وسلم تو را هدایت نکرد گفت نه چون او خود محتاج هدایت کننده است پس هیچ هدایت کننده‌ای و هیچ گمراه کننده‌ای جزء او نیست.

****

ادامه داستان....

آیه: " **وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ** "

ترجمه: و هنگامی که به آنان متاعشان را داد ایشان را گفت بیاورید آن برادر دیگرتان را ازنزد پدرتان.
چرا که من شما را دوست می‌دارم و بر دین شما هستم
آیا نمی‌بینیدکه من پیمانه را پرکردم و من بهترین فرودآورندگان هستم
می فرماید پیمانه و نمی‌فرماید هدایا و یا عطایا چرا که پیمانه به قیمت است پس برای تاجر عیب نیست زیادی یا کمی را در خرید و فروش یادکند ولی پسندیده نیست که برای غنی که آن چه را که بخشش کرده با منت و آزار یادکند چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" **لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالأذَى** "[۳۳۰]

ترجمه: صدقات خود را با منت و آزار باطل نکنید.
آیه: " **فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلاَ كَيْلَ لَكُمْ عِندِي وَلاَ تَقْرَبُونِ** "

ترجمه: پس اگر او را برای من نیاورید برای شما نزد من پیمانه‌ای نیست و به من نزدیك مگردید.
بدینگونه خدایتعالی می‌فرماید اگر قلبهایتان را برای من نیاورید از شما هیچ طاعتی را نمی‌پذیرم چرا که مداری که برای قلبهاست برای عبادات نیست.
معصوم علیه السلام فرمود خدایتعالی بر چهره‌ها وجامه‌ها وکالبدهای شما نمی‌نگرد بلکه بر قلبهای شما و نیت‌های شما می‌نگرد.

آیه: " قَالُواْ سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُواْ بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انقَلَبُواْ إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ "

ترجمه: (برادران) گفتند بزودی او را از پدرش بخواهیم و ما هرآینه کنندگان (این کار) هستیم و (یوسف علیه السلام) مردانش را گفت که تنخواه آنان را در بارشان بگذارند شاید بهنگام بازگشت به سوی نزدیکان خود متوجه شوند باشدکه بازگردند.
پس چون برادران باز می‌گشتند در منزلی فرود نمی‌آمدند مگر اینکه اهل آن منزل به نیکوترین روی آنان را پذیرایی می‌کردند.
پس شمعون گفت چون بسوی این سرزمین می‌آمدیم کسی به ما توجهی نمی‌کرد پس چون بازگشتیم مردم ما راگرامی می‌دارند پس یهودا گفت اکنون آثار نزدیکی حضور در چهره‌های شما هست.
حکیم رحمه الله علیه می‌فرماید:
مــن اعتــزّ بــذی العزّفذوالعزّلــه عــزّ و مــن اعتزبالمــال فــلا فخــر ولا عــزّ

ترجمه: آن که عزت جوید از صاحب عزت پس داری عزت شود و عزت برای او باشد و آن که عزت جوید به مال پس نه افتخاری برای او باشد و نه عزتی.
نکته...
آن که محضر مخلوق را اراده کرد اثر حضور بر او هویدا می‌گردد پس چگونه آنکه درگاه مولایش را بخواهد اثر حضور براو آشکار نگردد.
معصوم علیه السلام فرمود اهل شب زیبا روی ترین مردمانند چراکه با مولای خود خلوت می‌کنند پس نوری از نورهای او را در بر می‌کنند وآن که در شب نماز خواند به عرصات وارد می‌گردد واو در تاریکی عرصات می‌درخشد همچون چراغ در تاریکی شب.
****

ادامه داستان... بهنگام بازگشت برادران به کنعان ابلیس در راه به آنان برخورد پس خواست تا نور یوسف علیه السلام را از آنان بزداید پس روسای قوم خود را فراخواند و آنان را به انواع آراستنی‌ها آراست تا فرزندان یعقوب علیه السلام راگمراه سازد.
و نام آنان ازایتقرار است
زلینون صاحب بازارها، حیزوم صاحب خانه ها، هیاج صاحب وضوء، فلطوس صاحب دانشمندان، القرصاحب غیبت، اغور، صاحب زناء و قاع صاحب باد در دریاها.
پس گفت ای فرزندان یعقوب بیایید تا شما را مژده‌ای دهم. پس تا برادران خواستندکه تاگوش فرادهند در حال فرشته‌ای از آسمان بیامد و ابلیس و سپاهش را به پشت کوه قاف براند. پس گفت ای فرزندان یعقوب روانه شویدکه آنچه که در اول کار با شما کردکافی نبود دوباره بازگشت
گفتندکه بود؟
گفت ابلیس.
چون پس از طی طریق به کنعان رسیده و بر پدر وارد شدند او را خندان وگریان یافتند پس عرض کردندکه خنده وگریه در آن واحد از حالت دیوانگان است فرمود خندیدم چون بوی پاکی را شنیدم

پس بدان خوشحال شدم و از شما بوی شیطان شنیدم پس گریان شدم.
پس برادران او را از اخبار ابلیس آگاه کردند.
پس فرمود عزیز را چگونه یافتید.
عرض کردند با ما آن کرد که بزرگوان می کنند.
فرمود برچه دینی است او عرض کردند بر دین اسلام و او بر اندوه تو غمگین و بر تو وبر فرزندگذشته ات می گرید و تحفه‌ها و عطایا همراهاماست و او ما را با این هدایا بی نیازکردکه دنیا را نخواهیم و از ما می‌خواهدکه بنیامین را به نزد او بریم پس یعقوب علیه السلام گریست و این است که خدایتعالی می‌فرماید:
آیه:
" فَلَمَّا رَجِعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُواْ يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلاَّ كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِن قَبْلُ "

ترجمه: "پس چون به نزد پدر بازگشتندگفتند ای پدر از ما پیمانه برداشته شده است پس برادرمان را با ما بفرست تا دوباره پیمانه بازگیریم و او را محافظت کنندگان هستیم. پاسخ داد آیا شما را باورکنم براو آنگونه که پیش از این بر برادرش شما را باورکردم"
معصوم علیه السلام می‌فرماید: مؤمن از یك سنگ دوبارگزیده نمی‌شود.
آیه: **" فَاللّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَلَمَّا فَتَحُواْ مَتَاعَهُمْ وَجَدُواْ بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُواْ يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ "**

ترجمه: پس خدایتعالی بهترین نگاه دارندگان است و او مهربانترین مهربانان است. پس چون بارها گشودند تنخواه خود را در آن یافتندکه به ایشان بازگردانده شده بود گفتند ای پدر چه می‌خواهیم این تنخواه ماست که به بازگردانده شده و ما اهل خود را طعام می‌دهیم و برادر را محافظت می کنیم و بر پیمانه بار شتر می‌افزاییم واین پیمانه‌ای آسان است.
پس چون بارهای خود را گشودند تنخواه خود را دیدندکه به آنان باز پس داده شده بود پس یعقوب علیه السلام دو بار بر سر زد وگفت ای وای از شرمساری عرض کردند ای پدر تو را چه می‌شود فرمود اگر شما نزد او بهایی داشتید تنخواه شما را به شما باز نمی‌گرداند.
بدینگونه خدایتعالی چون از بنده راضی نباشد دادوستد با او را نمی‌پذیرد.
شعر:
مـــن لـــم یکـــن للواصـــل اهـــلا　　　　فکـــــل احســــانه ذنــــوب

ترجمه: آن کس که شایسته وصل نباشد، تمامی نیکی‌هایش گناه است.
پس چون برای بار دوم خواستند تا به سرزمین مصر بازگردند یعقوب علیه السلام از آنان پیمانی گرفت برای بن یامین پس آنگاه او را به آنان تسلیم کرد.
چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
آیه: **" قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلاَّ أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ وَقَالَ يَا بَنِيَّ لاَ تَدْخُلُواْ مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُواْ مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ "**

ترجمه: گفت من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا اینکه شما پیمانی از خدایتعالی برای من آوریدکه او را به نزد من بیاورید مگر اینکه بر شما احاطه شود پس چون پیمانش را آوردندگفت خدایتعالی بر آنچه ما می‌گوییم وکیل است وگفت ای پسران من از یك درب وارد نگردید و از درب‌های مختلف وارد گردید.

و در سرزمین مصر پنج دروازه بود دروازه شام، دروازه مغرب، دروازه یمن، دروازه روم و دروازه طیلون. پس آنان را گفت که از یك دروازه وارد نشوید و هر برادر باید از یك دروازه وارد گردد. چرا که او از چشم زخم می‌ترسید چنانکه معصوم علیه السلام می‌فرماید چشم زخم درست است و جادو درست است که در آن حقی از برای خدیتعالی اراده نمی‌شود و اگرکسی بخواهد جادو یا چشم زخم شدنی است وگفته شده که یعقوب علیه السلام به آنان و به کار آنان اشاره کرد مانند اینکه نخست از درب مخالفت وارد شدید و اکنون از درب موافقت وارد شوید و واسطی[۳۳۱] رحمه الله تعالی گوید در ایام جوانی از درب جوانی وارد شدید و اکنون از پیری وبزرگی وارد شوید. سپس گفت:

آیه: " **وَمَا أُغْنِي عَنكُم مِّنَ اللّهِ مِن شَيْءٍ** "

ترجمه: من چیزی از خدایتعالی را از شما دور نمی‌کنم.

چرا که سرنوشت شدنی است

معصوم علیه السلام می‌فرماید قضا چون آید، شود و فرمود قضا شدنی است اگر بنده راضی باشد یا نباشد

وگوید یعقوب علیه السلام در باب بن یامین توکل کرد پس کار آنچنان شدکه او می‌خواست و ابراهیم علیه السلام هنگام در انداختن در آتش توکل کرد پس آتش بر او سردگردید و او نجات یافت و هود علیه السلام توکل کرد به هنگام آزار مردمانش پس از شر آنان نجات یافت.

پس یعقوب علیه السلام گفت:

آیه: " **إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ** "

ترجمه: نیست فرمان مگر برای خدایتعالی پس بر او توکل کردم و همه توکل کنندگان بر او توکل می‌کنند.

و آن کس که بر خدایتعالی توکل کند پس خدایتعالی او را کفایت کند.

آیه: " **وَلَمَّا دَخَلُواْ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِي عَنْهُم مِّنَ اللّهِ مِن شَيْءٍ إِلاَّ حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ** "

ترجمه: پس چون داخل شدند آنگونه که پدرشان فرمانشان داده بود هیچ چیزی را از خدا از ایشان برطرف نمی‌کرد مگر آنکه در خواستی را که در خویشتن یعقوب بود روا سازند و او دارای علمی بود که ما او را آموخته بودیم ولی بیشتر مردمان نمی‌دانند.

و خدایتعالی آنان را به اتکال فرمان داد و فرمود برخدا توکل کنید اگر مؤمن هستید.

شعر:

توکل علی الرحمن فی کل ساعه　　　وثق بالذی قدیرزق الخلق اجمعا

و دعهـــم للـــرزق فاللـــه ضـــامن وكبرعلـــى الكـــونين والخلـــق اربعـــا

ترجمه: توکل کن بر خدای مهربان در هر ساعت اطمینان داشته باش به‌کسی که هر آینه تمامی خلق را روزی می‌دهد و آنان را رها کن برای رزق که خدایتعالی ضامن است و بزرگ دار بر دو جهان و خلق همچون ستونی.

پس چون به سرزمین مصر رسیدند پراکنده شدند و هرکدام از دروازه‌ای وارد شدند پس بن یامین به دروازه شام تنها ماند و ندانست که به‌کجا باید برود و کسی را ندیدکه زبانش را بفهمد پس فرشته‌ای بر یوسف علیه السلام فرود آمد و عرض کرد برخیز و جامه بیگانگان در برکن و بر شتر خود سوار شو تا کسی تو را نشناسد و بر دروازه شام رو پس برادر تو از پدر و مادرت آنجا بر سوار شترش ایستاده است و از هرکسی که گذر می‌کند راه را می‌پرسد و آنان او را نمی‌شناسند.

پس یوسف علیه السلام نخست گریست آنگاه سوار بر ناقه خود شد بر چهره اش روبنده‌ای نهاد ناشناسا تا به دروازه شام رسید و به زبان عبرانی بر اوسلام گفت

پس فرمود: یهوشامیز وانابیل یعنی ازکجا هستی و چه می‌خواهی؟

بن یامین عرض کرد میرقواروهرشر یعنی از شام آمده ایم و خواهان طعام هستیم

پس پرسید چگونه است که کسی جزء تو سخن مرا نمی‌فهمد

یوسف علیه السلام فرمود مدتی در سرزمین شما بوده ام پس عبرانی را آنجا یادگرفته ام.

آنگاه او را دستبندی عطا کردکه بر آن یاقوت سرخی بود به ارزش پنجاه هزار دینارپس بن یامین آن را گرفت و ندانست که کجای دستش باید بگذارد و پرسید آن را چه کنم؟

فرمود آن را بر دست کن.

پس یوسف علیه السلام از این بابت که بن یامین نمی‌دانست دستبند چیست لبخندی زد پس فرمود با من بیا تا جای برادرانت را به تو نشان دهم.

پس از دروازه گذشتند و به محل استقرار برادران رسیدند و چون به آنان نزدیک شدندکه بر در سواره ایستاده و منتظر بودند، یوسف علیه السلام او را فرمود:

اکنون به نزد برادرانت رو

بن یامین بگریست و عرض کرد: نمی‌خواهم ازتو جدا شوم قلب من بسوی تو میل کرده است.

یوسف علیه السلام فرمود من بنده‌ای مملوك هستم که خدایتعالی براواراده فرموده پس نمی‌توانم با تو همراه باشم مگر به اجازه مولایم.

پس بن یامین خوشحال به نزد برادران رفت پس برادران گفتند ای بن یامین ما تو را هیچگاه شادان دیده بودیم مگر اکنون.

گفت آری قلب من از برای آن کسی است که بر روی ناقه نشسته است با من سخنی به عبرانی گفت و مرا چیزی از شیشه عطا کرد پس یهودا گفت آن را نشان بده تا برآن بنگریم پس چون آن را دیدگفت ای برادر اجازه ده آن را در بازویم کنم اگر می‌خواهی مرا نرنجانی

شمعون گفت بده تا برآن بنگرم پس آن را گرفت و در دست کرد پس دستبند نا پدیدگردید پس گفت دستبند از دست من ناپدیدگردید

بن یامین گفت آن اینجا در دست من است پس آن را از دست بدرکرد برای بار دوم شمعون آن را بر دست کرد پس دستبند ناپدیدگردید و بدینگونه تمامی برادران خواستند تا دستبند را در دست کنند ولی

نتوانستند.

نکته...

بنی اسراییل نتوانستند عطیه‌ای را که یوسف علیه السلام به برادرش عطا کرد از او بگیرند پس چگونه شیطان می‌تواند ایمان را از مؤمن بگیرد و حال آنکه آن عطیه‌ای است از خدایتعالی.

وخلف سجستانی[۳۳۲] گوید که یوسف علیه السلام خانه‌ای ساخت مربع از زر به طول چهل ذراع و عرض چهل ذراع. سپس فرمود تا صورت خودش در دوران کودکی و یعقوب و برادرانش را جملگی بر دیوار آن کشیدند و نکشیدند آن را مگر آنگونه که برادران قصد قتل او را داشتند و صورت شمعون را در کنار یوسف علیه السلام کشیدندکه گیسوان او را بدست راست و چاقو را به دست چپ گرفته بود تا سر او را ببرد وچهره روئیل را کشید که به ذیل او در آویخته بود و ادامه داستان را آنگونه که بود بر دیوار تصویرکرد.

سپس غلامان را فرمود تا برادارن را به این خانه وارد کردند پس داخل شدند و نشستند پس چون روئیل سر بلند کرد نگاهش برتصویر برادران افتاده حالش دگرگون گشت .برادران گفتند تو را چه می‌شود روئیل گفت این است آنچه که کردیم و تمامی کارهایمان بر دیوار ثبت گردیده است پس برادران یوسف علیه السلام جملگی سرها بلندکردند و نقاشی را دیدند پس رنگهایشان دگرگونه گردید و زبانشان از سخن کوتاه شد و اندوه قلبهایشان را در برگرفت.

فصل نهم: بیداری برادران

نکته.....

وا حسرتا از روزی که گناهکار شاهد زشتی‌هایی باشدکه کرده و ثبت شده

وای از رسوایی و دریدگی پرده‌ها

ای آنکه کرده اش زشت و قلبش از اعمالش مجروح است

ای بسیار خوار و ای همیشه غافل!

که تو را پرورانید؟

که تو را آب داد؟

که تورا به سخن درآورد؟

که تو را اینگونه چهره سازی کرد؟

که تو را شبها و روزها حفظ کرد؟

که تو را در رحم مادرت نگاه داشت تو ازنزد من به برسم وفاء رفتی ولی به جفاء همت کردی تو از نزد من با امانت رفتی واز تو دیانت خواستم پس تو خیانت کردی ای آنکه از پیمانت کم حفاظت کردی.

شعر :

ذنـــوبی ســـیدی قطعـــت جـــوابی	فمـــا عـــذری غـــداً یـــوم الحســـاب
اذا نودیـــت قـــم للعـــرض فـــاقرأ	و قـــد ســـطر الخطایـــا فـــی الکتـــاب
وکـــم شـــیخ ینـــوح علـــی مشـــیب	وکـــم حـــدث ینـــادی واشـــبابی
فیـــا حنـــان و یـــا منـــان عفـــوا	وجـــد بـــاالعتق مـــن ســـوء الحســـاب

ترجمه:

گناهان من ای آقای من پاسخ را از من گرفته، پس مرا هیچ بهانه‌ای برای فردای روز شمار نمانده است.

چون خوانده شوم که برخیز وبخوان، و هرآینه گناهان درکتاب نوشته شده

چه پیرها که می‌گریند بر جوانی، و چه بسیارگویندکه وای از جوانی من

پس ای بسیار مهربان و ای صاحب منت بسیار مرا ببخش، و با رهایی گردنم از آتش بر من منتی فرما

ادامه داستان...یوسف علیه السلام مترجمان را فرمود که در برابر آنان خوراك نهند پس برای آنان سفره‌ها گستردند پس آنان چیزی نخوردند پس یوسف علیه السلام مترجمان را فرمود آنان را بپرسیدکه چرا چیزی نخوردند

برادران عرض کردند ما گرسنه بودیم چون داخل شدیم سیرگردیدیم و خویشتن را فراموش کردیم از آنچه بر دیوار دیدیم از چهره‌های خود و چهره برادرمان که ضایع شد پس سینه‌هایمان تنگ گردید پس بسختی گریستند.

پس یوسف علیه السلام فرمود تا برادران را به خانه ویژه ببرند. در آنجا خوانی بود که برآن خوراك ویژه شاهان بود پس چون نشستند خدایتعالی به آنان فراموشی داد و این رحمتی بود برای آنان که بخورند پس خوردند تا سیر شدند به جز بن یامین.

پس یوسف علیه السلام که درکنار او نشسته بود از او را پرسیدکه چرا چیزی نمی‌خورد؟

عرض کرد من میل دارم تا در اتاقی باشم که در آن تصاویر هستند
پرسید از برای چه؟
عرض کرد در آنجا من چهره برادرم یوسف را یافتم میل دارم ساعتی در برابر آن بنشینم و بر خودم و بر دوری او بگریم.
پس یوسف علیه السلام او را اجازت فرمود و غلامی را با او بسوی آن خانه همراه کرد پس بن یامین در برابر تصویر نشست وگریستن آغازید.
آنگاه یوسف علیه السلام در خلوت به خانه خود داخل شد و (آهسته) گفت تا به کی مرا درعذاب می‌کنی ای برادر پس فرزند خود افرائیم را به نزد او فرستاد و به او فرمود برو و نزد عم خود بنشین پس اگر از تو چیزی پرسید او را به عبرانی پاسخ ده و اگر از تو پرسیدکه تو فرزندکه هستی بگو فرزند یوسف پس خدایتعالی مرا به آشکارکردن این داستان فرمان داده است.
پس چون مدتی گذشت افرائیم داخل شد و در برابر عموی خود نشست
پس بن یامین لحظه‌ای به افرائیم ولحظه‌ای به تصویرمی نگریست وبین آن دو تفاوتی نمی‌دید.
پس افرائیم را گفت چهره ات را ازکه گرفتی ای جوان؟ گفت از آنکه چهره اش بر دیوار نقش گردیده است
پس پرسید تو فرزندکه هستی گفت من فرزند یوسف صدیق هستم.
گفت این است انسانی که نام او یوسف صدیق است گفت آری و پیامبر خدا و صدیقِ اوست.
پس بن یامین بسختی گریست.
افرائیم از او پرسید برای چه می‌گریی؟
گفت که مرا برادری بود به نام یوسف صدیق و داستان رابه تمامی برای او بازگفت.
افرائیم گفت که تو او را خواهی یافت او بسوی تو می‌آید و من فرزند او هستم.
پس بن یامین از جای پرید و افرائیم را به سینه خود فشرد وگفت وای از شوق وای از درازی اندوه و بزرگی مصیبت از دوری تو ای نور چشم و میوه دل پس ادامه دادکجاست پدرت
گفت آیا کسی پهلوی تو نبود گفت آری مرا به او ره نما که مرا از این بیش صبری نیست.
شعر:

وابـــرح مـــا یکـــون الشـــوق یومـــا   اذ دنـــــت الخیـــــام الی الخیـــــام

ترجمه:

از شوق حتی یك روز نیز از پای ننشینم   چون از خیمه‌ای به خیمه دیگر نزدیك شوم.

پس گفت صبرکن تا تو را از او خبری دهم
افرائیم به نزد پدر رفت و اخبار بدو بازگفت پس دو باره به نزد او بازگشت وگفت ای عم برخیزکه پدرم تو را می‌خواند.
پس بنیامین با او بر خاست و به خانه خلوتی واردگردید پس یوسف علیه السلام برخاست و و روبنده از چهره بگشاد و او را درآغوش فشرد وگفت ای نور دیده ام ابن یامین من برادر تو هستم. پس آنگاه از حال برفت.

چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" وَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَاْ أَخُوكَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ "

ترجمه:
پس چون بریوسف واردگردیدند برادرش را به‌کنارخود خواند وگفت براستی‌که من برادرتو هستم پس غمگین مباش به آنچه‌که با ما می‌کردند.
یعنی غم مخور و دل شکسته مباش پس فریادی‌کشید و بیهوش گردید.
گفته شده‌که چون خدایتعالی پرده حجاب از میان خود و مؤمنان بردارد مؤمنان سرگشته و شیدا هشتصد هزار سال محو تماشای اوتعالی در بیخودی باقی می‌مانند از شدت شوق و از نهایت اشتیاق؛ تا جایی که سیاه چشمان بهشتی به استغاثه در آیند وگویند:
ای خدای ما و ای آقای ما مدت دوریِ ما از آنان‌که دوستشان می‌داریم به درازاکشید پس ما منتظران آنان هستیم.
پس خدایتعالی دگر باره پرده حجاب بین خود و مؤمنان درکشد و آنان را فرماید بسوی فردوس رهسپار شوید.
پس مؤمنان عرض‌کنند ای خدای ما و ای آقای ما یك یا دولحظه‌ای ما را اجازت ده تا تو را بیشتر بنگریم پس از آن با ما آن‌کن‌که خواهی.
پس پروردگار عز و جل فرماید به عزتم و به جلالم سوگندکه از لحظه‌ای که پرده حجاب از میان خود و شما برداشتم بیش از هشتصد هزار سال در مشاهده سرکردید
پس چه قدر در مناجات ما می‌خواهید سرکنید مؤمنان عرض‌کنند یك یا دو لحظه
پس او تعالی فرماید شما هرگز از مشاهده من سیر نمی‌شوید پس بازگردیدکه حوران و غلمان بهشت منتظر شما هستند.
ادامه داستان....چون یوسف علیه السلام به هوش آمد فرمود:
ای حبیب من و ای نور دیده مرا از پدرم و قصه او آگاهی ده
پس بنیامین گریست وگفت ای میوه دلم حال او را برای تو باز خواهم گفت براستی که دیدگانش ازگریه برتو بی فروغ گشته و به هیچ چیز جز دیدن تو میل ندارد.
پس یوسف علیه السلام گریست وگفت ای کاش‌که هرگز از مادر زاده نمی‌شدم سپس از خواهر خود دینه پرسید
عرض‌کرد عمرتو عزیز باد او چهل سال است‌که جزگلیم در بر نکرده و هرروز بر سر راه می‌نشیند و چون بیگانه‌ای را می‌بیند از او از تو می‌پرسد
پس یوسف علیه السلام به شدت گریست سپس فرود ای نور دیده آیا تو همسرگزیده‌ای؟
عرض‌کرد: آری
فرمود آیا تو را فرزندی است
عرض‌کرد: آری مرا سه فرزند پسر است فرمود نام آنان چیست؟
عرض‌کرد: فرزند نخست را دم (خون) دوم فرزند را ذئب(گرگ) و فرزند آخر را یوسف نام نهادم.
یوسف علیه السلام پرسید از چه روی آنان را بدین نامها نهادی؟

عرض کرد چون بر ذئب بنگرم بیادگرگی بیافتم که آوردند و برتو دروغ بستند و چون به دم بنگرم خون آن پیراهن را در یاد آورم و چون به یوسف بنگرم بیادتو افتم.

پس یوسف علیه السلام فرمود اکنون برخیز وبه نزد برادرانت رو.

بن یامین عرض کرد از چه روی مرا از درگاه خود دور می‌کنی پس از آنی که تو را یافته ام پس بر جدائیت چهل سال گریسته ام.

یوسف علیه السلام فرمود خواست من این است که تو با من بمانی پس برتو نام دزدی می‌نهم

عرض کرد هرآنچه خواهی کن.

پس بن یامین برخاست و به نزد برادران رفت و برادران او را نشناختند از نورانیتی که از شدت خوشحالی بررخساره اش می‌نمود. پس از او پرسیدند توکه هستی؟

گفت من برادر شما بن یامین هستم

پرسیدندکه تو را اینگونه دگرگون کرده؟

پاسخ داد مگر شما دگرگون کننده ای جزء خدایتعالی می‌شناسید.

نکته.....بدینگونه چون اولیاء الله از محضر او تعالی باز می‌گردند نورو زیبایی و روشنایی شان افزون می‌گردد پس حوریان بهشتی و از شدت روشنایی و نیکویی آنان را باز نمی‌شناسند پس می‌گویند ای اولیاء خدا این نور و این روشنایی از چیست می‌گویند از حضرت باری تعالی.

حکایت.....ذالنون مصری رحمه الله در رأس عین وارد شد پس مردمان او را خوش‌آمدگفتند و درمیان آنان جوانی بود

پس جوان گوید با خودگفتم مردم می‌گویندکه این ذالنون است و او دارای جثه کوچك و لبهای کلفت ورنگ سیاه و ساقهای باریك است پس او سرش را از میان مردمان بلندکرد و بر من نگریست و فرمود ای پسر براستی که قلبها چون برظواهری به جزء خدایتعالی بنگرند خدایتعالی آنان را به فتنه بدگویی از اولیاء الله مبتلاء فرماید.

پس جوان گفت سبحان الله تو چگونه بر آنچه که از خاطر من گذشت آگاه شدی سپس گفت بار خدایا به تو توبه می‌آورم تا پس از این مرا در فتنه اهل خودگرفتار نسازی.

پس از آن ذالنون تبسمی کرد و فرمود اگر توبه کننده باشی اوکسی است که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد پس بنگر پس از توبه پس نگریست و ذالنون را دید چون گردی ماه پس در شگفت شد پس فرمود ای جوان آن نگرش ناشناسندگان بود و این نگرش شناسندگان و نظر معرفت است

شعر:

وعین الرضا عن کل عیب کلیله   ولکن عین السخط تبدی مساوایا

ترجمه: چشم رضا از دیدن هر عیب عاجز است، ولی چشم عذاب بدیها را می‌آغازد

آیه: " **فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ** "

ترجمه: پس چون آنان را آنچه که می‌خواستند داد آبخوری را در اسباب برادرش نهاد.

در اینکه آبخوری از چه بوده است اختلاف است گفته شده از بلور وگفته شده از طلا و گفته شده از زمرد سبز و نیزگفته شده یاقوت سرخ و این از همه درست تر است و آن برابر هزار دینار بود و یوسف

علیه السلام از آن آب می‌نوشید پس غلامان را فرمود تا پیمانه را در اسباب بن یامین نهند و آنان نیز چنین کردند و از آن عزیز ترچیزی برای یوسف علیه السلام نبود پس در آن روز او را دزد پیمانه قرار دادند.

بدین سبب چون برادران خارج شدند و به منزل اول رسیدند از پی آنان پانصد سوار روان شدند و آنان را نداکردند.

آیه: " ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ قَالُواْ وَأَقْبَلُواْ عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ "

ترجمه: پس منادی آنان را ندا در دادکه کاروان شما هر آینه دزدان هستیدگفتند و روی به آنان کردند چه چیزی راگم کرده اید.

پس آنان توقف کرده و پرسیدند چه چیزی از شما ضایع گردیده است گفتند:

آیه: " قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ "

ترجمه: گفتند پیمانه پادشاه را نمی‌یابیم

وبهاء آن دویست دینار است

آیه: " وَلِمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ "

ترجمه: و برای آن کس که آن را بیاورد یك بارشتر(جایزه) است و من بر آن کفیلم.

پس آنان را فرمود که بسوی او بازگردند پس آنان بازگشتند و نشستند و یوسف علیه السلام نیز بر تخت خود نشست وبین آنان و یوسف علیه السلام پرده‌ای از چوب نازك بود

آیه: " قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ"

ترجمه: گفتند به خدایتعالی سوگند هرآینه دانسته ایدکه ما نیامده ایم تا در زمین فسادکنیم و ما دزد نیستیم.

آیه: " قَالُواْ فَمَا جَزَآؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ "

ترجمه: گفتند پس چه باشد سزای آن کس اگر شما دروغگو باشید.

آیه: " قَالُواْ جَزَآؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ"

ترجمه: گفتند سزای آن کس که آن در بار او پیدا شود پس خودش سزایش می‌باشد و ما اینگونه ستمکاران را سزا می‌دهیم.

پس یوسف علیه السلام غلامانش را فرمود تا بارهای آنان را پیش از بارهای بن یامین بیاغازندکه گویا نمی‌دانند چنین است که خدایتعالی می‌فرماید:

آیه: " فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاء أَخِيهِ"

ترجمه پس آغازکردند از بارهای آنان پیش از بار برادرش.

یعنی بار پس از بارگشتند و چیزی نیافتند

پس یوسف علیه السلام فرمود که همراه اینان چیزی نیست راه آنان را بازکنید و به بارهای برادر کوچکتر کاری نداشته باشید برادران عرض کردند او از ما شریفتر نیست ما را خوشتر آن است که بارهای او را هم بازکنید

پس پیمانه در آن بود
پس غلامان گفتند ای پادشاه بدرستی که پیمانه را در بار برادر کوچکتر یافته ایم
پس آنان سرها را به پائین انداختند و بن یامین خوشحال شد.
آیه: " **ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَاء أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلاَّ أَن يَشَاءَ اللّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّن نَّشَاء وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ** "

ترجمه: سپس آن را از بار برادرش بیرون آوردند بدینگونه ما برای یوسف کیدکردیم نبود که برادرش را به تدبیر پادشاه درآورد مگر آنکه خدا بخواهد بلند می‌کنیم مرتبه آن را که خواهیم و بالای هر دانش دارنده‌ای دانشمندی است.
آیه: " **قَالُواْ إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ** "

ترجمه: "گفتند اگر او دزدی می‌کند پیش از این نیز برادری داشت که دزدی کرد.
در اینکه دزدی یوسف علیه السلام چه بوده دو گفته مختلف است
یکی اینکه یوسف علیه السلام در کودکی درحالی که چهار ساله بود نزد عمه خود بود پس یعقوب علیه السلام او را برآن داشت تا یوسف علیه السلام را به او بازگرداند و او بسیار به یوسف علیه السلام مهر می‌ورزید پس کمربندی گران قیمت به میان اوبست تا او را نزد خود به طریق ملك نگاه دارد[۳۳۳]
و دیگر آن که یعقوب علیه السلام را همسری بود که بتی کوچك داشت که آن را در جیب خود پنهان می‌کرد و هرگاه می‌خواست آن را عبادت کند مخفیانه از جیب خارج می‌کرد پس یوسف علیه السلام آن را ربود و زیر خاك پنهان کرد بی آنکه در آن طمعی داشته باشد.
آیه: " **فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا** "

ترجمه: پس یوسف آن را در خویشتن خود پنهان کرد و بر آنان آشکار نکرد وگفت شما را بد جایگاهی است.
از این بابت که عاق پدرتان شدید و به گناه من آلوده شدید پیش از آنی که بالغ شوم و مرا که آزاد بودم به بردگی فروختید و بهایش را ناروا خوردید و در برابر یعقوب علیه السلام پیامبر خدایتعالی دروغ گفتید.
آیه: " **وَاللّهُ أَعْلَمْ بِمَا تَصِفُونَ** "

ترجمه: و خدایتعالی آگاه تر است به آنچه که وصف می‌کنید.
یعنی خدایتعالی می‌داندکه آیا برادر بن یامین از پیش دزدی کرده است یا نه؟
پس یوسف علیه السلام فرمان به حبس بن یامین داد وگفت که می‌خواهم او را بنده خودگیرم.
آیه: " **قَالُواْ يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ** "

ترجمه: گفتند ای عزیز
او را حبس مکن
آیه: **إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ**"

ترجمه: براستی که او را پدری پیر و بزرگ است پس یکی از ما را به جای او بگیرکه ما براستی تو را

از نیکویان می‌بینیم
یکی از ما را به جای او در بندکن که اگر تو همه ما را دربندکنی و او را رهاکنی ما را به از آن‌که او را در بند نمایی.
آیه: " قَالَ مَعَاذَ اللّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلاَّ مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ إِنَّآ إِذًا لَّظَالِمُونَ "

ترجمه: گفت به خدایتعالی پناه می‌برم از اینکه بجز آنکه کالایمان را نزد او یافته ایم دیگری را در بند کنیم که آنگاه ما هرآینه ازستمکاران خواهیم بود.
که ما مجاز نیستیم که بیمار را رهاکنیم و سالم را بگیریم.
آیه: " فَلَمَّا اسْتَيْأَسُواْ مِنْهُ خَلَصُواْ نَجِيًّا "

ترجمه:پس چون از او نا امیدگردیدند با خود خلوت کردند.
یعنی درازکردند مجلسشان را وگردهم آمدند و نجوا کردند و تدبیر می‌کردندکه چه باید بکنند. یهودا گفت من به درب زندان می‌روم و نمی‌گذارم که او را به زندان ببرند و شما هر یك به بازار بروید و اسلحه خود را برگیرید و چون صدای مرا شنیدید برراست وچپ شمشیر زنید و هرکه را در دور خود دیدید بکشید و من هم پادشاه مصر و هرکه راکه قصد مرا کند می‌کشم.
چون یهودا غضبناك می‌شد موی‌های بدنش راست می‌شد و از زیر لباس بیرون می‌زد پس اگر یکی از فرزندان یعقوب علیه السلام بر پشت او دست می‌کشید خشمش فرو می‌شد و نیرویش می‌کاهید.
پس یوسف علیه السلام که زبان آنان را می‌دانست متوجه خشم یهودا گردید پس فرزندکوچك خود مائیل[۳۳٤] را فرا خواند و او را فرمودکه به نزد آن مرد رو و دست برپشت اوکش.
پس مائیل چنین کرد و خشم یهودا فروشد. پس یهودا جوان را گرفت و چهره بر چهره او نهاد وپرسید توکه هستی؟ براستی که من بوی یعقوب علیه السلام از تو می‌شنوم
جوان پاسخی نداد در این هنگام روز برآمده بود و برادران که به انتظار بودند تا با علامت او حمله را آغازکنند چون از او خبری نشنیده بودند بازگشتند و علت را پرسیدند؛گفت ساکت باشیدکه اینجا فرزندی از فرزندان یعقوب علیه السلام است و داستان به آنان بتمامی بازگفت پس به برادارن گفت که به نزد یعقوب علیه السلام بازگردید و ازکرده بن یامین او را آگاه کنید.
آیه: " قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُواْ أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْثِقًا مِّنَ اللّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الأَرْضَ حَتَّىَ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ "

ترجمه: بزرگ آنان گفت آیا نمی‌دانیدکه پدرتان بر شما پیمانی از خدایتعالی گرفته و پیش از آن نیز بر یوسف زیاده رفتید پس برزمین ننشینم تا آنکه پدرم مرا اجازت دهد ویا خدایتعالی مرا حکمی دهدکه او بهترین حکم کنندگان است.
یعنی این زمین را وا نگذارم تا خدایتعالی جان از من بستاند.
آیه: " ارْجِعُواْ إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُواْ يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ "

ترجمه: بسوی پدرتان بازگردید و بگویید ای پدر براستی که فرزند تو دزدی کرد.
پس چون آنان به سرزمین خود بازگشتند وبر پدر سلام گفتند یعقوب علیه السلام هریك را به سینه خود فشرد پس پرسید یهودا و بن یامین کجا هستند عرض کردند بن یامین دزدی کرد (یعقوب علیه السلام)

پرسید آیا شما دیدیدگفتند:
آیه: " **وَمَا شَهِدْنَا إِلاَّ بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ**"

ترجمه: وگواهی نمی‌دهیم مگر آنچه راکه آگاه شدیم وما چیزی از غیب محفوظ نداریم.
یعنی پیمانه را در شب دزدید
آیه: " **وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا** "

ترجمه: و پرسش کن از اهل شهری که در آنجا بودیم
یعنی از بازرگانان اهل آن شهر و آنانی که با ما بودند
آیه: " **وَالْعِيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللّهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ** "

ترجمه: وکاروانی که در آن بودیم و براستی ما هرآینه از راستگویانیم. (یعقوب علیه السلام) گفت بلکه نفسهایتان شما را به چیزی فریفت پس به نیکویی شکیبایی می‌کنم شاید خدایتعالی همگی را به من باز گرداند براستی که اوست دانای خردمند.
یعنی یهودا و یوسف علیه السلام و بن یامین را واگرگفته شود یعقوب علیه السلام ازکجا این می‌دانست پاسخ آن است که هر اندوهی را پایانی است چنانکه برای ایوب شکیبا علیه السلام چنین بود چنانکه عرض کرد:
" **أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ**"[۳۳۵]

ترجمه: براستی که مرا سختی فراگرفته است و تویی مهربانترین مهربانان.
شعر:
وکـــــل الحادثـــــات اذا تناهـــــت   فمقـــــرون بهـــــا فـــــرج قریـــــب

ترجمه: چون هر پیشآمدی را پایانی است پس با آن گشایشی نزدیك همراه است.
خدایتعالی می‌فرماید:
إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا "

ترجمه: پس با هر سختی آسانی است و براستی که با آن سختی آسانی است.[۳۳۶]
و نیز می‌فرماید:
" **كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ** "[۳۳۷]

ترجمه: هرگروهی به آنچه که نزد آنان است شادگشتند
و در برخی کتابها نوشته شده که نزدیکترین گشایشها در ناامیدی است.
آیه: " **وَلاَ تَيْأَسُواْ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ** "

ترجمه: و از روح خدایی ناامید نباشیدکه ناامید نمی‌باشند از روح خدایی بجزکافران.
گفته شده که فرشته مرگ بر یعقوب علیه السلام فرود آمد پس یعقوب علیه السلام فرمود آیا آمده‌ای تا جان از من بستانی پیش از آنی که رخساره فرزندانم را دگرباره ببینم

فرشته عرض کرد نه به زیارت تو آمده ام
پس یعقوب علیه السلام فرمود تو را به پروردگارت سوگند دهم که آیا جان ازکالبد یوسف ستانده‌ای یا نه؟
عرض کرد نه او زنده است و پادشاه است و از برای اوست گنجها و بندگان و سپاهیان.
پس پرسید درکجا؟
عرض کرد فرمان گفتن ندارم ولی بزودی تو او را خواهی دید.
بدینحال یعقوب علیه السلام روی از محراب عبادت گرداند وگریست وگفت و دریغ ودرد بر یوسف.
شعر:

عسی ان تجمع الایام بینی و بینکم	ویـــروی بمـــاء وصـــل مـــن کـــان ظمآنـــا

شایدکه روزگار ما دوباره بهم برساند و، آن راکه تشنه است از آب وصل سیراب کند.
شعر دیگر:

تـــذکرت ایامـــا ولیالیـــا مضـــت	فجـــرت مـــن ذکـــرهن دمـــوع
الاهـــل لنـــا مـــن الدهراویـــه	وهـــل لی الی ارض الحبیـــب رجـــوع
وهـــل بعـــد تفریـــق الاحبـــه وصـــله	وهـــل لنجـــوم قـــد افلـــن طلـــوع

ترجمه:
یادکردم روزها و شبهای گذشته را، و از یاد آنها اشکها روان شد
آیا از ماکسی به روزگار ایمان دراد، و آیا مرا به سرزمین معشوق بازگشتی هست؟
آیا پس از جدایی دوستان وصلی هست، وآیا برای ستارگانی که فروشده‌اند طلوعی هست؟
ادامه داستان....
آیه: " **وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ** "
ترجمه: پس (یعقوب علیه السلام) روی از آنان بازگرداند و گفت دریغا بر یوسف وچشمانش از (شدت) اندوه سپیدگردید و او بسیار فروخورنده خشم بود
منظور از "دریغا" در این آیه شریفه عبارت از تأسف بر روزهایی است که ترسیدم مرگ را دریابم و یوسف را نبینم
دریغا ای نور دیده ام وای ریحانه قلبم و میوه دلم که ترسیدم بیمرم و تو را نبینم
آیه: " **قَالُواْ تَاللہ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي** "
ترجمه: به خدایتعالی سوگند آنقدر یاد یوسف می‌کنی که یا بیمار شوی و هلا ک گردی گفت من گلایه از اندوه خود....
و اندوه سخت ترین رنجهاست
آیه: " **وَحُزْنِي إِلَى اللّهِ** "

ترجمه: ... و رنج خود نزد خدایتعالی می‌برم
و نه به نزد شما
آیه: " وَأَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ يَا بَنِيَّ اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلاَ تَيْأَسُواْ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ "

ترجمه: و می‌دانم از خدایتعالی آنچه که شما نمی‌دانید ای پسران من بروید و از یوسف و برادرش باز پرسید و از روح خدا نامید نباشید و که نامید نمی‌شوند از روح خدا مگرکافران.
پس یعقوب علیه السلام شمعون را فرمود تا نامه‌ای به عزیز مصر بنویسد بدین مضمون:
اگر نام تو را می‌دانستم آن را اینجا یاد می‌کردم
ای آنکه عزت یافته‌ای به عزت آنکه هرکه را بخواهد عزیز می‌کند و هرکه را بخواهد خوار می‌کند من مردی هستم که قلبم مشمئزگردیده و اندوه وصل را از من بریده و من خسته از جدایی ها، سست از بلاها هماره گریان ونالانم.
من از فرزندان پیامبرانی بزرگ پس از بزرگ هستم از من دزد زاده نشود وما از برگزیده گانیم. مرا آگاهی داده‌اندکه تو شبانه پیمانه در بار فرزند من نهاده‌ای پس مکن با فرزندان پیامبران آنچه که نابخردان کنند. و من شنیده ام که تو بزرگوار و مهربان هستی از تو می‌خواهم که فرزند مرا به من باز گردانی پیش از آنی که آنچه را که در دل دارم بر زبان رانم که ازدعای من به توو فرزندان تومصیبت رسد پس دعوت مظلوم همیشه مستجاب است.
پس براردان همراه با نامه به سوی مصر بازگشتند
آیه: " فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَيْهِ قَالُواْ يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَآ إِنَّ اللّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ "

ترجمه: پس چون (برادران یوسف علیه السلام) براو داخل شدند عرض کردند ای عزیز خانوداه ما را سختی فراگرفته و ما با تنخواهی ناچیزبه اینجا آمده ایم پس پیمانه ما را پر فرما و بر ما تصدق کن که خدایتعالی تصدق کنندگان را پاداش عطا فرماید
براردان چون به خدمت یوسف علیه السلام رسیدند نامه یعقوب علیه السلام را بوی تسلیم کردند
پس یوسف علیه السلام نامه را گرفته پس از خواندن،آن را بردیدگان خود نهاد . پس آنگاه از تخت پایین شد و با برادران بر سر يك سفره نشست پس فرمود تا امروز مترجم را می‌فرمودم تا شمایان را خطاب کند ولی از امروز مترجم را از میان خود وشما برداشتم
پس آنگاه نوشته‌ای را که برادران بهنگام فروش اونوشته بودند و عزیز مصر آن را از مالك بن زعر گرفته بود درمیان آنان انداخت .
پس چون در آن نگریستند رنگشان دگرگون شد و ستون‌های بدنشان به لرزه درآمد زبانشان سنگین شد پس آن را انکارکرده وگفتند این خط ما نیست
نکته....
بدینگونه گنهکار نافرمان در روز قیامت کرده‌های خود را انکار می‌کند و می‌گوید این کتاب، کتاب من نیست پس خدایتعالی می‌فرماید ای بنده بد این کتاب را انکار می‌کنی (حال آنکه) نزد من است گواهی راستگوترین فرشتگان و همه مکان‌ها و زمان‌ها لوح وقلم برعلیه تو.

اینچنین است که می‌فرماید:
" يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ"

ترجمه: آن روزی که زبانهایشان و دستهایشان و پایهایشان علیه ایشان آنچه را که می‌کردند گواهی دهند.[۳۳۸]

پس یوسف علیه السلام پیمانه خود را برگرفت و با میله زرینی که در دست داشت ضربه‌ای بر پیمانه زد پس از پیمانه صدایی برخاست یوسف علیه السلام فرمود این پیمانه مرا از زمانهای قدیم خبر می‌دهد آیا می‌خواهید از او بپرسم؟

عرض کردند آری

پس یوسف علیه السلام بار دیگر با میله زرین بر پیمانه نواخت پس از پیمانه صدایی برخاست پس یوسف علیه السلام گوش برپیمانه نهاد و فرمود براستی که پیمانه می‌گویدکه شما بین یوسف و یعقوب علیه السلام جدایی انداختید و بر او ستم کردید.

برادران عرض کردند آری راست می‌گوید

پس یوسف علیه السلام بار دیگر با میله زرین بر پیمانه نواخت و بار دیگربه صدای آن گوش فرداد و فرمود می‌گویدکه شما توشه یوسف را از اوگرفتید و به نزد سگ انداختید وآبی راکه درکوزه داشت و نوشیدید بر زمین ریختید و او را زدید و برچهره اش نواختید آیا شما چنین کردید؟

برادران عرض کردند آری پیمانه راست می‌گوید

برای بار سوم یوسف علیه السلام با میله زرید برپیمانه نواخت و به صدای آن گوش فراداد پس فرمود خواستید او را بکشید ولی برادرتان یهودا او را ازدست شما رهانید و ریسمانی راکه به او بسته بودید بازکرد

عرض کردند پیمانه راست می‌گوید

پس فرمود یهودا کدامین شما ست؟

پس برادران او را نشان دادند

پس یوسف علیه السلام فرمود خدایتعالی تو را پاداش دهاد.

یهودا عرض کرد ای عزیز بار دیگر از پیمانه پرسش کن تا بار دیگر ما را رسوا کند

پس یوسف علیه السلام برای چهارم بار با میله زرین خود بر پیمانه نواخت و به آوای آن گوش فراداد پس فرمود می‌گویدکه شما او را درچاه انداختید و به بهای طلایی کمتر از وزن مویهایش فروختید آیا شما چنین کردید؟

برادران عرض کردند آری ما او را به درهمی چند فروختیم

یوسف علیه السلام فرمود شما بدکردید پس غلمان را فرمود تا دستان ایشان را ببندند وگردنهایشان را بزنند. پس غلمان دست‌های ایشان را ببستند آنگاه یوسف علیه السلام دگر بار برایشان گذر کرد آنان متوجه او شدند و به او التجاء کردند

پس یوسف علیه السلام فرمود تا آنان را ببرند آنان گریستند وگفتند براستی که پدر ما بر جدایی یکی از ما آنچنان گریست که چشمانش سپیدگردید پس چگونه باشد حالِ او اگر بشنود که همه فرزندان او کشته شده‌اندگوید در این هنگام یوسف علیه السلام خنده‌ای کرد و دندانهایش آشکارگردید پس

برادران دندانهای او را شناختند.
آیه: " قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ قَالُواْ أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَاْ يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيِصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ"

ترجمه: آیا دانستیدکه چه کردید با یوسف و برادرش آن هنگام که نادان بودیدگفتند آیا هر آینه تو براستی یوسف هستی گفت من یوسف هستم و این هم برادرم است براستی که هرکه پرهیزکند و شکیبا باشد پس خدایتعالی پاداش نیکوکاران را از بین نمی‌برد.
گوید آنان سرها را به پایین انداخته به سختی گریستند پس عرض کردند منگر در آنچه ما با توکردیم به آنچه که خدایتعالی با توکرد بنگر.
آیه: " قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ "

ترجمه: به خدایتعالی سوگندکه تو را برما خدایتعالی برگزید درحالی که ما خطا کار بودیم.
پس یوسف علیه السلام برخاست و آنان را بر سینه فشرد
آیه: " قَالَ لاَ تَثْرَيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ "

ترجمه: گفت امروز بر شما سرزشی نیست.
یعنی نه خطابی است و نه عتابی و نه مجازاتی و نه در پیشگاه خدایتعالی از شما شکایتی و نه از آنچه که کردید دادخواهی می کنم
آیه: " يَغْفِرُ اللّهُ لَكُمْ "

ترجمه: خدایتعالی شما را می‌آمرزد
من از شما گذشتم و از خدایتعالی می‌خواهم که از شما بگذرد
آیه: " وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ "

ترجمه: و او مهربانترین مهرابانان است.
آیه: " اذْهَبُواْ بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ "

ترجمه: این پیراهن مرا با خود ببرید و بر رخساره پدرم اندازید تا بینایی او بازگردد و خود با خانواده خود همگی به نزد من آیید.
یوسف علیه السلام فرمود پیراهنم ونفرمود انگشترم و یا عمامه ام چرا که پیراهن از بهشت بود که خدایتعالی بر تن ابراهیم علیه السلام کرده بود آن هنگام که نمرود ابراهیم علیه السلام را در آتش می‌انداخت جامه از تنش بدر آورده و او را برهنه کرده بود پس جبراییل علیه السلام او پیراهنی آورد که بر تن کند و این پیراهن نزد ابراهیم علیه السلام بود تا درگذشت و پیراهن به اسحق علیه السلام رسید و چون اسحق علیه السلام هم درگذشت پیراهن به یعقوب علیه السلام به ارث رسید پس یعقوب علیه السلام در هنگام کودکی یوسف علیه السلام از آن تعویذی درست کرد از برای یوسف علیه السلام تا او را از زخم چشم در امان نگاه دارد و یوسف علیه السلام آن همیشه برگردن می‌آویخت وهرگز از خود جدا نمی‌کرد. پس چون برهنه در چاه افتاد فرشته بر او فرود آمد تعویذ با او بود پس فرشته پیراهنی در آورد و با آن یوسف علیه السلام را پوشانید.

فصل دهم: دیدار پدر

آیه: " وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ "

ترجمه: پس چون کاروان براه افتاد

گوید پس "بشیر" فرستاده مخصوص یوسف علیه السلام همراه با نامه و پیراهن یوسف علیه السلام از مصر بیرون شد پس باد از پروردگار خود اجازه خواست تا بوی یوسف علیه السلام را به یعقوب علیه السلام برساند پیش از آنی که پیراهن ونامه به یعقوب علیه السلام برسد پس خدایتعالی اجازه فرمود تا بوی یوسف علیه السلام ده روز پیش از پیراهن و نوشته به یعقوب علیه السلام برسد درحالی که او بین فرزندان خود نشسته بود ناگاه گفت که غم و اندوه از من برفت وگشایش ما را در یافت.

گوید یعقوب علیه السلام از تخت پایین شد در حالی که بوی یوسف علیه السلام را می‌شنید به دورخانه می‌گشت وبه آنانی که پیش او بودند می‌گفت که من بوی یوسف را می‌شنوم به گمانم گرگی که را دریده به شهر ما می‌گذرد چرا که من بوی یوسف را می‌شنوم پس چون دانست که این بوی یوسف علیه السلام است خندید چرا که او بوی یوسف علیه السلام را از فاصله یکصدوچهل فرسنگ راه شنیده بود.

نکته.....

بدینگونه مؤمن بوی بهشت را از فاصله پانصد سال را می‌شنود آن هنگامی که از قبر خارج می‌شود

آیه: " قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ "

ترجمه: پدرشان گفت که من بوی یوسف را می‌شنوم اگر مرا تکذیب نکنید

یعنی اگر نگوییدکه او خرد را باخته است.

گفته شده که چرا نگفت بوی پیراهن؟ پاسخ آن است که عاشق واسطه‌ای به جز حبیب خود نمی‌بیند.

آیه: " قَالُواْ تَاللّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلاَلِكَ الْقَدِيمِ "

ترجمه: گفتندکه به خدایتعالی سوگندکه تو هنوز درگمراهی قدیم خود هستی

یعنی در عشق قدیم خود.

شعر:

لی الی الـــریح حاجـــه ان قضـــتها لکنـــت للـــریح ماحییـــت غلامـــا

یـــا ایهـــا الـــریح بلغـــی لشـــده الشـــوق الی مـــن احـــب عنـــی ســـلاما

ترجمه:

مرا نزد باد حاجتی است اگر روا سازد، هرآینه باشم برای باد غلامی

ای باد برسان با نهایت شوق به، نزد آنکه دوستش دارم از سوی من سلامی.

فصل....در بیان باد

حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم می‌فرماید براستی که خدایتعالی نسیم را می‌فرستد در هنگام

سحر پس حمل می‌کند ذکرها و استغفار را به سوی ملك جبار و حمل می‌کند ناله گنهکاران را بسوی بسوی پروردگار جهانیان.

پس پیامبر عشاق می‌فرمایدکه نسیم هاگوناگونند:

نسیم الفت، نسیم قربت، نسیم توفیق، نسیم انابه، نسیم نداء، نسیم وصل ونسیم فهم

و اما نسیم الفت پس آن برای محبان است

و اما نسیم قربت پس آن برای مجاهدان است

و نسیم توفیق برای عابدان است

و نسیم انابه برای توبه‌کنندگان است

و نسیم ندا برای ذکرگویندگان است

ونسیم وصل برای عارفان است.

ادامه داستان.....پیراهن را یهودا حمل می‌کرد چرا که او پیش از این نیز پیراهن آغشته بخون را حمل کرده بود .

ونیزگفته شده پیراهن را بنده‌ای حمل می‌کردکه یعقوب علیه السلام اورا خریده بود و آن چنان بودکه چون راحیل مادر یوسف علیه السلام بن یامین را به دنیا آورد یعقوب علیه السلام کنیزی خرید تا بن یامین را شیر دهد و چون کینز خود صاحب طفل شیرخواری شد یعقوب علیه السلام طفل را از مادرش جداکرد چراکه باور داشت شیر به تمامی از آن بن یامین است.

پس کنیز دست به آسمان بلندکرد وگفت خدایا بین او و آنکه دوستش می‌دارد جدایی انداز چنانکه اوبین من و فرزندم جدایی انداخت.

پس سروشی شنیدکه می‌گفت اندوه مدارکه خدایتعالی دعای تو را مستجاب کرد و آن راکه یعقوب دوست می‌دارد از او جدا خواهدکرد و به او باز نخواهدگرداند پیش از آنی‌که فرزند تو به تو بازگردد و نام این فرزند "بشیر" بود و یوسف علیه السلام او را در مصر خریده بود و او را برای‌کارهای روزانه به شهرهای مختلف می‌فرستاد ونمی دانست که این همان فرزندکنیز پدرش است و پیراهن و نوشته را به او داد تا به‌کنعان ببرد و این تقدیر مولی سبحانه ست‌که او به مادرش برسد پیش از آنی‌که یوسف علیه السلام به یعقوب علیه السلام برسد.

بهره.....

معصوم علیه السلام می‌فرماید به خدایتعالی پناه می‌برم از آنکه بین مادر وفرزندش جدایی افکند خدایتعالی در روز بازپسین بین او و آنکه دوستش دارد جدایی اندازد و نیز فرمود من هرگز شفاعت نکنم و هرگز شفاعت من پذیرفته نگردد برای آنکس‌که بین مادر و فرزندش جدایی افکنده باشد.

ادامه داستان....ابن عباس رضی الله عنه‌گوید چون بشیر به سرزمین‌کنعان رسید مادر خود را یافت که بر سر چاه لباس می‌شست پس از خانه یعقوب علیه السلام پرسید.

پس مادر سر خود را بلندکرد و از یعقوب علیه السلام چه می‌خواهی؟ او باهیچکس سخن نگوید و سخن هیچکس نشنود و به هیچکس ننگرد و خواست هیچکس روا مدارد و او مردی است رنجور و غمزده‌گریان و نالان به شب و روز.

پس بشیراو راگفت‌که قصه دراز مکن و بمن بگو خانه اوکجاست‌که من فرستاده یوسف علیه السلام

هستم بسوی او.

(پس مادر) فریادی زد و سر به آسمان بلندکرد وگفت اینگونه تو آنچه را که وعده فرمودی انجام دهی ای خدای من؟

پس بشیر او را گفت تو را چه می‌شود ای زن پس او قصه بازگفت

پس بشیر او را پرسید نام فرزند تو چه بود؟

گفت بشیر

گفت برخیز پس وعده تو را راست آمدکه براستی خدایتعالی در وعده خود خلاف نکند برخیز تا بوی مرا بشنوی ومرا بشناسی و غم دیرین را از یاد ببری که من فرزند تو بشیر هستم

پس مادر به او نزدیك شد و او را به سینه فشرد و او را بوسید و او را بدرستی شناخت پس به خانه یعقوب علیه السلام بازگشت پس چون خواست سخن بگوید از هوش برفت پس بشیر پیراهن را آنچنان که یوسف علیه السلام به اوگفته بود بر رخساره یعقوب علیه السلام انداخت پس مدتی آن را بویید و بینایی خود را باز یافت چشمانش باز شد چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

آیه: " **فَلَمَّا أَن جَاء الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا** "

ترجمه: پس چون بشیر آمد آن را بر چهره پدرش انداخت پس بینایی او بازگشت.

شعر:

جـاء البشـیر مبشـرا بقدومـه — فملئـت بقـول البشیرسـرورا

نکتـت مـن فرحـی بـه وادا — عـدت مـن ثلـم لقمـیص بصـیرا

ولـه لوقنـع البشـیر بمهجتـی — لبذلتـه و رآیـت ذاك یسـیرا

اوقال هب لی ناظریك فقلت لـه — خـذ نـاظری ومـا سـألت کثـیرا

ترجمه:

بشیر آمد با گامهایی سراسر مژده، پس ازگفته‌هایش همه جا پر ز شادی شد

پر شد همه جا از شادی من، نقصانم رفت و به پیراهن بینا شدم

بخدا قسم اگر بشیر قلبم را می‌خواست، به او می‌دادم و این را برخود هموار می‌دیدم

یا اینکه می‌گفت مردم چشمانت را می‌خواهم، پس او را می‌گفتم مردم چشمانم را بگیرکه چیز زیادی از من نخواستی.

ادامه داستان....راوی گوید پس یعقوب علیه السلام متوجه فرزندانش شد وفرمود:

آیه: " **قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ قَالُواْ يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ** "

ترجمه: آیا شما را نگفتم که من چیزی از خدایتعالی می‌دانم که شما نمی‌دانید (فرزندان) گفتند ای پدر برای ما درخواست آمرزش گناهان ما را کن که ما خطا کارانیم گفت زود باشدکه برای شما از پروردگار خود درخواست آمرزش کنم که او آمرزنده و مهربان است.

پس یعقوب علیه السلام ساعتی طولانی در چهره بشیر نگریست سپس فرمودکیستی تو؟

عرض کرد من همانم که توبین من و مادرم جدایی در انداختی من بشیرهستم

پس یعقوب علیه السلام به سختی گریست و فرمود وا حسرتا برآنچه کردم ای بشیرچه می‌خواهی تا برایت انجام دهم؟

عرض کرد برای این دنیا هیچ خواسته‌ای ندارم

پس یعقوب علیه السلام فرمود: خدایتعالی سختی‌های مرگ را از تو بگرداند آنچنان که تو اندوه غم را از من بگرداندی.

پس بشیر نامه یوسف علیه السلام را به او تسلیم کرد پس یعقوب علیه السلام آن را بر رخساره نهاد وفرمود سپاس خدایتعالی راکه بار دیگر دیده ام را بر نوشته او انداخت و در آن نوشته شده وبود که ای پدر بدان که من عزم تو را دارم و میل دارم تو را زیارت کنم ولی خدایتعالی فرمود که تو به اینجا بیایی و درمحضر من باشی پس تو را دو خوشی باشد خوشی دیدار وخوشی بخشش.

شعر:

نحن فی اکمل السرور و لکن	لیس الا بکم یتم السرور
غیب ما نحن فیه یا اهل ودی	انکم غیب و نحن السرور

ترجمه:

ما در نهایت شادی هسیتم ولی، بازهم شادی هم به‌کامل نمی‌شود مگر به شما

ای دوستان آنچه (ازبلا) در آن بودیم از ما رفت، ما در خوشی هستیم و جای شما اینجا خالی است

و بهمراه این نامه یکصدوهشتاد دست لباس برای فرزندان دختر و پسرت فرستادم و دستارها و پیراهن‌های زربافت و بوی‌های خوش و نیز برای هرکدام آنان استری با بارهای جواهر و یك غلام روانه داشتم و برای هرکدام در اینجا زمین آبادی است و برای توست آنچه‌که از مال دارم و همه مخارج تو بر من است و برای توست جامه گرانبها پس می‌خواهم که به مصر با جلال وحشمت وارد شوید تا هیچکس از فقر شما سخن نگوید و جز به دیده نیکو به شما ننگرد و قبطیان کافر به فقر و مسکنت شما شاد نگردند.

بهره....

خدایتعالی می‌فرماید:

آیه: " **أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَلاَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ** " [۳۳۹]

ترجمه: فروتنانند بر مؤمنان و درشتانند برکافران در راه خدا می‌کوشند و از سرزنش سرزنش کنندگان باك ندارند.

نکته...

وتورا ای شنونده بهره‌ای است وآن این است که چون مؤمن از قبربرخیزد راهواری پرنده بیندکه بالهای او به انواع آراستنی‌ها آراسته است و با او فرشته‌ای است با جامه‌ای از بهشت پس او را گوید ای دوست خدا جامه در برکن و خود را بیارای و سورا بر این راهوار شو تا دست دشمنان از کافران و اهل گناه بر تو نرسد پس مبادا مانند آنان برهنه‌گردی چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

آیه: " **أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ**"

ترجمه آیا آنکه مؤمن باشد مانند آن است که فاسق باشد (هرگز) برابر نیستند[340]

شعر:

لـــو ان الـــريح يحملنــــي الــــيكم — علقـــــت باذيــــال مـــــن الريــــاح
وكنــــت اطــــيرمن شــــوق الــــيكم — وكيــــــف يطيرمقصـــــوص الجنــــاح

ترجمه:

اگر باد مرا بسوی شما آورد، خود به ذیل باد درآویزم
و از شوق می‌خواهم که بسوی شما پروازکنم، و چگونه پرواز کند آنکه بالهایش را بریده اند؟

ادامه داستان..... راوی گوید یعقوب علیه السلام شستشوکرد و جامه برتن نمود فرزندان و فرزندان فرزندان را جامه پوشانید پس جملگی سوار شدند و آهنگ مصرکردند.

پس چون فرستاده به یوسف علیه السلام رسید و خبر ورودکاروان یعقوب علیه السلام را عرض کرد یوسف علیه السلام جمله لشکریان را به استقبال و رعایت حرمت آنان فرمان داد.

پس سی هزار از شجاعان اسب سوار به استقبال او رفتند و چون یعقوب علیه السلام را دیدند از اسبها پایین آمده و اورا سجده کردند.

پس یعقوب علیه السلام دانست که اینان لشکریان یوسف علیه السلام می‌باشند پس چون اندکی پیش رفت سی هزار دیگرازسواران او را استقبال کردند پس از اسبها بزیر آمده و او را سلام گفتند.

پس فرمود اینان کیانند؟

عرض شد لشکریان فرزندت یوسف علیه السلام.

پس چون اندکی پیش تر رفت هزار اسب دید بر هریك پوششی از دیباج و برهرکدام غلامی آراسته بنشسته و چهار هزار استر دید بر هریك کجاوه‌ای و در هرکجاوه دو کنیز بنشسته.

پس از آنان بپرسید عرض شد اینان همه از آن یوسف علیه السلام است.

پس چون به باب بلیس رسید و آن در چهار فرسخی مصر بود یعقوب علیه السلام چهل هزار شیخ دید جملگی ایستاده بر دروازه دید پس پرسید اینان کیانند؟

عرض شد اینان را یوسف علیه السلام فرستاده تا تو ازگناه اوکه مخالفت توکرد و خواب خود با برادران بازگفت درگذری؛

پس یعقوب علیه السلام گریست پس چون پیشتر رفت و به نزدیکی مصر رسیدکجاوه‌ای دید عرض شد که این کجاوه یوسف علیه السلام است پس چون نزدیك شد ژوبینی انداخته شد پس یعقوب علیه السلام به پشت سر نگریست و به سخن آغازید بدانگونه که شنیده نمی‌شد و گفته شده یعقوب علیه السلام فرمود ای خانۀ اندوه تو را رها کردم بدرستی که حبیب به محبوب رسید پس یوسف علیه السلام فرمود ای اهل مصر همه شما بنده من هستید اکنون من همه شما آزادکردم به (فرخندگی) دیدار پدرم.

نکته....

اگر یوسف علیه السلام جملگی بندگان خود را به فرخندگی دیدار یعقوب علیه السلام آزاد فرمود پس چه شگفت اگر خدایتعالی تمامی امت محمد صلی الله علیه و آله را به خاطر او از آتش آزاد فرماید چرا که محمد صلی الله علیه و آله نزد خدایتعالی گرامی تراز یعقوب علیه السلام نزد یوسف علیه

السلام است.

ادامه داستان.....چون یوسف علیه السلام به یعقوب علیه السلام نزدیك گردید فرود نیامد بل دست درازکرد و سر یعقوب علیه السلام را گرفته در سینه فشرد و چهره بر چهره اش نهاد.
پس یعقوب علیه السلام عرض کرد ای از بین برنده همه غمها
پس جبرائیل بر یوسف علیه السلام فرود آمد و پرسید از چه روی برای پدرت فرود نیامدی فرمود از خوشی فراموشم شد جبرائیل گفت خدایتعالی گور هیچ پیامبری را به فراموش نمی‌سپارد ولی قبر تو را به خاك نسیان می‌سپارد از آن روی که فرود نیامده وترك فروتنی کردی از برای پدرت وگفته شده که یوسف علیه السلام سه روز از مسیر پدرش را از او استقبال کرد با تمامی کشوریان ولشکریانش از برای فروتنی در برابر پیامبر خدایتعالی یعقوب علیه السلام.

فصل یازدهم: انجام کار یوسف علیه السلام

پس چون زلیخا آمدن یعقوب علیه السلام را دانست بانویی مصری را گفت دستم را بگیر و مرا برسر راهی بر که یوسف علیه السلام از آن می‌گذرد و چون نزدیك شد مرا آگاه کن.

بانوی مصری چنین کرد پس چون یوسف علیه السلام نزدیك شد زلیخا را آگاه کرد پس زلیخا ندا کرد ای یوسف پس یوسف علیه السلام او را نشناخت و پاسخی نداد در اینهگام جبرائیل علیه السلام فرود آمد و افسار اسب یوسف علیه السلام را گرفت وگفت این زن را پاسخ ده.

گفته شده جبرائیل بر پیامبران اولی العزم علیهم السلام فرود می‌آمده است بر آدم علیه السلام دوازده بار بر ادریس چهارده بار بر نوح علیه السلام پنجاه بار برابراهیم علیه السلام چهل ودو بار بر موسی علیه السلام یکصد بار بر عیسی علیه السلام ده مرتبه سه بار درکودکی و هفت بار در بزرگی و بر محمد صلی الله علیه و آله بیست چهار هزار بار فرود آمده است.

پس یوسف علیه السلام فرمود این زن کیست ای جبرائیل؟

عرض کرد اینک فرود آ و از او بپرس که اوکیست.

پس یوسف علیه السلام از اسب فرود آمد و فرمود توکیستی ای بانو؟

زلیخا پاسخ دادگویی که مرا نمی‌شناسی.

یوسف علیه السلام فرود نه

پس زلیخا رخت ازسر بگشود و بر سر خود مشتی خاك ریخت وگفت ای وای از عزت بر باد رفته چگونه کسی را دوست بدارم که مرا نمی‌شناسد براستی که عبادت و شناخت بندگان را شاه می‌کند و نافرمانی و انکار شاهان را بنده می‌کند من زلیخا هستم هم آنکه تو را به روانم وکالبدم ودارائیم خدمت کردم.

گوید یوسف علیه السلام از ضعف ناتوانی و سالخوردگی او درشگفت شد چرا که او نمی‌دانست که زلیخا زنده است یا نه

جبرائیل به یوسف علیه السلام عرض کرد خدایتعالی می‌فرماید درخواست او را روا کن.

یوسف علیه السلام از زلیخا پرسید از من چه می‌خواهی؟

زلیخا عرض کرد می‌خواهم همسر تو باشم و تو شوی من باشی.

یوسف علیه السلام فرمود چنین نکنم چرا که تو پیر و نیازمند و نابینا وکافرهستی.

جبرائیل علیه السلام بار دیگر بر یوسف علیه السلام فرود آمد و عرض کرد ای یوسف خدایتعالی می‌فرماید اگر او پیر است من او را جوان کنم و اگر او فقیر است من او را بی نیازکنم و اگر او نابیناست من او بینا کنم و اگر اوکافر است من او را مؤمن کنم چرا که اوکسی را دوست می‌دارد که آن کس ما را دوست می‌دارد.

سپس جبرائیل علیه السلام زلیخا را مسح کرد و درحال او نیکو تر از روز نخست خود شد و باکره پس مهر او بر دل یوسف علیه السلام بیفتاد.

چون یعقوب علیه السلام آن دو را به عقد هم درآورد و یوسف علیه السلام با زلیخا خلوت کرداو را باکره ودست نخوده یافت پس خانه‌ای برگزیدند. زلیخا درب خانه را برروی خود ببست و به عبادت خدایتعالی مشغول گردید چون شب به نیمه رسید یوسف علیه السلام بر در بکوفت پس زلیخا عرض

کرد بازگرد براستی که دیگر همه چیز دگرگون شده و من بهتر از تو را یافته ام پس یوسف علیه السلام درب را بگشود و درون شد به زلیخا بیاویخت پس زلیخا گریخت و جامه اش بدرید.
پس فرشته بر یوسف علیه السلام فروشد و گفت ای یوسف این (آنچه که زلیخا می‌کند) ناروا نیست محبت در برابر محبت و طلب در برابر طلب و عشق در برابر عشق و فرار در برابرفرار دریدن جامه دربرابردریدن جامه؛ چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
" وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالأَنفَ بِالأَنفِ وَالأُذُنَ بِالأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ "[۳۴۱]

پس چون یوسف علیه السلام با او همبستر شد و او را دست نخورده یافت فرمود:
ای زلیخا ندیدم هرگز نیکویی تو را مگر اکنون.
زلیخا عرض کرد هرگاه قطیفور(شوی پیشینش) به نزد من می‌آمد توان همبستری با من را نداشت.
پس یوسف علیه السلام دانست که خدایتعالی زلیخا را از روز ازل برای او قرار داده است
گفته شده زلیخا سی وهفت سال با یوسف علیه السلام بماند و خدایتعالی یازده فرزند پسر آنان را روزی فرمود.
آیه: **" فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُواْ مِصْرَ إِن شَاء اللّهُ آمِنِينَ "**

ترجمه: پس چون بر یوسف داخل شدند او پدر ومادر را به نزد خویش جای داد و آنان را گفت به سرزمین مصر درون شوید در بآسودگی اگر خدایتعالی خواهد.
گویند چون یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام رسید، چهارصد تن از فرزندان و نوهایش همراهش بودند پس چون به سرزمین مصر رسید به یوسف علیه السلام فرمود مرا به داستان برادرانت از اول تا به آخر خبر ده پس یوسف علیه السلام داستان را به تمامی بازگفت پس یعقوب علیه السلام از هوش برفت پس چون به هوش آمد یوسف علیه السلام عرض کرد ای پدر براستی که آن روزها گذشت و حبیب به حبیب رسید و مراوتعالی راست سپاس بسیار.
ابن عباس رضی الله عنهما گوید یوسف علیه السلام پدر را در سمت راست و خاله اش را در سمت چپ نشاند[۳۴۲] و خود در میانه آندو بر سریر پادشاهی‌اش نشست و برادران در برابر او قرارگرفتند چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:
آیه: **" وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّداً "**

ترجمه: پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و (برادران) او را سجده کردند.

پس در سجده خود گفتند پاك ومنزه است خدایتعالی که میانه یوسف علیه السلام و برادرانش و یعقوب علیه السلام دوستی انداخت و آنان را دور هم گرد آورد.

آیه: **" وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بَي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاء بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيم"**

ترجمه: وگفت ای پدر این است تعبیر خوابی که از پیش دیده بودم و براستی پروردگارم آن را راست گردانید و براستی او بر من نیکویی تمام کرد آن هنگام که مرا از زندان بیرون کرد شما را از نخست بیاورد و پس از آنی که شیطان میانه من و برادرانم دشمنی در انداخت براستی که پروردگارمن بسیار لطف کننده است به آنی که خودش بخواهد و براستی که او درست کردار داناست .

کعب [۳۴۳]گوید جملگی در برابر او به شادباش سجده کردند سجده برای خدایتعالی بود

در این میان برادران به پدر عرض کردند ای پدر یوسف را بپرس که آیا از ما در می گذرد؟

پس یعقوب علیه السلام فرمود ای نور دیده می‌توانم از تو بخواهم تا ازآنان درگذری یوسف علیه السلام عرض کرد براستی که از آنان درگذشتم پیش از آنی که شما به اینجا بیایید آنان را به آنچه کردند کیفر نکنم و جرمشان را به رخساره خدایتعالی و به رخساره تو بخشیدم باشدکه خدایتعالی مؤمنان را در روز رستاخیزاز خطاها وگناهانشان ببخشاید و ازآنان و از ما درگذرد.

نکته....

همانگونه که خدایتعالی یعقوب علیه السلام و فرزندانش را گرد هم آورد همانگونه خدایتعالی مؤمنان و محمد صلی الله علیه و آله را نیز در دارالسلام گرد هم آورد

ابن عباس گوید یوسف علیه السلام از پدر درخواست نمود و عرض کرد ای پدر اینجا درقصر و در این سراپرده با من بمان تا روزی که خدایتعالی ما را از هم جدا فرماید.

پس یعقوب علیه السلام فرمود ای فرزند این شأن پدرت نیست و در آن مرا خواستی نیست ولی برایم از سراپرده‌ای از نی بساز تا در آن عبادت خدایتعالی کنم و سپاس گویم که مرا به نعمت‌های خود برتری داد و شب وروز آنجا باشم پس چون شب در آید تو هم به آنجا اندرشو و شب را آنجا خانه کن تا بوی تو را بشنوم و جانم آسودگی گیرد یوسف علیه السلام عرض کرد آفرین بر تو سپس فرمود تا خانه‌ای از برای خلوت یعقوب علیه السلام برپا کنند پس خانه را ساختند آنچنان که فرموده بود.

پس(یعقوب علیه السلام) درآن اندرشد و روزها روزه وشب‌ها به عبادت بود آنچنان که سزای بندگی است و(یوسف علیه السلام) فرمود تا بهر هریك از برادران نیز خانه‌ای ساختند بجز بن یامین که تا پایان زندگانی با یوسف علیه السلام در قصر بماند و زلیخا نیز دانش و بندگی را از یعقوب علیه السلام فرا می گرفت تا دانشمندی شدکه در سرزمین مصر از همه زنان ومردان آن سامان سر بود و یعقوب علیه السلام در سرزمین مصر چهل سال بزیست و فرزندانش و فرزندان فرزندانش را از دین ودانش آموخت وبرای هریك دوازده فرزند بود جملگی پیامبر و نیك کردار با شادی تمام وسلامت و بندگی کامل.

ابن عباس علیهماالسلام گوید خدایتعالی به جبرائیل علیه السلام وحی فرمود که بر یعقوب فرود آی و اورا بگوکه به خاك پدرانت بازگرد و آنان در آن سرزمین مقدس هستند و آنجا بمان تا مرگ آنجا تو را در یابد.

پس یعقوب علیه السلام یوسف را بخواند و او را فرمود که جبرائیل علیه السلام مرا فرمان به بازگشت به خاك پدرانم داده و خدایتعالی فرمان به ستاندن جانم داده است.

یوسف علیه السلام عرض کرد ای پدرکی هنگام فرمان خدایتعالی و تسلیم جان به جان آفرین است؟

یعقوب علیه السلام فرمود آن هنگام نزدیك است.

پس یوسف علیه السلام گریست وکارهایش را رها کرد و همراه پدر از سرزمین مصر بیرون شد و او را وداع وهمراهی می کرد تا یعقوب علیه السلام به سرزمین مقدس وبه نزد خاك پدرانش رسید و خواب

بر او چیره گشت پس نیای خود ابراهیم علیه السلام را درخواب دیدکه بر تختی ازگوهر سرخ که در درخشش چون خورشید بود نشسته اسماعیل علیه السلام را در راست و اسحق علیه السلام در چپ خودگرفته و می‌فرماید ای یعقوب بما بپیوندکه ما چشم براه تو هستیم تاگام بر ما نهی.
پس یعقوب علیه السلام از خواب بیدار شد خوشحال و شادمان و بایستاد ماده شتری را بیافت و او را فرمود به یوسف بگوکه من به پروردگارم پیوستم و او را فرستاده‌ای بسوی یوسف علیه السلام گردانید پس یعقوب علیه السلام میان گورها می‌گشت و قرآن می‌خواند و بر عبادت می‌فزود پس به گوری برکنده شده رسیدکه از آن بوی پاکیزگی می‌آمد پس در اندیشه بودکه فرشته مرگ در جامه انسانی بر او پدیدار شد پس عرض کرد:
ای بنده خدا آیا ایا می‌دانی این گور برای کیست؟
فرمود آری برای مردی که خدایش بر اوکرم فرموده است.
عرض کرد آیا او را می‌شناسی؟
فرمود آری.
عرض کرد پس کیست او ای آنکه خدایت رحمت کناد؟
پس یعقوب علیه السلام عرض کرد بار خدایا این را گور من و خانه من قرارده.
در حال ندا در داده شدکه ما چنین کردیم ای پسر اسحق.
پس فرشته مرگ برای گرفتن جان او به جامه اصلی خود بازگشت.
پس یعقوب علیه السلام فرمود توکه هستی که ستونهای وجودم از دیدنت ویران شد؟
عرض کرد فرشته مرگ.
یعقوب علیه السلام فرمود برای دیدار آمده‌ای یا ستاندن جان؟
عرض کرد برای دیدار و ستاندن جان.
پس یعقوب علیه السلام فرمود آفرین بر فرمان خدایتعالی ودیدار او (پس) بر پشت درازکشید و روح را آماده تسلیم کرد پس فرمود از تو می‌خواهم که بر حبیبم یوسف آسان گیری سپس فرمود نیست خدایی جز خدای یکتا که او را هیچ انبازی نیست سپس جانش گرفته شد درود خدایتعالی براو ونیاکانش جملگی باد.

****

کعب رحمه الله گوید زندگانی یعقوب علیه السلام دویست سال بودکه فرشته مرگ روح او را به آسمانها برد پس در آنجا فرشتگان او را خوشآمدگفتند و جبرائیل و میکائیل وگروهی ازفرشتگان فروشدند و (کالبد) او را شستشو داده کفن کردند برآن نماز خواندند و آن را دفن نمودند.
پس خدایتعالی به فرستادگی جبرائیل بریوسف علیه السلام وحی فرستاد و (جبرائیل را فرمود) که او را از جانب من سلام برسان و بگو خدایت تو را پاداش دهاد در (مصیبت) پدرت یعقوب.
پس جبرائیل پیش از ماده شتر به یوسف علیه السلام فرودآمد و آنگونه که خدایتعالی فرموده بود او را تسلیت گفت و خدایتعالی بر ماده شتر فرشته‌ای را موکل گردانید تا مراقبت او نماید تا آن هنگام که به یوسف علیه السلام رسید پس خدایتعالی او را به سخن درآورد و به عبرانی عرض کرد ای یوسف پدرت یعقوب تو را سلام می‌گوید تا روز باز پسین و او از تو راضی است پس (یوسف علیه السلام را) اندوهی بزرگ درگرفت و سه روز در تعزیت بود و ناقه بر یعقوب علیه السلام می‌گریست پس در این

هنگام یوسف علیه السلام عرض کرد:
آیه: " رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّي فِي الدُّنُيَا وَالآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ "

ترجمه: پروردگارا براستی که مرا ازپادشاهی (هسته ای) بخشیدی و مرا از دانش تعبیر خواب (هسته‌ای) آموختی (تویی) گشاینده آسمانها و زمین تویی سرپرست من در این جهان و آن جهان مرا مسلمان بمیران و به نیکوکاران بپیوندان
و بدینگونه آرزوی مرگ نمود پس خدایتعالی جبرائیل را بر او فرو فرستاد و او را گفت خدایتعالی می‌فرماید تو را مرگ در نمی‌رسد تا هنگامی که از تو و از فرزندان تو و از فرزندان فرزندان تو ششصد بمانند پس در این هنگام مرگ تو در می‌یابد.
پس یوسف علیه السلام اهل مصر را به دیدار فراخواند پس آمدند پس یوسف علیه السلام از میان آنان پسران و پسران پسران، برادران و فرزندان برادران را که شمار آنان به جز زنان و خادمان چهل هزار بود بیرون کشید پس جملگی به ده فرسنگ از مصر بیرون شدند پس خدایتعالی به جبرائیل وحی فرمود که بر بنده من یوسف فرو شو و او را فرمان ده تا در جایی که هست شهری بسازد بنام "شهرالحرمین" پس خود و هرکه با اوست در آن شهر جای گیرند
پس کسانی که همراه یوسف علیه السلام بودند از او پرسیدند ازکجا آب بدست آریم که فرسنگها از آبادانی بدوریم پس یوسف علیه السلام پروردگار خود را خواند پس جبرائیل فرو شد وبرای او از نیل شاخه‌ای بزرگ به سوی شهر آنان روان کرد و برآن دیواری بساخت و در آن دروازه‌ها قرار داد پس آن را آبادکرد و از مصرتا این شهر برکت و آبادانی همه جا را در برگرفت.
و در این شهر زلیخا را مرگ در رسید پس یوسف علیه السلام بر او نماز خواند و اورا در شهرحرمین به خاك سپرد و بر او بسیار اندوهناك شد و پس از آن آسان می‌زیست
کعب رحمت الله علیه گویدکه یوسف علیه السلام پس زلیخا چهل روز زندگانی کرد و دیگرهمسرنگزید و زلیخا همسر او در دنیا و آخرت بود و فرزندان او از زلیخا که جملگی پسر بودند یازده نفر بودند.
درگذشت یوسف علیه السلام
ابن عباس رضی الله عنه گوید چون یوسف علیه السلام بر بستر مرگ افتاد پسرش افرائیم را بخواند و او را سفارش فرمود که مرا به خاك مسپار تا تو را از خدایتعالی نداء در رسد پس از آن مرا آنگونه که پروردگارم می‌فرماید به خاك بسپار.
وهب رحمه الله علیه گویدکه نفس دومی کشید و از دنیا برفت پس افرائیم ندایی شنیدکه می‌گفت پدرت را بشوی و اوکفن کن و حنوط کن و بر او نماز بگذار پس چنین کرد و او جملگی مؤمنان بر او نمازگذاردند و او را بسوی نهر قیوم حمل کردند پس چون جنازه به نزدیك نهر رسید نهر به دو نیم شد پس در آن گوری خوشبوی آراسته و پاکیزه پدیدارگردید و او را در آن گور به خاك سپردند درود خدایتعالی بر او وبر پدران گرام پاك و پیراسته اش باد و بر او خاك ریختند و به مصر بازگشتند و آب به نیروی خدایتعالی بر او روان شد
کعب گوید یوسف علیه السلام درچاه انداخته شد واو در آن هنگام کودکی هفت ساله بود و چون پدر

را دوباره دیدارکرد پنجاه و دو سال داشت و پنجاه وهشت نیزگفته شده ولی درست تر شصت و اند است و با یعقوب علیه السلام چهل سال در مصر زندگی کرد و پس از مرگ یعقوب علیه السلام بیست وپنج سال زندگانی کرد و سی و اندی نیزگفته شده و چهل نیزگفته شده و بین آن دو بجز فاصله دو شهر نبود

کعب رضی الله عنه گوید برگور اوکسی آگاه نشد تا زمان موسی علیه السلام پس خدایتعالی بر او وحی فرمود که استخوانهای او را بردارد و در سرزمین مقدس درکنارخاك پدرانش علیهم السلام به خاك بسپارد پس موسی علیه السلام عرض کرد پرودگارا چه کسی مرا به خاك یوسف علیه السلام آگاه کند پس کسی را نیافتند مگر زنی که شارخ بنت اسیر نامیده می‌شد

پس چون از او خواستند تا گور یوسف علیه السلام را به آنان بنمایاند (به موسی علیه السلام) عرض کرد این کار نمی‌شود مگر آنکه درخواست من روا گردد پس فرمود چیست درخواست تو عرض کرد آنکه در بهشت با تو باشم

موسی علیه السلام فرمود من بر پرودگار خود فرمان نمی‌دهم زن عرض کرد من هم خاك یوسف علیه السلام را نشان نمی‌دهم مگر به آن شرط چراکه اوتعالی دارای گنجینه‌های فراوان وبخششهای بی حساب است . پس خدایتعالی بر موسی علیه السلام وحی فرمود که من عطا کردم تو را آنچه که او از تو خواست .

پس شارخ خاك یوسف علیه السلام را نشانی داد و موسی علیه السلام از مصر به سوی نهر قیوم بیرون شد و او خاك یوسف علیه السلام را به موسی علیه السلام نشان داد پس موسی علیه السلام به عصا بر نهر بزد آب از راست و از چپ خاکی که یوسف علیه السلام در آن بود بایستاد پس موسی علیه السلام پایین رفت و تابوت را بیرون آورد و جسد یوسف علیه السلام را حمل کرده درکنارخاك پدرانش در بیت المقدس به خاك سپارد

درود خدایتعالی بر جملگی آنان باد

پانوشتها:

۱

این حدیث قدسی گرچه بلحاظ سندیت توسط گروهی تشکیک شده ولی بحدی در بسیاری از منابع معتبر شیعه و سنی مورد استناد قرار گرفته که هیچ شکی در صحیح بودن آن باقی نمی‌گذارد منجمله:

محقق کرکی؛ رسائل ؛ جلد سوم فی مسائل اثنی عشره ذیل مسئله دوازدهم فی اثبات غرض فی افعال الله تعالی صفحه ١٥٦

حاج ملا هادی سبزواری ١٢١٢-١٢٨٩ هـ.ق شرح الاسماء الحسنی جلد اول صحفات ٣٧ و٦٤ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف ائمه (ع)

میرزا حسین نوری طبرسی ١٢٥٤- ١٣٢٠ ؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان ؛کلام فی ان مدار الفضل علی علم النافع ص٢٢٦؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف ائمه (ع)

علامه امینی ؛ الغدیر متن عربی جلد١١ صفحه١٧٢

ابن ابی جمهور محمد بین زین الدین ٩٠١؛عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ جلد ١ صفحه ٩٨

حافظ البرسی رجب محمد قرن هشتم هجری قمری؛ مشارق الیقین فی انوار امیرالمؤمنین(ع)، صفحه ٢۶

ملاعبدالصمد همدانی ١٢١۶هجری قمری، بحر المعارف ؛ صفحه ٨٣

محمد باقر مجلسی ١٠٣٧-١١١١ ؛ بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار ائمه اطهار علیهم السلام ؛ جلد ٨۴ صفحات ٢٠۴ و٣۵٠

محمد باقر مجلسی ١٠٣٧-١١١١ ؛ مستدرک سفینه البحار ؛ جلد ٩ صفحه ١٩٢

حاجی مصطفی خلیفه بن عبدالله ١٠١٧-١٠۶٧؛کشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون ؛ جلد ٢ صفحه ٩٧

شیخ محمد حسین اصهفانی معروف به آخوند خراسانی ١٢۵٧-١٣٢٠ ؛ نهایه الدرایه ؛ جلد ٢ صفحه ٣٨٧

شیخ آقا بزرگ تهرانی محمد حسین ١٢۵۵-١٣۴٨ ؛ الذریعه الی التصانیف الشیعه ؛ جلد ٢ صفحه ۵٣ ؛ جلد ١٣ صفحه ٢٠۵ ؛ جلد ١۴ صفحه ٢۴

صدرالدین شیرازی صدرالمتالهین معروف به ملاصدار ٩٧٩-١٠۵٠؛ الحکمه متعالی فی شرح الاسفارالعقلیه الاربعه ؛ الجزء الثانی من السفر الاول صفحه ٢٨۵

صدرالدین قونوی محمدبن اسحق ۶٠٧ -۶٧٣ هجری قمری ؛ اعجاز البیان في تفسیر ام القرآن؛ صفحه ١۵٧

مهدی نراقی بن ابی ذر ١١٢٨ — ١٢٠٩ هجری قمری؛ جامع السعادات ؛ جلد اول ؛ صفحه ٩٨

ابن عربی محمد بن علی ؛ الفتوحات المکیه ؛ جلد ٢ ص ١١٢ و جلد٣ ص٢٦٧ جلد٤ ص ٤٢٨

ابن عربی محمد بن علی ؛ تفسیر ابن عربی ؛ جلد ٢ ذیل تقسیر آیات اول سوره عنکبوت

فیض کاشانی محمد بن شاه مرتضایی معروف به ملا محسن١٠٠٦-١٠٩١ ؛ اصول المارف ؛ صفحه ٧٤

حضرت آقای سلطانمحمد گنابادی سلطانعلیشاه ١٢۵١-١٣٢٧ ؛تفسیر بیان السعاده فی شرح مقامات العباده ؛ جلد٤ ص ١١٦، ذیل تفسیر آیات اول سوره ذاریات.

٢

در تفسیر روح البیان جلد ۵ ص ٣٧٣ این حدیث ذیل آیه ١٢ سوره طه :

" إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى"

ترجمه : براستی که منم من پروردگار تو پس پاپوش از پای بیرون کن براستی که تو در وادی مقدس طوی هستی

به این عبارت نقل شده:

"قدِّمْ عَلی بَساطِ اَلْعَرْشِ بِنَعْلَیْکِ لِیُشَرِّفَ اَلْعَرْشَ بِغُبارِ نِعالِ قَدَمَیْک"

ترجمه: بر دستگاه عرش گام نه تا عرض از خاک موزه‌هایت شرف گیرد

همانجا اشاره شده که این حدیث ناظر به همین آیه شریفه که خطاب الهی به موسی علیه السلام بود می‌باشد نظر به اینکه در تعبیر خواب نعلین به همسر تعبیر می‌گردد بسیاری از مفسران آن را به لزوم ترک همه تعلقات ماسوی الله برای موسی علیه السلام تفسیر کرده‌اند با عنایت به این تفسیر معنی خلاف حدیت مذکور این است که تعلقات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم یعنی اهل بیت و مشایخ ایشان مایه تشریف بارگاه الهی است

[3]

کلمه قِصَصَ به کسر قاف جمع مکسر قصه است بنابراین ترکیب اَحْسَنُ الْقِصَص به کسر قاف به معنی زیباترین قصه هاست ولی این ترکیب به فتح قاف به معنی زیباترین شیوه قصه گویی است و این قول ابونصر فراهی در حدائق الحقایق است .نیز در تفسیر شریف کشف الاسراروعده الابرار خواجه رشیدالدین میبدی نیز همین قول باین شده در تفسیر بیان السعاده اثر حضرت آقای سلطانعلیشاه شهید نیز اَحْسَنُ الْقَصَص به فتح قاف احیتار گردیده ولی جوه مربوط به زیباترین و عجیبترین قصه‌ها نیز ذکر گردیده منجمله حدیثی از حضرت علی علیه اسلام که منتهی به این قول است که همه سوره‌های قرآن زیبا هستند ولی سورف یوسف از همه زیبا تراست

[4]حروف مقطعه حروفی هستند که در اول بعضی از سوره قرآن قرار گرفته‌اند ولی ترکیب آنها کلمه ای به ظاهر معنی داری نیست. همانگونه که حضرت شیخ احمد غزالی اشاره فرموده‌اند مفسران نظرات مختلفی را در مورد حروف مقطعه ابراز کرده‌اند بعضی همانند ابوعامربن شرحبیل شعبی متوفی بسال ۱۰۴ قمری حروف مقطعه را از متاشبهات قرآنی دانسته‌اند که فهم بشری مطلقا قادر به درک و تفسیر آن نیست گروهی دیگر بمصداق آیه شریفه: **لایَمُسُّهُ اِلّاالْمُطَّهَرُون** فهم آن را برای اولیاء و مخلصین ممنکن دانسته‌اند چنانچه سید رضی حدیثی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که حروف مقطعه رمزی است بین خدایتعالی و روسولش ونیز حضرت سلطانعلیشاه گنابادی در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباده جلد اول ذیل آیات نخستین سوره بقره حروف مقطعه در اول بعضی از سوره‌ها را بیان دنیایی حقایق بسیطی می‌دانند که توسط لباس حرف وصوت پوشیده‌اند گرچه سایر تعبیرات نیز رد نشده برای مثل الم در اول سوره بقره می‌تواند مخفف عبارت انا الله مجید باشد در مجموع ایشان دوارده وجه برای حروف مقطه بیان می‌کنند که یکی از آنها چنانچه حضرت شیخ احمد غرالی اشاره کرده است می‌تواند ای محمد باشد.

البته در مورد حروف مقطعه نظرات دیگری نیز ابراز گریده است مانند زمخشری که بر اساس صفات تلفظی این حروف تحقیقاتی انجام داده است ویا نظریات دکتررشاد خلیفه قرآن شناس مصری که با بررسی‌ها ی رایانه ای به این نتیجه رسیده که حروف مقطعه در ابتداء هر سوره بیش از حروف دیگر در آن سوره تکرار گردیده‌اند

حضرت آقای سلطانعلیشاه در تفسیر بیان السعاده ذیل آیات ابتدایی سوره بقره تحقیقات و محاسبات ریاضی مفصلی در خصوص محل اعراب حروف مقطعه انجام داده‌اند. نظر به اینکه قرآن در بدو نزول فاقد اعراب بود در صورت قائل بودن محل اعراب متفاوت برای این حروف وجوه متعدده و مختلفه فراوانی در ارتباط گزاره ای این حروف با آیات بعد بلحاظ نحوی ایجاد می‌گردد، مرحوم حضرت آقای سلطانعلیشاه تعداد وجوه محتمله از الم تا للمتقین در آیات اول سوره بقره را حسب حالات ممکنه بالغ بر ۱۱۴۸۴۲۰۵۷۷۰۲۴۰ مورد محاسبه کرده‌اند که البته مطابق تصریح خودشان این فقط شامل وجوه شایع و معروف بوده و جوه محتمله نادر و ضعیف ترک گردیده‌اند.

۵

همانگونه که در پانوشت فصل پیش اشاره رفت عبارت اَحْسَنُ الْقَصَص به فتح قاف به معنی زیباترین قصه‌ها می‌باشد ابویصر فراهی در کتاب حدائق الحقایق وجوهی برای اَحْسَنُ الْقَصَص بودن سوره یوسف به فتح قاف ذکر کرده منجمله اینکه سوره یوسف تنها سوره قرآن است که در آن سراسر رموز طریقتی بیان شده و بطور کلی فاقد احکام تشریعی است و تنها سوره ای است که داستانی واحد بیان شده و تنها سوره ای است که در آن رموز محبت بشکلی واضح و آشکار بیان شده..........

6

ابوالعباس، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، پسر عموی پیامبر اسلام، محدث، مفسر، فقیه و مورخ صدر اسلام و از اصحاب پیامبر اسلام (ص) و نیز علی علیه السلام بود. تولدش یکسال بعد از هجرت و بقولی سه سال پیش از هجرت بود . پدرش عباس عموی پیامبر متوفی بسال ۳۲ هـ.ق. و مادرش ام فضل متوفی بسال ۳۰ هـ. ق هردو به حضرت پیامبر ایمان آوردند عبدالله شش برادر دیگر نیز داشت ولی سلسله خلفاء بنی عباس از اعقاب اوست چرا که فرزند وی ابوالحسن علی جد عبدالله بن محمد سفّاح عباسی موسس سلسله خلفاء عباسی بود.که حدود پانصد سال بر سراسر سرزمین‌های اسلامی حکومت کردند .
بنا بر بعضی اقوال عبدالله بن عباس نخستین کسی بود که قرآن را تفسیر کرد از این رو وی اولین مفسر قرآن محسوب می‌گردد و از این بابت به القابی چون، حبر القرآن، بحر القرآن، رئیس المفسرین، شیخ المفسرین، الاب الاول لتفسیر القرآن و ابرمرد تفسیر، ملقّب گردید. وی در دوران خلافت ظاهری علی علیه السلام از طرف ایشان حاکم بصره شد وپیشنهاد وی در مورد ایستادگی در برابر خواست طلحه وزبیر برای امارت‌های کوفه و بصره مورد تصویب حضرت علی علیه السلام قرار گرفت ونیز در جریان قضیه حکمیت نماینده مورد اعتماد علی علیه السلام بود که البته با فشار خوارج ابو موسی اشعری عهده دار این مهم شد در زمان امام حسن علیه السلام نیز مشاور ایشان در جریان امضاء پیمان صلح با معاویه بود.
وی بعد از فاجعه کربلا به طائف تبعید شد و سالهای آخر عمر نابینا شد و در همانجا در سن هفتادودو یا هفتادوچهار سالگی در گذشت و نیز در همانجا بخاک سپرده شد.

۷

سوره شوری آیه ۵۲: **وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ**

ترجمه: و بدینگونه روحی را از امر خود بر تو فرو فرستادیم وتو پیش از این نمی‌دانستی که کتاب چیست و ایمان چیست و لی آن را نوری قرارد ادیم تا هریک از بندگانمان را که خواستیم به آن هدایت کنیم و بدرستی که تو برهدایت بسوی راه راست هستی

8

ابوالفیض ابراهیم بن ذالنون المصری از بزرگان عرفان و تصوف در قرون دوم و سوم و متوفی به سال ۲۴۵ هـ.ق.

از سخنان اوست : "الصدّقُ سَیْفُ اللہِّ فی أرضِه ماوُضِعَ عَلی شَیءٍ اِلاّ قَطَعَهُ"

ترجمه : راستی شمشیر خدایتعالی است که بر چیزی فرود نمی‌آید مگر اینکه آنرا ببرد

و در احوال او آمده که روزی با اصحاب در کشتی نشسته بودند و در رود نیل به تفرج چنانکه عادت اهل مصر بود.

کشتی دیگری می‌آمد و گروهی از اهل طرب در آنجا فساد همی کردند. شاگردان را آن بزرگ نمود. گفتند: " ایهاالشیخ، دعا کن تا آن جمله را خدای عزَ و جلَ غرق کند تا شومی ایشان از خلق منقطع شود" ذالنون رحمه الله علیه بر پای خاست و دستها به دعا برداشت و گفت :" بار خدایا چنانکه این گروه را اندر این جهان عیش و خوش داده ای اندر آن جهان نیز عیش خوششان ده" مریدان متعجب شدند از گفتار وی . چون کشتی پیشتر آمد و چشمشان بر ذالنون افتاد فرا گریستن آمدند و رودها بشکستند و توبه کردند و به خدای بازگشتند وی رحمه الله علیه شاگردان راگفت :" عیش خوش آنه جهانی توبه این جهانی بود. ندیدید که مراد جمله حاصل شد بی از آن که رنجی به کسی در رسیدی؟"

(نقل از کشف المحجوب ص ٦٤)

۹

حسین بن منصور حلاج از عارفان بزرگ قرن‌های سوم و چهارم هجری است اصل او از بیضاء فارس بوده در عراق رشد کرد و همانجا در سال ۳۰۹ هـ ق به طناب دار مقتول گردید.

از سخنان اوست :" اَلْسِنَةٌ مُسْتَنْطِقٰاتٌ تَحْتَ نُطْقِهٰا مُسْتَهْلِكاتٌ"

ترجمه : زبانهای گویا هلاک دلهای خاموش است.

۱۰

یوسف به زبان عبری یه معنی "او اضافه کند" یا "او اضافه می‌کند" می‌باشد که احتمالا در زبان عربی معادل "یضاف" می‌گردد. هنگامی که راحیل بعد سالها ناباروری فرزندی برای یعقوب علیه السلام آورد آنقدر خوشحال شد که او را یوسف نامید به این نیت که یکبار دیگر نیز بتواند باردار شود یوسف علیه السلام برای مادرش راحیل

فرزند اول وبرای یعقوب علیه السلام فرزنددوازدهم (پسر یازدهم) بود. با اینکه او کوچکترین فرزند نبود با اینحال بسیار مورد علاقه و محبت مثال زدنی پدرش بود.

۱۱

جناب شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی از عرفای بزرگ صاحب خرقه و نخستین قطب سلسله نعمت اللهی در دوران غیبت متوفی بسال ۲۹۷ هـ.ق.

در بزرگی مقام او همین بس که سری سقطی را پرسیدند هیچ مرید را درجه ای از درجه پیر بلندتر باشد گفت آری باشد و برهان آن ظاهر است جنید را درجه بالای درجه من است (نقل از تذکره الالیاء)

مقبول اهل ظاهر و ارباب القلوب بود. و اندر فنون علم کامل، و در اصول و فروع و معاملات مفتی و امام اصحاب ابوثور بود. وی را کلام عالی و احوال کامل است؛ تا جمله اهل طریقت بر امامت وی متفقاند و هیچ مدعی و متصرفی را در وی مجال اعتراض و اعراض نیست (کشف المحجوب)

مکتب او "صحو" بود و از سخنان اوست که گفت :" این راه را کسی باید که کتاب خدای بردست راست گرفته باشد و سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم بردست چپ و در روشنایی این دو شمع می‌رود تا نه در مغاک شبهت افتد و نه در ظلمت بدعت(تذکره الاولیاء)

و نیز از سخنان اوست :" شیخ ما در اصول وفروع بلا کشیدن علی مرتضی است رضی الله عنه که مرتضی بپرداختن حربها از او چیزها حکایت کردندی که هیچ کس طاقت شنیدن آن ندارد که خداوند تعالی او را چندان علم و حکمت کرامت کرده بود" (همان)

ونیز گفت :"اگر مرتضی این سخن بکرامت نگفتی اصحاب طریقت چه کردندی و آن سخن آن است که از مرتضی سؤال کردند که خدای را به چه شناختی گفت بدانکه شناسا گردانید مرا بخود که او خداوندی است که شبه او نتواند بود و هیچ صورتی او را در نتوان یافت و هیچ وجهی او را قیاس نتوان کرد بهیچ خلقی که او نزدیکی است در دوری خویش ودوری است در نزدیکی خویش بالای همه چیزهاست و نتوان گفت که تحت او چیزی است و او نیست چون چیزی و نیست از چیزی و نیست به چیزی سبحان آن خدایی که او چنین است و چنین نیست هیچ چیز غیر او و اگر کسی شرح این سخن دهد مجلدی برآید(همان)

ونیز گفت جایی که مرید را پیشانی بر دیوار آید آنجا پیر در کار آید

از حالات اوست که روزی مردی در مجلس جنید برخاست و (کمکی) سؤال کرد جنید را در خاطر آمد که مرد تن درست است کسب تواند کرد سؤال چرا می‌کند و این مذلت برخود چرا می‌نهد آن شب در خواب دید که طبقی سرپوشیده پیش او نهادند و او گفتند بخور چون سرپوش برداشت سائل را دید مرده برآن طبق نهاده گفت من گوشت مرده نخورم گفتند پس چرا دی می‌خوردی در مسجد؟ جنید دانست که غیبت کرده است بدل او را بخاطری بگیرند گفت از هیبت آن بیدار شدم و طهارت کردم و دو رکعت نماز کردم و بطلب آن درویش بیرون رفتم او را دیدم برلب دجله واز آن تره ریزه‌ها که شسته بودندی از آب می‌گرفت و می‌خورد سر بر کرد مرا دید که پیش وی می‌رفتم گفت ای جنید توبه کردی از آنچه که در حق ما اندیشیدی گفتم کردم گفت برو اکنون و هو الذی یقبل التوبه من عباده و این نوبت خاطر نگه دار.(همان)

ونیز از حالات او است که بزرگی پیش او می‌آمد ابلیس را دید که از پیش او می گریخت چون در پیش جنید آمد گفت یا شیخ من شنیده ام که ابلیس را بیشتر آن وقت دست بود بر فرزند آدم که در خشم شود تو این ساعت در خشمی و ابلیس از تو می گریخت جنید گفت نشنیده و ندانی که ما بخود در خشم نشویم بلکه بحق در خشم شویم لاجرم هیچوقت ابلیس از ما چنان نگریزد که آن وقت خشم دیگران به حظ نفس خود بود و اگر نه آن بودی که حق تعالی فرموده است که **اَعُوذُبِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِّ الَّرجیم** گویند من هرگز استعاذت نخواستمی (همان)

ونیز نقل است که سیدی قصد حج کرد چون به بغداد رسید به زیارت جنید رفت و سلام کرد گفت از فرزندان کیستی گفت از فرزندان امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه گفت پدر تو دو شمشیر می‌زد یکی با کافران ویکی با نفس ای سید که فرزند اویی از این دو کدام کار فرمایی سید چون این بشنید بسیار بگریست و پیش جنید غلطید گفت ای شیخ حج من اینجا بود مرا بخدای راهنمای گفت این سینه تو حرم خاص خدای است تا توانی هیچ نامحرمی در حرم خاص راه مده .

۱۲

در تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العباده بیان شده که تقدم ذکر سجده یازده ستاره برسجده خورشید وماه اشاره به تقدم زمانی سجده برادران بر سجده یعقوب علیه السلام و خاله اش در نهایت کار یوسف علیه السلام است چرا که در سرزمین مصر ابتدا برادران به خدمت یوسف علیه السلام وارد می‌شوند

۱۳

در خبر است که چون خدایتعالی نفس را آفرید او را پرسید که "من که هستم"؟

پس نفس عرض کرد " پس من که هستم؟"

پس خدایتعالی نفس را به ژرفای دریای بازگشت به باطن فرو انداخت تا به وصال الف مبسوط رسید و از پلیدیهای ادعاهای منیت خود رها گردید و به آفرینش نخستین خود بازگشت کرد پس آنگاه دیگرباره خدایتعالی او را پرسید: "من که هستم"؟

عرض کرد: " تو آن خدای یکتای قهار هستی"

از این رو گفته شده با نفسهایتان کارزار کنید چرا که او مقامات خود را در نمی‌یابد مگر به قهر.

رجب البرسی ؛ حافظ؛ مشارق الیقین فی انوار امیرالمؤمنین صفحه ۱۶

۱٤

سوره بقره آیه ۳۰: " **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ** "

ترجمه: و آنگام که پروردگارت فرشتگان را فرمود که براستی که من گذارنده جانشین در روی زمین هستم فرشتگان عرض کردند آیا در آنجا کسی را می گذاری که در آن تباهی می کند و خون می‌ریزد حال آنکه ترا به پاکی ستایش می کنیم و گرامی ات می‌داریم فرمود براستی که من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید.

۱۵

سوره اعراف آیه ۱۲: " **قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلاَّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَاْ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ** "
ترجمه: فرمود چه چیز تو را بازداشت که سجده کنی آنهنگام که تو را فرمودم عرض کرد من از او برترم مرا از آتش آفریدی و او را از گل.
ونیز سوره ص آیه ۷٦: **قَالَ أَنَاْ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ** "
ترجمه: عرض کرد من از او برترم مرا از آتش آفریدی و او را از گل.

۱٦

سوره قصص آیه ۷۸:"**قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ** "
ترجمه: گفت نیست مگر اینکه همه را به دانش خویش دارا گردیده ام آیا نمی‌داند براستی خدایتعالی در سده‌های پیش از او از او توانا تر و از او داناتر را نابود کرده است و براستی که تبهکاران از گناهانشان پرسیده نشوند.

۱۷

سوره زخرف آیه ۵۱: " **وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ** "
ترجمه: و فرعون درمیان مردمان خود آوا درداد ای مردم من آیا نه این است که پادشاهی مصر مراست و این رودها که از زیر تخت من روانند پس آیا نمی‌بینند.

۱۸

منظور لیه خواهر بزرگتر راحیل مادر حضرت یوسف علیه السلام می‌باشد. مطابق روایت کتاب پیدایش یعقوب علیه خواستار راحیل دختر کوچکتر لابان بود و بدین منظور او را هفت سال خدمت کرد ولی لابان به عهد وفا نکرده دختر بزرگتر خود لیه را به یعقوب علیه السلام داد یعقوب علیه السلام خشمناک گردید ولی لابان گفت اگر هفت سال دیگر خدمت او کند دختر کوچکتر –راحیل – را نیز بدو بزنی خواهد داد چرا که نزد آنان مرسوم نبود دختر کوچک نخست به شوهر رود. از این رو یعقوب علیه السلام ناچار شدبرسم آن روز هفت سال دیگر خدمت لابان کند تا به وصال راحیل برسد از سیزده فرزند یعقوب علیه السلام – دوازده پسر و یک دختر – دو تای آخرین آنها یوسف علیه السلام و بن یامین از راحیل بودند. راحیل بهنگام زادن بن یامین از دنیا برفت.

۱۹

یکی از بزرگترین عرفا و از زنان زاهده و عالمه تاریخ اسلام است از شاگردان حسن بصری بوده و هم عصر ابراهیم ادهم

در کتاب مستطاب تذکره الاولیا جریان ولادت رابعه اینگونه آمده :" نقل است که آن شب که رابعه به زمین آمد در همه خانه پدرش هیچ نبود که پدرش سخت مقل حال بود و یک قطره روغن نداشت که نافش چرب کند؛ و چراغی نبود، ورگویی نبود که دورپیچد، و او را سه دختر بود. رابعه چهارم ایشان آمد. رابعه از آن گفتندش. پس عیالش آواز داد: به فلان همسایه شو، قطره ای روغن خواه تا چراغ درگیرم .

و او عهد داشت که هرگز از هیچ مخلوق هیچ نخواهد. برون آمد و دست به در همسایه بازنهاد و باز آمد و گفت: در باز نمی کند .

آن سرپوشیده بسی بگریست. مرد در آن اندوه سر به زانو نهاد، بخواب شد. پیغمبر را علیه السلام به خواب دید. گفت: غمگین مباش که این دختر که به زمین آمد سیده است که هفتاد هزار از امت من در شفاعت او خواهند بود .

پس گفت: فردا به بر عیسی زادان شو – امیر بصره – بر کاغذی نویس که بدان نشان که هر شب بر من صدبار صلوات فرستی و شب آدینه چهار صد بار صلوات فرستی، این شب آدینه که گذشت مرا فراموش کردی. کفارت آن را چهار صد دینار حلال بدین مرد ده .

پدر رابعه چون بیدار شد گریان شد. برخاست و آن خط بنوشت و به دست حاجبی به امیر فرستاد. امیر که آن خط بدید گفت: دو هزار دینار به درویشان دهید شکرانهٔ آن را که مهتر را علیه السلام ا زما یاد آمد و چهار صد دینار بدان شیخ دهید و بگویید می‌خواهم که در بر من آیی تا تو را ببینم. اما روا نمی‌دارم که چون تو کسی پیش من آید. من آیم و ریش در آستانت بمالم. اماخدای برتو که هر حاجت که بود عرضه داری"

نیز در تذکره الاولیاء جریان ملاقات رابعه و ابراهیم ادهم بدینگونه نقل شده که :"ابراهیم ادهم رضی الله عنه چهار ده سال تمام سلوک کرد تا به کعبه شد. از آنکه در هر مصلا جایی دو رکعت می گزارد تا آخر بدانجا رسید، خانه ندید. گفت: آه! چه حادثه است، مگر چشم مرا خللی رسیده است؟

هاتفی آواز داد: چشم تو را هیچ خلل نیست، اما کعبه به استقبال ضعیفه ای شده است که روی بدینجا دارد .

ابراهیم را غیرت بشورید. گفت: آیا این کیست؟

بدوید. رابعه را دید که می‌آمد و کعبه با جای خویش شد. چون ابراهیم آن بدید گفت: ای رابعه! این چه شور و کار و بار است که در جهان افگنده ای؟

گفت: شور من در جهان نیفگنده ام. تو شور در جهان افکنده ای که چهار ده سال درنگ کرده ای تا به خانه رسیده ای .

گفت: آری! چهارده سال در نماز بادیه قطع کرده ام .

گفت: تو در نماز قطع کرده ای و من در نیاز."

نقل است یکی از اهل دنیا رابعه را گفت اگر حاجتی داری بفرما تا روا کنم فرمود من شرم دارم از خالق دنیا دنیا خواهم شرم ندارم از چون خویشتن خواهم؟

نقل است که وقتی رابعه را بر خانه حسن گذرافتاد، حسن سر به دریچه برون کرده بود و می گریست. آب چشم حسن بر جامه رابعه برنگریست پنداشت که باران است چون معلوم او شد که آب چشم حسن بور حالی روی به

سوی حسن کرد و گفت رسید. گفت: ای استاد! این گریستن از رعونات نفس است. آب چشم خویش نگه دار تا در اندرون تو دریایی شود. چنانکه در آن دریا دل را بجویی بازنیابی الا عند ملک مقتدر .
حسن را این سخن سخت آمد اما تن نزد تا یک روز که به رابعه رسید سجاده بر آب افگند و گفت ای رابعه! بیا تا اینجا دو رکعت نماز کنیم .
رابعه گفت: ای حسن! تو خود را در بازار دنیا آخرتیان را عرضه بدار. چنان باید که ابناءجنس تو از آن عاجز باشند.
پس رابعه سجاده در هوا انداخت و بر آنجا پرید و گفت: ای حسن! بدانجا آی تا مردمان ما را نبینند .
حسن را آن مقام نبود هیچ نگفت. رابعه خواست که تا دل او بدست آورد گفت: ای حسن! آنچه تو کردی جمله ماهیان بکنند و آنچه من کردم مگسی بکند. باید که از این دوحالت به کار مشغول شد.
بعد از مرگ اورا به خواب دیدند. گفتند: حال گوی تا از منکر و نکیر چون رستی؟
گفت: آن جوانمردان در آمدند، گفتند که من ربک؟
گفتم: باز گردید و خدایرا گویید که با چندین هزار هزار خلق پیرزنی ضعیفه را فراموش نکردی؟من که در همه جهان تو را دارم، هرگزت فراموش نکنم. تا کسی را فرستی که خدای تو کیست؟

۲۰

بدین مضمون در کتاب تذکره الاولیاء در احوال جناب شیخ جنید بغدادی نیز آمده است :" نقلست که یکی پیش جنید شکایت کرد از گرسنگی و برهنگی جنید گفت: برو ایمن باش که او گرسنگی و برهنگی بکس ندهد که تشنیع زندو جهانرا پر از شکایت کند بصدیقان و دوستان خود دهد تو شکایت مکن"

۲۱

هم در منابع اسلامی و هم درمنابع یهودی جملگی برادان یوسف علیه السلام ازجمله پیامبران شمرده شده‌اند ولی در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباده ذیل این آیه آمده که درزمانی که یوسف علیه السلام خواب خود را برای پدر تعریف کرد هنوز برادران به مقام پیامبری نرسیده بودند ولی یوسف علیه السلام از فرمایشات یعقوب علیه السلام دریافته بود که برادران بزودی به مقام پیامبری می‌رسند لذا یعقوب علیه السلام مؤکدانه از فرزند خواست مبادا خواب خود را برای برادران بازگو کند چرا که آنان گرچه هنوز پیامبر نبودند ولی همانند پیامبران از علم تعبییر خواب برخوردار بودند و بخوبی می‌توانستند خواب برادر را تعبییر کنند.از این روی یوسف علیه السلام با شگفتی از پدر پرسید مگر آیا پیامبران هم مکر می کنند یعقوب علیه السلام مکر براداان را به شیطان نسبت داد و فرمود گاهی شیطان در عمل پیامبران تصرف می کند چنانکه در فعل آدم علیه السلام نیز تصرف کرد

۲۲

قرآن کریم سوره اعراف آیه ۲۲: ... **وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ**

ترجمه: وپروردگارشان آنها را ندا کرد که آیا شما را از این درخت باز نداشته بودم و شما را نگفته بودم که شیطان برای شما دشمنی آشکار است.

۲۳

قران کریم سوره صافات آیه ۲۷... **وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ**

ترجمه: پس نوح ما را ندا کرد پس ما هر آینه بهترین اجابت کنندگانیم

۲٤

سوره انبیاء آیه ۸۷: " **وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** "

ترجمه: و ذالنون آنهنگام خشمناک رفت و گمان برد مارا بر او راهی نیست پس در تاریکی‌ها آوا در داد نیست خدایی جز تو پاکی تو راست براستی که من از ستمکاران بودم.

۲٥

سوره انبیا آیه ۸۳: "**وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ**"

ترجمه: و ایوب آن هنگام که پرودگار خود را ندا کرد که مرا سختی در برگرفته تو مهربان ترین مهربانها هستی

۲٦

سوره مریم آیات ۲و ۳: " **ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ﴿۲﴾ إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاء خَفِيًّا ﴿۳﴾**

ترجمه: یادی از لطف پرودگارت بر بنده اش زکریا آنهنگام که پروردگارخود را به نهان می‌خواند

[۲۷]سوره مریم آیه ۲٤: " **فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا**"

ترجمه: پس از زیر پایش او را خواند که غمین مباش بدرستی که پرودگارت در زیر پایت چشمه ای پدید آورده است.

۲۸

قرآن کریم سوره قصص آیه ۴۸: "**وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**"

ترجمه: و نبودی در نزدیک طور آهنگام که خواندیم ولی رحمتی از پروردگارت بود برای بیم دادن گروهی که بیم دهنده ای از پیش بر ایشان نیامده بود باشد که یاد دارند.

۲۹

قرآن کریم سوره اعراف آیه ۴۴: " **وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُواْ نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** "

ترجمه: و بهشتیان دوزخیان را آوا دهند که براستی ما وعده پروردگار خود را راست یافتیم پس آیا شما وعده پروردگار خود را به حق دریافتید گویند آری پس فریاد زننده ای بین آنان فریاد زند لعنت خدا برستمکاران باد.

۳۰

قرآن کریم سوره یوسف آیه ۴ ترجمه: ویاد کن آن هنکام ره که یوسف علیه السلام عرض کرد ای پدر من یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که بر من سجده می کردند

۳۱

قران کریم سوره طه آیه ۱۲۲: " **ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى** ".

ترجمه: سپس پروردگارش او را برگزید و هدایتش کرد

۳۲

قرآن کریم سوره صافات آیات۷۵و ۷٦: " **وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ** "

ترجمه: پس هرآینه ما بهترین اجابت کنندگانیم و او و اهل او را از بلایی سخت رهانیدیم.

۳۳

قرآن کریم سوره صافات آیه ۱۰۷ " **وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ** ".

ترجمه: و او را با قربانی بزرگی رهانیدیم

۳٤

قران کریم سوره انبیاء آیه ۸۸ : " **فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ** "

ترجمه: پس او را اجابت کرده و ازغم رهانیدیم و اینگونه ما مومنان را می‌رهانیم

۳٥

قرآن کریم سوره انبیاء آیه ۸۴: "**فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ** "

ترجمه پس او را اجابت کردیم و او را از سختی رهانیدیم واهلش را و مانند اهلش را به او باز گرداندیم تا یادی برای پرستش کنندگان باشد

۳٦

قرآن کریم سوره آل عمران آیه ۳۹ :**"فَنَادَتْهُ الْمَلآئِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ"**

ترجمه: پس فرشتگان او را ندا کردند در حالی که در محراب ایستاده به نماز بود که خدایتعالی تو را به یحیی بشارت می‌دهد که گواهی دهنده به کلمه ای ازخدایتعالی (عیسی مسیح) و بزرگمنش و خویشندار و پیامبری از نیکان خواهد بود

۳۷

قرآن کریم سوره مومنون آیه ۵۰:" **وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ"**

ترجمه: و گردانیدیم پسر مریم و مادرش را نشانه و آوریدیم آنها را به جایگاهی بلند و استوار و سیراب کننده

۳۸

قران کریم سوره قصص آیه ۴۶:" **وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** "

ترجمه: و تو نبودی در جانب طور ولی این رحمتی از سوی پروردگارت برای قومی است که پیش از تو آنتن را بیم دهنده ای نبوده است باشد پند گیرند

۳۹

قران کریم سوره یوسف علیه السلام آیه ۲۱ :" **وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لاِمْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنِّا لِيُوسُفَ فِي الأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ وَاللّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ** "

ترجمه: و آنکه در مصر او را خرید همسر خود را گفت که جایگاه او گرامی دار باشد که ما را بهره ای رسد یا او را بفرزندی گیریم و بدینگونه یوسف را در زمین توانایی دادیم هر آینه او را از خوابگزاری آموختیم و خدایتعالی بر کار خود تواناست ولی بییشتر مردمان این ندانند.

40

مطابق روایت کتاب مقدس شمعون فرزند سوم یعقوب علیه السلام و لیه بود لذا ام شمعون همان لیه همسر اول یعقوب علیه السلام ونیز خواهر بزرگتر راحیل (مادر یوسف علیه السلام) بشمار می‌رود که بعد از مرگ راحیل هم خاله و هم نامادری یوسف علیه السلام بشمار می‌آمد.

۴۱

جناب شیخ حسن بصری که در بعضی از متون با لقب امام از او یاد شده از بزرگان و پیشکسوتان اهل تصوف در اسلام است و نخستین کسی است که تعالیم تصوف را در اسلام تئوریزه کرد . ولادتش در سال ۲۱ در خانه ام

سلمه همسر پیامبر بوده از این رو در مکتب نبوت و پیامبری رشد کرده است از ارادتمندان علی بن ابیطالب علیه السلام بوده و نام حسن توسط ایشان بر وی نهاده شد

در تذکره الاولیاء مذکور است که :" مادر او از موالی ام سلمه بود. چون مادرش به کاری مشغول شدی حسن در گریه آمدی. ام سلمه رضی الله عنها پستان در دهانش نهادی تا او بمکیدی. قطره ای چند شیر پدید آمدی. چندان هزار برکات که حق ازو پدید آورد، همه از اثر شیر ام سلمه بود"

ونیز همان کتاب آمده :" ام سلمه رضی الله عنها پرورش و تعهد او قبول کرد، به حکم شفقتی که بر وی برد شیرش پدید آمد تا پیوسته می‌گفتی: اللهم اجعله اماما یقتدی به. خداوندا! او را مقتدای خلق گردان. تا چنان شد که صد و سی تن را از صحابه دریافته بود و هفتاد بدری را یافته، و ارادات او به علی بوده است رضی الله عنهما، و در علوم رجوع باز او کرده است و طریقت ازو گرفت"

همانگونه که اشاره رفت جناب شیخ حسن بصری نخستین کسی در اسلام بود که اصول طریقت را بشکل منظم بیان کرد و شاگردان بسیاری نیز تربیت کرد تعالیم او مبناء آموزشهای تئوریک عرفانی در علوم اسلامی است

جناب علي بن عثمان هجويري در کشف المحجوب از وی روایت کند که رحمة اللّه علیه که گفت: «إنّ صحبةَ الاشرارِ تُورِثُ سوءَ الظَّنِّ بالاخیار«.هرکه با طایفه بدان صحبت کند به نیکان آن طایفه بدگمان شود. و این قولی سخت متقن است و اندر خور مر اهل این زمانه را که جمله منکرانند مر عزیزان حضرت حق جل جلاله را، و آن از آن افتاده است که با این مستصوّفان و اهل رسم صحبت کنند و فعلشان بر خیانت بینند و زبانشان بر دروغ و غیبت و گوششان بر استماع دو بیتی و بطالت و چشمشان بر لهو و شهوت و همتشان جمله جمع کردن حرام و شُبهت. پندارند که متصوّفه را معاملت همین است و یا صوفیان را مذهب چنین. لا، بل که فعلشان همه طاعت است و زبانشان ذاکر حق و حقیقت و گوششان محل استماع شریعت و چشمشان موضع جمال مشاهدت و همتشان جوامع اسرار ربوبیت. اگر قومی پدیدار آمدند که اندر زمرهٔ ایشان خیانت بر دست گرفتهاند خیانت خاینان بدیشان باز گردد نه بدان احرار جهان و سادات زمان .

پس کسی که با اشرار صحبت کند آن از شر وی باشد؛ که اگر اندر وی خیری بودی با اخیار صحبت کردی. «الجنسُ معَ الجنسِ» اثر است. پس هر کسی ملامت خود را باید کرد که صحبت با سزا و کفو خود کند. منکران ایشان اشر و ارذل خلق خدایاند جلّ جلالُه که صحبت ایشان با اشر و ارذل ایشان بوده است تا هوایی و مرادی نیافتهاند، بر ایشان منکر شدهاند؛ و یا اقتدا بدیشان کردهاند، چون ایشان مهلک شدهاند؛ سوی آن اخیار و عزیزان خداوند تعالی نیامدهاند که به چشم رضا اندر ایشان نگریستندی، و مر صحبت ایشان را به جان و دل بخریدندی و از عالم طریق ایشان بگزیدندی و به برکات ایشان به مقصود دو جهان برسیدندی و از کل ببریدندی"

ونیز در تذکره الاولیاء دراحوال او بیان شده : " نقل است که مرتضی رضی الله عنه به بصره درآمد – مهار اشتر بر میان بسته – و سه روز بیش درنگ نکرد. جمله منبرها بفرمود تا بشکستند و مذکران را منع کردند. به مجلس حسن درآمد. حسن مجلس می‌گفت. پرسید: تو عالمی یا متعلم .

گفت: هیچ کدام. سخنی از پیغامبر به من رسیده است. باز می‌گویم. مرتضی رضوان الله علیه او را منع نکرد و گفت: این جوان شایسته سخن است .

پس برفت. حسن به فراست بدانست که او کیست. از منبر فرود آمد. از پی او دوان شد تا در او رسید. دامنش بگرفت. گفت: ا زبهر الله وضو ساختن در من آموز .
جایی است که آن را باب الطشت گویند. طشت آوردند تا وضو در حسن آموخت و برفت."

٤٢

مطابق تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباده ذیل آیات نخستین سوره تحریم منطور حدیث خلافت ابی بکر وعمر و یا حدیث تحریم ماریه و امر رسول خدا (ص) به پنهان نگاه داشتن آن است

٤٣

قرآن کریم سوره تحریم آیه ١٠: " **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ** "
ترجمه و خدایتعالی برای آنان که کافر شدند زنان نوح و لوط را مثال زد که در سرپرستی دو نفراز بندگان درستکار ما بودند پس به آنان خیانت کردند پس هیچ چیز خدایتعالی را از آن بازنداشت و فرمود با بقیه داخل آتش شوید

٤٤

قرآن کریم سوره تحریم آیه ٣: "**وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ** "
ترجمه: و چون پیامبر رازی را با یکی همسران خود در میان گذارد و همین که وی آن را [به زن دیگر] گزارش داد و خدا [پیامبر] را بر آن مطلع گردانید [پیامبر] بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی [دیگر] اعراض نمود پس چون [مطلب] را به آن [زن] خبر داد وی گفت چه کسی این را به تو خبر داده گفت مرا آن دانای آگاه خبر داده است

٤٥

داروئیل یا بیت ئیل به معنی سرای خدا نام کوهی بود در سرزمین کنعان که ابراهیم علیه السلام پس از ترک بین النهرین و مهاجرت به سرزمین کنعان به فرمان خدایتعالی در آنجا قربانگاه و عبادتگاهی بناء کرد که بعد هانیز در زمان اسحق علیه السلام و یعقوب علیه السلام مورد استفاده قرار می گرفت.

٤٦

این عبارت که خطاب مستقیم خداوندی به ابلیس میباشد در دو آیه از آیات قرآن مجید ذکر شده است
اول سوره حجر آیه ٤٢ که میفرماید: " **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ** "
ترجمه: تو را هر گز بر بندگان من راهی نیست مگر آنانی از گمراهان که خود پیروی کنند تو را
و دوم در سوره بنی اسرائیل آیه ٦٥: " **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا** "
ترجمه: براستی که تو را بر بندگان من راهی نیست و تو را (خطاب به پیامبر) پشتیبانی پروردگارت کافی است

٤٧

نهج الفصاحه حدیث شماره ۶۱۶

٤٨

حضرت مولانا در مثنوی معنوی دفتر اول حسد و چاره آن را چنین بیان می‌فرماید:

ور حسد گیرد ترا در ره گلو	در حسد ابلیس را باشد غلو
کاو ز آدم ننگ دارد از حسد	با سعادت جنگ دارد از حسد
عقبه ای زین صعبتر در راه نیست	ای خنک آنکش، حسد همراه نیست
این جسد خانه حسد آمد بدان	از حسد آلوده گردد خاندان
خان و مانها از حسد گردد خراب	باز شاهی از حسد گردد غراب
گر جسد خانه حسد باشد، ولیك	آن جسد را پاك کرد الله، نیك
یافت پاکی جسم پُر از جناب کبریا	از کبر و پُر حقد و ریا
طَهِّرا بَیتِی، بیان پاکی است	گنج نور است، ار طلسمش خاکی است
چون کنی بر بی حسد مکر و حسد	ز آن حسد دل را سیاهیها رسد
خاك شو مردان حق را زیر پا	خاك بر سر کن حسد را، همچو ما

49

قران کریم سوره یوسف علیه السلام آیه ۵:" **إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِين**"

ترجمه : براستی که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است

٥٠

احتمالا منظور أنس بن مالك انصاری متولد ۱۰ پیش ازهجرت در یثرب و متوفی بسال ۹۳در بصره از اصحاب رسول خدا (ص) و در حدود ۲۲۸۶ حدیث از وی روایت شده است.

٥١

حدیث نبوی

٥٢

قرآن کریم سوره مجادله آیه ۱۱:" **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِير**"

ترجمه: ای گروهی که ایمان آورده اید اگر شما را گفته شود که در مجلسهای خود اندکی جای باز کنید پس جای باز کنید تا خدایتعالی نیز برای شما جای باز کند و اگر شما را گفته شود برخیزید پس برخیزید خدایتعالی بالا می‌برد

آنانی را از شما که ایمان آورده‌اند و مر کسانی را که دانش داده شده‌اند درجاتی است و خدایتعالی به آنچه که می‌کنید آگاه است.

٥٣

سوره بقره آیه ۳۱: " **وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاء هَؤُلاء إِن كُنتُمْ صادقين**"

ترجمه: و آدم را تمامی نامها را آموخت وسپس آن را بر فرشتگان عرضه کرده فرمود مرا آگاه کنید به این نامها اگر راستگویانید.

٥٤

سوره علق آیه ۴: " **اَلَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَم**"

ترجمه: آنکه با قلم آموخت

٥٥

سوره شوری آیه ۱۳: "**شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن ينيب**"

ترجمه: از دین آنچه را که به نوح سفارش کرده بودیم و بر تو وحی کردیم و نیز به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم برای شما آیین ساختیم که دین را بر پای دارید و در آن پراکنده نشوید و که این بر مشرکان گران است وایشان را بر آن مخوان خدایعالی هر که را بخواهد بر می‌گزیند و آنکه به او زاری نماید را به راه می‌آورد

٥٦

سوره بقره آیه ۲۵۸: " **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَآجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رِبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِين**"

ترجمه: آیا نمینگری بر کسی که با ابراهیم جدال کرد در پروردگارش که او را پادشاهی داده بود چون ابراهیم او را گفت پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و میمیراند گفت من هم زنده می‌کنم و میمیرانم ابراهیم گفت خدایتعالی خورشید را از خاوران برون آورد پس تو آن را از باختران برون آر پس مات بماند آنکه کفر ورزیده بود و خدایتعالی گروه ستمکاران را براه نخواهد آورد.

٥٧

سوره سبا آیه ۱۰: "**وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ** "

ترجمه: وبراستیکه داوود را ازنزد خود فضلی عطا کردیم ای کوهها بخوانید با او ونیز شما ای پرندگان و آهن را براو نرم کردیم

۵۸

سوره نمل آیه ۱۶: " **وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ**"

ترجمه: و سلیمان ازداوود میراث یافت و گفت ای مردمان مارا زبان مرغان آموخته‌اند و از هرچیزی بما داده‌اند و این است فضل آشکار

۵۹

سوره اعراف آیه ۱۴۳: " **وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ موسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ** "

ترجمه: و چون موسی به میقات ما آمد و پروردگارش او را سخن گفت عرض کرد پروردگارا خود را به من بنمای گفت مرا نبینی ولی بنگر به کوه که اگر تاب آورد پس بزودی مرا خواهی دید پس چون آنچه تجلی کرد برکوه و آن را پاره پاره گردانید موسی بیهوش گردید پس چون بهوش آمد گفت پاکی توراست به تو بازگشتم و من نخستین گروندگان هستم.

۶۰

سوره کهف آیه ۶۵: " **فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا** "

ترجمه: پس بنده ای از بندگان مارا یافتند که او را از نزد خود رحمت عطا کرده بودیم و او را از نزد خود دانشی داده بودیم

۶۱

سوره یوسف آیه ۲۱ :"**وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لاِمْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنِّا لِيُوسُفَ فِي الأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ وَاللّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ**"

ترجمه : و گفت آنکس از مصر که او را خریده بود به همسرش که جایگاه او را گرامی دار شاید که ما را از او سودی رسد و یا او را به فرزندی برگیریم و بدینگونه ما یوسف را در زمین برتری دادیم و برای اینکه او را دانش خوابگزاری بیاموزیم و خدایتعالی بر کار خود تواناست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند

۶۲

این حدیث توسط ابو سعید خدری از حضرت پیامبر (ص) نقل شده است (رساله قشیریه ص ۱۵۲؛ابوالقاسم عبدالکریم هوازن قشیری)

٦٣

حضرت آقای سلطانعلیشاه در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباده ذیل آیه ۳۵ سوره زمر:

"لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ"

ترجمه: تا خدایتعالی بدیهای ایشان را بپوشاند و آنان را به بهترین کرده شان پاداش دهد.

می‌فرمایند:

"از هرعملی خوب باشد یا بد فعلیتی برای نفس ظاهر می‌شود پس اگر کارها خوب و حسنه باشد فعلیت در جهت عقلانی برای نفس ظاهر می‌شود و اگر کارها زشت و گناه باشند فعلیت‌ها در جهت شیطانی نفس حاصل می‌شود و هر فعلیتی که در جهت شیطانی نفس باشد در صورتی که عقل تسلط پیدا کند و مالکیت را از شیطان بگیرد از سنخ خوبی‌ها و حسنات می‌گردد چه در این هنگام همه فعلیت‌ها اعم از خوب وبد از لشکریان عقل می‌شود در نتیجه بدیها و زشتیها حسنه و خوب می‌گردند"

(تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباده ترجمه فارسی ذیل آیه ۳۵ سوره زمر)

لذا فعلیتی که دربرادران در اثر کرده شان با یوسف علیه السلام حاصل شده پس از پشیمانی ایشان به اسارت عقل درآمده موجب بروز خیر و برکت برای یوسف علیه السلام در آخرکار شده و به پادشاهی او انجامید.

٦٤

نباید از نظر دور داشت که انگیزه برادران از مکر، تنها محبت بود چرا که آنان محبت پدر را تنها برای خود می‌خواستند چنانکه قرآن می‌فرماید:

" اذْ قَالُواْ لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلاَلٍ مُّبِين"

ترجمه: آنهگام که گفتند هرآینه یوسف و برادرش را پدرمان از ما بیشتر دوست می‌دارد در حالی که ما قوی تر هستیم براستی که پدر ما در گمراهی آشکاری است.

٦٥

احتمالا عبدالله بن سلمه همدانی مرادی از راویان حدیث در قرن اول هجری.

در بعضی از کتب تراجم (مستدرک ابوعبدالله حاکم) در زمره ارادتمندان علی علیه السلام بشمار آمده است

٦٦

حسین بن علی بن محمد بن اسحق نیشابوری معروف ابوعلی دقاق متوفی بسال ۴۶۰ هـ.ق از عرفاء بزرگ و از معاصران شیخ ابوسعید ابوالخیر.

در کتاب مستطاب کشف المحجوب هجویری در مورد او چنین آمده :" امام فن خود بود و اندر زمانه بی نظیر. بیانی صریح و زبانی فصیح داشت اندر کشف راه خداوند، تعالی. و مشایخ بسیار را دیده بود و با ایشان صحبت داشته. مرید نصر آبادی بود. تذکیر گفتی.

از وی میآید که گفت: «مَنْ أَنَسَ بِغَیْرِه ضَعُفَ فی حالِه، و مَنْ نَطَقَ مِنْ غَیْرِه کَذَبَ فی مَقاله.»

هرکه را بدون حق اُنس بود اندر حال خود ضعیف باشد و آن که جز از وی گوید اندر مقالات خود کاذب باشد؛ از آنچه اُنس با غیر از غایت قلت معرفت باشد و انس با وی از غیر وحشت بود و مستوحش از غیر، ناطق نبود از غیر.

و از پیری شنیدم که: روزی به مجلس وی اندر آمدم به نیت آن که بپرسم از حال متوکلان. وی دستاری نیکوی طبری در سر داشت. دلم بدان میل کرد. گفتم: «ایّها الشیخ، توکل چه باشد؟» گفت: «آن که طمع از دستار مردمان کوتاه کنی.» این بگفت و دستار در من انداخت. رضی اللّه عنه.(کشف محجوب ص۱۰۲)

همچنین جناب ابوالقاسم عبدالکریم هوازن قشیری در رساله خود استنادات فراوانی بدو کرده و همه جا از بو بعنوان استاد ابوعلی دقاق نام برده بویژه در بیان احوال عرفاء متقدم به گزارشات ابوعلی دقاق استناد کرده است .

نیز در تذکره الاولیاء در باب احوال نکاتی چند بیان شده منجمله از او نقل شده که گفت :"وقتی بیمار بودم مرا آرزوی نشابور بگرفت بخواب دیدم که قایلی گفت: که تو ازین شهر نتوانی رفت که جماعتی از پریان را سخن توخوش آمده است و مجلس تو هر روز حاضر باشند تو از بهر ایشان باز داشته شده ای درین شهر."

و نیز در باب احوال او گوید:" نقلست که درویشی در مجلس او برخاست و گفت: درویشم و سه روز است تا چیزی نخوردهام و جماعتی از مشایخ حاضر بودند او بانگ بروزد که دروغ می گوئی که فقر سر پادشاهست و پادشاه سرخویش بجائی ننهد که او با کسی گوید و عرضه کند بعمرو و بزید.

نقلست که روزی یکی درآمد که از جای دور آمدهام نزدیک توای استاد گفت: این حدیث بقطع مسافت نیست از نفس خویش گامی فراتر نه که همه مقصودها ترا بحاصلست .

نقلست که یکی درآمد و شکایت کرد از دست شیطان استاد گفت: درخت از میان برکن تا گنجشک بران ننشیند که تا آشیان دیو درو بود مرغان شیطان برو می‌نشینند .

نقلست که بازرگانی بود خشگو نام مگر رنجور شد شیخ به عیادت او آمد گفت: ای فلان چه افتاده است گفت: نیم شبی برخاستم تا وضو سازم و نماز شب کنم تابی در پشتم افتاد ودردی سخت پدید آمد و تب در پیوست استاد گفت: ترا با فضول چه کار تا نماز شب کنی تا لاجرم بدرد پشت مبتلا گردی ترامردار دنیا از خود دور باید کرد کسی که سرش درد کند او را طلایی بر پای نهند هرگز به نشود و چون دست نجس بود او آستین شوید هرگز پاک نگردد."

٦٧

نکته: در تمامی فرهنگهای بشری خورشید و ماه ستارگان نشانه و نماد نیروهای فوق اراده بشری هستند و حتی در بسیاری از فرهنگها منشاء سرنوشت و یا حداقل تاثیر گذار یا تعیین کننده سرنوشت تمامی انسانها تلقی می گردند لذا سجده یازده ستاره و ماه وخورشید به یوسف علیه السلام می‌تواند کنایه ای روشن از فرمانبرداری تمامی کاینات و حتی قضاءو قدر از بزرگ زمان باشد.

چنانکه مولانا می‌فرمایند:

تاکنون اختر اثر کردی در او — بعد از این باشد امیر اختر او
گر تو را اشکال آید در نظر — پس تو شک داری در انشق القمر

مثنوی معنوی دفتر اول

۶۸

یعقوب علیه السلام را دوازده پسر و یک دختر به نام دینه بود دینه فرزند دهم یعقوب علیه السلام وفرزند هفتم لیه همسر اولش (و البته آخرین فرزند لیه) و بلا فاصله پیش از یوسف علیه السلام بود.لذا رابطه عاطفی بین آن دو قابل درک است

۶۹

سوره همزه آیات ۶و۷

۷۰

این است نام فرزندان یعقوب علیه السلام:

۱–روبین فرزند لیه همسر اول (در منابع اسلامی عموما روئیل نام برده شده)

۲– شمعون به معنی خداوند دعای مرا شنید فرزند لیه همسر اول احتمالا در زبان عربی معادل سمعون

۳–لاوی به خداوند به من پیوست فرزند لیه همسر اول

۴– یهودا به معنی خدا را ستایش می‌کنم فرزند لیه همسر اول

۵– دان به معنی خداوند مرا داوری کرده است فرزند بلهه کنیز راحیل

۶– نفتالی به معنی کشتی گرفتم فرزند بلهه کنیز راحیل

۷– جاد به معنی نیکبخت فرزند زلفه کنیز لیه در عربی معادل یکی از معانی فعل الجید

۸– اشیر معنی من خوشحالم فرزند زلفه کنیز لیه با توجه به قلب سین به شین در زبان عبری می‌تواند معادل اسرَ در زبان عربی باشد

۹– یساکار به معنی خدا مرا پاداش داده است فرزند لیه

۱۰– زبولون به معنی خدا به من نیکی کرده است فرزند لیه همسر اول

۱۱– دینه دختر و فرزند آخر لیه به معنی آزاد

۱۲– یوسف به معنی خداوند بیفزاید فرزند اول راحیل احتمالا در زبان عربی معادل یضاف

۱۳– بن یامین به معنی پسر دست راست نام او را مادرش راحیل نخست بن اونی به معنی پسر غمهای من نهاد چراکه بهنگام زادن او بسیار درد کشید و سرانجام نیز جان بداد پس از مرگ راحیل یعقوب علیه السلام نام آخرین فرزند را از بن اونی به بن یامین بع معنی فرزند دست راست تغییر داد

۷۱

یهودا گرچه برادر چهارم بود ولی از بقیه برادران قوی تر بود.

۷۲

ولید بن مغیره مخزومی پدر خالد بن ولید سردار معروف اسلام و عموی ابوجهل.
وی دارایی زیادی داشت و دارای ده فرزند بود ولی فرزندان را از اسلام منع می‌کرد وبه آنها و بستگانش می‌گفت هر یک از شما که به اسلام بیاورد بخشش و یاری خود را از او منع می‌کنم. وی سه ماه پس ازهجرت به سن ۹۵ سالگی در مکه فوت کرد و در قبرستان جحون مدفون شد.

۷۳

سوره قلم آیه ۱۱

۷٤

سوره طه آیه ۱۲۴: " **وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى** "
ترجمه: و آنکه از یاد من روی گرداند پس برای اوست زندگانی تنگ و او را در روز جزا نابینا برمی انگیزانیم

۷٥

سوره واقعه آیه ۸۹

۷٦

معین الدین فراهی هروی معورف به ملا مسکین در کتاب تفسیر حدائق الحقائق خود آورده که مالک بن زعر مسلمان و از مدینه عازم مصر بوده است که به یوسف علیه السلام برخورد می‌کند " تفسیر حدائق الحقائق تالیف معین الدین فراهی هروی بکوشش دکتر سید جعفر سجادی انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۴ صفحه ۳۱۰"
نیز مطابق روایت تورات کنعان و فلسطین موطن فرزندان اسحق و سرزمین‌های شرق مصر تا آشور(شبه جزیره عربستان) موطن فرزندان اسماعیل بود و باز مطابق روایت تورات کاروانی که یوسف علیه السلام را در چاه یافت اسماعیلیانی بودندکه از سرزمینهای شرقی با مصر تجارت می‌کردند که البته این با قول ابونصر فراهی تطبیق می‌کند و قدر مسلم منظور از سرزمینهای شرقی شبه جزیره عربستان می‌باشد نیز بنا به باور مولف تفسیر شریف کشف الاسرار و عده الابرار مالک بن زعر خدا پرست و از اهالی «مدین» ونه مدینه بوده است که نسبش با چهار پشت به ابراهیم خلیل علیه السلام می‌رسیده است ولی نه از طریق اسماعیل علیه السلام نیز در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباده ذیل آیه ۱۶ تا ۲۱ سوره یوسف مالک بن زعر پشت چهارم حضرت ابراهیم علیه اسلام معرفی شده ولی درخصوص موحد بودن او تصریحی نیست.

۷۷

سوره هود آیه ۷۱:" **وَامْرَأَتُهُ قَآئِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِن وَرَاء إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ**"
ترجمه: و همسر او ایستاده بود پس خنده کرد پس او را به اسحق و از پشت اسحق به یعقوب مژده دادیم

۷۸

سوره یونس آیه ۲: " **أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ** "
ترجمه: آیا برای مردم شگفت آور است که بر مردی از میان خودشان وحی کردیم که مژده دهد کسانی را که ایمان آوردند و برای آنان است قدم صدق نزد پروردگارشان و کافران گفتند که او آشکار جادوگراست.

۷۹

سوره احقاف آیه ۱۳: " **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** "
ترجمه آنان که گفتند پروردگار ما الله است و سپس بر این پای فشردند پس آنان را باکی نست و هرگز غمگین نمی‌شوند.
ونیز سوره فصلت آیه ۳۰: " **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ**" ترجمه: آنان که گفتند پروردگار ما الله است و سپس براین پای فشردند فرشتاگان بر آنها فرود آیند که نترسید و غمگین نشوید و مژده شما را به بهشتی که وعده داده شده اید.

۸۰

همان

۸۱

همان

۸۲

همان

۸۳

همان

۸٤

سوره نساء آیه ۱۳۸

۸۵

سوره توبه آیه ۳: " وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ أَنَّ اللّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُواْ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ "

ترجمه: اجازه ای است از خدا برای پیامبرش و مؤمنان در روز برگزاری حج اکبر که که خدایتعالی بیزار است از مشرکین و نیز پیامبرش (از مشرکین بیزاراست) پس اگر بازگشت کنید برای شما بهتر است و اگر روی برگردانید بدانید که شما نمی‌توانید خدایتعالی را ناتوان سازید پس آنانی را که کافر شدند به عذابی دردناک بشارت ده.

۸۶

سوره الزمر آیات ۱۷و ۱۸ " وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِكَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ"

ترجمه: وکسانی که از طاغوت دوری کردند که آن را نپرستند و بسوی خدا باز گشتند پس برای آنان مژده است پس مژده ده بندگان را آنانی که به سخن گوش فرا می‌دهند و سپس بهترین آن را بر می‌گزینند آنان کسانی هستند که پروردگارشان آنان را هدایت فرموده آنان صاحبان خردند.

۸۷

سوره الملک ایه ۱۰.

۸۸

سوره حج آیات ۳۴و۳۵: " وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ۳۴ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ "

ترجمه: و برای هر مردمی مراسمی قرار دادیم تا خدایتعالی را یاد کنند بر آنچه که آنان را روزی کردیم از چهارپایان و حیوانات پس خدای شما خدای یگانه است پس بر او تسلیم باشید و مژده ده فروتنان را(۳۴) آنانی را که چون یاد خدا شود دلهایشان به لرزه افتد و نیز شکیبایانِ بر آنچه برآنان پیش مي‌آید و نیز اهل نماز و بخشندگان از آنچه برآنان روزي کردیم.

۸۹

سوره انبیاء آیه ۲۶: " وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ "

ترجمه و برای خدای مهربان فرزند گرفتند منزه است او بلکه آنان (فرشتگان) بندگانی بزرگوار هستند.

۹۰

سوره ص آیه ۴۴: " وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِّهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ "

ترجمه و او(ایوب) را گفتیم که به یک دستت دسته ای ترکه برگیر و بزن و سوگندت را مشکن ما او را شکیبا و بنده ای خوب و بنده توبه کننده یافتیم

همچنین در همان سوره آیه ۳۰ نیز این عبارت در مورد حضرت داوود و حضرت سلیمان نیز بکار رفته است: "ووهبنا لداود سلیمان نعم العبد انه اواب" ترجمه و به داوود سلیمان را را دادیم که او بنده ای خوب و توبه کار بود

۹۱

سوره الزمر آیات ۱۷و ۱۸ " **وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِكَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ**"

۹۲

سوره زمر آیه ۵۳: " **قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**" ترجمه: بگو ای بندگان من که بر راه نفس خود زیاده رفته اید از رحمت خدایتعالی نامید مباشید براستی که هرآینه خدایتعالی همه گناهان شما را یکجا می‌بخشاید که او بخشنده و مهربان است.

۹۳

سوره سبا آیه ۹: " **أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ**"

ترجمه: آیا آنان به آنچه که از زمین و آسمن در پیش و پسشان است نمی‌نگرند که اگر بخواهیم زمین آنان را در خود فرو برد یا سنگهایی از آسمان بر آنان ببارانیم براستی که در این نشانه ای است برای هر بنده توبه کننده ای.

۹٤

سوره الحجر آیه ۴۹: " **نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**"

ترجمه بندگانم را خبر ده که بسیار بخشنده و مهربان هستم.

۹٥

سوره بنی اسرائیل آیه ۱: " **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ البَصِيرُ**"

ترجمه پاک است خدایی که بنده خود را سیر داد در شبی از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی همانجایی که برکت دادیم اطرافش را از ایه‌های خود و اوبینا و شنواست.

۹٦

سوره النحل آیه ۷۵: **ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لاَّ يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَن رَّزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ** "

ترجمه: مثال زد خدایتعالی که آیا بنده ای که از خود هیچ اختیاری ندارد با کسی که او از جانب خود روزی نیکو دادیم و او از روزی آشکار و نهان انفاق می‌کند برابر است ستایش برای خداست ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.

۹۷

یحیی بن معاذ رازی از زهاد مجتهدین که او را مریدانی نیز بوده است متوفی بسال ۲۰۶ هـ.ق. ازکتابهای او مراد المریدین. (ابن ندیم محمد بن اسحق ۳۸۰هـ.ق. الفهرست للندیم)

۹۸

سوره نازعات آیه ۱۲: " **قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ** "

ترجمه: و گفتند (گویند) که این بازگشت دوری زیانباراست.

۹۹

وهب بن منبه (۳۴ هـ.ق. تا ۱۱۰ هـ.ق.) از ایرانیان ساکن یمن. پدرش جز کسانی بود که توسط شاهان ساسانی به درخواست حاکم یمن به آنجا فرستاده شد تا در برقراری نظم به وی کمک کنند. بعدها خانواده اش اسلام آوردند خود او مسلط به زبان یونانی بود و درمقابل کعب الاحبار یهودی مسلمان شده که بسیاری خبرها را از تورات و عهد عتیق و از زبان عبری نقل می‌کرد وهب خبرهای بسیاری از انجیل و عهد جدید و از زبان یونانی نقل می‌کرد. (درخصوص کعب الاحبار ببیند پانوشت شماره ۱۱۷)

۱۰۰

سوره بقره آیه ۲۶۰: **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَى وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ** "

ترجمه و آن هنگام که ابراهیم کفت ای پروردگارنشانم ده چگونه مرده را زنده می‌کنی فرمود آیا ایمان نداری؟ عرض کرد چرا ولی برای اطمینان قلبم فرمود پس چهار پرنده برگیر و آنها را نزد خودت ریز ریز کن و بر هر کوهی تکه ای از آنها را بگذار سپس آنها را بخوان دوان بسوی تو می‌آیند پس بدان خدایعالی قدرتمند و دانای اسرار است.

۱۰۱

مرحوم حضرت آقای سلطانعلیشاه در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباده ذیل آیات ۲۵۸ تا ۲۶۲ سوره بقره می‌فرمایند: "...مقصود از این حکایت تنها ظاهر قضیه نیست، بلکه ظاهر آن اراده شد تا آگاهی بر باطن آن باشد و اینکه مقصود از پرندگان چهارگان شیطنت و شهوت وغضب و حرص است که این دوتای اخیر از دوتای اول تولید می‌شوند یا طول آرزو مقصود است که متولد از حرص است و چون حرص و طول آرزو هر دو متلازمند چون امهات لشکریان نفس و جهل می‌باشند، و مقصود از کشتن آنها میراندن آنها از حیات نفسانی است و مقصود از احیاء آنها زنده کردن به حیات عقلانی است تا اینکه از لشکریان عقل گردند زیرا طاووس مظهر

شیطنت است که مقتضی انانیت می‌بشد و همان موجب می‌شود که هر آن در یک رنگ بر خود و دیگران تجلی کرده او را به عجب نفس یعنی خود پسندی و غیره دعوت می کند و خروس مظهر غصب و کبوتر مظهر شهوت و اردک مظهر حرص است"

و نیز مولای روم در مثنوی می‌فرماید:

چهار وصف است این بشر را دل فشار — چهار میخ عقل گشته این چهار
تو خلیل وقتی ای خورشید هش — این چهار اطیار رهزن را بکش
سر ببر این چهار مرغ زنده را — سرمدی کن عمر ناپاینده را
بط و طاووس و زاغست و خروس — این مثال چهار مرغ اندر نفوس
بط حرص است و خروس آن شهوت است — جاه چون طاووس و زاغ امنیت است
منیتش آنکه بود عمرش دراز — طامع أبید آن امید ساز
بط حرص آمد که نوکش بر زمین — در تر وخشک می‌جید دفین

١٠٢

سوره انعام آیه ٥۴: " **وَإِذَا جَاءكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ** "

ترجمه: و هنگامی که آنانی که به آیات ما ایمان آوردند ننزدت آیند پس آنان را بگو سلام برشما پروردگار شما بر خودش بخشایش شما را واجب گردانیده است هرکه از شما که در نادانی مرتکب عمل بدی شده سپس توبه کرده و کار خود را اصلاح کرده پس اوتعالی بخشاینده و مهربان است.

١٠٣

الأصمعي: عبد الملك بن قريب بن عبد الملك بن علي بن أصمع از علما و نحويون قرون اول و دوم هجری متوفی بسال ٢١٣ ویا ٢١٧هجری قمری در شهر بصره (ابن ندیم محمد بن اسحق ٣٨٠هـ.ق. الفهرست للندیم)

١٠٤

سوره احزاب آیه ٣٣ : " **وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** "

ترجمه : و(شما ای همسران پیامبر) در خانه‌های خود بمانید و بسان دوران جاهلیت زیور خود آشکار نکیند و نماز برپای دارید و زکات دهید و خدایتعالی و پیامبرش را پیروی کنید بدرستیکه جز این نیست که خدایتعالی اراده فرمود تا آلودگی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک کند پاک کردنی.

۱۰۵

سوره مؤمنون آیات ۱۰۱ تا ۱۰۴ :" **فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءلُونَ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ** "

ترجمه : پس آنگاه که در صور دمیده شود دیگر بین آنان نسبت خویشاوندی برقرار نمی‌مانند از یکدیگر نمی‌پرسند پس آنانکه که ترازوی سنگین تری دارند آنان از رستگارانند و آنانکه ترازوی سکبتری دارند هم آنانی هستند که به خویش زیان زده و در دوزخ جاودانند. آتش چهره‌های آنان را می‌سوزاند آنان آنجا از تلخانند.

۱۰۶

راحیل همسر محبوب یعقوب علیه السلام و مادر حضرت یوسف علیه السلام بهنگام زادن بن یامین برادر کوچکتر یوسف علیه السلام در افراته که در نزدیکی محلی که امروز بیت ئیل خوانند و در شمال رام الله در کرانه باختری رود اردن قرار گرفته از دنیا برفت و همانجا بخاک سپرده شد.

۱۰۷

احتمالاً منظور دو شهر کوچک سیلو و بیت ئیل هستند که در مسیر کنعان به اورشلیم قرار داشتند

۱۰۸

سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد بن عمرو بن عثمان بن ازدی سجستانی، متولد ۲۰۲ هـ.ق در سیستان و متوفی بسال ۲۷۵ هـ.ق در بصره از معروف ترین محدثان اهل سنت و صاحب کتاب سنن ابی داوود از صحاح سته مشتمل بر ۴۸۰۰۰ هزار حدیث . ولی به نام او تفسیری ذکر نشده است اما فرزند او ابوبکر عبدالله بن سلیمان متولد ۲۳۰ هـ.ق. و متوفی بسال ۳۱۶ هـ. ق. صاحب تفسیر معروفی به نام "غرائب القرآن" است که می‌تواند منظور نظر جناب شیخ احمد غزالی بوده باشد.

و یا اینکه احتمالاً منظور خلف بن احمد بن محمد بن خلف ابو داوود امام یا امیر خلف سجستانی است که از حکام معروف سیستان در قرون سوم و چهارم قمری بوده و ظاهراً توسط جمعی از علماء خطه سیستان تفسیری معروف به تفسیر سجستانی تألیف و بوی منسوب گردیده است.

۱۰۹

باید منظور شهر اورشلیم (یا اورسالم = شهر امن) باشد که بعدها توسط مسلمانان تصرف و به نام قدس خوانده شد

این شهر یک ایستگاه اصلی برای کاروانان در مسیرکنعان به مصر بود.

۱۱۰

سوره رعد آیه ۱۱: " **لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ**"
ترجمه: او را فرشتگانی است از پیش و از پس که او را به فرمان خدایتعالی نگاه می‌دارند و خدایتعالی هیچ مردمی را دگرگون نمی‌کند مگر اینکه آن مردم خود خود را دگرگون کنند و چون خدایتعالی بر مردمی سخت گیرد آنان را جز به او نه بازگشتی است و نه نگاهدارنده ای.

۱۱۱

احتمالاً منظور شهر "العریش" امروزی است که در صحرای سینا و در کناره دریا قرار دارد امروزه عریش درخاک مصر در نزدیکی رفح و نیزنزدیکی مرز با اسرائیل قرارگرفته است.

۱۱۲

ابواسحاق ابراهیم بن ادهم بن منصور، رضی اللّه عنه از اول حال امیر بلخ بود. چون حق تعالی را ارادت آن بود که پادشاه جهانی گردد، روزی به صید بیرون شده بودو از لشکر خود جدا مانده، ازپس آهویی بتاخت. خدای عزّ و جلّ به کمال الطاف و اکرام خود مر آن آهو را با وی به سخن آورد تا به زبان فصیح گفت: «أَلِهٰذا خُلِقْتَ؛ أم بهٰذا أُمِرْتَ؟ از برای این کارت آفریده‌اند، یا بدین کار فرمودندت؟» وی را این سخن دلیل گشت توبه کرد و دست از ممالک دنیا بکل بازکشید و طریق زهد و ورع بر دست گرفت (کشف المحجوب) .
احمد خضرویه گوید ابراهیم ادهم مردی را دید اندر طواف گفت درجه صالحان نبینی تا عقوبت دنیا اختیار نکنی، در نعمت بر خویشتن ببندی و در محنت بگشائی و در راحت ببندی، و در جهد بگشائی و در خواب ببندی و در بیداری بگشائی و در توانگری ببندی و در درویشی بگشائی. و در امل ببندی و در آراسته بودن مرگ را بیارائی (قشیریه)
نقل است که چهار ده سال در قطع بادیه کرد که همه راه در نماز و تضرع بودتا به نزدیک مکه رسید. پیران حرم خبر یافتند. همه به استقبال او بیرون آمدند. او خویش در پیش قافله انداخت تا کسی او را نشناسد. خادمان از پیش برفتند. ابراهیم را بدیدند، در پیش قافله می‌آمد. او را ندیده بودند، ندانستند. چون بدو رسیدند گفتند: ابراهیم ادهم نزدیک رسیده است که مشایخ حرم به استقبال او بیرون آمده اند؟
ابراهیم گفت: چه می‌خواهید از آن زندیق؟
ایشان در حال سیلی در او بستند. گفتند: مشایخ مکه به استقبال او می‌شوند، تو او را زندیق می‌گویی؟
گفت: من می‌گویم زندیق اوست .
چون از او درگذشتند، ابراهیم روی به خود کرد و گفت: هان! می‌خواستی که مشایخ به استقبال تو آیند باری سیلی چند بخوردی. الحمدالله که به کام خودت بدیدم.(تذکره الاولیاء)
۱۱۳

سوره فجر ایات ۲۷و ۲۸:" **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً** "
ترجمه: ای نفس مطمئن بسوی پرودگارت باز گرد در حالی که او از تو راضی است و تو نیز از او راضی هستی.

۱۱٤

ابوبکر دُلف بن جَحدر الشّبلی متوفی بسال ۳۳۴هـ.ق. از عارفان بزرگ از شاگردان جناب شیخ جنید بغدادی بوده و اصل او از خراسان است

در تذکره الاولیاء آمده : و ابتداءِ واقعه او در آن بود که امیر دماوند بود از بغداد او را نامه ای رسید با امیرری او با جمعی به حضرت خلیفه بغداد رفتند و خلعت خلیفه بستدند چون باز می‌گشتند مگر امیر عطسۀ آمد به آستین جامه خلعت دهن و بینی پاک کرد این سخن به خلیفه گفتند که چنین کرد خلیفه بفرمود تا خلعتش برکشیدند و قفایش بزدند و ازعمل امارتش معزول کردند شبلی از آن متنبه شد اندیشه کرد که کسی خلعت مخلوقی را دستمال می‌کند مستحق عزل و استخفاف می‌گردد و خلعت ولایت بر او زوال می‌آید پس آنکس که خلعت پادشاه عالم را دستمال کند تا با او چه کنند در حال به خدمت خلیفه آمد گفت: چه بود گفت: ایهاالامیر تو که مخلوقی می‌نپسندی که با خلعت تو بی‌ادبی کنند و معلومست که قدر خلعت تو چند بود پادشاه عالم مراخلعتی داده است از دوستی و معرفت خویش که هرگز کی پسندد که من آنرا به خدمت مخلوقی دستمال کنم پس برون آمد و به مجلس " خیرنساج شد و واقعه بدو فرو آمد خیر او را نزدیک جنید فرستاد

نیز در کشف المحجوب جناب هجویری آمده : روزی شبلی به بازار اندر آمد. قومی گفتند: «هذا مَجنونٌ.» وی « گفت، رضی اللّه عنه: «أنا عِندَکُم مجنونٌ و أنتم عِندی أصِحّاءٌ، فزادَ اللّهُ فی جُنونی وزادَ فی صِحَّتِکُم من به نزدیک شما دیوانهام و شما به نزدیک من هشیار. جنون من از شدّت محبت است و صحت شما از غایت غفلت.پس خداوند اندر دیوانگی من زیادت کناد تا قربم در قرب زیادت شود و در هشیاری شما زیادت کناد تا بُعدتان بر بُعد زیادت گردد.

۱۱٥

از جوانترین یاران رسول خدا (ص) و از انصار متولد سال دهم پیش از هجرت در مدینه،در سن سیزده سالگی در سن سیزده سالگی در جنگ احد شرکت کرد متوفی به سال ۷۴ هـ.ق و بیش از هزار حدیث از او نقل شده است.

۱۱٦

سوره زمر آیه ۶۰: "**وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ** "
ترجمه: و در روز بازپسین آنانی را که برخدایتعالی دروغ بستند می‌بینی که رویهایشان سیاه گردیده است آیا دوزخ جایگاه متکبرین نیست؟

۱۱۷

کعب الاحبار از یهودیان مسلمان شده بود که از او اخبار بسیاری نقل شده است. در عهد خلیفه دوم از یمن به مدینه آمد و به سن ۸۰ سالگی مسلمان شد و در سال ۳۴ هـ.ق. درگذشت. وی اخبار بسیاری تورات و زبان عبری نقل کرده است

۱۱۸

سوره منافقین آیه ۸: "**يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ** "

می گویند هرگاه بسوی مدینه باز گردیم هرآنیه عزیزتر ذلیل تر را بیرون خواهد کرد و عزت برای خدایتعالی است و برای پیامبرش و برای مؤمنان ولی دوریان نمی‌دانند.

۱۱۹

سوره هود آیه ۸۱: " **قَالُواْ يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُواْ إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلاَّ امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ**"

ترجمه گفتند ای لوط ما فرستادگان پرورگارت هستیم آنان هرگز بر تو دست نخواهند یافت پس همراه با خانواده ات شبانه حرکت کن و هیچ یک از شما به پشت سر منگرد مگر همسرت که به همان مصیبتی گرفتار آید که آنان گرفتار آیند و آیا صبح نزدیک نیست؟

۱۲۰

سوره اعراف آیه ۵۶: " **وَلاَ تُفْسِدُواْ فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ** "

ترجمه: و در زمین فساد نکنید پس از آنی که آباد گردیده است و او را بخوانید بیمناک و امید وار که رحمت خدایتعالی به نیکوکاران نزدیک است.

۱۲۱

سوره بقره آیه ۱۸۶:" **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُواْ لِي وَلْيُؤْمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ**

ترجمه: و آنگاه که بندگانم تو را از من می‌پرسند پس من نزدیکم و پاسخ می گویم آنکه مرا می‌خواند پس باید مرا پاسخ گویند و به من باور آورند باشد که براه آیند

۱۲۲

نام زلیخا در منابع یهودی دیده نشده و احتمالا این نام تنها در منابع اسلامی ذکر شده است

۱۲۳

احتمالا منظور ابوداود خلف بن احمد بن محمد بن خلف سجستانی معروف به امام خلف یا امیر خلف سجستانی که از امیران و حکام سیستان در قرن چهارم هجری بوده و تفسیری به نام تفسیر سجستانی به او منسوب است و یا ابوبکر عبدالله بن سلیمان متولد ۲۳۰ هـ.ق. و متوفی بسال ۳۱۶ هـ. ق. که صاحب تفسیر معروفی است به

نام "غرائب القرآن" و وی فرزند سلیمان بن اشعث معروف به ابوداود سجستانی صاحب سنن ابی داود که از صحاح سته است می‌باشد. (ببینید پانوشت شماره ۱۰۸)

۱۲٤

در تورات نام عزیز مصر فطیفور ذکر شده ولی در کتاب "احسن اقصص " نام او قطیفور آمده.

۱۲٥

عزیزمصر در آیات بعدی به زلیخا می‌گوید: " **او نتخذه ولدًا** " یعنی یا اور به فرزندی بر گیریم چرا که مطابق قول حضرت آقای سلطانعلیشاه در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات عباده عزیز مصر فاقد توانایی جنسی بود و هرگز نتوانست با زلیخا رابطه جنسی بر قرار کند لذا زلیخا همواره در خانه عزیز مصر باکره بود. واین قول با قول جناب شیخ احمد غزالی در همین کتاب نیز هماهنگ است.

۱۲٦

ابواسحق ابراهیم بن احمدالخواص (متوفی ۲۹۱ هـ.ق) از عارفان نامی و از شاگردان جنیند بغدادی است.
توکل او در بین تذکره نویسان معروف است چنانکه توسط جناب هجویری به سرهنگ متوکلان نامیده شده است ونیز جناب ابوالقاسم عبدالکریم هوازن قشیری درساله خود او از چنین یاد کرده " ابراهیم خوّاص گوید اندر بادیه همی رفتم هاتفی آواز داد باز وی نگریستم، اعرابیی را دیدم، میرفت، مرا گفت یا ابراهیم توکّل با ماست نزدیک ما بباش تا توکّل تو درست آید، ندانی که امید تو بدانست که در شهر شوی که اندر وی طعام بود و ترا بدان قوّت بود و بدان بتوانی رفت، طمع از شهرها ببر و توکّل کن."
در تذکره الاولیاء نیز اوصاف او اینگونه رفته است:" و او را رئیس المتوکلین گفته‌اند و قدم در توکل بجائی رسانیده بود که به بوی سببی او بادیه قطع کردید و بسیاری مشایخ را یافته بود و از اقران جنید ونوری بود و صاحب تصنیف در معاملات و حقایق و او را خواص از آن گفتند که زنبیل بافتی و بادیه بر توکل قطع کردی"
نیز جناب هجویری در باره او گوید :"ابواسحاق ابراهیم بن احمد الخواص، رضی اللّه عنه اندر توکل شأنی عظیم داشت و منزلتی رفیع و مشایخ بسیار را یافته بود. و وی را آیات و کرامات بسیار است، و تصانیف نیکو اندر معاملات این طریقت. از وی میاید که گفت: «العِلمُ کلُّه فی کَلِمَتَینِ: لاتَتَکلَّفْ ماکَفَیْتَ وَلاتُضَیِّعْ مَا اسْتکْفَیْت» علم بجمله اندر دو کلمه مجتمع است: یکی آن که خدای تعالی اندیشهٔ آن از تو برداشته است، اندر آن تکلف نکنی و دیگر آن که ترا میبباید کرد و بر تو فریضه است، ضایع نکنی تا در دنیا و آخرت موفق باشی. مراد از این، آن است که اندر قسمت تکلف نکنی؛ که قسمت ازلی به تکلف تو متغیر نشود و اندر امر تقصیر مکن که ترک فرمان ترا عقوبت بارآرد.
از وی پرسیدند که: «از عجایب چه دیدی؟» گفت: «عجایب بسیار دیدم، اما هیچ از آن عجبتر نبود که خضر پیغمبر علیه السّلام از من اندر خواست تا با من صحبت کند، من اجابت نکردم.» گفتند: «چرا؟» گفت: «نه از

آن که رفیق، می‌بهتر از وی طلب کردم و لیکن ترسیدم که بدون حق بر وی اعتماد کنم و صحبت وی توکل مرا زیان دارد و به نافله از فریضه بازمانم» و این از درجات کمال باشد" (کشف المحجوب هجویری ص ۷۳)

۱۲۷

احتمالا منظور عبدالواحد بن زید ابو عبیدالله بصری از خطباء بصره و از شاگردان جناب شیخ حسن بصری متوفی به سال ۱۷۷ هـ.ق است

۱۲۸

در کتاب مقدس نیز چنین آمده: " اما یوسف را به مصر بردند، و مردی مصری، فوطیفار نام که خواجه وسردار افواج خاصه فرعون بود، وی را از دست اسماعیلیانی که او را بدانجا برده بودند، خرید. ۲ وخداوند با یوسف می‌بود، و او مردی کامیاب شد، و در خانه آقای مصری خود ماند. ۳ و آقایش دید که خداوند با وی می‌باشد، و هر آنچه او می‌کند، خداوند در دستش راست می‌آورد. ٤ پس یوسف در نظر وی التفات یافت، و او را خدمت می‌کرد، و او را به خانه خود برگماشت و تمام مایملک خویش را بدست وی سپرد. ٥ و واقع شد بعد از آنکه او را بر خانه و تما م مایملک خود گماشته بود، که خداوند خانه آن مصری را بسبب یوسف برکت داد، و برکت خداوند بر همه اموالش، چه در خانه و چه در صحرا بود. ٦ و آنچه داشت به دست یوسف واگذاشت، و از آنچه با وی بود، خبر نداشت جز نانی که می‌خورد. و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود ".... ترجمه فارسی کتاب مقدس چاپ ۱۸۹٥ سفر پیدایش کتاب ۳۹ آیات ۱ تا ٦.

۱۲۹

سوره انسان آیه ۹: "**انَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاء وَلَا شُكُورًا** "
ترجمه: جز این نیست که شما را خوراک می‌دهیم از برای وجه خدایعالی از شما هیچ پاداش و هیچ سپاسی نمی‌خواهیم
ونیز سوره بقره آیه ۱۷۷ : " **لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّآئِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ**"
ترجمه : نیست نیکوکار آنکه رویهای خود را به مشرق یا مغرب بگردانید و ولی نیکوکار آن است که به خدایتعالی باور آورد و به روز بازپسین و فرشتگان و کتاب و پیامبران و دارایی خود را به دوستی او تعالی به نزدیکان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و پرسندگان و بدهکاران ببخشد و نماز برپای دارد و پاکی مال دهد و استواران بر پیمانها چون پیمانی بندند و شکیبایان بر زیان‌ها بهنگام سختی‌ها آنان کسانی هستند که راست گفتند و هم ایشان پرهیزگارانند.

۱۳۰

همانگونه که اشاره رفت مطابق تفسر شریف بیان السعاده فی مقامات العباده عزیز توانایی نزدیکی با زلیخا نداشت از هردو فاقد فرزند بودند از این رو تصمیم گرفتند یوسف علیه السلام را بفرزندی برگیرند.

۱۳۱

سوره توبه آیه ۱۱۱: " **إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** "

ترجمه: براستی که خدایتعالی نفسهاو اموال مؤمنان را با بهشت از ایشان می‌خرد تا در راه خدا کارزار کنند پس بکشند و کشته شوند وعده ای است درست در تورات انجیل و قرآن و آن کس که به وعده خود به خدایتعالی وفا نماید پس مژده باد شما را که فروش آنچه فروختید و براستی آن رستگاری برزگ است.

۱۳۲

سوره قصص آیه ۹: "**وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ** "

ترجمه: و همسر فرعون گفت نورچشم من و توست او نکش شاید ما را نفعی رسد یا او را فرزند گیریم و آنها نمی‌دانستند.

۱۳۳

سوره بنی اسرائیل آیه ۵۴ : **عَسَى رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا** "

ترجمه : شاید پرودگارتان شما را ببخشاید و اگر بازگردید بازگردیم و و دوزخ را برای کافران زندانی قراردادیم

۱۳٤

سوره آل عمران آیه ۳۱: **قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ** "

ترجمه: بگو اگر خدایتعالی را دوست دارید پس مرا پیروی کنید تا خدایتعالی شما را دوست داشته باشد و گناهانتان را ببخشد و خدایتعالی بخشنده و مهربان است.

۱۳٥

سوره توبه آیه ۱۱۱: " **إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** "

ترجمه: براستی که خدایتعالی نفسهاو اموال مؤمنان را با بهشت از ایشان می‌خرد تا در راه خدا کارزار کنند پس بکشند و کشته شوند وعده ای است درست در تورات انجیل و قرآن و آن کس که به وعده خود به خدایتعالی وفا نماید پس مژده باد شما را که فروش آنچه فروختید و براستی آن رستگاری بزرگ است.

١٣٦

سوره انسان آیه ٢٠: " **وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا** "

ترجمه: پس چون به آنجا نگری نعمت بسیار و پادشاهی بزرگی بینی.

١٣٧

سوره بقره آیه ٢٢١: " **وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلاَ تُنكِحُواْ الْمُشِرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُواْ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُوْلَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللّهُ يَدْعُوَ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** "

ترجمه " به مشرکان شوهر مکنید تا آن هنگام که ایمان آورند اگر چه زیباییشان شما را به شگفت آرد و زنام مشرک را بزنی مگیرید تا آن هنگام که ایمان آورند بنده مؤمن بهتر است از مشرک اگر چه شما اینان را خوش آید اینان شما را به آتش دعوت می‌خوانند و خدایتعالی شما را به بهشت و بخششش به اجازه خودش می‌خواند اینگونه ایاتش را برای آنها روشن می کند باشد که در یابند.

١٣٨

سوره بنی اسرائیل آیه ٧٠: " **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا** "

ترجمه و براستی هر آینه بر بنی آدم کرم کردیم و آنان را در خشکی و دریا روان ساختیم ایشان را از پاکی‌ها روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از مخلوقات برتری دادیم برتری دادنی.

١٣٩

سوره فتح آیه ۴ :"**هُوَ الَّذِي أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَّعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا** ".

ترجمه: او همان است آرامش در دلهای مؤمنین فرود آورد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید و برای خدایتعالی است لشکریان آسمان وزمین و خدایتعالی دانایی حکیم است.

١٤٠

سوره رعد آیه ٢٨: "**الَّذِينَ آمَنُواْ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللّهِ أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**"

ترجمه: کسانی که ایمان آوردند و دلهایشان با یاد خدا آرام گرفت بدانید که با یاد خدا دلها آرام می گیرد

۱۴۱

سوره مجادله آیه ۲۲: " لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءهُمْ أَوْ أَبْنَاءهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُوْلَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُوْلَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ"

ترجمه : " هرگز مردمی را نمی‌یابی که به خدایتعالی و روز باز پسین ایمان آورده‌اند باکسانی که خدایتعالی وفرستاده اش رویارویی می‌کنند دوستی نمایند اگرچه پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان و یا خانوادشان باشد آنان کسانی هستند که ایمان در دلشان نوشته شده وخدایتعالی آنان را با روحی از خود تایید می‌فرماید و آنان را به بهشتهایی وارد می‌کند که رودها در زیر آنها جاری است در آن جاودانه هستند خدایتعالی از آنان راضی است وآنان از خدایتعالی راضی هستند آنان از گروه خدایتعالی هستند و آگاه باشید که گروه خدایتعالی رستگارانند.

۱۴۲

سوره یس آیه ۱۱: " إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَن بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ "

ترجمه: براستی که جز این نیست که هر که از ذکر پیروی کند و به خدای رحمان در غیب خشیت کند پس او را به آمرزش و پاداشی گرانهباء مژده ده"

۱۴۳

سوره انفال آیه ۲: " إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ"

ترجمه: براستی جز این نیست که مومنان کسانی هستند که چون خدایتعالی یاد شود دلشان بترس آید و چون بر ایشان آیات او تعالی تلاوت شود ایمانشان فزونی یابد و بر پروردگار خود توکل می‌کنند.

۱۴۴

سوره التغابن آیه ۱۱: "مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ "

ترجمه: آنچه از رنجها بتو می‌رسد به اجازه خدایتعالی است و هرکس به خدایتعالی ایمان آورد دلش را هدایت می‌کند و خدایتعالی به هر چیزی داناست.

۱۴۵

سوره الزمر آیه ۲۳: " اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَن يُضْلِلْ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ "

ترجمه: خدایتعالی بهترین سخن را در کتابی با دوگانه‌های متشابه(سوره حمد) فرو آورد که پوست کسانی که از پروردگار خود می‌ترسند از آن بلرزه می‌افتد سپس پوستهایشان و دلهایشان از یاد خدا نرم می‌گردد این هدایت

خدایتعالی است که هر که را خواهد براه می‌آورد و هرکه را خدایتعالی از راه بیرون برد پس برای او راهنمایی نخواهی یافت.

۱٤٦

سوره الزمر آیه ۲۲: " **افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علي نور من ربه فويل للقاسيه قلوبهم من ذكر الله اوليك في ضلال مبين** "

ترجمه: آیا آنکه خدایتعالی سینه اش را برای اسلام گشاده فراخ گردانیده است پس بر نوری از پروردگارش است پس وای بر سنگدلان از یاد خدا آنان در گمراهی آشکار هستند.

۱٤۷

سوره نور آیه ۳۵: " **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونِةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ** "

ترجمه: خدیتعالی نور آسمانها و زمین است مثل نور او چراغدانی را ماند که در آن چراغی است چراغ در شیشه ای است. شیشه ای که چون ستاره ای از درخت زیتون درخشان است که نه خاروی و نه باختری است نزدیک است که روغن آن نورانی گردد اگر چه با آتش تماسی ندارد نوری است بالای نور خدایتعالی هرکه را خواهد به نور خود راهنمایی می کند خدایتعالی برای مردم مثال می‌زند و خدایتعالی به همه چیز داناست.

۱٤۸

سوره الشعراء آیه ۸۹: " **إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** "

ترجمه: مگر آنکس که بر خدایتعالی با دلی پاک وارد شود.

۱٤۹

سوره آل عمران آیه ۱۳۳: " **وَسَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ**"

ترجمه: و بشتابید بسوی آمرزشی از پرودگارتان و بهشتی که به پهنای آسمانها و زمین است که برای پرهیزگاران آماده شده است.

۱٥۰

سوره سجده آیه۱۷: " **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** "

ترجمه: پس هیچ نفسی نمی‌داند برای آنان از آنچه که روشنی دیدگان است چه چیز برای آنها پنهان کرده ام به پاداش آنچه که انجام می‌دادند.

۱۵۱

سوره بقره آیه ۳۰: " **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ** "

ترجمه: و آن هنگام که پروردگارت به فرشتگان فرمود که من قراردهنده جانشین در زمین هستم عرض کردند آیا کسی را در آنجا می‌گماری که خرابی می‌کند و خون می‌ریزد حال آنکه ما به ستایشت تسبیح تو می‌کنیم تو را تقدیس می‌کنیم فرمود من می‌دانم آنچه شما نمی‌دانید.

۱۵۲

سوره توبه آیه ۱۱۲: " **التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ** "

ترجمه: توبه کنندگان پرستندگان ستایش کنندگان تسبیح گویان رکوع کنندگان سجده کنندگان امر کنندگان به نیکی و منع کنندگان از پلیدی و نگاهبانان مرزهای خدایتعالی پس به مؤمنان مژده ده.

۱۵۳

منظور کعب الاحبار می‌باشد که در پانوشت شماره ۱۱۷ به او اشاره رفت

۱۵۴

سعید بن جُبَیر (۴۶ – ۹۵ هـ.ق.)، از اصحاب علی بن حسین علیه السلام بود بود که به دست حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد.

۱۵۵

سوره بقره آیه ۸: " **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللّهِ وَبِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ**"

ترجمه: و از مردمان کسانی هستند که می‌گویند به خدایتعالی و روز جزا ایمان آورده ایم ولی آنان مؤمن نیستند.

۱۵۶

سوره نساء آیه ۵۴: " **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا**"

ترجمه: آیا مردمان بر آنچه که خدایتعالی از فضل خود عطا بر آنها عطا کرده ایم حسادت می‌کنند پس ما به خاندان ابراهیم کتاب آسمانی و پیامبری عطا کردیم و نیز آنان را پادشاهی عطا کردیم.

۱۵۷

عبدالله بن سلام از یهودیان یثرب بود که پس از هجرت پیامبر (ص) مسلمان شد گویند وی از مخالفان حضرت علی علیه السلام بود

۱۵۸

سوره بقره آیه ۱۳: **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُواْ كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُواْ أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاء أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاء وَلَكِن لاَّ يَعْلَمُونَ**"

ترجمه: و هنگامی که به آنان گفته شود ایمان آورید همانگونه که مردم ایمان آوردند گویند آیا ایمان آوریم همانگونه که بیخردان ایمان آورده‌اند آگاه باشید که اینان خود بیخردانند ولی نمی‌دانند.

۱۵۹

اخنس بن شریف از مهتران مکه بود ولی از قریش نبود در ظاهر با پیامبر خدا روی خوش داشت ولی در پشت سر را به تمسخر می کرد رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی در کتاب سیرت رسول الله گوید:"و دیگر اُخنس ابن شریق بود که استهزاء کردی و سخن سید رد کردی و به ظاهر، روی با سید خوش داشتی و ازپس خبثها کردی از اشراف قریش بود و حق تعالی این آیت در حق وی فرستاد و گفت :"ای محمد فرمان آن دروغزن مبر که سوگندها به دروغ می‌خورد "(یعنی اخنس بن شریق) بعد از آن دیگر خصائل مذمومه وی برشمرد و معایب و مثالب وی یاد کرد تا وی را به آن بشناسد و همچنان از وی اجتناب کند (سیرت رسول الله ترجمه سیرت ابن اسحاق از روایت ابن هشام نشر مرکز ص ۱۷۱)

۱۶۰

سوره بقره آیه ۲۰۴: " **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ** "

ترجمه: و از میان مردمان سخن کسی در زندگانی دنیا تو را به شگفت می‌آورد وخدایتعالی گواهی می‌دهد بر آنچه که در دل اوست و سخت ترین دشمنان است.

۱۶۱

نعیم بن مسعود از یهودیان تازه مسلمان از قبیله بنی قریظه که در جنگ خندق توانست بین قریش و یهودیان متخاصم اختلاف افکند.

۱۶۲

سوره آل عمران آیه ۱۷۳:"**الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَاناً وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ** "

ترجمه: آنانی که مردم به آنها گفتند که براستی هرآینه مردم بر علیه شما جمع شده‌اند پس بترسید از ایشان پس ایمان آنان فزونی یافت و گفتند خدایتعالی ما را بس است و او بهترین کارگزاران است.

۱۶۳

ابوسفیان بن حرب اموی که در سال هشتم هجری مسلمان شد و پیامبر خانه او را حریم امن کسانی قرار داد که به اسلام تسلیم می شدند.

١٦٤

ببینید پانوشت پیشین را

١٦٥

سوره الحج ایه ٢٧: " **وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ** "
ترجمه: و مردم فراخوانده شدند به حج می‌آیند سوی تو پیاده و برهر شتر لاغری از هر راه دوری.

١٦٦

سوره بقره آیه ١٩٩: " **ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ** "
ترجمه: سپس روانه شوید از جهتی که بقیه مردم روانه می‌شوند و براستی که خدایتعالی آمرزنده و مهربان است.

١٦٧

سوره فاطر آیه ١٥: " **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاء إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ**"
ترجمه: ای مردم شما جملگی نیازمند خدایتعالی هستید خدایتعالی بی نیاز و سیایش شده است.

١٦٨

سوره بقره آیه ١٦٥: " **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ** "
ترجمه: و از مردم کسی است که شبیه‌هایی برای خدایتعالی بر می‌گیرد و آنان را چون خدایتعالی دوست می‌دارد و آنانی که ایمان آوردند شدیدترین عشق را به خدایتعالی دارند و اگر کسانی که ستم کردند می‌دیدند زمانی را که عذاب را می‌بینند پس تمامی نیروها برای خدایتعالی است و او دارای سخت ترین کیفرهاست.

١٦٩

سوره نمل آیه ١٦: " **وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ** "
ترجمه: و میراث داوود به سلیمان رسید و گفت ای مردم مارا زبان مرغان آموخته‌اند و از هرچیزی ما را داده‌اند و این بخششی آشکار است.

١٧٠

سوره آل عمران آیه ۴۶: " **يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ** "
ترجمه: و با مردم در گاهواره و به گاه کودکی سخن می کند.

۱۷۱

سوره نساء آیه ۱: " **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاء وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِي تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا** "
ترجمه: ای مردم از پرودگارخود پرهیز کنید آنکه شما را از وجودی یگانه آفرید و از آن جفت او را آفرید از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت و پروا کنید از پرودگار خود که ا یکدگر به نام ادرخواست می کنید براستی که خدایتعالی بر شما مراقب است

۱۷۲

سوره یونس آیه ۱۹:" **وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلاَّ أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُواْ وَلَوْلاَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ** "
ترجمه: و نبودند مردمان مگر ملتی یگانه ولی با یدکدیگر اختلاف کردند و اگر نبود کلمه پروردگارت بین آنها در آنچه که اختلاف می کردند داوری می‌شد.

۱۷۳

سوره غافر آیه ۵۷: " **لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** "
ترجمه: هرآینه آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها بزرگتر است ولی بیشتر مردم این را نمی‌دانند.

۱۷٤

نگاه کنید به پانوشت پیشین

۱۷٥

احتمالا منظور ابوصالح کلبی از مفسرین طبقه دوم (تابعین) است که هم عصر جناب شیخ حسن بصری بود

۱۷٦

همانگونه که پیشتر اشاره رفت بن یامین کوچکترین فرزند یعقوب علیه السلام بود ونه یوسف علیه السلام گرچه وی عزیز ترین فرزند نزد پدر بود.پس بن یامین از برادر خود یوسف علیه السلام کوچکتر بود بنابراین با توجه به همراهی اجباری بن یامین با برادران و شرایط سنی که در این همراهی می‌بایست داشته باشد قول ۱۷ سال برای یوسف علیه السلام مناسبتر بنظر می‌رسد.

۱۷۷

قریب به این مضمون حدیثی در کتاب شریف اصول کافی جلد ۱ صحخه ۱۰ بدین عبارت نقل شده:
"أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أُحِبُّ أَمَا إِنِّي إِيَّاكَ آمُرُ وَ إِيَّاكَ أَنْهَى وَ إِيَّاكَ أُعَاقِبُ وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ"
ترجمه: امام باقر(ع) فرماید: چون خدا عقل را آفرید از او بازپرسی کرده باو گفت پیش آی پیش آمد، گفت باز گرد، بازگشت، فرمود بعزت و جلالم سوگند مخلوقی که از تو به پیشم محبوب‌تر باشد نیافریدم و ترا تنها بکسانیکه دوستشان دارم بطور کامل دادم. همانا به تو فرمان می‌دهم و به تو باز می‌دارم و به تو کیفر می کنم و به تو پاداش می‌دهم.
نیز در همان صفحه حدیثی در خصوص معنی عقل به این شرح نقل شده است:
"- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ النَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَنَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ"
ترجمه: شخصی از امام ششم علیه السلام پرسید عقل چیست؟ فرمود چیزی است که بوسیله آن خدا پرستش شود و بهشت بدست آید آن شخص گوید: گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن نیرنگست، آن شیطنت است، آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست.

۱۷۸

در تفسیر شریف بیان السَعاده فی مقامات العباده ذیل این آیه از حکم علاوه بر نبوت به ولایت نیز تعبیر شده و دلیل آن تقدم مرتبتی و شرافتی حکم (نبوت و ولایت) بر علم (قوه تشخیص نیک و بد یا حلال وحرام) می‌باشد.

۱۷۹

سروه هود آیه ۱۱۴: " **وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ**"
ترجمه: و برپای دار نماز را در ساعات روز و پاسی ازشب براستی که نیکی‌ها پلیدی‌ها را می‌برند و این یاداوری است برای یاد آورندگان.

۱۸۰

سوره رحمن آیه 60:" **هَلْ جَزَاء الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ**"
ترجمه : آیا سزای نیکی جز نیکی است

۱۸۱

در تفسیرشریف بیان السعاده فی مقامات العباده ذیل آیه۱۳٤ سوره آل عمران :
"**والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین** "
ترجمه: آنانی که در گشایش و تنگدستی بخشش می‌کنند و فروخورندگان خشم و درگذرندگان از مردم و خدایتعالی نیکوکاران را دوست دارد
در طی مراتب سلوک، "احسان" آخرین درجه عبودیت و اولین درجه ربوبیت بشمار آمده است.
اما در باب معنی احسان در کتاب عهد الهی اثر خامه مرحوم حضرت آقای حاج علی تابنده محبوبعلیشاه حدیثی بدین مضون نقل گردیده است: " قال رسول الله (ص): الاحسان ان تعبدالله کانَک تریه و ان لم تکن تراه فانَه یراک" حدیث حدیث نبوی است رسول خدا (ص) در این حدیث می‌فرمایند خدایتعالی را آنگونه عبادت کن که گویی او را می‌بینین و اگر تو او را نمی‌بینی اوتو را می‌بیند.
متن کامل این حدیث راکه معمولا از طریق عامه ازخلیفه دوم عمر نقل شده است می‌توان در کتاب صحیح مسلم (کتاب ایمان ص ۵۷) یافت ولی حدیث دیگری بهمین مضمون از طریق خاصه از حضرت رسول (ص) جزء وصایایی که به ابوذر غفاری نوده‌اند نقل شده است که یا اباذر اعبدالله کأنَک تراه و لم یکن تراه فانَه یراک (مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۵۳۹، همچنین بحارالانوار، کتاب الروضه، جلد ۷٤، صحفه ۷٤).پایان نقل از کتاب عهدالهی

۱۸۲

ابومحمدسهل بن عبداللّه التُّستَری از عارفان بزرگ قرن سوم متوفی به سال ۲۸۳ هـ.ق و صاحب کتاب مواعظ العارفین است.طریقه سلهیه منسوب به اوست چنانکه در کشف الحجوب مذکوراست: "تولای سهلیان به سهل عبداللّه التّستری رحمة اللّه علیه باشد و وی از محتشمان اهل تصوّف بود و کبرای ایشان؛ چنانکه ذکر وی گذشت، و در جمله اندر وقت خود سلطان وقت بود و از اهل حل و عقد اندر این طریقت. وی را براهین بسیار ظاهر بود که از ادراک حکایات آن عقل عاجز شود"
ونیز در بیان تفاوت طریقت سهلیه با سایر طریقت‌ها گوید:" و پرورش مریدان از روی مجاهدت و ریاضت طریق سهلیان است، و خدمت درویشان و حرمت ایشان طریق حمدونیان و به مراقبه باطن طریق جنیدیان. رحمة اللّه علیهم اجمعین." (کشف المحجوب ص ۹۲)
در حالات وی مذکور است که :" و اندر حکایات معروف است که: مریدی را گفت: «جهد کن تا یک روز همه روز میگویی که: اللّه اللّه.» و دیگر روز و سدیگر همچنان تا بر آن خوکرد. گفت: «اکنون شبها بدان پیوند.» چنان کرد تا چنان شد که اگر خود را به جای خواب دیدی همان میگفتی اندر خواب، تا آن عادت طبع وی شد. آنگاه گفت: «اکنون از این بازگرد به یادداشت مشغول شو.» تا چنان شد که همه روزگارش مستغرق آن گشت. قالَ بَعْضُهُم: «ذِکْرُ اللِّسانِ غَفْلَةٌ و ذِکْرُ الْقَلْبِ قُرْبَةٌ.»
وقتی اندر خانهای بود، چوبی از هوادرافتاد، بر سر وی آمد و بشکست و قطرههای خون از سرش بر زمین میآمد نبشته پدید میشد که: «اللّه اللّه.»

واز سخنان اوست:که گفت: «ماطَلَعَتْ شمسٌ وَلاغَرَبَتْ عَلی أهلِ وَجْهِ الْأَرْضِ الّا وَهُم جُهّالٌ بِاللّهِ، إلّا مَنْ یُؤْثِرُ اللّهَ عَلی نَفْسِهِ وَرُوحهِ وَدُنیاه و آخِرَتِه.»
آفتاب برنیامد و فرو نشد بر هیچ کس از روی زمین که وی نه به خداوند تعالی جاهل بود، مگر آن که وی را برگزید بر تن و جان و دنیا و آخرت؛ یعنی هر که دست اندر آگوش خود دارد، دلیل آن بود که وی به خداوند عزّ و جلّ جاهل بود؛ از آنچه معرفت وی ترک تدبیر اقتضا کند و ترک تدبیر تسلیم بود و اثبات تدبیر از جهل باشد به تقدیر (کشف الحجوب ص ٦٧)

١٨٣

سوره نور آیه ٣٥: " **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونِةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** "
ترجمه: خدیتعالی نور آسمانها و زمین است مثل نور او چراغدانی را ماند که در آن چراغی است چراغ در شیشه ای است. شیشه ای که چون ستاره ای درخشان از درخت زیتون نه خاروی و نه باختری نزدیک است که روغن آن نورانی گردد اگر چه با آتش تماسی ندارد نوری است بالای نور خدایتعالی هرکه را خواهد به نور خود راهنمایی می کند خدایتعالی برای مردم مثال می‌زند و خدایتعالی به همه چیز داناست.

١٨٤

باید بیاد داشت لفظ اسلام و کلمه مسلمان تنها منحصر به پیروان حضرت محمد (ص) نمی‌باشد. چنانکه فرشتگان الهی که برای نجات لوط علیه السلام از عذاب الهی خدمت حضرت ابراهیم علیه السلام رسیده بودند چنین عرض می کنند: " **فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ**" (سوره الذریات آیه ٣٦)
ترجمه: پس نیافتیم بجز یک خانه از مسلمانان.
بدین لحاظ هرآنکه به بندگی یکی از پیامبران سر نهد به تعبیر قرآن کریم مسلمان محسوب می گردند لذا اطلاق کلمه مسلمان به زلیخا در صورت پذیرفتن ولایت یوسف علیه السلام کاملا موجه است.

١٨٥

این آیه را به دو وجه می‌توان ترجمه کرد. اگر "انه" ضمیر اشاره به خدایتعالی باشد معنی آیه خواهد بود: "پناه من خدایتعالی است اوپروردگار من و بهترین جایگاه من است" و اگر "انه" به قرینه "ربی" ضمیر اشاره به عزیز مصر باشد که یوسف علیه السلام در خانه او بود و در خانه او پرورش یافت آنگاه معنی آیه خواهد بود: " به خدایتعالی پناه می‌برم براستی که او (عزیز مصر) پروردگار من است و جایگاه مرا خوب داشته است.
بنظر می‌رسد به قرینه مطالب بعدی معنی دوم آیه مورد نظر جناب شیخ احمد غزالی بوده است.

١٨٦

سوره انفال آیه ۳۶: " **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّواْ عَن سَبِيلِ اللّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ** "

ترجمه: براستی آنانی که کفر ورزیدند دارایی خود را برای بستن راه خدا بخشش می‌کنند پس بزودی دارایی خود را خواهند داد و بر آنها جز حسرت نمی‌ماند پس مغلوب می‌شوند و آنانی که کفر ورزیدند بسوی جهنم رانده می‌شوند.

۱۸۷

سوره نور آیه ۳۰: " **قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ** "

ترجمه: مؤمنان را بگو چشمان را فرو گیرند و پاکدامنی را نگاه دارند و این برای آنها پاکتر است براستی که خدایتعالی به آنچه که می‌کنند آگاه است.

۱۸۸

سعدی علیه الرحمه در بوستان خود طی ابیاتی بسیار زیبا این واقعه را اینچنین شرح داده است:

زلیخا چو گشت از می‌عشق مست — به دامان یوسف در آویخت دست
چنان دیو شهوت رضا داده بود — که چون گرگ در یوسف افتاده بود
بتی داشت بانوی مصر از رخام — بر او معتکف بامدادان وشام
در آن لحظه رویش بپوشید و سر — مبادا که زشت آیدش در نظر
غم آلوده یوسف به کنجی نشست — به سر ز نفس ستمکاره دست
زلیخا دو دستش ببوسید و پای — که ای سست پیمان سرکش در آی
به سندان دلی روی درهم مکش — به تندی پریشان مکن وقت خوش
روان گشتش از دیده بر چهره جوی — که برگرد و ناپاکی از من مجوی
تو در روی سنگی شدی شرمناک — مرا شرم باد از خداوند پاک
چه سود از پشیمانی آید به کف — چو سرمایه عمر کردی تلف
شراب از پی سرخ رویی خورند — وز او عاقبت زرد رویی برند
به عذر آوری خواهش امروز کن — که فردا نماند مجال سخن

(بوستان سعدی ص ۱۷۷)

۱۸۹

سوره بنی اسرائیل آیه ۳۲: " **وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاء سَبِيلًا** "

ترجمه: و به زنا نزدیک نشوید که آن گناهی آشکار

و نیز سوره نساء آیه ۲۲: " ولا تنکحوا ما نکح آباوکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشه و مقتا و ساء سبیلا"

ترجمه: و آنانی را که پدران شما به عقد خویش در آوردندند از زنان به عقد خود درنیاورید مگر آنچه که گذشته است که آن کاری ناشایست و راهی بد است

۱۹۰

سوره آل عمران آیه ۱۰۳: " **وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاء فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنتُمْ عَلَىَ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** "

ترجمه: و به ریسمان خدایتعالی جملگی بیاوزید و پراکنده مباشید و یاد کنید پاداشهای خدایتعالی را برشما آن هنگام که بایکدیگر دشمن بودید پس بین دلهایتان دوستی داد پس به پاداش او برادران همنشین یکدیگر شدید و بر لبه پرتگاه آتش بودید پس شما را از آن بازگرفت خدایتعالی نشانه‌هایش را برای شما آشکار می‌کند باشد که راه را دریابید.

۱۹۱

سوره بقره آیه ۱۹۷: " **الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّهُ وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُوْلِي الأَلْبَابِ** "

ترجمه: زیارت خانه خدا در ماههای معینی است پس هر آنکه آن را بر خود واجب گرداند نمی‌تواند در حج همبستر شود یا گناه کند و یا مجادله نماید و آنچه از نیکی بجای می‌آورید خدایتعالی می‌داند و توشه برگیرید و بهترین توشه‌ها پرهیزگاری است پس از من بپرهیزید ای دارندگان خرد.

۱۹۲

سوره اعراف آیه ۲۶: " **يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىَ ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ** "

ترجمه: ای فرزندان آدم بدرستیکه برای شما پوششی فروفرستادیم تا بدی‌های شرمگاههای را بپوشاند ونیز برای شما زینتی است و پوشش پرهیزگاری بهترین پوششهاست و این از نشانه‌های خدایتعالی است باشد که بیاد داشته باشند.

۱۹۳

سوره فتح آیه ۲۶: " **إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا** "

ترجمه: آن هنگام که آنانی که کافر شدند در دلهایشان تعصب گذاردند تعصبی از نادانی پس خدایتعالی بر فرستاده خود آرامشی فروفرستاد و نیز بر مؤمنان و آنان را به کلمه تقوی واداشت چرا که آنان به آن سزاوارترند و اهل آن هستند وخدایتعالی به هرچیزی داناست.

۱۹٤

سوره بقره آیه ۱۷۷: **لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّآئِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** "

ترجمه: نیکی آن نیست که روی‌های خود را به خاور و باختر بگردانید و لی نیکی آن است که به خدایتعالی و روز جزاء و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد و مال خود را به محبت اوتعالی به نزدیکان و یتیمان و نیازمندان و در راه ماندگان و دین برگردن دارندگان بخشش کند و نماز بر پای دارد و از دارایی خود نیازمندان را بخشش کند و استواران بر پیمان چون پیمانی بندند و شکیبایان در سختی‌ها و زیان‌ها به هنگام دشواری‌ها و و آنانی که راست گفتند و هم ایشان پرهیزگارانند.

۱۹٥

سوره بقره آیه ۲:" **ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ**"

ترجمه: این کتابی است که در آن شکی نیست برای هدایت پرهیزگاران

۱۹٦

سوره بقره آیه ۱۹۴: " **الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُواْ اللّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ** "

ترجمه: ماه حرام در برابر ماه حرام و قصاص برای حرمت هاست پس هرکس به شما ستم کرد به همان اندازه به او ستم کنید و بپرهیزید از خدایتعالی و بدانید که خدایتعالی با پرهیز کنندگان است.

۱۹۷

سروه بقره آیه ۲۸۲: " **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَّيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلاَ يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللّهَ رَبَّهُ وَلاَ يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لاَ يَسْتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ من رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاء أَن تَضِلَّ إْحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى وَلاَ يَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ وَلاَ تَسْأَمُوْاْ أَن تَكْتُبُوْهُ صَغِيرًا أَو كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ اللّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلاَّ تَرْتَابُواْ إِلاَّ أَن تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلاَّ تَكْتُبُوهَا**

وَأَشْهِدُوْاْ إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلاَ يُضَآرَّ كَاتِبٌ وَلاَ شَهِيدٌ وَإِن تَفْعَلُواْ فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُواْ اللّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللّهُ وَاللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ "

ترجمه ای آنانی که ایمان آورده اید اگر وامدار شدید به زمانی معین پس آن را بنوشته درآورید پس باید نویسنده ای از میان شما آن را بداد بنویسد و هیچ نویسنده ای نباید از نوشتن سرباز بزند همانگونه خدایتعالی او را نوشتن آموخت او نیز باید (به سپاس) آن بنویسد و آنکه بدهکار است باید بنویسنده بگوید چه بنویسد و باید از خدایتعالی پرودگارش پروا کند و چیزی را فرو مگذارد و اگر آنی که دارای حق است سرپرست او بگوید چه بنویسند بداد و دو گواه از میان مردان برگیرند و اگر مردان نبودند یک و دو زن از آنانی که می‌خواهید باید گواه باشند تا اگر یکی از آن دو خواست از راه درست بیرون رود باید او را یاد اوری کنند و باید گواهان خودداری نکنند اگر خوانده شدند و نباید خسته شوید از نوشتن خرد یا کلان تا زمان خودش. این نزد خدایتعالی به داد نزدیک تراست و بهتراست که دچارشک نشوید و اگر بنقد تجارت کردید پس گناهی نیست بر شما که آن را ننویسید وگواه بگیرید بهنگام خریدوفروش ونباید هیچ نویسنده ای و هیچ گواهی زیان ببینند و اگر چنین کنید پس آن گناهی برگردن شما و ازخدایتعالی پرواکنید وخدایتعالی شما را می‌آموزاند و خدایتعالی به هرچیزی داناست.

۱۹۸

سوره بقره آیه ۱۸۳ :" **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**"
ای کسانی که باور آورده اید روزه برشما نوشته شد همانگونه که بر کسانی پیش از شما نوشته شد باشد که پرهیزگاری کنید

۱۹۹

سوره بقره آیه ۱۹۷: " **الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّهُ وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُوْلِي الأَلْبَابِ** "
ترجمه: زیارت خانه خدا در ماههای معینی است پس هر آنکه آن را بر خود واجب گرداند نمی‌تواند در حج همبستر شود یا گناه کند و یا مجادله نماید و آنچه از نیکی بجای می‌آورید خدایتعالی می‌داند و توشه برگیرید و بهترین توشه‌ها پرهیزگاری است پس از من بپرهیزید ای دارندگان خرد

۲۰۰

سوره حج آیه ۳۷: " **لَن يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِن يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ** "
به خدایتعالی نه گوشتهای آنها نمی‌سد و نه خونهای آنها و به اوتعالی تقوای شما می‌سد بدینگونه آنها را رای شما رام کرد تا خدایعالی را بزرگ دارید به آنچه که شما را هدایت کرد و نیکوکاران را مژده بده.

۲۰۱

سوره آل عمران آیه ۱۲۳:" **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**"

و هر آینه شما را در روز بدر یاری کردیم و شما خوار بودید پس ازخدایتعالی پرواکنید شاید که سپاس گویید

۲۰۲

سوره بقره آیه ۱۷۲: " **الَّذِينَ اسْتَجَابُواْ لِلّهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعْدِ مَآ أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُواْ مِنْهُمْ وَاتَّقَواْ أَجْرٌ عَظِيمٌ** "

ترجمه: آنان کسانی هستند که خدایتعالی را پاسخ دادند و پیامبرش را پس از آنکه آنان را سختی در رسید برای کسانی از ایشان که نیکی کردند و پرهیزگاری کردند پاداشی سترگ است.

۲۰۳

سوره نحل آیه ۱۱٤: " **وَكُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ حَلاَلًا طَيِّبًا وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِيَ أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ** "

ترجمه: پس بخورید آنچه خدایتعالی شما را از پاکی‌ها روزی فرمود و از خدایتعالی که به او باور آورده اید پروا کنید

۲۰٤

سوره بقره آیه ۲۷۸ :" **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ**"

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدایتعالی پروا کنید و دنباله ربا را رهاکنید اگر ایمان آوردنگان هستید

۲۰۵

سوره حجرات آیه ۳: " **إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ** "

ترجمه آنانی که صدای خود را در نزد فرستاده خدایتعالی فرومی آورند آنانی هستندکه خدایتعالی دلهای ایشان را به پرهیزگاری آزموده است و برای آنان آمرزشی برزگ است.

۲۰٦

سوره طلاق آیه‌های ۲ و۳: " **فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا** "

ترجمه " پس چون زمانشان سر آمد یا به شایستگی نگاهشان دارید و یا به نیکی از آنها جدا شوید و از دادگران دو تن گواه برگیرید و برای خدایتعالی گواهی دهید و این اندرزی است برای کسی که به خدایتعالی وروز بازپسین باور دارد و هرکس از خدایتعالی پرهیز نماید برای او راه بیرون رفتی فرارا می‌دهد * و او ار از جایی روزی می‌دهد که به شمار نمی‌آورد و هرکس برخدایتعالی تکیه کند پس او تعالی اورا کافی است بدرستیکه خدایتعالی کار ار او را برآورد براستی خدایتعالی برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است.

۲۰۷

سوره طلاق آیه ۴: " **وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِن نِّسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُوْلَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا** "

ترجمه: و آن زنان شما که از خون‌دیدن نومیدند اگر شك داریدعده آنان سه ماه است وآنانی که خون ندیده‌اند و زنان آبستن مدتشان این است که وضع حمل کنند و هر کس از خدایتعالی پروا دارد برای او در کارش آسانی فراهم سازد.

۲۰۸

سوره طلاق ایه ۵: " **ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا** "

و این فرمان خدایعالی است که به سوی شما فرو آورده است و هر کس از خدایتعالی پروا کند بدی‌های او را بپوشاند و پاداشش را بزرگ گرداند.

۲۰۹

سوره تغابن آیه ۱۶: " **فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنفِقُوا خَيْرًا لِّأَنفُسِكُمْ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**"

پس از خدایتعالی هرآنچه که می‌توانید پروا کنید و به او گوش فرا دهید و اورا فرمان برید و برای نیکی خودتان بخشش کنید و آنکه خست خودش را در زنجیر کند پس ایشان رستگارانند.

۲۱۰

سوره حجرات آیه ۱۳: " **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ** "

ترجمه: ای مردمان ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را در ملتها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید براستی که گرامی ترین شما نزد خدایتعالی پرهیزگارترین شما ست و خدایتعالی دانای آگاه است.

۲۱۱

سوره آل عمران آیه ۱۰۲

۲۱۲

سوره آل عمران آیه ۱۰۲: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ** "

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید از خدایتعالی پروا کنید آنچنان که سزاوار اوست و زنهار که بسوی مرگ نروید مگر آنکه مسلمان باشید

سوره تغابن آیه ۱۶: "**فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنفِقُوا خَيْرًا لِّأَنفُسِكُمْ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** "

ترجمه: پس از خدایتعالی پروا کنید و گوش فرا دهید و پیروی نمایید و بخشش کنید که این برای شما بهتر است و آنکس که نفس خود را لگام زند پس اینان رستگارانند.

۲۱۳

سوره جاثیه آیه ۱۹: " **انهم لن يغنوا عنك من الله شييا وان الظالمين بعضهم اولياء بعض والله ولي المتقين**"

ترجمه: و آنان هرگز در برابر خدایتعالی چیزی را از تو کفایت نخواهند کرد و براستی که گروهی از ستمکاران دوستان گروهی دیگرند و خدایتعالی دوست پرهیزگارانست.

۲۱٤

سوره بقره آیه ۲۵۷ (آیه آخر آیه الکرسی): " **اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** "

ترجمه: خدایتعالی دوست و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکی‌ها بسوی نور بیرون می‌کند و کسانی که کفر ورزیده‌اند دوست و سرپرستشان طاغوت است آنان را از نور به تاریکی‌ها خارج می‌کنند و آنان یاران آتشند و در آن جاودانه.

۲۱٥

سوره آل عمران آیه ٤٦: **وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُواْ لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا اسْتَكَانُواْ وَاللّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ** "

ترجمه: و چه بسیار از پیامبران که کارزار کردند مردان الهی آنان را همراهی کردند و ازرنجهایی که درراه خدایتعالی به آنان دررسید سست نگردیدند و کوتاهی نکردند و تسلیم نشدند وخدایتعالی شکیبایان را دوست دارد

۲۱٦

سوره توبه آیه ۴: " **إِلاَّ الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُواْ عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّواْ إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ** "

مگر آنانی از مشرکان که با شما پیمان دارند پس بر پیمان خود استوار هستند و برشما نیستند پس تا پایان مدت پیمانشان صبر کنید براستی که خدایتعالی پرهیزگاران را دوست دارد.

۲۱۷

سوره آل عمران آیه ۱۳٤: "**الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاء وَالضَّرَّاء وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** "

ترجمه: آنانی که در گشایش و تندگدستی بخشش می‌کنند و فروخورندگان خشم و درگذرندگان از مردم و خدایتعالی نیکوکاران را دوست دارد.

نیز همان سوره آیه ۱۴۸: " **فَآتَاهُمُ اللّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الآخِرَةِ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** "

ترجمه: پس خدایتعالی آنان را پاداش دنیا داد ونیز بهترین پاداش سرای دیگر و خدایتعالی نیکوکاران را دوست دارد

ونیز سوره مائده آیه ۹۳: " **لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُواْ إِذَا مَا اتَّقَواْ وَّآمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَواْ وَّآمَنُواْ ثُمَّ اتَّقَواْ وَّأَحْسَنُواْ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**"

ترجمه: و نیست هیچ گناهی در آنچه خوردند بر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند هنگامی که پروا کردند و ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند سپس پروا کردند و ایمان آوردند و احسان کردند و خدایتعالی احسان کنندگان را دوست دارد.

۲۱۸

سوره بقره آیه ۲۲۲: " **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُواْ النِّسَاء فِي الْمَحِيضِ وَلاَ تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىَ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ** "

ترجمه: و تو را از ماهانه زنان می‌پرسند بگو این مایه ناراحتی ایشان است پس از آنان در دوران ماهانگی دروی کنید و به آنان نزدیک نشوید تا دوباره پاک شوند پس آنگاه به آنان درآیید از سویی که خدایتعالی شما را فرمان داده است و خدایتعالی توبه کنندگان را دوست دارد و نیز پاک شوندگان را دوست دارد.

۲۱۹

سوره آل عمران آیه ۱۵۹: "**فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ** "

ترجمه: پس به آنچه خدایتعالی مهر ورزید با آنان نرم شدی و هر آینه اگر با آنان تند سنگدل بودی از دورت پراکنده می‌شدند پس از آنان درگذر و برای ایشان آمرزش خواه و با آنان در کارها شور کن و پس چون عزم کردی بر خدایتعالی توکل کن براستی که خدایتعالی توکل کنندگان را دوست دارد.

۲۲۰

سوره بقره آیه ۲۲۲: " **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُواْ النِّسَاء فِي الْمَحِيضِ وَلاَ تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىَ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِين**"

ترجمه: و تو را از ماهانه زنان می‌پرسند بگو این مایه ناراحتی ایشان است پس از آنان در دوران ماهانگی دروی کنید و به آنان نزدیک نشوید تا دوباره پاک شوند پس آنگاه به آنان درآیید از سویی که خدایتعالی شما را فرمان داده است و خدایتعالی توبه کنندگان را دوست دارد و نیز پاک شوندگان را دوست دارد

۲۲۱

سوره عنکبوت آیه ۶۹: "**والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین**"

ترجمه: و آنانی را که در ما تلاش کردند هرآینه آنان را به راههای خودمان هدایت می‌کنیم و براستی که خدایتعالی قطعاً با نیکوکاران است.

۲۲۲

سوره انفال آیه ۳۴: " **وَمَا لَهُمْ أَلاَّ يُعَذِّبَهُمُ اللّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُواْ أَوْلِيَاءهُ إِنْ أَوْلِيَآؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ** "

ترجمه: و نیست برای آنان بجز آنکه خدایتعالی آنان را عذاب فرماید و آنان کسانی هستند که راه مسجد الحرام را بسته‌اند و وایشان اولیا او تعالی نیستند و نیست اولیاء اوتعالی مگر پرهیزگاران ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.

۲۲۳

سوره الذَاریات آیه ۵۰: " **فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ** "

ترجمه: پس بسوی خدایتعالی بگریزید براستی که من برای شما از اوتعالی بیم دهنده ای آشکارم

۲۲٤

" سوره الزخرف آیه ۶۷ : " **الْأَخِلَّاء يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ**"

.ترجمه: دوستان در این روز گروهی دشمن گروهی دیگرند مگر پارسایان

۲۲٥

" سوره فرقان آیه ۲۸: " **يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا**"

ترجمه: (در روز قیامت گوید) ای وای برمن ای کاش فلانی را دوست نمی‌گرفتم

۲۲٦

سوره زخرف آیه ۳۸: " **حَتَّى إِذَا جَاءنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ**"

تا آن هنگام که بنزد ما آیند پس گوید کاش بین من و تو فاصله ای از خاوران تا باختران بود.

۲۲۷

سوره آل عمران آیه ۳۲: " **قُلْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَالرَّسُولَ فإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ الْكَافِرِينَ**"

ترجمه بگو خدایتعالی را فرمان برید و فرستاده اش را نیز پس اگر روی برگردانید پس خدایتعالی کافران را دوست نخواهد داشت.

۲۲۸

سوره قصص آیه ۷۶: " وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ "

ترجمه: و بر گیر آنچه خدایتعالی از سرای دیگر تو را داده است و سهم خود را از این سرا نیز فراموش مکن و نیکی کن همانگونه که خدایتعالی با تو نیکی کرده است در زمین تباهی برمگیر براستی که خدایتعالی تباهکاران را دوست ندارد.

۲۲۹

سوره انعام آیه ۱۴۱: " وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُواْ مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ "

و او کسی است که باغهای با داربست و بدون داربست و خرماستان و کشتزارهای با خوارکی‌های گوناگون پدید آورد زیتون و انار مشابه و غیر مشابه پس بخورید از میوه‌های آن چون به میوه نشست و حق اوتعالی را نیز روزی که بار نشست بدهید و زیاده روی مکنید براستی که خدایتعالی اسراف کنندگان را دوست ندارد.

ونیز سوره اعراف آیه۳۱:"يَا بَنِي آدَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وكُلُواْ وَاشْرَبُواْ وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ "

ترجمه: ای فرزندان آدم برگیرید زیور خود را در هر نمازگاهی و بخورید و بیاشامید و زیاده روی مکنید براستی که او تعالی اسراف کنندگان را دوست ندارد.

۲۳۰

سوره انفال آیه ۵۸: " وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً فَانبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاء إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ الخَائِنِينَ"

و اگر از قومی بیم خیانت داری پس پیمانشان را بسویشان بینداز که خدایتعالی خائنان را دوست ندارد.

۲۳۱

و آن پیراهنی بود که یعقوب علیه السلام از اسحق علیه السلام و او از ابراهیم علیه السلام به ارث برده بود و ابراهیم علیه السلام نیز آن را به گاه افتادن در آتش نمرود از جبرائیل گرفت که از بهشت برایش ارمغان آورده بود.

یعقوب علیه السلام از شدت علاقه ای که به یوسف علیه السلام داشت پیراهن در تعویذی نهاده و به بازوی یوسف علیه السلام بسته بود آن هنگامی که برادران یوسف را در چاه فکندند جبرائیل بر یوسف فرود آمد تعویذ بگشاده و پیراهن را بر تن یوسف کرد چرا که برادان پیراهن برادر درآورده بودند تا بخون دروغین آغشته کنند. (تفسیر ابونصرفراهی)

۲۳۲

سوره فتح آیه ۲۶: " إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا "

ترجمه: هنگامی که آنانی که کافر شدند در قبلهایشان تعصب تعصب جاهلی گذاردند پس خدایتعالی آرامش خود را بر فرستاده اشت و بر مؤمنین فروفرستاد و آنها را به کلمه تقوی ملزم ساخت و خدایتعالی به هرچیزی داناست.

۲۳۳

سوره هود آیه ٤٦: " **قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلاَ تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ** "

ترجمه: فرمود ای نوح او از اهل تو نیست او کاری ناشایست است پس پرسش مکن در آنچه که به آن دانشی نداری و وبراستی که من تو را پند می‌دهم اگر از نادانان باشی

۲۳٤

سوره نساء آیه ۱۱۰

۲۳٥

سوره شوری آیه ۴: " **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ** "

ترجمه: برای اوست آنچه که در آسمانهاوزمین است و او برتر و بزرگ است.

۲۳٦

سوره نمل آیه ۲۶: " **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ** "

ترجمه: خدایتعالی خدایی است که خدایی جز او نیست و او پرودگار عرش بزرگ است.

۲۳۷

سوره قلم آیه ۴

۲۳۸

سوره صافات آیه ۱۰۷

۲۳۹

سوره اعراف آیه ۱۱۶: " **قَالَ أَلْقُوْاْ فَلَمَّا أَلْقَوْاْ سَحَرُواْ أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ** "

ترجمه: فرمود بیندازید پس چون انداختند دیدگان مردم را جادو کرده ایشان ترسانیدند و جادویی بزرگ آوردند.

۲٤۰

سوره حج آیه ۱: " **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ** "

ترجمه ای مردم از پرودگار خود پروا کنید براستی که زلزله روز جزا چیز بزرگی است.

۲۴۱

سوره لقمان آیه ۱۳: " **وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ** "

ترجمه: آنهنگام که لقمان فرزند راگفت که ای فرزندم به خدایتعالی شرک مورز که شرک ستمی سترگ است.

۲۴۲

سوره نور آیه ۱۶: " **وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَا أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ** "

ترجمه: وهر آینه اگر آن را شنیده بودید می‌گفتید سزاوار نیست به آن سخن بگوییم پاکی تو که این تهمتی بزرگ است.

۲۴۳

سوره یوسف آیه ۲۸ :" **فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيم**"

ترجمه : چون نظر کرد پیراهن را پاره از پشت دید گفت براستی که این از مکر شما زنان است و براستی که مکر شما زنان بزرگ است

۲۴۴

سوره حجر آیه ۸۷: "**ولقد آتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم** "

ترجمه: و بدرستی که تو را سوره فاتحه و قرآن عظیم عطا کردیم

۲۴۵

سوره نمل آیه ۲۳: " **إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ** "

ترجمه: براستی که من زنی را یافتم که برآنها پادشاهی می‌کرد و از هر چیزی داده شده‌اند و برای اوست عرشی بزرگ.

۲۴۶

سوره ص آیه ۶۷

۲۴۷

سوره مطففین آیات ۴و ۵ " **أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ *لِيَوْمٍ عَظِيمٍ**"

ترجمه: آیا گمان نمی‌برند که ایشان همانا برانگیخته می‌شوند برای روز بزرگ.

۲۴۸

سوره قلم آیه ۴

۲۴۹

سوره نساء آیه ۷۶: " **الذین آمنوا یقاتلون في سبیل الله والذین کفروا یقاتلون في سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا**"

ترجمه: آنانی که ایمان آورده‌اند در خدایتعالی کارزار می‌کنند و آنانی که کفر ورزیده‌اند در راه طاغوت کارزار می‌کنند پس با دوستان شیطان کارزار کنید بدرستیکه کید شیطان ضعیف است.

۲۵۰

مکرزنان بزرگ است چرا که مردان را جملگی به فطرت و سیرت دلبستگی و علاقه به زنان است از این روی اگر زنان مکر کنند مکرشان کارگر افتد چنانکه بزرگ است حال آنکه هیچ مردی را به فطرت و سیرت دلبستگی به شیطان نیست از این روی مکر شیطان ضعیف است.

۲۵۱

این عبارت همان است که در زبان فارسی به ته دل تعبیر می‌شود. مفسران صاحب دل مراحل و پرده‌هایی را برا ی دل برشمرده‌اند منجمه جناب رشید الدین میبدی در تفسیر خود کشف لاسرار وعده الابرا ر برای دل چهار پرده ذکر می‌کند:

اول صدر یا سینه که محل ظهور اسلام است چنانکه خدایتعالی در سوره زمر آیه ۲۲ می‌فرماید :

"**افَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ**"

ترجمه: آیا آنکه خدایتعالی سینه اش را برای اسلام گشاده گردانیده است پس او بر نوری از پروردگارش است پس وای برسنگدلان از یاد خدایتعالی آنان در گمراهی آشکار هستند

دوم قلب یا همان دل که محل تجلی نور ایمان می‌باشد چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

"... **أُوْلَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ**..." سوره مجادله آیه ۲۲

ترجمه آنان کسانی هستند که در قلبهایشان ایمان نوشته شده است

سوم فواد که محل مشاهدات غیبه است چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

"**مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى**" سوره نجم آیه ۱۱

ترجمه : دل آنچه را که دید انکار نکرد

چهارم شغاف که محل رحل عشق الهی است چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

"**قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا**" سوره یوسف آیه

ترجمه: و براستی دل آن زن را به محبت برده است

نیز حضرت آقای سلطانعلیشاه در تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات عباده با ترتیب دیگری هفت پرده برای دل ذکر کنند:

اول صدر محل ظهور اسلام

دوم قلب محل ظهور ایمان

سوم شغاف محل ظهور عشق انسانی

چهارم فؤاد که محل مشاهدات است

پنجم حبه القلب که محل حب الهی است

ششم سویدا که محل مکاشفات است

هفتم مهجه القلب که محل تجلی اسماء و صفات است.

در هردو برداشت شغاف عمیق ترین پرده در وجود انسان برای استقرار عشق است لذا تعبیر قرآن از عشق زلیخا به یوسف علیه السلام به شغاف در آیه: " قد شغفها حبا" نشان دهنده عمق اخلاص و صداقتی است که زلیخا در عشق خود نسبت به یوسف علیه السلام داشت.

نیز لسان الغیب حاظ می‌فرماید:

من چو از خاک لحد لاله صفت برخیزم　　　　داغ سودای توأم سرِّ سویدا باشد

۲۵۲

سوره حجر آیه ۷۲: " **لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ** "

ترجمه: به جان خودت سوگند که آنها هر آینه در مستی خود سرگردان بودند.

۲۵۳

سوره ضحی آیه ۵

۲۵٤

سوره بقره ۱۲۲ : " **قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاء فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوِهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوْتُواْ الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ** "

ترجمه و براستی که دیدیم گردش رویت را در آسمان تو را به قبله ای برگردانیدم که راضی شوی پس رویت را بسوی مسجدالحرام بگردان پس هر جا که بودید روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردانید و براستی که آنانی که کتاب داده شدند هر آینه می‌دانند که این بحق از پروردگارشان است و خدایتعالی از آنچه می کنند غافل نیست.

۲۵۵

سوره آل عمران آیه ۳۱: " **قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ** "

ترجمه: بگو اگر خدایتعالی را دوست دارید پس مرا فرمان برید تا خدایتعالی نیز شما را دوست داشته باشد و گناهاتان را بیامرزد و خدایتعالی آمرزنده ومهربان است.

٢٥٦

استیناس در باب استفعال و از مصدر انس است که به معنی طلب انس است

این قصیده که من فرستادم دل و جان را بدوست استیناس

مسعود سعد سلمان به نقل از لغت نامه دهخدا

٢٥٧

منطور از نتفس دم مسیحایی است که به درویشان داده می‌شود چنانکه حافظ می‌فرماید:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد.

و نیز نظامی گوید:

ازنفسش بوی وفایی ببخش ملک فریدون به گدایی ببخش

وایضاً ناصر خسرو چنین سراید:

از روی زمین کفر وضلالت همه برخاست چون صبح وصال تو برآورد تنفس.

و نیز سعدی علیه الرحمه در گلستان فرماید:

به یمن قدم درویشان و صدق نفس ایشان ذمائم اخلاق به حمائد مبدل گشت

(به نقل از لغت نامه مرحوم دهخدا)

٢٥٨

این نام یافت نشد

٢٥٩

سوره فجر آیات ٢٧ و ٢٨: " **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً**"

ترجمه: ای نفس اطمینان یافته بسوی پردوردگارت باز گرد در حالی که او از تو خشنود و تو از خشنودی

٢٦٠

سوره مطففین آیه ١۴

٢٦١

سوره یونس: " **قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلاَ تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ** "

ترجمه: فرمود بدرستیکه دعای شما را پاسخ گفتم پس استوار باشید و پیروی کسانی را که نمی‌دانند مکنید.

٢٦٢

سوره غافر ایه ۶۰: " **وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ**"

ترجمه: و پرودگارتان فرمود مرا بخوانید تا شما را پاسخ گویم براستی آنانی که از پرستش من سرباز می‌زنند زود باشد که خوار درون دوزخ شوند.

٢٦٣

جناب زین اسلام اَبوالقاسِم عَبدُالكَريم بن هَوازَن قُشَيري متولد ۳۸۴هـ.ق. و متوفی بسال ۴۸۵ هـ.ق. از بزرگان تصوف در قرون چهارم و پنجم هجری است وی رساله ای بنام "رساله قشیریه " در تصوف می‌باشد.

خواجه اَبوعَليّ الحَسَن بن اَحمَد العُثمانی در شرح فارسی که بر این رساله نوشته در توصیف مقام جناب قشیری چنین گوید :" از جمله بزرگان وقت خویش بودست در علم و معاملت، چنانک رجوع جمله باز وی بودست، و بهمه زبانها از انواع اهل علم محمود بود و مقبول جمله عالم، و در جمله انواع علوم که متداول است در میان خلق از فقه و کلام و اصول و معرفت حدیث و تفسیر قرآن و نحو و عربّیت و نثر و نظم و غیر آن، امام بود و در همه متبحّر شده و تصانیف نیکو او را میسّر شده، و در شرق و غرب منتشر و مقتدی، و امامان وقت کی بوده‌اند از تصانیف او فائده گرفته‌اند. و به خواندن و دانستن آن تفاخر نموده امّا حالت و سیرت او در معاملت و مجاهده و خبردادن از معرفت و رسیدن در آن بنهایت حقیقت بدرجه بودست کی چشمها بر مثل خویش ندید. و بر این جمله ائمّه و بزرگان روزگار در جمله بلاد متّفقند کی سیّد وقت خویش و دیار اسلام بودست، و قطب سیادت و عین سعادت و استاد جماعت و مقدّم اهل شریعت و حقیقت و مقصود سالکان و سرّ خداوند سبحانهُوتعالی در میان خلق، و آثار برکات انفاس او بر جمله احوال طلبه علم و سالکان راه خدای جَلَّ جَلالُهُ ظاهر شده که هر که یک‌روز در پیش او زانو زدست برای علم یا برای یافتن مقصود، بزرگ طریقت و مقتدی وقت خویش شده است و از دنیا و آخرة محظوظ گشته.(مقدمه رساله قشیریه)

٢٦٤

سوره کهف آیه۶۰: " **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا** "

ترجمه: و آنهگام که موسی علیه السلام به جوانمردی که همراه و بود فرمود از پای نمی‌نشینم تا به محل تلاقی دو دریا برسم و یا سالها راه بروم.

٢٦٥

سوره رعد آیه ٤: " **وَفِي الأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاء وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ** "

و در زمین تکه‌هایی هستند د رکنار یکدیگر و باغهایی از انگور و کشتزارها و خرماستان از یک ریشه و غیر یک ریشه جملگی از آب سیراب می گردند و ما گروهی را بر گروه دیگر برتری می‌دهیم درخوردن و در این برای کسانی که خرد می‌ورزند نشانه‌هایی است.

۲۶۶

مؤمنون ۲۱

۲۶۷

سوره اعراف آیه ۵۷: " و**هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاء فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْموْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ** "
ترجمه: و اوتعالی کسی است که باد را مژده ای از رحمت خودش پیشاپینش می‌فرستد تا ابرهای گرانبار را حرکت دهد تا شهرهای مرده سیراب شوند پس به آن باران را می‌فرستیم و ازآن هر میوه ای بیرون می‌آوریم و به همین گونه نیز مرده‌ها را بیرون می‌آوریم باشد که بیاد بیاورید.

۲۶۸

سوره انسان آیه ۵

۲۶۹

سوره انسان آیه ۱۷

۲۷۰

سوره مطففین آیات ۲۵ و ۲۶: " **يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ *خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ**"
و می‌نوشند از باده ای مهر دار مهر آن مشک است و در آن مشتاقان از یکدیگر پیشی می گیرند.

۲۷۱

سوره محمد آیه ۱۵: " **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاء غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاء حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءهُمْ**"
ترجمه: مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است که در آنها رودهایی از آبهای زلال و تازه ونیز رودهایی از شیر که مزه آن دگرگون نمی‌شود و رودهایی از باده که گواری نوشندگانش است و رودهایی از عسل صاف و در آنها برای ایشان از هر میوه ای فراهم است و نیز مر آنهاراست آمرزش پروردگارشان مانند کسی است که او در آتش جاودان است و از آب داغ می‌نوشد پس رودهایش بریده می‌شوند؟

۲۷۲

سوره کهف آیه ۲۹: " **وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاء كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءتْ مُرْتَفَقًا** "
ترجمه: و بگو حق از پروردگارتان است پس هرکس خواهد ایمان آورد و هر کس که خواهد کفر ورزد براستی که ما برای ستمکاران آتشی آماده کردیم که شراره‌های آن ایشان را فراگرفته و اگر فریادرس خواهند به آبی گداخته فریاد رسی خواهند شد که رویها را بریان می‌کنند بد شرابی است زشت جاگاهی است.

۲۷۳

سوره انسان آیه ۲۱: " **عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا**"
ترجمه: جامه‌هایشان از پرنیان سبز و دیباست و دستبندهای سیمین بر دست دارند و پرودگارشان به آنان باده ای پاک می‌نوشاند.

۲۷٤

سوره مرسلات آیه ۲۷: " **وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُم مَّاء فُرَاتًا** "
و در آن کوهای برافراشته قرار دادیم و شما را آبی گوارا نوشانیدیم

۲۷٥

سوره مطففین آیات ۲۵ و ۲۶: " **يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ *خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ**""
و می‌نوشند از باده ای مهر دار مهر آن مشک است و در آن مشتاقان از یکدیگر پیشی می‌گیرند.

۲۷٦

سوره انسان آیه ۲۱: " **عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا**""
ترجمه: جامه‌هایشان از پرنیان سبز و دیباست و دستبندهای سیمین بر دست دارند و پرودگارشان به آنان باده ای پاک می‌نوشاند

۲۷۷

در کتاب مقدس در خواب نانوا به جای یک سبد سه سبد ذکر شده که یوسف علیه السلام آن را به سه روز تعبر فرمود لذا آزادی شرابدار و مرگ نانوا هردو در یک روز اتفاق افتاد ببینید عهد عتیق کتاب پیدایش فصل ۴۰

۲۷۸

احتمالا ضحاک بن مزاحم هلالی بلخی مفسر قرآن متوفی بسال ۱۰۵ یا ۱۰۶ هجری قمری

۲۷۹

در کتاب مقدس دوسال قید شده است

۲۸۰

سوره مؤمنون آیه ۱۰۰و۹۹ : " **حَتَّى إِذَا جَاء أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* عَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** "

ترجمه: تا آنهنگام که یکی ازایشان را مرگ فرا می‌رسد گوید پروردگارا مرا بازگردان تا کار شایسته انجام دهم در آنچه که ترک کرده بودم نه هرگز این چیزی است که او می گوید و در برابر ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

۲۸۱

سوره نحل آیه ۳۲

۲۸۲

معاذبن جبل خزرجی انصاری (۲۰قبل از هجرت تا ۱۸ هجری) از اصحاب نزدیک به رسول خدا (ص) و نیز فرستاده حضرت به یمن از قبیله خزرج و از اهالی یثرب بود

۲۸۳

احتمالا عاصم کوفی از قراء هفتگانه صدر اسلام

۲۸٤

مطابق روایت کتاب مقدس فرعون از سلطنت عزل نشد ولی تمامی قدرت حکومتی را به یوسف علیه السلام تفویض کرد چراکه فرعون خود انگشتری سلطنت را بدست یوسف علیه السلام کرد :

"... و فرعون به یوسف گفت تو در خانه من باش و به فرمان تو تمام قوم من منتظم شوند بجز آنکه به تخت از تو بزرگتر باشم و فرعون به یوسف گفت که تو را بر تمامی زمین مصر گماشتم و فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرده، آن را بردست یوسف گذاشت، و او را به کتان نازک آراسته کرد، و طوقی زرین بر گردنش انداخت و او را بر ارابه دومین خود سوار کرد، وپس او را بر تمام ی زمین مصر برگماشت. پیش رویش ندا می کردند که "زانو بزنید" و فرعون او راگفت من فرعون هستم، و بدون تو هیچکس دست یا پای خود را در کل ارض مصر بلند نکند..". عهدعتیق کتاب پیدایش فصل ۴۰ .

۲۸۵

همانگونه که اشاره رفت همسر زلیخا یعنی فوطیفار مطابق روایات کتاب مقدس در اصل فرمانده سواران فوج مخصوص بود بنابراین پس از آزادی یوسف علیه السلام از زندان او همسرش در اصل بندگان یوسف علیه السلام بشمار می‌آمدند.

۲۸۶

سوره یوسف آیه ۵۷

۲۸۷

سوره توبه آیه ۱۴: " **قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ** "
ترجمه: با آنان کارزار کنید و خدیاتعالی آنان را با دستهای شما عذاب می‌فرماید و شما را بر آنها پیروز می‌کند وسینه‌های مؤمنین را آرام می‌کند.

۲۸۸

همان سوره آیه ۱۱۱: " **إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** "
ترجمه: براستی که خدایتعالی از مؤمنان نفسهایشان و اموالشان را خریداری می‌فرماید که بهشت برای آنان باشد در راه خدایتعالی کارزار می‌کنند می‌کشند و کشته می‌شوند وعده ای است حق در تورت و انجیل و قرآن و هرآنکه بر پیمانیش با خدایتعالی استوار باشد پس مژده باد شما را به داد و ستدی که کردید واین رستگاری بزرگ است.

۲۸۹

سوره قصص آیه ۶۱: " **أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَن مَّتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ** "
آیا کسی که او را وعده نیکو دادیم پس به آن خواهد رسید مانندکسی که او را از دنیا بهرمند ساختیم و او در روز جزا از احضار شدگان است؟

۲۹۰

سوره فتح آیه ۲۰: " **وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا**"
ترجمه: و خدایتعالی شما را به غنیمتهای فراوان وعده داد که می‌گیرید پس درآن برای شما شتاب ورزید و دست مردمان را از شما کوتاه ساخت تا نشانه ای باشید برای مؤمنان و شما را به راه راست رهنمون می‌گردد.

۲۹۱

سوره زمر آیه ۷۴: " وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاء فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ "

ترجمه: و گفتند سپاس خدایتعالی را که وعده اش را برما راست گردانید و زمین را به ما واگذار کرد تا هرجای بهشت که خواستیم خانه برگیریم پس چه نیکوست پاداش انجام دهندگان.

۲۹۲

سوره رعد آیه ۳۵: " مَّثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَآئِمٌ وِظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَواْ وَّعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ "

ترجمه: مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است که از زیرآن رودها روان است و خوردنی و سایه آن همیشگی است و این سرانجام کسانی است که پرهیز کردند و سرانجام کافران آتش است.

۲۹۳

سوره رعد آیه ۲۳: " جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالمَلاَئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ

ترجمه: به درون باغهای بهشت می‌روند و نیکویان از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان و فرشتگان بر آنها از هر دری وارد می‌شوند

۲۹٤

سوره کهف آیات ۱۰۷و ۱۰۸: " انَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا *خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا"

براستی که آنانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند برای آنهاست بهشتهایی که در آن وارد می‌شوند و در آن جاودانه هستند و از آن هرگز دگرگون نمی‌شوند.

۲۹٥

سوره سجده آیه ۱۹: " أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ "

ترجمه واما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند برایشان بهشتهایی است که در آن فرود آیند به پاس آنچه که می کردند.

۲۹٦

سوره لقمان آیه۸: " إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ"

ترجمه براستی آنانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند مر آنهاراست بهشتهای پرنعمت.

۲۹۷

سوره یونس آیه ۲۵: " **وَاللّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلاَمِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ** "
ترجمه و خدایتعالی شما را به سرای سلامتی می‌خواند و هرکس راکه بخواهد به راه راست رهنمون می‌گردد.

۲۹۸

سوره فاطر آیه‌های ۳۴ و ۳۵: " **وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ** "
همان کسی که از نیکی اش ما را در سرای مقام خود جای داد ما هیچ رنجی نمی‌رسد و ما را هیچ درماندگی نمی‌رسد.

۲۹۹

سوره عنکبوت آیه ۶۴: " **وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ** "
ترجمه: و این زندگی دنیایی جز بازیچه و سرگرمی نیست و سرای دیگر هرآینه همانا زندگی راستین است اگر باشد که بدانند.

۳۰۰

سوره محمد آیه ۱۵: " **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاء غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاء حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءهُمْ**
ترجمه: مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است که در آنها رودهایی از آبهای زلال و تازه ونیز رودهایی از شیر که مزه آن دگرگون نمی‌شود و رودهایی از باده که گواری نوشندگانش است و رودهایی از عسل صاف و در آنها برای ایشان از هر میوه ای فراهم است و نیز مر آنهاراست آمرزش پروردگارشان مانند کسی است که او در آتش جاودان است و از آب داغ می‌نوشد پس رودهایش بریده می‌شوند؟

۳۰۱

سوره هود آیه ۱۰۸: " **وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّكَ عَطَاء غَيْرَ مَجْذُوذٍ** "
ترجمه: و اما آنانی که خوشبخت شدند پس در بهشت جاودانند تا آنهنگام که آسمانها و زمین است مگر آنکه خدایت بخواهد که این بخششی بدون بازگشت است.

۳۰۲

سوره نساء آیه ۱۳: " **تِلْكَ حُدُودُ اللّهِ وَمَن يُطِعِ اللّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** "

ترجمه: و این است مرزهای خدایتعالی و هرکس که خدایتعالی و فرستاده اش را پیروی کند به بهشتایی وارد می‌شود که در زیر آنها رودهایی جاری است در آن جاودانند و این است رستگاری بزرگ.

۳۰۳

سوره توبه آیه ۷۲: " **وَعَدَ اللّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** "

ترجمه: خدایتعالی مردان و زنان مؤمن را وعده داد به بهشتهایی که در زیر آنها رودهایی است در آنها جاودانه‌اند وسرایهای پاکیزه در باغهای عدان و خوشنودی خدایعالی از آن بالاتر است و این است رستگاری بزرگ.

۳۰۴

سوره یونس آیه ۱۰: " **دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** "

ترجمه: دعای آنها در آنجا تسبیح خدایتعالی است و درودشان درآنجا سلام و پایان دعایشان ستایش خدای دوجهان است.

۳۰۵

مطابق نظر قرآن مردم مصر یوسف علیه السلام را به پیامبری نیز پذیرفته بودند و معتقد بودندکه بعد از وی پیامبری نخواهد آمد و این از یادآوری مؤمن آل فرعون به مردم مصر برمی آید چنانکه در سوره غافر آیه ۳۴اینگونه آمده:

"**وَلَقَدْ جَاءكُمْ يُوسُفُ مِن قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَاءكُم بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِن بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ** "

ترجمه: و بدرستی که پیش از این یوسف شما را آمد پس در شک بودید از آنچه که شما را آورد تا از میان شما رفت پس گفتید که هرگز خدایتعالی از بعد از او فرستاده ای را بر نخواهد انگیخت و بدینگونه خدایتعالی هر زیاده روی شکاکی را گمراه می‌کند.

۳۰۶

سوره فجر آیه ۱۴

۳۰۷

سوره حجر آیات ۹۲ و ۹۳

۳۰۸

نام بن یامین در اینجا اضافه ذکر شده چون در سفر اول برادران به مصر بن یامین همراه آنان نبود نیز نام دینه یا دینا خواهر حضرت یوسف نیز اینجا اضافه آمده و خیلی بعید است که خواهر حضرت یوسف علیه السلام برادران را همراهی کرده باشد. با کسر بن یامین و دینه از فهرست فوق تعداد اسامی به نه نفر می‌رسد در حالی که تعداد برادران که خدمت یوسف علیه السلام رسیدند ده نفر باشند که البته نام لاوی اینجا ذکر نشده است

۳۰۹

آیات نخست سوره تکویر

۳۱۰

همان

۳۱۱

همان

۳۱۲

همان

۳۱۳

همان

۳۱٤

سوره بنی اسراییل آیه ۱۴

۳۱٥

اگرچه امروزه زبان عبری به زبان بنی اسرائیل (یعنی فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام) شناخته می‌شود ولی شواهد حاکی از آن است که بسیار پیش از دوران یعقوب علیه السلام زبان عبری رواج داشته و صحبت می‌شده است

محمد ابن اسحق بن ندیم در کتاب خود الفهرست للندیم ص ۲۵ بیان می‌کند که نخستین کسی که در زبان عبری کتابت کرد شخصی بود به نام عامربن شالخ و همو برای برای عبری زبانان قواعد کتابت را وضع کرد ولی بیان نمی‌کند کی و کجا؟

نیز ابن ندیم در کتاب خود الفهرست از قول تیادورس نامی بیان می‌کند زبان عبری را عبری نامیدند چون حضرت ابراهیم علیه السلام به‌گاه فرار از دست نمرود به سمت شام ناچار از رود فرات عبور کرد ودرآن هنگام کلماتی را به زبانی که تاآن زمان ناشناخته بود بیان کرد لذا این زبان ناشناخته جدید را عبری نامیدند که منسوب به عبور از فرات بود

البته ابن ندیم تاکید می‌کند که این زبان مشتق از زبان سریانی بود. و نیز بیان می‌دارد که اولین مکتوب زبان عبری در در دو لوح سنگی توسط خدایتعالی بر ابراهیم علیه السلام فرو فرستاده شد و آن همان صحف ابراهیم بود

ونیز ابن ندیم در همان کتاب بیان می‌دارد که زبان عبری توسط یوسف علیه السلام زبان دیوانی مصر گردید و برای ثبت و ضبط محاسبات دیوانی مورد استفاده قرار گرفت و البته این نکته با شرح جناب شیخ احمد غزالی تطبیق می‌کند

مطابق روایت ابن ندیم یونانیان که در ابتداء فاقد الفباء بودند اولین نشانه‌های الفبایی خود را از زبان عبری گرفتند چزاکه برای نخستین بار ۲۶ حرف توسط دو تن از مصریان به نامهای قیمس و اغنوس به یونانیان آموخته می‌شود و البته یونانیان از این تعدد ۱۴ حرف برمی گیرند و بعدها خود ۱۴ حرف دیگر برآن می‌افزایند و این در عهد سقراط بوده است.

و البته این گفته ابن ندیم با یافته‌های زبان شناسی نوین تا حدودی تطبیق می‌کند چراکه شباهتهای غیر قابل انکاری بین حروف الفبای یونانی و عبری وجود دارد برای مثال الف در عبری با آلفا در یونانی یا بت در عبری با بتا در یونانی یا دالت در عبری با دلتا در یونانی و خیلی‌های دیگر.... نکته مهم این است که در طبقه بندی نوین زبانشناسی یونانی متعلق به گروه زبانهای هندواروپایی و عبری در گروه زبانهای سامی است لذا لزوما نباید چنین تشابه فوق العاده ای بین حروف و زبان باشد ونیز امروزه مشخص شده که نوشتار زبان یونانی از حدود ۱۵۰۰پیش از میلاد مسیح دچار تحول بنیادین گردیده است چراکه تا پیش از آن این زبان فاقد سیستم نوشتاری الفبایی بود قدیمترین لوحه‌های یافته شده در جزیره کرت حاوی نوشته‌هایی بشیوه سیلابی و نه الفبایی است که در آن از حدود ۱۰۰ علامت پیکتوگرام استفاده شده در حدود ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح سیستم نوشتاری زبان یونانی از سیلاب نویسی به الفبا تغییر می‌کند البته با ۲۴ حرف الفبا که شامل تلفظ تعدادی از حروف عبری بود که با تلفظهای باستانی یونانی هماهنگ بودند نظر به اینکه الفبای تقریباً تمامی زبانهای اروپایی از زبان یونانی مشتق گریده است بخوبی می‌توان به تأثیر شگرف زبان عبری بر تمدن بشری پی برد.

اما اینکه زبان عبری خود چگونه از کجا شروع شده و یا اقتباس شده اطلاعات چندانی در دست نیست . نه در زبان شناسی نوین و نه در متون کلاسیک و حتی خود کتاب مقدس . بعنوان مثال تورات نیز مانند ابن ندیم عبرانی را صفتی برای ابراهیم علیه السلام ذکر میکند (ابراهیم عبرانی: کتاب پیدایش فصل ۱۴آیه ۱۳) ولی مشخص نمی‌کند که آیا این لقب منسوب به مکان است یا زبان اما تلویحاً زبان عبری را زبان تکلم خدایتعالی با انسان ذکر می‌کند (تورات کتاب پیدایش فصل ۱۴ آیه ۱۳ ونیز فصل ۱۱ آیات ۵-۲۶)

بهرحال از دید متون کلسیک و از جمع بندی روایات اسلامی ویهودی آنچه که مسلم می‌شود آن است که قدیمتیرین استنادهای زبان یهودی (حداقل بشکل نوشتاری) هماناصحف ابراهیم علیه السلام است.

در مورد ریشه پیدایش زبان عبری در نظریه‌های نوین زبانشناسی نیز مطالب چندانی عنوان نشده بجز آنکه اولا زبان عبری بهمراهی زبان عربی از خانواده زبان آرامی است و اینکه احتمالا در ابتداء زبان عبری لهجه کنعانی زبان آرامی بوده که خود بعدا ها بیک زبان مستقل بدل شده:

Inzicht in de bijbel: Hebreeuws: Watch Tower Bible and Tract of Society of New York Inc.)

International Bibel Student Association Brooklyn,New York ,USA)

پرفسور ادوارد هوروویتز در کتاب معروف خود: چگونه زبان عبری تکامل یافت نشان داده است که این نظریه که زبان عبری از زبان آرامی مشتق شده بلحاظ علمی نمی‌تواند درست باشد چرا که این نظریه صرفا براساس گرایشهای اتیمولوژیستی (که در آن ریشه زبان‌ها از بلحاظ واژه‌های مشترک مورد مطالعه قرار می‌گیرند) استوار است ولی تفاوت معانی کاربردی واژه‌های مشترک در دو زبان عبری و آرامی بقدی زیاد است که نظریه انشقاق عبری از آرامی را جدا خدشه دار می‌کند.

(Edward Horowits: How de Hebrew Languae Grew pp xix,xx)

بطور کلی سه دوره تکامل برای زبان عبری ذکر گردیده است: نخست دوره باستانی که هنوز نظریه قابل قبولی در مورد نحوه پیدایش آن ارائه نشده است .در این دوره چهار کتاب نخست عهد عتیق نوشته شده در این دوره زبان عبری بمانند یک زبان عادی بین مردم صحبت می‌شده است و تا انتهاء پادشاهی یهود یعنی سقوط و تصرف اورشلیم توسط بخت النصر بابلی بطول انجامیده است (یعنی حدود ۵۰۰سال پیش از میلا مسیح) دوم دوره میانی که البته دوره فترت زبان عبری بوده و در طی آن زبان عبری به یک زبان سری و مختص روحانیون یهودی تبدیل شده و تا نیمه‌های قرن نوزدم میلادی بطول انجامیده است و این منطقی است چرا که قوم یهود مجبور به ترک سرزمین خود و اقامت درمناطق دیگر و بشکل اقلیت‌ها می‌شوند و دوره سوم که دوره مدرن زبان عبری است که از قرن نوزدهم شروع شده و تا به امروز ادامه داشته است و البته دوره تجدید حیات زبان عبری نیز محسوب می‌شود.

نکته جالب در این مقایسه آن است که اصطلاح اتیمولوژی توسط ابن ندیم تحت عنوان "ایطومولوجیا" بعنوان نحو(گرامر) زبان رومی مورد استفاده قرار گرفته است.

نتیجه آنکه اگر فرضیه تأثیر زبان عبری بر زبان‌های اروپایی درست باشد گواهی خواهد بود بر رسمی بودن این زبان در مصر در حدود دو تا سه هزار سال پیش از میلاد و شاید بتوان گفت که زبان عبری توسط یوسف علیه السلام از یک زبان محدود منطقه ای و یا احتمالا قبیله ای بزبانی رسمی و اثرگذار در بسیاری از زبانهای امروزین جهان تبدیل گردید.

۳۱۶

در تورات منسی ذکر شده است.مطابق روایت تورات یوسف علیه السلام پس از خروج از زندان اسنات دختر کاهن اعظم مصر فوطی فارع را بزنی گرفت و فرزندان وی منسی و افراییم بودند.

۳۱۷

در روایت تورات نیز نخست زاده یوسف علیه السلام منسی نامیده شده که به معنی فراموشی یا فراموش شده است که یادآور فراموشی دوران محنت و مصیبت یوسف علیه السلام است و فرزند دوم افراییم ولی هردو از اسنات دختر فوطی فار کاهن اعظم مصر زاده شدند و زادن آنها پیش از سال قحطی بود.

۳۱۸

همانگونه که پیشتر اشاره رفت برادران در سفر اول خود به مصر بن یامین را همراه نداشتند

۳۱۹

سوره نور آیه ۳۵: " **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونِةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** "

ترجمه: خدیتعالی نور آسمانها و زمین است مثل نور او چراغدانی را ماند که در آن چراغی است چراغ در شیشه ای است. شیشه ای که چون ستاره ای درخشان از درخت زیتون نه خاروی و نه باختری نزدیک است که روغن آن نورانی گردد اگر چه با آتش تماسی ندارد نوری است بالای نور خدایتعالی هرکه را خواهد به نور خود راهنمایی می‌کند خدایتعالی برای مردم مثال می‌زند و خدایتعالی به همه چیز داناست.

۳۲۰

سوره مائده آیه ۱۵: " **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ قَدْ جَاءكُم مِّنَ اللّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ** "

ترجمه: ای اهل کتاب بدستیکه فرستاده ما بر شما آمد که بسیاری چیزهایی را که از کتاب پنهان می‌کردید آشکار می‌کند و بسیار ی در می‌گذرد براستی که شما را از سوی خدایتعالی نور و کتابی روشن آمد.

۳۲۱

سوره مائده آیه ۴۴: " **إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُواْ مِن كِتَابِ اللّهِ وَكَانُواْ عَلَيْهِ شُهَدَاء فَلاَ تَخْشَوُاْ النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلاَ تَشْتَرُواْ بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ** "

ترجمه: براستی که ما تورات را فرو فرستادیم با هدایت و نوری در آن که پیامبران به که تسلیم شده بودند آن داوری می‌کردند بر کسانی که یهود بودند و روحانیون آنان به انچه که از کتاب خدایتعالی نگاه داشته بودند و برآن گواه بودند پس از مردم مترسید و نشانه‌های مرا به بهایی اندک مفروشید و آنکه به آنچه که از خدایتعالی فروفرستده داوری نکرد پس ایشان هماناکافرانند.

۳۲۲

سوره زمر آیه ۶۹: " **وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاء وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** "

ترجمه: و زمین بنور پروردگارش روشن شد و کتاب نهاده شود و پیامبران و گواهان آورده شوند و بین آنها به راستی داوری شود.

۳۲۳

سوره توبه آیه ۳۲: " **يُرِيدُونَ أَن يُطْفِؤُواْ نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللّهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** "
و می‌خواهد که نور خدایتعالی را با دهانهاشان خاموش سازند و وخدایعالی نمی‌گذارد تا آنکه نورش کامل شود اگرچه کافران نخواهد.

۳۲۴

سوره زمر آیه ۲۲: " **أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** "
ترجمه: آیا پس کسیکه خدایتعالی سینه اش را برای اسلام فراخ گردانیده پس او بر نوری از پروردگار خود است پس وای برآنکه دلش برای یاد خدایتعالی سخت گردیده است ایشان در گمراهی آشکاری هستند.

۳۲۵

سوره حدید آیه ۱۳: "**يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ** "
روزی که دورویان به آنانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند به ما نظر کنید تا بهره ای از نورتان برگیریم آنان را گفته شود باز گردید به پشت سرتان و از نور آنجا پرسش کنید پس دیواری بین آنها نهاده شود که در آن دری است که پشت آن رحمت و روی آن عذاب است.

۳۲۶

سوره نور آیه ۳۵: " **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونِةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** "
ترجمه: خدیتعالی نور آسمانها و زمین است مثل نور او چراغدانی را ماند که در آن چراغی است چراغ در شیشه ای است. شیشه ای که چون ستاره ای درخشان از درخت زیتون نه خاروی و نه باختری نزدیک است که روغن آن نورانی گردد اگر چه با آتش تماسی ندارد نوری است بالای نور خدایتعالی هرکه را خواهد به نور خود راهنمایی می کند خدایتعالی برای مردم مثال می‌زند و خدایتعالی به همه چیز داناست.

ترجمه بگو آیا شما را آگاه کنم از به آنچه که برای شما بهتر است برای آنانی که پرهیز کردند نزد پروردگارشان بهشتهایی است در زیرآنها رودها ست در آنها جاودانه‌اند و برای آنها همسرانی است پاکیزه و نیز خشنودی خدایتعالی وخدایتعالی به بندگان خود بیناست.

۳۲۷

سوره مائده آیه ۱۵: " **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ قَدْ جَاءكُم مِّنَ اللّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ** "

ترجمه: ای اهل کتاب بدستیکه فرستاده ما بر شما آمد که بسیاری چیزهایی را که از کتاب پنهان می‌کردید آشکار می‌کند و بسیار ی در می‌گذرد براستی که شما را از سوی خدایتعالی نور و کتابی روشن آمد

۳۲۸

سوره یونس آیه ۵: " **هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاء وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُواْ عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللّهُ ذَلِكَ إِلاَّ بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** "

ترجمه: و او کسی است که خروشید را روشنایی و و ماه را نور قرار داد وآن را خانه‌هایی قرار داد تا شمار سالها و نیز حساب را بدانید و خدایتعالی این را جز به راستی نیافریده است نشانه‌ها را روشن می‌کند برای گروهی که می‌دانند.

۳۲۹

سوره فاطر آیه ۳۵: "**من کان یرید العزه فلله العزه جمیعا الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه والذین یمکرون السییات لهم عذاب شدید ومکر اولیك هو یبور**"

ترجمه: آنکس که بزرگی خواهد پس برای خدایتعالی است جمله بزرگی‌ها و بسوی او سخن پاکیزه بالا می‌رود و کار شایسته را او بالا می‌برد و کسانی که به بدی‌ها نیرنگ می‌کنند آنان را عذابی است سخت و نیرنگ ایشان خود تباه است.

۳۳۰

سوره بقره آیه ۲۶۴: " **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالأذَى كَالَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ رِئَاء النَّاسِ وَلاَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لاَّ يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُواْ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** "

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید صدقاتتان را به منت و آزار تباه نکنید مانند کسی که دارایی اش را برای خودنمایی به مردم بخشش می‌کند و به خدایتعالی و روز جزا ایمان نمی‌آورد مثل او مانند سنگ خارایی است که برآن خاکی است و برآن بارانی باریده است پس آن را صاف وا نهاده بر آنچه که بدست آورده‌اند توانانیستند و خدایتعالی گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

۳۳۱

احمتالا منظور شیخ ابوبکر واسطی از مریدان شیخ جنید بغدادی است

۳۳۲

خلف بن احمد بن محمد بن خلف ابو داوود امام خلف سجستانی که تفسیری معروف به تفسیر سجستانی بوی منسوب است.

۳۳۳

سنت خاندان ابراهیم اسحق علیهما سلام بر این قرارداشت که اگر فردی دزدی می کرد بمدت یکسال بنده صاحب مال دزیده شده می‌شد. از این رو برابر روایتی عمه یوسف علیه السلام که شدیدا به او مهر می‌ورزید شالی را که از اسحق علیه السلام به ارث برده بود به کمر یوسف علیه السلام بست و آنگاه به او نسبت دزدی داد وبدین ترتیب او را یکسال دیگر پهلوی خود نگاه داشت. و منظور از طریق ملک شیوه ای است که یوسف علیه السلام بکاربست تا بن یامین را نزد خود نگاه دارد.

۳۳٤

احتمالا باید منظور شمائیل یا شمعوییل باشد که در متون عبری منسی ذکر شده است.

۳۳٥

سوره انبیاء آیه ۸۳:" **وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ**"

ترجمه: و ایوب آنهنگام که پرودگارش را خواند که مرا سختی دربرگرفته و تویی مهربانترین مهربانان

۳۳٦

سوره انشراح آیات ۵و۶

۳۳۷

سوره روم آیه ۳۲: " **مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ** "

ترجمه: و از کسانی که دینشان را گروه گروه کردند و راه دیگری رفتند هر گروهی به آنچه دارد شاد است.

۳۳۸

سوره نور آیه ۲۴

۳۳۹

سوره مائده آیه٥٤: "**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَلاَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لآئِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**"

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما از دین خود برگردد پس بزودی بیاورد خدایتعالی گروهی را که دوستشان دارد و آنان نیز او تعالی را دوست دارند فروتن بر مؤمنان و سخت بر کافران هستند و از سرزنش سرزنش کنندگان نمی‌هراسند این است بخشش خداتعالی که هر که را بخواهد می‌دهد وخدایتعالی فراخی دهنده و داناست.

٣٤٠

سوره سجده آیه ١٨

٣٤١

سوره مایده آیه آیه ٤٥: " **وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالأَنفَ بِالأَنفِ وَالأُذُنَ بِالأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** "

ترجمه: و برآنان نوشتیم در آن که جان در برابر جان وچشم در برابر چشم و بین در برابر بینی و گوش در برابر گوش دندان در برابر دندان و برای زخم هانیز قصاص است وآنکه درگذرد همان کفاره اوست و آنکه به آنچه خدایتعالی فروفرستاده داوری نکند پس ایشان ستمکارانند

٣٤٢

همانطور که در پانوشتهای پیشین اشاره رفت خاله یوسف علیه السلام خواهر راحیل همسر یعقوب علیه السلام بود.

٣٤٣

منظور کعب الاحبار از یهودیان مسلمان شده بود که در پانوشت شماره ١١٧ به او اشاره رفت